١٢٦ع

شعب الايمان

این ... محرم سنه ۱۱۱۰ ... اعتقاد ...
... آنحضرت ...
... فقیر ...

شعب الایمان تصنیف نور الدین ابن جلال الدین
وهب للتعلیم

شعب الایمان امام بیهقی را
سراج الدین ابو حفص عمر قزوینی
محدث عالم ربانی مختصر کرده بود
ازو نور الدین ابن جلال الدین
... فارسی کرده و بعضی جا
... بران که ... در ... نموده
نعم

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب شعب الايمان

فهرست

ثابت بودن است در جنگ کفار و باکر بختن از ایشان ۵۱
دادن خمس غنیمت است بامام یا عامل ۵۲
تقرب است بآزاد کردن رقبه یعنی کنیزک و غلام ۵۳
دادن کفارتها است که واجب شود بجنایتها ۵۹
وفا کردن بعهدها و میثاقها است ۶۰
نعمتهای الله تعالی را بر خود دانستن و شکر کردن است ۶۱
نگاه داشتن زبان است از چیزی که احتیاج بآن نباشد
و داخل است درین شعبه ترک دروغ و غیبت و بهتان و سخن چینی و فحش ۶۴
محافظت امانتها و ادا کردن آنرا باهل آن است ۶۵
ترک کشتن آدمی است بی دستوری شرع شریف ۶۷
نگاه داشتن فرجهاست و ترک کردن آنچه حرام است و هم درین
شعبه مذکور است که احوال کودکان کفار که بکوچکی مرده باشند چه گونه باشد ۷۳
فرو گرفتن دست است از مالهای حرام و در آید درین
انواع ظلم و تعدی ۷۴
پرهیز کردن است در خوردنیها و آشامیدنیهای حرام ۸۱
احتراز کردن است از پوششها و ظروف و زیورها که در شرع نهی از آنها وارد است و هم درین
شعبه ذکر یافته که خضاب سیاه بستن یا سیاه کردن حرام ۸۵
اجتناب کردن است از بازی و لهو که مخالف شرع است ۸۷
اقتصاد است در نفقه یعنی میانه نه امساک کند و نه اسراف ۸۸
حرام داشتن عرض مسلمانان و ترک طعن کردن ایشان است ۹۱
عمل خالص از برای خدای تعالی کردن و از ریا و سمعه دور بودن است ۹۲
شاد از نیکی ها شادمان بودن و از بدی غمگین شدن است ۹۳
مصالحه کردن هر گناه است بتوبه ۹۵
قربانها که در شرع آمده و جمله آنها هدی است و اضحیه و عقیقه ۹۶
فرمان برداری اولوا الامر است ۹۸
تمسک است بآنچه جماعت بر آنند ۹۹
حکم کردن میان مردمان بعدل است ۱۰۱
امر معروف است و نهی منکر ۱۰۲
یاری دادن است همدیگر را
بر کارهای نیک و پرهیزکاری ۱۰۳
شرم است ۱۰۴

لا اله الا الله محمد رسول الله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین اللهم صل وسلم علی عبدک و حبیبک و
رسولک محمد خاتم النبیین و علی اله وصحبه وازواجه اجمعین
امنت بالله وملایکته وکتبه ورسله والیوم الآخر وبالبعث
من بعد الموت وبالقدر خیره وشره واسأل الله سبحانه وتعالی
ان یزید ایماننا ویمیتنا علی الایمان الکامل آمین اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه
وزاده فضلا وشرفا لدیه حمد وشکر وسپاس وستایش بیقیاس
خدای تعالی وتقدس ودرود وتحیه وسلام وبرکت بعدد ذرات
کاینات وصد هزاران هزار بار اضعاف مضاعف آن بر خاتم
انبیا واشرف رسولان وبرگزیده عالمیان محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم وبر اهل بیت ویاران ومتابعان کنند کان
او تا روز قیامة باد آمین اما بعد بدان عصمک الله تعالی
بانوار الشریعة المطهرة که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است
الایمان بضع وسبعون شعبة فافضلها قول لا اله الا الله
وادناها اماطة الاذی عن الطریق والحیاء شعبة من الایمان
حدیثی صحیحست وبضع بکسر با وسکون ضاد است ودر روایتی وآن
از سه باشد تا ده وبعضی گفته اند میان یکی باشد تا ده وبعضی گفته اند از

باشد تا فایده فا فضلها جواب شرطی محذوفست و معنی
حدیث والله اعلم راجع باینست که ایمان هفتاد و چند شاخست
و چند آن اجزا و شعبست پس فاضلترین اجزاء آن گفتن لا اله
الا الله است و کمترین آن دور کردن چیزیست که رنج رساند چون سنگ
و خار و کلوخ و نجاست و استخوان و مانند آن از راه و شرم شاخیست
از ایمان و این حدیث دلیلست بر آنکه ایمان اسم چیزیست که
شاخها و جزءها دارد و بعضی از شاخهاء آن فاضلتر از بعضست
پس مومن کامل کسی باشد که همه شعب ایمان داشته باشد و همه اجزاء در وی
جمع باشد و مذهب صحابه و جمهور تابعین و اکثر علماء اهل اسلام چون
مالک در روایت مشهور از وی و شافعی و احمد بن حنبل بی خلاف
از ایشان و جمهور اهل سنت آنست که ایمان زیاده میشود بطاعت و کم میگردد
بمعصیت و نصوص قرآن کریم و حدیث صحیح برین معنی دلالت میکنند
قال الله تعالی سبحانه لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ. وَيَزْدَادَ
الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا. أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا. فَأَمَّا
الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا. فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا.
وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا و رسول الله صلی الله علیه
و سلم زنان را وصف بنقصان کرده دین از برای آنکه نماز و روزه را
در زمان حیض ترک میکنند با وجود آنکه نماز و روزه در آن حالت بر ایشان
واجب نیست و بترک آن مکلف اند پس معلوم شد که نقصان در عبادت سبب
نقصان دینست اگر چه شخص بآن نقصان در عبادت مکلف باشد و در صورتی
که نقصان در عبادت معصیت نبود اگر چه دین ناقص باشد آن شخص بآن
گناهکار نگردد و مستحق عقوبت نشود و هر که شعب و اجزاء ایمان بداند و عمل
بآن کند از عذاب گور و سیاهروئی قیامت و نامه بدست چپ دادن و از عرق
تا میان هر دو گوش رسیدن و مناقشه در حساب و لغزیدن قدم در صراط و افتادن در دوزخ

وسلاسل واغلال وجامه قطران وانواع فضایح وعقوبات که نموده اند واهوال
وعذابهاء آخرة رستکاری یابد وانواع نعیمهای وراحتها که کمینه
کیفیته آن خدا تعالی داند ویرا کرامة فرماید بفضل تعالی وتقدس اکنون
محرر این حروف خاک قدمهاء متابعان سنة اکر قبولش کنند نور الدین
ابن جلال الدین ایجی زاد الله سبحانه وتعالی ایمانه وامانه علی الایمان
الکامل آمین بالتماس بعضی از برادران دینی شروع خواهد کرد بزبان
پارسی در بیان تفصیل شعب ایمان که شیخ امام عالم عامل محدث سراج
الدین ابو حفص عمر قزوینی از تصنیف امام ابوبکر بیهقی رحمهما الله تعالی
اختصار کرده والله اعلم بمراد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من
الحدیث وبکل شیء ودر خاطر چنانست که در تبیین وایضاح کوشد ودر بیشتر
شعب بعضی از احادیث بران زیاده کند وبعضی از فواید ونفایس وقواعد اسلامیه
که از تصنیفات ائمه معلوم کرده یا از استادان دین دار استفاده نموده بنویسد
ودر اول وآخر آن مقدمه وخاتمه نبشته شود ان شاء الله تعالی وامید بفضل
الله تعالی چنانست که تمام شود وجمع کننده وخواننده ونویسنده را از ان فایده دارین
حاصل آید ان شاء الله العزیز مقدمه سرچشمه سعادات وخیرات
دو جهانی بسبب زوال ظلمات وواسطه رفعة درجات ایمانیست وسر همه
شقاوتها کفرست ودنیا تاریک ومکدرست الا آنکه آفتاب رسالة رسول الله
صلی الله علیه وسلم بران طالع کشته وهمچنین هران مکلف که دل وی از
آفتاب رسالة رسول الله صلی الله علیه وسلم روشنی نیافته ملعون ومطرود است
وبظلمات کمراهی وشقاوة وکفر مبتلاست واکرچه بتن زنده است و
صورة بهیمیه دارد اما آن زندکی دل که سعادة وفلاح دنیا وآخرة بان
میسر میکردد واز جاوید بودن در دوزخ بان خلاص میتوان یافتن محروم
ست وزندکی دل بفرمان برداری خدا تعالی ورسول خدای صلی الله علیه وآله
وسلم حاصل میشود بدلیل آنکه خدا تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا
استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم وایضا
او من کان میتا فاحییناه پس هران دل که اجابة خدا تعالی

ورسول

را رسول خدا نبی صلی الله علیه وسلم دران نیست آن دل مرده است و بانواع
فضایح و عقوبات مبتلاست و معنی رسالت فرمان برداری است
و حاجت بنده برسالت و دانستن پیغام سخت و بیشتر و عظیم تر است از حاجت
وی بسمع و بصر و بهر ضرورتی که فرض کنند و هر آن مکلف که وی را از
نور رسالت روشنائی نباشد ابداً بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار گردد
و هرگز سعادت نیابد و خدای تعالی وحی را که بمحمد مصطفی صلی الله علیه
وآله وسلم فرستاده بروح و نور خوانده در آیه کریمه وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا و در آیه فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ
وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
مخصوص گردانیده بفلاح کسانی را که برسول الله صلی الله وسلم
ایمان آورند و تعظیم کنند او را و نصرت او کنند و متابعت کنند نوری
را که فرستاده اند با او و از بزرگترین نعمتهای خدای تعالی بر بندگان و
شریفترین منتها و نیکوترین عطیتها آنست که پیغامبران علیهم الصلوة
فرستاد و کتابها را منزل گردانید و صراط مستقیم را بیان کرد و اگر این
نعمه نکرده بودی حال ما بدتر از حال انعام و بهایم بودی پس هر که
قبول کند پیغام خدای تعالی را و مستقیم گردد بران از جمله خیار بندگان بود
و هر کس که از پیغام خدای تعالی اعراض کند از سگ و خوک بدتر باشد
اکنون بدانکه دانستن و اعتقاد کردن و براست داشتن آن شش
چیز که رسول الله صلی الله علیه وسلم در تفسیر ایمان با جبرئیل علیه السلام
گفت چون بصورت آدمی آمده بود و از چند مسئله سوال کرده رکن
دانستن هر چیز که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن به بندگان
آورده است ایمانست و شرط صحت ایمان تسلیم و انقیاد است این
دانستن را تا چنانکه الله تعالی را خداوند میدانی خداوند داری
و چنانکه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را در هر چیز را که بیشک

آنکه اوست حق میدانی حقداری وجمله حکمهای اورا گردن نهی
وبا هیچ حکم الله تعالی ورسول الله صلی الله علیه وسلم عناد و استکبار نکنی
ودر نفس خود از آن هیچ تنگی نیابی اگرچه مخالف طبع وهوا
ومراد تو باشد واگرچه بازار شکن مال وجاه تو بود واگرچه زن و
وفرزند وجان ترا ازان ضرر زیان دارد الله تعالی میفرماید فلا وربک
لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا
فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما
یاد میکند تا آنکه ایمان نخواهند داشت تا آنکه حاکم گردانند ترا یعنی محمد مصطفی
را صلی الله علیه وآله وسلم در اختلافی که میان ایشان واقع شود ونیابند در
نفسهای خود تنگی حکم تو تنگی وتسلیم کنند وبتسلیم دلیل برانکه مجرد دانستن ایمان
نیست آنکه مشرکان میدانستند که ایشانرا الله تعالی آفریده است ولئن
سألتهم من خلقهم لیقولن الله ومیدانستند که الله تعالی عزیز
وعلیمست وخالق آسمان وزمین است ولئن سألتهم من خلق السموات
والارض لیقولن خلقهن العزیز العلیم ومیدانستند که
الله تعالی آب را از آسمان فرو میفرستد پس زنده میگردانند تا آن زمین را یعنی
رستنیها از زمین بر می آورد ولئن سألتهم من نزل من السماء
ماء فاحیا به الارض من بعد موتها لیقولن الله ومیدانستند
که الله تعالی راست زمین وهرچه درانست قل لمن الارض ومن فیها
ان کنتم تعلمون سیقولون لله وازین آیه کریمه فلما جاءتهم
آیاتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبین وجحدوا بها واستیقنتها
انفسهم ظلما وعلوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین معلوم
میشود که فرعونیان با وجود انکار که میکردند بیقین میدانستند که آیات که
موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام مینمود حق است وفرعون میدانست
که نفرستاده است آن معجزات را الا پروردگار آسمانها وزمین لقد
علمت ما انزل هؤلاء الا رب السموات والارض بصائر واهل کتاب محمد
مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را به پیغامبری میشناختند چنانکه

پسران

پسران خود را نیشناختند و گروهی از ایشان باز میپوشیدند حق را و ایشان
میدانستند حقیقة الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ
أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ
و همچنین یهود میدانستند که آنچه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم میگوید حق است بآنکه
الله تعالی میفرماید وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ
الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ یعنی بدرستی کسانی که داده اند
ایشان را توریة و آنرا میدانند که این حکم که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم میگوید
حق است از پروردگار ایشان و الله تعالی غافل نیست از آنچه ایشان میکنند
از گردن کشی و نه تسلیم با وجود دانستن و همچنانکه دانستن مجرد بی اقرار و تسلیم
کافی نیست اقرار زبان نیز بی اعتقاد و معرفت دل کافی نیست بدلیل
آنکه منافقان میگفتند با رسول الله صلی الله علیه وسلم که نَشْهَدُ إِنَّكَ
لَرَسُولُ اللَّهِ یعنی گواهی میدهیم بدرستی که تو هستی فرستاده خدا اما چون
بی اعتقاد و معرفت دل میگفتند ایشان را ایمان حاصل نشد دلیل دیگر آنست
که الله تعالی میفرماید وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ یعنی بعضی از مردمانند که میگویند ایمان آوردیم بخدا و بروز
جزا و نیستند ایشان مومنان پس معلوم شد که گفتن مجرد در حصول ایمان
کافی نیست و بی تصدیق دل ایمان حاصل نشود پس بدانکه اقرار زبان
از ارکان ایمانست در حق کسی که قدرة بر گفتن داشته باشد اما اگر
کسی از گفتن عاجز باشد بواسطهٔ گنگی زبان یا مانند آن و بدل تصدیق
کند چنانکه می باید کرد و با حکم الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه وسلم عناد و انکار
نکند و هیچ تنگی از آن در نفس خود نیابد و تسلیم و انقیاد کند او مومن باشد
چه بواسطهٔ عدم قدرة بر گفتن مقصر نیست و بنده از فرمانها بآنچه استطاعت
دارد مامورست رسول الله صلی الله علیه وسلم در اثنای حدیثی صحیح فرموده است
فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ یعنی هرگاه که بفرمایم
شما را چیزی اتیان کنید از آن آنچه استطاعت داشته باشید و این سخن
از مهمات قواعد اسلام است و دلیل است بر احکام بسیار چون نماز و روزه که

هر مکلف که از بعضی رکنها یا شرطهاء آن عاجز باشد اداء آن کند
بباقی و همچنین اگر عاجز باشد از شستن بعضی از عضو یا وضو یا غسل
آنچه ممکن باشد از آن بشوید و بعوض باقی تیمم کند و هر گاه که منکر می
چند باشد و از ازالت بعضی از آن عاجز باشد ازالت آنچه از آن
ممکن باشد بکند و مانند این از مسایل بسیار است و در کتابها فقه آورده
اند و مقصود تنبیه است بر اصل آن و از دلیلها بر آنکه تسلیم و انقیاد
باید تا ایمان درست باشد یکی آنست که الله تعالی در قران مجید حکم بر
کفر ابلیس کرده است بواسطهٔ ابا و استکبار با وجود دانستن و اقرار
کردن وی چه گفت رَبِّ فَانْظُرْنِي اِلَى يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ و دانست
بر اقرار وی بربوبیة الله تعالی و بقدرت و بر انگیزانیدن بعد از مرگ
و دلیلی دیگر بر آنکه تسلیم و انقیاد شرط صحت ایمان است آیت کریمه
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُوْنَ حَتَّى يُحَكِّمُوْكَ است و از پس آیة کرده شد
پس هر کس که اعتقاد حق داشته باشد و قدرت بر اقرار زبان داشته
باشد و کلمه شهادتین نگوید کافر باشد چون منکر کتابی و هر کس که
کلمه شهادتین بزبان گوید و اعتقاد و معرفت دل نداشته باشد از
منافقان باشد و هر کس که اعتقاد درست داشته باشد و بزبان کلمه
شهادتین گوید لیکن یک حکم از احکام شرع را تسلیم نکند و از آن گردن
کشی کند و بلیه را از اباء ابلیس باشد و از جمله کافران بود و بسوی شرعی
که ایمان او در آخرت فایده دهد کسی باشد که اعتقاد وی بآن شش چیز که
رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب سوال از ایمان با جبرئیل علیه
السلام گفته داشته باشد و همچنین هر چیز دیگر که محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم از الله تعالی آورده است حق داند و مضمون کلمه شهادتین بگوید
اگر قدرت بر گفتن داشته باشد و چندان تسلیم در دل او باشد که نکند از
که از و هیچ استکبار و گردن کشی و عناد صادر گردد یا هیچ حکم از حکمهاء محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم نه بدل نه بزبان و نه بباقی اندام و هر چیز را که
خلاف دین مسلمانی است باطل داند و باطل دارد چه همچنانکه تسلیم حق و استکبار
از باطل ایمانست تسلیم و استکبار از حق کفر است فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوْتِ

ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها
والله سمیع علیم و مثال آنچه از رعایت استکبار باشد حق تعالی و تسلیم باشد
بملک الا سجده کردنست از برای تعظیم مخلوق و تعظیم نوروز و سجده کردن
وحیوانی را از برای تعظیم مخلوق کشتن و یارغو را که حکم قانون چنگزخان
کافر مغلست همچون شرع قانونی داشتن در فصل قضایا خواه بزبان
گوید خواه بدل اعتقاد کند خواه آنرا صواب شمرد و مصلحت در آن
بیند او کافر گردد چه این عملها پرستیدن غیر حقست و مراغمه ست
با دین خدای تعالی و بعضی ازینها شعار عبادت غیر خدا است و بدانکه بنده
بترک فرضی که شرط صحت ایمان نباشد و بارتکاب معصیتی که از
نواقض ایمان نباشد کافر نگردد و از اصل ایمان بیرون نمی آید
بلکه مؤمن است اما عاصی مادام که عناد با آن نداشته باشد چه اگر با ترک آن
طاعت یا با ارتکاب آن معصیت یک ذره عناد و استکبار نسبت باحکام الله تعالی
و رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز کفر بود و حتمست این معنی داشته
باشد آنچه رسول علیه السلام فرموده است لا یدخل الجنة من کان فی
قلبه مثقال ذرة من کبر یعنی در نیاید در بهشت کسی که باشد در دل وی
مقدار یک ذره از کبر و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است یقول الله
تعالی الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما
ادخلته النار یعنی میگوید الله تعالی کبریا رداء منست و عظمة ازار
منست یعنی از صفات منست و هیچ مخلوق را آن نیست پس هر که منازعت
کند با من در یکی ازین دو آورم ویرا در آتش و در روایتی بدل ادخلته
النار قذفته فی النار است و معنی قذف درینجا در آوردنست و علما
گفته اند معنی منازعت کردن تخلقست بکبریا و عظمت و کبریا اعلی است
از عظمت و از آنست که در نماز و بانگ و در عید و مناسک تکبیر مشروع
است و کبریا و عظمت از خصایص ربوبیت است و در شرح این رداء و ازار
خواندن از قبیل استعاره است یعنی چنانکه گویند شعار زید زهد است
و دثار او تقوی است و مراد آن داشته باشند که صفت او چنین است

مراغمة
ای مخالفت

و هر کس که از عبادت الله تعالی استکبار کند کافر باشد چه استکبار منافی حقیقت
عبودیت است و بدانکه هیچ کس در جهل باصل دین و بنواقض ایمان معذور
نیست و با نواقض دین ایمان صحیح نیست و حصول نواقض ایمان بعد از صحت
ایمان سبب ارتداد است همچون نواقض وضو که اگر با وضو بیا خشی مقرون
باشد وضو صحیح نبود اگرچه نیت و شستن روی و دستها و مسح سر و شستن پایها
بترتیب از وی صادر شود و اگر کسی وضو صحیح داشته باشد و یکی از نواقض وضو حاصل
گردد وضو منتهی شود و بی وضو گردد و بدانکه اصل ایمان شرعی مانع جاوید بودن
در دوزخ است بفضل الله تعالی و کمال ایمان بفضل الله تعالی مانع رفتن بدوزخ
الا تحلة القسم و هر کسی که با ایمان بی نواقض آن بمیرد اگر سالم باشد
از معاصی یا توبه درست از معصیتها کرده باشد و بعد از توبه هیچ معصیت
نکرده باشد قطعی بدوزخ نرود لکن وارد شود بدوزخ و گذارش تصحیح این
کرده که مراد بورود گذشتن بر صراط است و اگر گناه کبیره کرده باشد
و از آن بی توبه مرده باشد جای او در مشیت باشد لکن اگرچه در دوزخ
رود بواسطه گناه کار و عذاب کشند اما جاوید نماند ببرکت اصل ایمان
و اگر الله تعالی خواهد بفضل خود عفو کند و او را بیامرزد و بی عذاب ببهشت
فرستد همچون قسم اول و جاوید بودن بی هیچ رستگاری کافران راست که
توبه از کفر ناکرده مرده باشند و ایشان از دوزخ قطعی خلاص نیابند و عذاب
ایشان جاوید باشد و بیان این مسئله در شعبه نهم کرده شود ان شاء الله تعالی
و مومن باید که گناه را حقیر نداند چه خشم الله تعالی در معاصی پنهانست و احتمال
دارد که همان سبب خشم آن گناه باشد که وی بچشم حقارت در آن نظر کرده و در
استکمال فرایض و شرایع و حدود و سنن ایمان کوشد و از کبایر و صغایر توبه
کند چه معصیت بر دوام کردن اگرچه صغیره بود در تاریکی دل عظیم موثر است
و صاحب آن را مستحق عذاب بسیار گرداند این معنی ثابت است که زنی را عذاب
کردند بسبب آنکه گربه باز داشته بود و نه چیزی بوی داد که بخورد و نه رها کرد
که از هوام و حشرات زمین بخورد تا بمرد از گرسنگی و بدبختی که مرده شد
که یک سخن حرام بگوید و پیش از فساد آن سخن حقیر نماید و از بعد آن سخن اندیشه
نکند پس و بسا آن سخن در آتش دوزخ فرو اندازد الله تعالی ما را از خواب غفلت
بیدار گرداند و بر اسلام کامل بپاید و بر ایمان کامل بمیراند پس مرزیده باد
که بگوید آمین اکنون بعد از استخاره و استعانت از الله تعالی شروع در بیان شعب

ایمان

ایمان کرده میشود والله تعالی اسال ان یحبب الینا الایمان ویجلاء قلوبنا بنوره
ویختم ... از شعبها ایمان گفتن لا اله الا الله است و در حدیث
صحیح که از پیش یاد کرده شد تصریح است بآنکه فاضلترین خصلتها ایمان
گفتن لا اله الا الله است و بروایتی بدل سبعون ستون و بدل فافضلها اعلاها
آمده است از برای آنکه بالاتر و فاضلتر از باقی شعبهاست که دران توحید است
و هیچ شعب دیگر درست نبود مگر بعد از درستی آن و بنیاد همه دینها پیغمبران
خدای تعالی علیهم الصلوة والسلام برین کلمه بوده است الله تعالی میفرماید وما
ارسلنا من قبلک من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا
فاعبدون و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است بنی الاسلام علی خمس
شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله واقام الصلوة وایتاء الزکوة
وحج البیت وصوم رمضان یعنی بنا کردند مسلمانی را بر پنج چیز گواهی دادن
بآنکه هیچ معبود نیست مگر خدای و بآنکه محمد مصطفی بنده و فرستاده اویست و اقامت
کردن نماز و دادن زکوة و حج کردن و روزه رمضان داشتن و در معنی اقامت
نماز دو قول است یکی آنکه معنی اقامت نماز مداومت نمودنست و محافظت بر نماز
بنحوی نه کردن دوم آنکه اقامت نماز تمام کردن نماز بنحویکه نیست و شرطها
و رکنها و مصححات را رعایت کردن و کمال اقامت نماز آنست که با شرطها
و رکنها و مصححات شرطها و رکنها و مکملات نیز بجای آید و آنکه در صحیح بخاری از پیغامبر
خدای صلی الله علیه وسلم روایه است که فرمود سووا صفوفکم فان تسویة
الصفوف من اقامة الصلوة مرجح قول دوم است والله اعلم و بدانکه
آموختن کلمه شهادت و دانستن معنی آن و اعتقاد کردن بدل و اقرار نمودن
بزبان اول فرضی است از فرائض اعیان پیش از نماز و روزه و زکوة و حج
و دیگر عبادات بر هر مکلفی فریضه است خواه مرد خواه زن خواه وضیع خواه
شریف خواه غلام خواه آزاد خواه سلطان خواه گدا و هیچ شعبه بی آن
صحیح نیست و هیچ عمل بی آن در آخرت مفید نیست و هر مکلف که کلمه
شهادت نگوید با وجود قدرت بر گفتن یا بزبان گوید و فهم مراد از آن نکند
یا فهم معنی کند و اعتقاد بآن نداشته باشد یا آن را تسلیم نکند کافر باشد و هرگز
بهشت نرسد و از اصحاب جاوید در دوزخ باشد اگرچه بظاهر نماز
کند و روزه دارد و فرزندان و خویشان مسلمانش از وی میراث نرسد
و وی از فرزندان و خویشان مسلمان میراث نبود چه کافر از مسلمان

و مسلمان از کافر میراث نمی برند و آنچه رسول صلی الله علیه وسلم گفت شهادة
ان لا اله الا الله مبنی از انکه با گفتن و دانستن و اعتقاد کردن آن از
سر علم و معرفت باید چه اگر کسی بزبان درست گوید و معنی آن نداند و یا
داند و اعتقاد بآن نداشته باشد کافر بود از آنست چنین منافقان با محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم میگفتند که ما گواهی میدهیم که تو رسول الله تعالی
از دانائی خود خبر باز داد که او رسول الله است و بذات خود گواهی میدهم
که بدرستی منافقان دروغ گویانند چه اگر چه بزبان میگویند و اعتقاد
بآن ندارند گواهی نداده اند پس در لفظ که ما گواهی میدهیم دروغ گوی باشند
و الله تعالی میداند و میفرماید که محمد رسول الله است و رب العالمین سبحانه و تعالی
امر بدانستن لا اله الا الله میکند نه بمجرد گفتن فاعلم انه لا اله الا الله هذا
بلاغ للناس ولینذروا به ولیعلموا انما هو اله واحد و بدانکه معنی
لا اله الا الله آنست که هیچ سزاوار پرستش نیست و نبوده است و نخواهد بود و نتوانست
بود و نتواند بود مگر الله و آن الله نام ذاتیست که موصوف است بصفات الهیه
و بیگانگی و بی نیازی و از همه صفتهای نقص مقدس و منزه است و چنانکه
ذات او بهیچ ذات نماند صفات او نیز بهیچ صفات نماند که صفات مخلوق منزه است
موجودیست که وجود او را ابتدا و انتها نیست همیشه بود و همیشه باشد مرگ بر
او روا نیست و حیات او مسبوق بعدم و موت نیست داناست بعلم قدیم
بهمه چیزها بوده و نابوده پیدا و نهان غیب و شهادة ظلمات و نور که و ذره
و هیچ چیز از کلیات و جزویات از علم او بیرون نیست و نسبت با علم
او عدد آسمانها و عدد ذرات و کوهها و قطرهای دریا و موهای حیوانات و انفاس
جانوران یکسانست و علم او محیطست بهر چه بود و هر چه هست و هر چه خواهد
بود و میداند که آنچه نیست اگر بودی چگونه بودی تواناست بقدرة ازلیه
ابدیه بر همه ممکنات از بودنی و نابودنی همه مخلوقات نموداریست از قدرة
او و میتواند که هر لحظه صد بار صد هزار عرش و کرسی و آسمان و زمین و بهشت
و دوزخ بیافریند و این مقدار را از برای ضرب مثل میگوئیم چه قدرة او را
نهایت نداند او بر همه چیز قادرست و عجز بر او محالست که همه آسمانها و زمینها
و عرش و کرسی و هر چیز که رقم هستی دارد غیر الله تعالی و صفات اوست همه محدثست
و مخلوقست و الله تعالی از قدرة خود آن را از نیست هست کرده و این همه موجودات
در هستی محتاج بایجاد الله تعالی اند و او را عز و جل خود است قدیمست و همه کاینات خواست

اوست

هست هر چه او کند باختیار و خواست خود کند و هیچ چیز بی خواست او نبوده است
نخواهد بود و نتواند بود و هر چیز که الله تعالی خواهد چنانکه خواهد چنانکه خواهد کند خواست
کاینات موجود گرداند اما نخواست که بودن او بیک روز باشد و نخواست که دفعه
بود چه آن بی اسباب باشد بلکه چنانکه خواست که واقع میشود و حدوث هر چیز
حادث شد یا خواهد شد بر وفق و ارادت قدیمه او مثلا کسی که امروز سر
خود با انگشتی میخاراند بدرستی که الله تعالی در ازل میخواست و میدانست که او را
در فلان زمان از نطفه فلان کس موجود گرداند و چند ماه در شکم فلان کس باشد
فلان روز از فلان ماه از فلان سال در فلان موضع بزاید و در فلان
ساعت از فلان روز در فلان ماه بفلان انگشت سر خود را بخاراند و همچنین
هر چیز دیگر که واقع میشود یا شده است بخواست قدیم الله تعالی است و الله تعالی
همه را میداند ازلا وابدا و بقدرة خود بر وفق خواست خود آن را موجود میگرداند
شنوا است بسمع قدیم سرمدی همه چیز را سر و جهر و خفوت بنسبت
با شنیدن او یکسان است شنیدن چیزی او را از شنیدن چیز دیگر باز ندارد
و آواز تا بر او پنهان نماند و مشتبه نگردد بینا است ببصر ازلی ابدی
همه چیزها در روشنی و تاریکی بنسبت بینائی او تفاوت نکند گویا است
بکلام قدیم غیر مخلوق و کلام او قرآن عظیم و توریة و انجیل و زبور و صحف
و آنچه او داند از کتب و حروف و کلمات قرآن و دیگر کتبها الله تعالی سخن
اوست و کلام الله تعالی قایم است بذات او و الله تعالی یکی است در ذات و در
صفات انبازی و مانندی با هیچکس و هیچ چیز ندارد منزه است از شریک
و زن و فرزند و والد و والده و خویش و پیوند و انباز و از جمیع صفات
نقص و همه کس و همه چیز در همه چیز با و محتاج اند و او بهیچ کس و در هیچ چیز
هیچ احتیاج ندارد و هر موجود که حس و خیال و ضمیر بجویی و چگونگی
او اشارة و عبارة توانند کرد آن چیز محدث و مخلوق است و الله تعالی
آفریدگار آنست و بدان مانندی ندارد لیس کمثله شیء و هو
السمیع البصیر و این معانی که یاد کردیم از صفات الوهیت و یگانگی
الله تعالی در ذات و در صفات در ضمن لا اله الا الله مندرج است و هر مکلفی بدانستن
و آموختن و اعتقاد کردن آن مامور است و بدانکه وجود الله تعالی و حیوة و علم
و قدرة و ارادة و سمع و بصر و کلام او صفتها الله تعالی است قایم بذات او و او از موجب
و موجب منزه و مستغنی است جز این صفتها که یاد کردیم الله تعالی را صفتهای

دیگر باست همه صفات کمال و جلال و عظمة و کبریا و از صفتها که دران کمال نباشد منزه و
است و الله تعالی ازلا و ابدا بصفتها خود موصوف است و چنانچه در ذات وحدت
و یکانکی دارد در صفات نیز وحدة و یکانکی دارد و او را نامهای حسنی است بعضی
از نامها را تعلیم بندکان خود کرده و نامهای الله تعالی توقیفی است یعنی الله تعالی
را بنامی نتوان خواندن که قران عزیز یا سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
بان دلالت نکند و اجماع بران منعقد نباشد

خوده

ایمان است بفرشتکان الله تعالی که هستند و از جسم منزه و بریا دارند و ایشان نیز بندکان
و مخلوق الله تعالی اند و بارادة و امر او تعالی درکارند و در فرشتکان نر و ماده نبود
و بدمیدن صور اول ایشان نیز بمیرند و بدمیدن صور دوم ایشان با دیگر خلایق
که مرده باشند همه زنده شوند و ایمان بفرشتکان رکنی از ارکان ایمانست هر که
ایمان بفرشتکان نیاورد رکنی از ارکان ایمان نداشته باشد بدلیل قوله تعالی
کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و رسول الله صلی الله علیه و سلم در جواب
سوال جبرئیل علیه السلام فرمود الایمان ان تومن بالله و ملائکته و کتبه و رسله
والیوم الاخر و تومن بالقدر خیره و شره یعنی ایمان شرعی که او را جاوید بود از دوزخ
خلاص دهد آنست که ایمان آوری بخدا و بفرشتکان او و بکتابهای او و برسولان
او و بروز آخر و ایمان آوری بقدر نیک و بد آن و تحقیق هیچ شک نیست که ایمان
بفرشتکان نه همچو ایمان بالله تعالی است و نه همچو ایمان بکتابهای او و ایمان بکتابهای او
نه همچو ایمان بالله تعالی است و نه همچو ایمان بفرشتکان و بر این قیاس میکن پس
معنی هر یک دانستن و بهر یک چنانکه باید ایمان آوردن از شرایط ایمان باشد چه در
ارکان ایمان شرعی نادانی قطعی عذر نیست مثلا اگر کسی نداند که ایمان بفرشتکان
رکنیست و از جمله ایمان بدانها نیاورد مومن نباشد درین نادانی و بدانکه الله تعالی
ملایکه را از نور آفریده است یکی از فرشتکان جبرئیل است و بعضی از فرشتکان
به پیغامبری از الله تعالی به پیغامبران علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام آمده است
و بعضی از فرشتکان حامل و بردارنده عرش اند و بعضی از ایشان کارکنان
بهشت اند چون رضوان علیه السلام و اعوان او و بعضی از ایشان کارکنان
دوزخ اند چون مالک علیه السلام و زبانیه و بعضی از ایشان کرام الکاتبین اند
دو بروز و دو بشب ملازم بنی آدم اند و عملهای ایشان مینویسند و بعضی از ایشان
جویندکان مجلس ذکرند و بعضی از ایشان ملک الموت است علیه السلام که قبض ارواح
خلایق میکند و بعضی از ایشان منکر و نکیر اند که در کور از مرده سوال میکنند و بعضی از ایشان

وآن از ان ادم

موکلانند

بیت المعمور در آسمان هفتم است در مقابل کعبه

بجهت کلاه نور انوار مخلوقات و آیتی نشان از فرشتگان علیهم السلام بیت است و از حدیث
صحیح معلوم شده که هر روز هفتاد هزار فرشته به بیت المعمور میروند و چون
از آنجا بیرون آیند دیگر بار آنجا نروند و نوبت بایشان نرسد و این دلیل
است بر بسیاری فرشتگان و بدانکه هر کسیکه دشمن دارد فرشتگان را کافر گردد
و بخوار داشتن ایشان نیز کفر بود آنکه بعضی جاهلان بر سبیل تحقیر ظالمان را
بزبانیه مانند کنند و مردم زشت روی را بمنکر و نکیر یا کسی را که دشمن داشته
باشند بملک الموت مانند کنند کافر باشد ایمان است بقران
و دیگر کتابهای الله تعالی که حق است و سخن الله تعالی است و ازلی و ابدی است و قایم است
بذات الله تعالی و سخن هیچ آفریده مانندگی ندارد و الله تعالی و تقدس بکتابها
و کلمات خود متکلمست بکلام خود همچنانکه همه چیزها را بعلم خود میداند و همه دیدنیها
را ببصر خود می بیند و همه شنیدنیها را بسمع خود می شنود و متکلمست بهمه کتابهای
خود و بکلام خود فرو فرستاد از کلام خود آنکه خواست بر آنکس که خواست و شنوانید
بآنکس که خواست آنچه خواست از کلام خود و ما بین الدفتین که اول آن سورة
الحمد و آخر آن سورة الناس است قران کلام الله تعالی است و کلمات آن سخن
و دیگر کتابهای الله تعالی قدیمست و قایم بذات الله تعالی و از ادله قاطعه معلوم
میشود و محقق میگردد که صحیح است وصف قران بآنکه مکتوبست و مقروست
و مسموعست فی کتاب مکنون و اذا قری القران فاجره حتی یسمع کلام
الله و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القران بنابرین سلف صالح
رضی الله عنهم اجمعین گفتند قران کلام الله تعالی قدیم جماعت صوفیه عبارة باین معنی کرده اند که محفوظست
در سینهای حافظان مقروست بزبانهای قاریان نبشته است در مصاحف
و هیچ شک نیست که تحدی بمصاحف مکتوب نبود و از اجماع مسلمانان ثابت که تحدی
بقران ابد بس ثابت شد و محقق گشت که کلمات ما بین الدفتین که اول
آن سوره الحمد و آخر آن سورة الناس است قران عزیز کلام قدیم الله تعالی
است قایم بذات او و بدانکه ایمان بکتابهای الله تعالی رکنی از ارکان ایمان است
و هر که یکی از آن ایمان نداشته باشد کافر است اما ایمان بکتابهای الله تعالی
که پیشتر از قران فرود فرستاده است علی سبیل الاجمال کافیست در حصول ایمان
و ایمان بقران باین صورت که نام کتابی است که الله تعالی بمحمد رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرو فرستاده و کلام الله تعالی است از [illegible] ایمانست [illegible] ایمان
حاصل نشود و ایمان بآن علی التفصیل که همه لفظها و حرفهای آن دانند و بآن ایمان آر

تحدی بمعنی

و معنی محکمات آن بدانند فرض کفایتست و هر که انکار قرآن یا انکار حرفی
از آن کند یا بعمد تغیر چیزی از آن نماید یا بقصد حرفی را در آن زیاده سازد
کافر گردد و همچنین اثبات چیزی کند که در قرآن نص بنفی او باشد یا نفی
چیزی کند یا شک در چیزی کند که در قرآن نص باثبات آن باشد و داند
که در قرآن خلاف آن ثابت کافر شود و هر که بمصحف یا بیک حرفی از قرآن
استخفاف کند یا سب آن کند کافر گردد باجماع و همچنین هر کس که توریة یا انجیل
یا چیزی دیگر از کتابهای الله تع را انکار کند یا بآن استخفاف کند یا سب آن کند
کافر گردد و دلیل برآنکه ایمان بکتابهای الله تع از ارکان ایمانست و بی آن ایمان
شرعی متصور نیست آیه کریمه و حدیث صحیح است که در شعبه دوم یاد کرده شد
و الله تع میفرماید یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله و الکتاب الذی
نزل علی رسوله و الکتاب الذی انزل من قبل و در تفسیر زاد المسافرین این معنی
گفته است که مراد از کتابی که بر رسول او صلی الله علیه و سلم فرو فرستاده است
قرآنست و مراد از کتابی که از پیش فرو فرستاده است هر کتابی است که
منزل گردانیده پیش از قرآن پس الکتاب در والکتاب الذی انزل من
قبل اسم جنس باشد و الله اعلم و در معنی آیة اقوالست قول اول آنست
که خطاب با مسلمانانست پس معنیش راجع باین باشد که ای آنکسانی که ایمان
آورده اند بالله تع و برسول او محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و بقرآن
و کتابها که الله تع پیش از آن فرو فرستاده است ثابت باشید
بر ایمان قول دوم آنست که خطاب با یهود و نصاریست پس معنیش این بود
که ای کسانی که ایمان بموسی علیه السلام و توریه و بعیسی علیه السلام و انجیل آورده اید
ایمان آورید بمحمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و قرآن و قول سیوم آنست
که خطاب با منافقانست پس معنیش راجع باین باشد که ای
آن کسانی که اقرار کرده اید در ظاهر بزبانها بحقیقت ایمان آورید بدلها بحقیقت

شعبه چهارم ایمانست به پیغمبران خدای تع علی نبینا و علیهم
الصلوة والسلام و آن دانستن و براستی داشتن که آدم و دیگر
پیغمبران تا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم همه پیغام گزاران و
فرستادگان و برگزیدگان الله تع اند و ایشان وسایط اند میان
الله تع و امتان ایشان و آمدن ایشان بحق است و دعوی ایشان
راستست و خاتم ایشان و گرامی تر ایشان محمد مصطفیست صلی الله علیه
و سلم الله تع او را واسطه گردانیده میان او و میان بندگان او خواه آدمیان

وخواه

و بیان کرد در تبلیغ امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و الله تعالی
و از زمان بعثت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم باز راه راست را در متابعت او
صلی الله علیه و سلم منحصر گردانیده و دین او را ناسخ همه دینها ساخته و دین او را
نسخ نیست و نقیض حکم او منزل نگردد و عیسی علیه الصلوة و السلام چون از
آسمان بزیر آید بر دین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد و بر شریعت محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم حکم کند و بر همه انبیا و امتان واجب بود بمحمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم ایمان آوردن و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما
آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن
به و لتنصرنه الآیه و هر کسی که در قول و فعل متابعت رسول الله صلی الله علیه
و سلم کند او بر صراط مستقیم باشد و الله تعالی او را دوست دارد و بیامرزد
گناهان وی را الله تعالی خطاب با رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید و انک
لتهدی الی صراط مستقیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و حلال
آنست که در دین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که بنده و رسول الله است آنرا
حلال گردانیده اند و حرام آنست که در دین محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
آنرا حرام گردانیده اند و الله تعالی طاعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
طاعت خود گردانیده و در بیشتر از سی موضع از قرآن کریم بطاعت رسول الله
صلی الله علیه و سلم امر کرده و در چند موضع نام او قرین نام خود یاد کرده
چه مسلمانی درست نیست الا بیاد کردن او و گواهی دادن برسولی او
صلی الله علیه و سلم و همچنین نماز درست نیست الا بیاد کردن او و گواهی دادن
بآنکه او رسول الله است صلی الله علیه و سلم و خطبه درست نیست الا بیاد کردن نام
مبارک او و درود فرستادن براو و از عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما
منقولست که در تفسیر و رفعنا لک ذکرک گفته است لا اذکر الا ذکرت
معی یعنی یاد نکنند مرا مگر آنکه یاد کنند ترا با من چه اگر یاد کردن الله سبحانه و تعالی
بی یاد کردن رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد الله تعالی آنرا قبول نکند و از زمان
نزول وحی بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم باز هیچکس را عمل بر هیچ دین و ملت
جایز نیست الا بر دین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و بر همه کس فرمان برداری او
و عمل کردن بر کتاب و وحی که به او فرستاده اند واجبست و سعادت ابدیه

که آن سرور و غم و نعیم بهم در راحت بلا انقطاع و حصول این مراد جز باتباع است بفرمان او
علیه الصلوة والسلام حاصل نشود و هر مکلف که خبر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
بوی رسید پس بآنچه باو فرستاده اند ایمان نیاورده کافر باشد و هرگز از دوزخ
خلاص نیابد چنانکه از احادیث [illegible] آدمی در صحیح مسلم است
از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت وَالذی نفس محمد
بِیَدِه لا یَسمعُ بی احدٌ من هذه الامة یهودیٌ ولا نصرانیٌ ثم یموتُ ولم یؤمن
بالذی اُرسلتُ به الا کان من اصحاب النار مراد که احد در این حدیث شامل
جنس عقلاست و شامل اندک و بسیار و مراد از امة امة دعوتست و معنی این حدیث
والله اعلم راجع باینست که رسول الله صلی الله علیه وسلم سوگند یاد میکند تا آنچه حاصل
معنیش اینست که نرسد خبر من بهیچ کس از آنها که هستند در زمان من یا باشند
بعد از من تا روز قیامت و بعد از آن بمیرند و ایمان نیاورده باشند بآنچه فرستاده
اند مرا بآن الا آنکه از اصحاب دوزخ باشند و از بعد آن ذکر یهودی و نصرانی کرده
تا تنبیه باشد بر غیر آن بطریق اولی چه یهودی و نصاری با وجود آنکه ایشانرا کتاب
هست اگر خبر رسول الله محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بایشان رسد و بآنچه الله تعالی او را
بآن فرستاده است ایمان نیاورند از اصحاب دوزخ باشند و آنکه کتابی نبوده باشد
بطریق اولی چنین باشند و هر که اعتقاد کند که از زمان بعثت محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم تا قیامت کسی را از اولیا راهی بخدای تعالی هست از غیر متابعت محمد صلی
الله علیه وسلم باید الله که به فرمان برداری او حاصل گردد آنکس کافر بود از اولیاء
شیطان و اگر کسی در زهد و علم و تقوی و عبادت باقصی غایة الامکان
بکوشد لیکن ایمان بچیزی از آنها که محمد صلی الله علیه بآن آمده است نیاورده
باشد وی کافر باشد نه ولی و نه مومن و واجبست که مکلف بداند که این
محمد که رسول الله است صلی الله علیه وسلم عربی و قریشی و هاشمی است که
مولد و منشاء مبارک او مکه بود و موضع هجرت مدینه و روضه کریمه
او آنجاست و نقل کرده اند که بعضی علما بر آنند که حکم بر مسلمانی کسی کنند که
رسول الله صلی الله علیه عربی بود یا عجمی یا شمسی بود یا نه مکی و مدنی بود یا نه نکنند اگرچه
داند که شخصی از فرزندان آدم که نام محمد است مبعوث است و بدانکه از زمان بعثت
او صلی الله علیه و نزول وحی [illegible] قیام قیامت [illegible] اهل تکلیف
بر سه قسم [illegible] اند قسم او [illegible] آمده [illegible] و مطابقه

آنحضرت [illegible] نکشند

کنند

محمد مصطفی

کنند و انبیا او را و فرمان و حکم او را بر فرمان و حکم همه عالمیان مقدم میدارند و
ایشانند که سعادت و هدی و فلاح و فوز عظیم مخصوص با ایشانست قسم
دوم اعراض کننده کانند از آنچه که او صلی الله علیه بآن آمده است قسم سیوم
عداوت کننده کانند با صلی الله علیه و با حکمها او و ضلالت و لعنة و غضب و
انواع عذاب عظیم این هر دو قسم را نست و از اولیاء شیطان اند و الله تعالی
در قرآن عظیم بیان فرموده که شیطان را اولیا هست فقاتلوا اولیاء الشیطان
و بیان فرموده که اولیاء الله تعالی مومنان متقی اند الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة
الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم و هر که
ایمان آورد بآنچه باو رسیده باشد از حکمهای شرع محمد مصطفی علی التفصیل و
بعضی از حکمهای شرع که باو نرسیده باشد در نادانستن آن مقصر نبوده باشد
و اگر باو رسیده تا آن نیز ایمان آورد ای لکن علی سبیل الاجمال آورده باشد
بآنچه پیغامبران خدای علیهم الصلوة والسلام بآن آمده اند و دیگر ارکان
ایمان داشته باشد این چنین کس اگر عمل کند بآنچه داند که محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم بآن آمده است و زین کس بآن فرموده اند او از اولیاء الله تعالی باشد
و نصیب او از ولایة بحسب ایمان و تقوی باشد و هر که آنچه رسول الله بآن آمده
علی سبیل التفصیل بداند و بهر یک از آن ایمان آورد و عمل بآن کند او را
ایمان و ولایة زیاده باشد از کسی که بعضی از احکام شرع نداند و بران عمل
نکند و هر که در دانستن بعضی از حکمهای شرع مقصر باشد اگرچه بترک عمل
بآن حکم عاصی نباشد از برای عدم قیام حجة لکن دین ناقص باشد چه هر که عبادت
وی ناقص بود دین در ناقص باشد چنانکه هر که را عبادت زیاده باشد دین زیاده
باشد چنانکه در بهشت میان درجات تفاضل عظیمست و بهشتیان در آن
درجات به تفاوت باشند بحسب ایمان و تقوی وللآخرة اکبر درجات
و اکبر تفضیلا دلیلست برانکه درجات بهشت بزرگتر از درجات دنیاست
و اهل بهشت را در بهشت تفاضل بزرگتر از آن باشد که در درجات دنیا
مردم را بر یکدیگر تفاضلست و چنانکه نعیم اهل بهشت بتفاوتست
عذاب اهل دوزخ نیز بتفاوتست و بعضی از دوزخیان را عذاب

بهتر از بعضی باشند و بدانکه اولیا را [illegible] حاجت چیزی
نیست که بآن تمیز باشند در ظاهر بلکه اولیاء الله تعالی در جمیع اصناف امت
محمد باشند از اهل قرآن و دیگر علمهای شرعی و از اهل جهاد و دیگر عملهای خیر و از
بازارگانان و دیگر صنعتهای مباحه که نه از اهل بدعتهای ظاهره و فجور باشند
و با ایمان و تقوی متدین باشند و آیه کریمه و حدیث صحیح که در [illegible]
یاد کرده شد دلیلست بر آنکه ایمان بهمه پیغامبران خدای تعالی علیهم الصلوة
والسلام رکنی از ارکان ایمانست و بی آن ایمان نباشد و هر که انکار
یکی از پیغامبران خدای تعالی کند از دایرهٔ ایمان بیرون باشد لا نفرق
بین احد من رسله دلیل این معنی است بر آنکه مرتبه پیغامبران خدای تعالی
شریفترین مرتبهاست و درجه ایشان رفیعترین درجات و ایشان
همه بفضائل و خصائل و مناقب بسیار مخصوص اند و بهترین عالمیان ایشانند
ولکن الله تعالی بعضی از ایشان فاضلتر از بعضی گردانیده و محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم را شریفترین و فاضلترین همه رسولان گردانیده و دین او را
بهترین دینها کرده و متابعت کنندگان او را شرف مخصوص بخشیده کرامت
فرموده هر که سب یکی از پیغامبران خدای تعالی یا استخفاف بیکی از ایشان
کند یا تکذیب یکی از ایشان کند در چیزی که از آن آمده اند یا نسبت عیبی
بیکی از ایشان کند یا تنقیص یکی از ایشان کند کافر شود و بعد از آنکه نیست
با کسی که قدرت بر گفتن داشته باشد اقرار بزبان برسولی محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم از شرایط اصل ایمانست و اعتقاد بی نطق در حق کسی که تواند
گفتن کافی نیست اگرچه مردم بر حسب ظاهر وی را مسلمان دانند
چه صحت ایمان باقرار زبان و تبین است باعتقاد بآن و اعتقاد بهمه چیزها
که محمد مصطفی صلی الله علیه بآن آمده است و تسلیم و انقیاد بهر چیزی که رسول
الله بیند گان آورده است از الله تعالی و این مسئله در مقدمه بیان کرده شد

ایمانست بروز آخر و آن روز باز پسین است

از ایام دنیا که بعد از آن شب نیست و متصلست باید و هیچ مخلوق
را در وقت برخاستن آن اطلاع نبود چه آن از علمهائیست که هیچکس
نمیداند الا الله تعالی و روز آخر عالم از دمیدن صور اولست تا آن وقت
که بهشتیان در بهشت قرار گیرند و دوزخیان در دوزخ و اندازه

آن

[illegible]
آن مقدار پنجاه هزار سال است از روز دنیا فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة و آن روز را بواسطه اختلاف حالتها نامهاست روز قیامة از برای
آنکه قیامة کبری در آن روز قایم شود و روز دین از برای آنکه عملها سنجند که در
آن روز وزن کنند و جزا آن روز واقع گردانند و روز فصل از برای آنکه
در آن روز فصل کارها میان خلق کرده شود و روز جمع از برای آنکه اهل آسمان
و زمین و خلق اولین و آخرین در آن روز حاضر شوند و روز حسرة از برای آنکه
نیکوکار در حسرة آن باشد که چرا نیکوئی زیاده نکرد و بدکردار در حسرة آن بود
که چرا ترک گناه نکرد و آن الیوم عظیم کفیست که معنیش اینست که معنی ایمان بروز
آخر آنست که تصدیق کنند که روزهای دنیا را آخری هست و این جهان روزی
منقضی خواهد شد چه از اعتراف با تنها اعتراف با بتدا لازم می آید از برای آنکه
صفت قدیم آنست که هرگز نیست نشود و متغیر نگردد و هرکه انکار حدوث عالم
کند کافر شود و ایمان بروز آخر رکنی از ارکان ایمانست بدلیل حدیث صحیح
که در شعبه دوم یاد کرده شد و دلیلها برین معنی در قرآن عزیز و در
احادیث صحیح بسیار مشهور است و الله تعالی امر میکند بمقاتله با کسی که ایمان
بالله تعالی و بروز آخر نداشته باشند قاتلوا الذین لا یؤمنون
بالله و لا بالیوم الآخر و از حدیث صحیح معلوم میشود که قیامت قایم شود
و بایع و مشتری را جامه در میان باشد و هنوز خرید و فروخت نکرده باشند
و درهم ته بجیده باشند و مرد باشد که با شیر دوشیده از زیر شتر برخاسته و هنوز
نخورده باشد و لقمه بر داشته باشد که بدهان نهد و هنوز نخورده باشد
که قیامة قایم شود و بدانکه روز آخر هر کس از مرگ آنکس است تا آن وقت
که بهشتیان ببهشت روند و دوزخیان بدوزخ و اعتقاد باید کرد که مردن مردم
بقبض روح است و فرشتگان بارادت و فرمان الله تعالی آن را قبض کنند
و آنکه زنده گردانیدن مرده و او را بازنشانیدن و سوال کردن منکر و نکیر
و باز او را پرسانیدن در گور و عذاب گور آنکسی که خدای تعالی خواهد و راحت
گور آنکسی را که الله تعالی خواهد و هرچه در شرع کریم آمده از نشانهای قیامت
و جز آن چون دجال و خروج دجال علیه اللعنة و بیرون آمدن دابة الارض
و برآمدن آفتاب از مغرب و فرو آمدن عیسی علیه السلام از آسمان و [illegible]

ز نو شریعت نهاده و بوده او بر دین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یعنی که بر او
تابع شریعت و دعوت کردن بر نسل انبیاء و بقتل آوردن عیسی علیه السلام دجال
علیه اللعنة را و خروج یاجوج و ماجوج و وزیدن بادی از قبل شام
و وفات یافتن هر که بر روی زمین باشد و در دل او مثقال یک ذره
از ایمان باشد و بعد از آن دمیدن صور دو نوبت از اسرافیل علیه السلام
و مردن هر که در علویات و سفلیات باشد به دمیدن اول الا آنکس که
خدای تعالی خواهد و صعقه نو به دمیدن دوم و شکافتن و در نوردیدن آسمانها
و بی نور شدن آفتاب و بر ریختن ستارگان و تبدیل زمین و کوهها
همچنین پشم شده گردانیدن و ویران شدن و نامها اعمال و حساب و میزان
که عملها را با آن وزن کنند و صراط و شفاعت عظمی خاص از آن محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم و حوض کوثر از آن محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و درنگ کردن بعضی
بر اعراف و عاقبت رفتن ایشان به بهشت و دیدن مومنان الله تعالی
را در آخرت و هر چیزی دیگر که در شرع مطهر ثابت شده همه حق است
و اینها که ذکر کردم همه به براهین قواطع و حجج سواطع ثابت گشته و چون
دلیلها بر آن مشهور است از بهر اختصار در اینجا مذکور نشد و بدانکه پیغمبران
خدای تعالی علیهم الصلوة را بیش از یک موت نیست و این زمان اگرچه
وفات یافته اند اما روحهای مقدسه ایشان را اشراقی و تعلقی قوی
با بدنهای مطهره ایشان هست و زمین قطعا جسدهای مبارک ایشان را
نمیتواند پوسیده و ریزیده گردانید و امام ابوبکر بیهقی رحمة الله علیه در حیوة
انبیا تالیف کرده و دلیل آنها را ذکر نموده و حدیث معراج در صحیحین
بثبوت رسیده است از دلیلها این معنی است و آنکه ابوبکر رضی الله تعالی عنه
چون بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم جامه از روی مبارک او برداشت
و بوسه بر روداد و بگریست بابی انت یا رسول الله لا یجمع الله موتتین
اما الموتة التی کتب الله علیک فقد متها و بدانکه شهدا را مرگ نیست و در
قرآن کریم الله تعالی نهی کرده از گفتن اموات کسانی که میکشند ایشان را
در سبیل الله و همچنین نهی کرده از پنداشتن که ایشان اموات اند
اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک ایمان به زنده کردن

بعد از

بدانکه حشر برانگیزانیدن از گور است وآنکه آفریدن اول را خلق گویند
وبعد برانگیزانیدن را بعث خوانند وخلق جدید نیز گویند وایمان
زنده گردانیدن بعد از مرگ وبرانگیزانیدن از گور از ارکان اصل
ایمانست وبی آن وجود ایمان متصور نیست واز دلیلهای این است که
الله تعالی میفرماید زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَ
رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ وَأَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ فَسَيَقُولُونَ مَنْ
يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ورسول الله صلی الله علیه وسلم
در تفسیر ایمان فرموده وتؤمن بالبعث یعنی ایمان آوری به برانگیزانیدن
بعد از مرگ وبدانکه الله تعالی چنانکه از نابود هست میگرداند استخوان پوسیده
ریزیده را زنده باز کند والله تعالی داناست بهمه کلیات وجزویات
وهیچ چیز ازو پوشیده نیست ومیداند که جزوی که شیب قعر فلان دریاست
مثلا وجزوی که با خاک شده باشد وباد بفلان صحرا برده وذرها که در
جایهای دیگر باشد وهر ذره بموضع افتاده بود جمع گرداند وروح با آن کند وآن
را تازه گرداند بکمال قدرت خود همچنانکه بار اول از نیست ونابود هست گردانید
بقدرت خود الله تعالی میفرماید اللهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
یعنیش رجوع باینست که الله تعالی می آفریند خلق را در بار اول ودیگر بار بعد از
مرگ ایشان زنده کند در قیامت وذکر رجوع مبین جزا اعمال است و
میفرماید قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ
یعنی بگو آنکه بکوا استخوانها پوسیده را زنده کند آنکه بیافریدش اول بار
او بهر آفریدنی از ابتدا واعاده داناست ودرین آیه کریمه وما قبل
وما بعد آن بیان نادانی آن کافرست که انکار بعث کند وهر که انکار
بعث کند که الله تعالی اول او را از چند قطره آب منی آفریده است ترک
عبودیت کند وانکار بعث نکند وبداند که آنکه اول بار از نیست ونابود
هست میگرداند قادرست بزنده گردانیدن پس از مرگ واز الله تعالی
ابتدا از خلق کرد واز درخت سبز آتش آفرید وآسمانها وزمینها را بیافرید
عادت را عجب نداند وبداند که برانگیزانیدن از گور حق است ورسول
الله صلی الله علیه وسلم فرموده است إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ

مقعده بالغداة والعشي ان كان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان كان
من اهل النار فمن اهل النار فيقال هذا مقعدك حتى يبعثك الله
اليه يوم القيمة يعني بدرستي كه هر كس از شما چون بميرد عرض كنند بر او
جاي نشست او در بامداد وشبانگاه اگر از اهل بهشت باشد از بهشت
واگر از اهل دوزخ باشد از دوزخ پس گويند اينست جاي نشست
تو تا آن زمان كه برانگيزاند ترا الله تعالى سوي آن در روز قيامت
ايمان بقدر است كه جميع اعمال خلق واحوال ايشان
از طاعتها ومعصيتها وروزيها واجلها وغير آن بتقدير الله تعالى است
وآفريده اوست والله تعالى در ازل آزال تقدير كرده كه فلان چيز در
فلان وقت بفلان صفت واقع شود وبر وفق تقدير واراده تعالى انرا است
سكير وانه وغير از الله تعالى وصفات او هرچه هست يا بوده است يا خواهد بود
همه مخلوق است وبتقدير وخواست الله تعالى است وهيچ چيز بي تقدير
وخواست الله تعالى نباشد نه خير ونه شر نه نفع ونه ضرر نه حركت ونه
سكون ونه غير آن وهرچه كه مي باشد چندانكه باشد چنانكه باشد
دران زمان كه باشد تا آن زمان كه باشد همه بتقدير الله تعالى است
وايمان وكفر وطاعت ومعصيت بتقدير الله تعالى است اما بايمان وطاعت
راضي است وبدان امر كرده ووعدها ثواب بران فرموده والله تعالى بوعدها
خود وفا كند ودر پذيرفتها خلاف نكند والله تعالى بكفر ومعصيت راضي
نيست وازان نهي كرده ووعيد عقاب بران فرموده اگرچه بخواست وتقدير
اوست ورضا غير خواست است وبدانكه بندگانرا قدرة بر عملهاء خود است
وايشانرا كسبي وارادتي است والله تعالى خالق كسب وقدرة واراده
ايشان است والله خلقكم وما تعملون قل كل من عند الله وما تشاؤن
الا ان يشاء الله وايمان بقدر از اركان ايمان است الله تعالى در تنزيل
ميفرمايد وخلق كل شيء فقدره تقديرا انا كل شيء خلقناه بقدر
ورسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده است كل شيء بقدر حتى العجز
والكيس ودرين دو آية كريمه وحديث صحيح تصريح است بانكه همه چيز
بقدر است ورسول الله صلى الله عليه وسلم در جواب سوال جبريل عليه السلام از ايمان
فرموده وتؤمن بالقدر خيره وشره واين دليلست برانكه از اركان ايمان

اتفاق اهل سنت است آنکه هر چیزی که حادث شده است یا خواهد شد همه بتقدیر
پروردگار است چنانکه معلوم الله تعالی ومراد اوست
ایمان است بجمع کردن مردم سوی محشر بعد از انکه از گورها ایشان برانگیزانید
چنانکه الله تعالی میفرماید یوم یقوم الناس لرب العالمین یعنی آن روز
که برخیزند مردم یعنی از گورها از برای فرمان رب العالمین وجزا دادن او
ورسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است یحشر الناس یوم القیمة حفاة
عراة غرلا بدانکه حفاة پای برهنگان اند وعراة تن برهنگان وغرل جمع
اغرل است واغرل کسی باشد که او را ختنه نکرده باشند ومقصود از حدیث
اینست که حشر کنند مردم را روز قیامة همچنانکه ایشان بوده باشند وبرهنه باشند
وهیچ عضو از ایشان کم نباشد تا بحدی که آن پوست پاره که در زمان ختنه
کردن بریده باشند با ایشان باشد پس عایشه رضی الله عنها سوال کرد
ازین معنی که مردان وزنان باهم باشند وبعضی از ایشان نظر ببعضی کنند
رسول علیه السلام جواب فرموده که یا عایشه الامر اشد من ان ینظر
بعضهم الی بعض یعنی ای عایشه کار سخت تر باشد از انکه نظر کنند بعضی
از ایشان سوی بعضی یعنی چنان بخود مشغول باشند که بنظر کردن باهم
نپردازند ومسلم بن عامر روایت کرده است از مقداد رضی الله عنه که او
گفت این معنی که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میگفت تدنی الشمس
یوم القیمة من الخلق حتی تکون منهم کمقدار میل فیکون الناس علی قدر اعمالهم
فی العرق فمنهم من یکون الی کعبیه ومنهم من یکون الی رکبتیه ومنهم من یکون
الی حقویه ومنهم من یلجمه العرق الجاما قال واشار رسول الله صلی الله علیه
وسلم بیده الی فیه یعنی نزدیک کرده شوند آفتاب روز قیامة از خلق تا بحدی
که باشد از ایشان بمقدار یک میل پس باشند مردم بر قدر عملها ایشان
در عرق پس بعضی از مردم را عرق تا هر دو کعب بود وبعضی را تا هر دو زانو وبعضی
را تا موضع بستن ازار واز ایشان کسی باشد که لگام گرداند او را عرق یعنی
عرق بمنزله لگام باشد در دهن او واشارت کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بدست خود سوی دهان خود یعنی کسی باشد که عرق تا بدهان برسد بسبب بسیاری
عرق بسیاری اهوال باشد ونزدیک گردانیدن آفتاب با ایشان وانبوهی

... سلیم بن عامر که راوی حدیثست سوگند یاد کرد ...
که مراد بمیل چیست میل راه که سیک فرسنگ باشد یا میل ...
چشم میکنند و ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند که رسول الله ...
وسلم گفت یعرق الناس یوم القیمة حتی یذهب عرقهم
سبعین ذراعا ویلجمهم حتی یبلغ اذانهم ومعنیش آنست ...
کنند مردم در روز قیامت تا بحدی که برود عرق ایشان در زمین ...
کنز ولکام کرده گرداند ایشانرا تا برسد بگوشهای ایشان ومراد بعضی
ایشانست بدلیل حدیث مقداد رضی الله عنه که از پیش یاد کرده
شد ورسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است لتؤدن الحقوق الی اهلها
حتی یقاد للشاة الجلحاء من الشاة القرناء یعنی بدرستی که گزارده گردانند
حقها را با اهل آن در روز قیامت تا بحدی که قصاص کنند گوسفند بی سرو را
از گوسفند با سرو ... و بدانکه همه چهارپایان و مرغان و دواب را نیز روز قیامت
حشر کنند و همه خلایق را جمع گردانند پس حکم میان آدمیان و پریان کنند
و ایشانرا در منزلها خود فرود آورند و قصاص بعضی از بهایم و دواب
از بعضی باز کشند تا بحدی که چنانکه یاد کردیم گوسفند بی سرو را از گوسفند با سرو
قصاص کنند و بعضی از علما گفته اند و در تفسیر زاد المسیر از ابو هریره
منقول است آنکه معنیش راجع باین است که بعد از قصاص بهایم و مرغان
و دواب و وحوش را با خاک گردانند و آن زمان کافر آرزو باشد
که او نیز خاک بودی پس گوید یا لیتنی کنت ترابا و بدانکه قصاص که
از گوسفند با سرو کنند نه از برای تکلیف است چه گوسفند مکلف نیست
بلکه قصاص مقابله است ایمانست تا آنکه سرای مومنان
و بازگشت ایشان بهشت است و سرای کافران و بازگشت ایشان دوزخست
و بهشت با اهل آن هرگز نیست نشود و نعیم ایشان هرگز منقطع نگردد و اهل
کفر جاوید در دوزخ باشند و عذاب ایشان دایم بود و هرگز آمرزیده نگردند
آنست بدانکه هر که بر کفر میرد قطعی بهشت نرود و جاوید در دوزخ معذب
باشد و هر کسی مومن میرد اگر سلیم بود از معصیتها یا از گناهان توبه شرعی
کرده باشد در بهشت رود برحمة الله تعالی و قطعی عذاب دوزخ نکشد و اگر بی
توبه مرده باشد جایز و روا ... باشد یعنی اگر الله تعالی ...

از دل

قصاص گوسفند

رابعه

یعنی عفو کند بفضل خود پس بی عذاب در بهشت رود و اگر آنکه
گناه عذاب دوزخ بکشند و بعد ازان او را از آتش دوزخ بیرون آورند
و بهشت رود چه اصل ایمان رهاننده است از جاوید بودن در دوزخ
بفضل الله تعالی چنانکه کمال ایمان مانع رفتن در دوزخ است الا تحلة القسم
بفضل الله تعالی وعلی کل حال آخر کار مومن بهشت جاوید آن باشد و هیچ کس
با ایمان درست مرده باشد در دوزخ جاویدان نماند اگرچه بعضی از
گناهکاران مومنان که عفو الله تعالی در اول وهله بفریاد ایشان نرسد
بواسطه گناه و ناکردن توبه به دوزخ روند و عذاب کشند اما عاقبت ببرکت
ایمان از دوزخ خلاص یابند و بهشت روند بفضل الله تعالی چه عذاب
دایم بی رستگاری کافران را باشد که الله تعالی در حق اصحاب بهشت میفرماید
هم فیها خالدون یعنی فی الجنة و در حق کافران میفرماید هم فیها
خالدون یعنی فی النار و خلود عبارت از جاوید بیست و مفهوم دلیلها
قاطعه قرآنیه و حدیثیه اینست که اصحاب بهشت ابدا در بهشت مانند
و هرگز بیرون نیایند و کافران جاوید در دوزخ باشند و هرگز آمرزیده نشوند
و غیر کافران را خلود نباشد و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است یدخل الله
اهل الجنة الجنة ویدخل اهل النار النار ثم یقوم موذن بینهم فیقول یا اهل الجنة
لا موت و یا اهل النار لا موت کل خالد فیما هو فیه و معنیش آنست که در آورد
الله تعالی اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ بعد ازان بایستد اعلام
کننده میان ایشان پس گوید این معنی که ای اهل بهشت بعد ازین مرگ نخواهد
بود و ای اهل دوزخ بعد ازین مرگ نخواهد بود و هر یکی ازشما جاوید خواهد بود دران
چیزی که او دران است و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است اذا صار اهل الجنة
الی الجنة و صار اهل النار الی النار اتی بالموت حتی یجعل بین الجنة والنار
ثم یذبح ثم ینادی مناد یا اهل الجنة لا موت و یا اهل النار لا موت فیزداد
اهل الجنة فرحا الی فرحهم و یزداد اهل النار حزنا الی حزنهم و معنیش اینست
که آنگاه که بروند اهل بهشت سوی بهشت و بروند اهل دوزخ سوی دوزخ بیاورند
مرگ را تا میان بهشت و دوزخ بعد ازان آنرا ذبح کنند بعد ازان ندا کنند
نداکننده بدین معنی که ای اهل بهشت مرگ نیست و ای اهل دوزخ مرگ نیست
پس زیاده شود اهل را شادی بر شادی ایشان و زیاده شود اهل دوزخ را اندوه

برانند واز ایشان وهم بعضی از روایات بیان آنست که مرگ را بصورت
گوسفند کردانیده بیاورند واورا ببهشتیان ودوزخیان نمایند وهمه اورا بشناسند
گردانند وبعد ازان که بهشتیان ودوزخیان آنرا دیده باشند وشناخته
که آن مرگست بخوابانند آنرا بر سوری که میان بهشت ودوزخ باشد واورا کار
دهند تا بکشند وبدانکه آوردن مرگ وخوابانیدن وکارد دادن او بر سبیل
تخییل وتمثیل نیست بلکه بر سبیل حقیقت است چه الله تعالی چنانچه از نیست زنان
هست میگرداند تواناست بران که عرض را با جسم گرداند وجسم را عرض گرداند وعرض
را با عرضی دیگر گرداند وجسم را با جسم دیگر گرداند پس بکمال قدرة خود از مرگ که آفریده
اوست صورة گوسفندی آفریند وبفرماید تا اورا بیاورند وبهشتیان ودوزخیان
به بینند وبشناسند که مرگست بعد ازان آنرا بخوابانند وکارد دهند بر سوری
که میان بهشت ودوزخ حجابی باشد واعراف از نامهای آنست حجابست وبعضی
گفته اند که اعراف بلند بهای آن حجابست وبر اعراف جمعی باشند وشناسند بهشتیان
ودوزخیانرا بسیماء ایشان وسلام بر اصحاب بهشت کنند وچون چشم باصحاب دوزخ
کنند گویند ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین یعنی پروردگار ما مکن ما را با ایشان
در دوزخ واصحاب اعراف درنگ کنند در اعراف تا آن زمان که الله تعالی بفضل
خود ایشانرا دستوری دهد وبه بهشت روند چه عاقبت اصحاب اعراف بهشتست
بهشتست وبدانکه بهشت ودوزخ این زمان مخلوقست بدلیل آنکه الله تعالی میفرماید
در صفت بهشت اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِیْنَ ودر صفت دوزخ میفرماید اُعِدَّتْ لِلْکَافِرِیْنَ
ورسول الله صلی الله علیه وسلم گفت دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَسَمِعْتُ خَشْفَةً قُلْتُ مَنْ هٰذَا
قَالُوْا هٰذِهِ الْغُمَیْصَاءُ بِنْتُ مِلْحَانَ اُمُّ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ یعنی در رفتم من به بهشت
پس شنیدم حرکت رفتنی وآوازی گفتم کیست این گفتند غمیصا دختر ملحان است
مادر انس بن مالک ودر حدیث صحیح دلیل این معنی هست که آتش دوزخ
بنالید واز پروردگار خود دستوری طلبید که نفس زند پس دستوری داد آنرا
در هر سالی بدو نفس یک نفس در زمستان ویک نفس در تابستان وسخت ترین
آنچه می یابند از سرما از نفس دوزخست وسخت ترین آنچه می یابند از گرما از نفس
دوزخست وبدانکه الله تعالی پدید آورد بقدرة خود در آتش دوزخ ادراکی
وتمیزی چنانکه بنالید ودستوری خواست که نفس زند بدلیل آنکه در حدیث صحیح
معنی نالیدن ودستوری خواستن آمده است وهیچ مانع نیست از حمل آن بر حقیقت
پس حکم بر ظاهر آن باید کرد والله اعلم عزیز من درین حدیث تأملی کن وسر از
گریبان غفلت بیرون آور وبترس از آتشی که از غایة شدة ونهایة صعوبة از

بیان اعراف

نحو

و ... پس در حصن متابعت شرع در آی و خود را از کینها دور دار
در دوزخ ... دور دارند و به بهشت در آورند و در حدیث صحیح محمد مسلم از ابو هریره
رضی الله عنه روایتست معنیش اینست که بودیم ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم که شنیدند
آواز افتادن چیزی پس گفت تدرون ما هذا یعنی میدانید که چیست این ما گفتیم
الله و رسوله اعلم پس گفت که سنگی بود که انداخته بودند در دوزخ از هفتاد سال
باز نشیب میرفت و این زمان افتاد بر زیر دوزخ پس شنیدن آواز افتادن آن
بود اللهم اجرنا من النار برحمتک الواسعة   محبت الله عز و جل است
دوستی خدای تعالی قوت دلها و غذای روح حیاتست و روح ایمان و مقامات و
اعمال و احوال دوستی خدای تعالی است و از صفتهای مومنان یکی آنست که الله
تعالی را دوستتر از همه چیز و همه کس دارند و آیه کریمه والذین آمنوا
اشد حبا لله دلیل قاطع است بر آنکه همه مومنان الله تعالی را دوست
دارند و در آیه کریمه قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم
الآیه تشدید عظیم و تهدید شدید است کسانی را که پدران ایشان و پسران و برادران
و ازواج ایشان و خویشان ایشان و مالها که کسب کرده باشند و بازرگانی
که از فوات رواج آن بترسند و مسکنها که راضی باشند بآن دوستتر باشند
نزد ایشان از الله و رسول او صلی الله علیه و سلم و جهاد در راه او و رسول
علیه الصلوة والسلام اصل آن فرموده است ثلاث من کن فیه وجد
حلاوة الایمان ان یکون الله و رسوله احب الیه مما سواهما
وان یحب المرء لا یحبه الا لله وان یکره ان یعود فی الکفر کما یکره
ان یقذف فی النار این حدیث اصلیست از اصول مسلمانی یعنی
سه چیزست که هر کس که باشد آن سه چیز در او بیابد حلاوة ایمان را آنکه باشد
الله و رسول او دوستتر سوی وی از غیر الله تعالی و رسول او و آنکه دوست
دارد مردی را دوست ندارد او را مگر از برای الله تعالی و آنکه نخواهد و دشمن دارد
باز گشتن را بکفر چنانکه نمی خواهد و دشمن میدارد که بیندازندش در آتش علما گفته
اند معنی حلاوة ایمان یافتن است در طاعت و تحمل سختیها کردن در رضا
الله تعالی و رسول او صلی الله علیه و سلم و آن را بر مقصود دنیوی اختیار کردن
و بدانکه نشان محبت بنده الله تعالی را آنست که متابعت رسول او کند الله تعالی
با رسول خطاب میفرماید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
بگو ای محمد صلعم

وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی اگر شما دوست میدارید الله
تعالی را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را الله تعالی و بیامرزد شما را
گناهان شما را و نگاه دارد شما را از بدیهای آن و از فضل خود تا آن محفوظ گرداند
والله غفور است و رحیم علما گفته اند معنی غفور آنست که مغفرة او بسیار است
و عفو او زیاده از مواخذات اوست و معنی رحیم آنست که ثواب دهنده است
بر عملها و بفضل و رحمة خود ثواب عمل اضعاف عمل میدهد و از صفات قومی که
الله تعالی ایشانرا دوست میدارد و دوست دارند ایشان الله تعالی را آنست
که مهربان و نرم جانب باشند بر مومنان و متواضع باشند با ایشان و سخت باشند
بر کافران و جهاد کنند در راه خدای تعالی و نترسند از ملامت هیچ ملامت
کننده بدلیل آنکه تعالی میفرماید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ
فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الآية مفسران گفته اند
در تنکیر لومة لائم ایذانست بآنکه ایشان نترسند از ملامت هیچکس بلکه جهاد کنند
در سبیل الله تعالی با هر کسی که باشد در هر جا که باشد و علما گفته اند که محبت
بنده الله تعالی را مقتضی فرمان برداری اوست و ترک مخالفت او و تعظیم فرمان
و راضی بودن بقضاء او سبحانه و تعالی و محبت الله تعالی بنده را سبب مایه سعادتها
و اصل راحتها در جهان و مدار رستگاری و مورث زندگانی است و بدانکه هر کسی
دعوی دوستی الله تعالی کند و فرمان برداری الله تعالی و رسول صلی الله علیه وسلم نکند
دروغگو باشد الله تعالی میفرماید قُلْ أَطِيعُوا اللهَ وَالرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ
لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ یعنی بگو که فرمان برداری کنید خدا و پیغمبر او را پس اگر برگردانند
یعنی اعراض نمایند پس بدرستی که الله تعالی دوست نمیدارد کافران را گفته اند که احتمال دارد
که تولوا فعل مضارع باشد بمعنی تتولوا یعنی اگر شما بگردید شما پس بدرستی که
الله تعالی دوست نمیدارد کافران را و درین آیت کریمه دلیل است بر آنکه نیست فرمان
الله تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم کفر است و بدانکه محبت الله تعالی مخصوص است
بمومنان و بدانکه حقیقت محبت بنده الله تعالی را تمام نباشد تا آنزمان که بنده
دوست دارد آن چیز و آنکس را که الله تعالی دوست میدارد و دشمن دارد آن چیز
و آنکس را که الله تعالی او را دشمن دارد چه محبت محبوب محبوب و دشمنی دشمن محبوب از لوازم
محبت محبوب است و باید که دوست داشتن هر چیز و هر کسی او را دوست باید داشتن و دشمن

داشتن

ويغفر لكم ذنوبكم

الكافرين

اتبعوني

داشتن هرچند و هرکس دیگر را دشمن باید داشتن از برای الله تعالی باشد نه از برای
غرضی دیگر چه هر دوستی و دشمنی که نه از برای الله تعالی بود آن محبت و آن بغض
باطل است از آنست که متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم نشان محبت بنده
الله تعالی را چه رسول علیه الصلوة والسلام امر کرده است بهرچه کردن آن الله
تعالی دوست میدارد و نهی کرده است از آنچه که او سبحانه دشمن میدارد و خبر داده
از آن چیز که الله تعالی تصدیق آنرا دوست میدارد پس هر که الله تعالی را دوست
میدارد متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم کند و او را صلی الله علیه وسلم تصدیق
کند در هرچه از آن خبر داده و فرمان برداری او کند در هرچه او فرموده و باز ایستد
از هرچه او نهی کرده و چون چنین کند آنچه تعالی دوست میدارد کرده باشد و الله تعالی
او را دوست دارد و از سهل بن عبد الله رضی الله عنه منقولست این معنی که نشان
دوستی الله تعالی دوستی قرآن است و نشان دوستی قرآن دوستی محمد رسول الله است
و نشان دوستی محمد رسول الله دوستی سنت است و نشان دوستی سنت دوستی آخرة
است و نشان دوستی آخرة دشمنی دنیاست و نشان دشمنی دنیا آنست که حاصل
نکند از آن مگر زاد و آنچه او را در راه آخرة بکار آید او فایده بدانکه عشق بر
الله تعالی اطلاق کردن از بدعتهای شنیعه و منکرهای قبیحه است و کتاب و سنت بآن
وارد نشده و از ائمه دین وارد منع از آن ثابت شده چه اختراع اسماء در دین
بر الله تعالی جایز نیست شیخ کبیر ابو عبد الله محمد بن خفیف قدس الله سره و رحمة
الله علیه در کتاب جامع الارشاد یک باب در منع دعوی عشق بر الله تعالی
آورده است و در آن باب بیان میکند که با وجود آنکه کسانیکه دعوی عشق بر الله
تعالی کردند افراط کردند در دعوی و مفارقت نمودند از طریق علما از جهت لغت
نیز خطا ورزیده اند برای آنکه عشق نزد ایشان ماخوذ است از عَشَق و عَشَق
بسر کوه و نهایت بالا است و میگویند که چون محبت دوستی محب محبوب را بنهایت رسد
بدرجه عشق رسد پس از جهت لغة نیز اطلاق عشق بر الله تعالی و تقدس
صحیح نباشد و مستقیم نبود بهر آنکه محبت بنده الله تعالی را لا حد و نهایت است و اهل
محبت الله تعالی را محبت در تزاید است در دنیا و آخرت برای آنکه محبت ایشان
بمقدار آن چیز بود که او سبحانه کشف سازد بر ایشان از نعمتهای خود و ظاهر
گرداند برای ایشان از افضال خود و چون در بهشت بندگان صالح را اکرامی فرماید
آنچه هیچ چشم ندیده است و هیچ گوش نشنیده است و بدل هیچ آدمی نگذشته است
محبت ایشان زیاده گردد پس مدعی عشق مبتدع است در دین و مخطی است
بجهة لغت درهم کتاب و الله اعلم بالصواب شعبه یازدهم ترس است از

الله تعالی بدلیل آنکه میفرماید فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مؤمنین یعنی مترسید
از اولیاء شیطان و بترسید از من اگر شما مومنانید و گفته اند که ضمیر جمع راجع است
در ان الناس قد جمعوا لکم یعنی مترسید از مردم که شنیده اید که جمع شده اند ناسی از استیصال
کردن شما و بترسید از من و جهاد کنید اگر مومنانید و در آیه کریمه تنبیه است بآنکه ایمان
مقتضی آن است که مقدم دارند خوف الله تعالی را بر خوف غیر او سبحانه والله تعالی صفتی
چند را بیان میفرماید که کسانی که این صفتها داشته باشند ایشان را بهشت باشد
و از ان صفتها یکی آنست که یخشون ربهم و مفسران این معنی گفته اند که می
ترسند از پروردگار ایشان در پنهانی و آشکارا و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود است
اتقوا النار ولو بشق تمرة مرو بدانکه وقایه نگاه داشتن نفس است از آنچه
ویرا بزه مند کرداند متقی را از برای آن متقی گویند که متابعت رسول الله را
وقایه میگرداند میان خود و میان عذاب و گاه هست که تقوی بمعنی ترس آید و حدیث
راجع بدینست که بپرهیزید و حذر کنید از آتش و اگرچه نیمه یک خرما باشد و در این
حدیث تحریض بر صدقه و اشاره است بر آنکه امتناع از صدقه از برای اندک
آن نباید کرد و انس رضی الله عنه روایت کرده است که گفت رسول صلی
الله علیه وسلم لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا یعنی
اگر شما میدانستید آنچه من میدانم از عظمت انتقام الله تعالی از اهل جرایم و شدت
عقاب او و اهوال قیامت و آنچه پس از آن خواهد بود خنده شما اندک بودی و گریه
شما بسیار و در دعاهای که در روایت است که اندک بودی که رسول علیه السلام
از مجلسی برخواستی الا آنکه دعاها از برای اصحاب خود کردی مذکور است اللهم
اقسم لنا من خشیتک ما تحول به بیننا وبین معاصیک یعنی یا الله برای
ما قسمت کن از ترس تو آن مقدار که حایل گردانی آنرا میان ما و میان
نافرمانیها تو و این حدیث مدل است بر بزرگی فضیلت ترس خدای تعالی و متضمن
است بر آنکه حقیقت ایمان کسی را باشد که ترک نافرمان بردار یها کند و انس رضی
گفته است آنچه معنیش اینست که بدرستی که میکنید عملی چند که باریکتر است
شما از موی یعنی آنرا در غایت حقارت می پندارید و ما در عهد رسول صلی الله
علیه وسلم مهلکات می شمردیم عزیزمن درین دعا که از برای اصحاب خود در
مجلسها میکرد و در قول انس رضی الله عنه نیکو اندیشه کن و بگفتار گستاخی
که گناه را پیش تو حقیر نماید و ترا بر معصیت گستاخ و دلیر گرداند قطعا
التفات مکن اگرچه شیخ و ... و واعظ و دانای مشهور معروف باشد

دنحقیق

وتحقیق بدانی که ایشان از راه زنان دین وشرع ابلیس اند و نایبان ابلیس بل شیاطین
انسی اند وبدانکه ترس از معرفت صفت انتقام ناشی میشود پس هر که را معرفت
بیشتر ترس زیاده تر از انست که خوف پیغامبر علیه السلام افزون تر بود چه عارف تر و عالم تر
وعالمتر عالمیان اواست صلی الله علیه وسلم وترس برانواعست ترس عقاب
وترس فوات ثواب وترس فوات حظ قرب وهر که اورا حقیقة ترس باشد
نفس را از معصیتها باز دارد و امتثال فرمانهای شرع کند واز عدم قبول ترسد چنانکه ترمذی
روایت کرده است از عایشه رضی الله عنها که گفت الخ معنیش اینست که من سوال کردم
رسول الله صلی الله علیه وسلم را ازین آیه که وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَقُلُوبُهُمْ
وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ که ایشان انها اند که خمر خواره باشند ودزدی کرده
باشند یعنی از ان ترسند وپشیمان باشند گفت لا یا بنت الصدیق اولئك
يَصُومُونَ وَيُصَلُّونَ وَيَتَصَدَّقُونَ وَهُمْ يَخَافُونَ أَنْ لَا يُقْبَلَ مِنْهُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ
يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ یعنی نه ای دختر صدیق بلکه ایشان کسانی اند که روزه
میدارند ونماز میگذارند وصدقه میدهند ومیترسند که قبول نکنند از ایشان چنین
کسان انها اند که مسارعت میکنند در خیرات وبدانکه ترس از خدای تعالی فریضه است
وبزرگترین وسودمندترین منازل روندگان راه خداست شیخ ابوحفص رحمه الله گفته
این معنی که ترس از خدای تعالی داشتن چراغیست در دل که بآن دیده میشود آنچه دران است
از بدی ونیکوئی واز هر کس که از وی ترسی از وی گریزی مگر الله تعالی که چون از وی ترسی
باو گریزی تا بفرمان برداری او از عذاب رستگاری یابی وشیخ ابوسلیمن رح گفته این
معنی که از هیچ دل ترس از الله تعالی جدا نشد الا آنکه آن دل خراب گشت وذو النون
مصری رحمة الله علیه گفت این معنی که مردم براه راست اند مادام که ترس از ایشان جدا نگشته
پس چون ترس از ایشان زایل شد از راه راست افتادند وبگمراهی گرفتار گشتند وبدانکه هر که
دعوی ترس از الله تعالی کند ودر وقت اداء فرض باسباب مال وجاه وترتیب معاش مشغول
گردد یا بلهو وغفلت وقت را صرف کند ومبالات نکند بگذشتن وقت فریضه فوت کند
وی در دعوی ترس دروغ گوی باشد وهمچنین [illegible] هر که مرتکب مناهی گردد واز وعید
[illegible] در آیات واحادیث آمده است اندیشه نکند وی در دعوی ترس دروغ گوی باشد وفعل
وی مکذب دعوی وی باشد وچنین کس اگر دعوی دوستی الله تعالی کند هم دروغ گوی باشد
چه نشان ترس ومحبت فرمان برداری وترک مخالفت است واز کبایر مهلک واز معصیتها
یکی از مکر الله تعالی ایمن شدنست وحقیقت مکر تدبیر کار انتقام از دشمن است
چنانکه دشمن نداند واز ان بیخبر باشد ومکر که از صفات الله تعالی است بایی معنی است
امری که باصلیت یا مجاز از مخلوقات باین صفت الله تعالی نتوانند نمود چه الله تعالی

هر دو

از عجز و جمیع صفات نقص منزه و متعالی است و ایمن از مکر الله تعالی بر دو نوع است
نوع نشان فساد دل و بدبختی است نوع اول چنان باشد که مرد بکلی اعتماد و تکیه
بر رحمة الله تعالی کند و خود را بی اهلیة رحمة بر رجاء کاذب مشغول دهد و از وعید ها و تهدید
که در قران و حدیث گناه کاران را وارد شده است نترسد و بر گناه اصرار نماید و بتوبه
و اصلاح کار مشغول نگردد الله تعالی میفرماید ان رحمة الله قریب من المحسنین
و میفرماید والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف وینهون
عن المنکر ویقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة الایه و نوع دوم آنست که اعتماد
بحسن سیرة خود و بطاعتها و خیرها مغرور گردد و تکیه بران کند و بدان واسطه از
عذاب الله تعالی آمن گردد و از عدم قبول عبادتها نترسد و از عاقبت و خاتمه کار نترسد
رسول صلی الله علیه وسلم در آخر حدیثی که در ان چگونگی اطوار خلقت بنی آدم در شکم مادر
و نبشتن روزی و اجل و عمل او و سعادة یا شقاوة او بیان فرموده است فوالذی لا
اله غیره ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع
فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها وان احدکم لیعمل بعمل اهل
النار حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة
فیدخلها یعنی سوگند یاد کرد رسول خدا بخدا و گفت که بدرستی که باشد یکی از شما که عمل
کند بعمل اهل بهشت تا بجدی که نماند میان وی و میان بهشت الا یک گز پس سابق شود بر
وی کتاب یعنی انچه بروی نبشته باشند پس عمل کند بعمل دوزخیان و بدان در دوزخ رود
و بدرستی که باشد یکی از شما که عمل کند بعمل اهل دوزخ تا بجدی که نباشد میان وی و میان
دوزخ الا یک گز پس سابق شود بروی کتاب پس عمل بهشتیان کند پس در رود در بهشت
و مراد بیک گز تمثیل است بوفات او یعنی نباشد میان او و میان آنکه بهشت یا دوزخ
رسد الا مثل آنکه میان او و میان موضعی از زمین یک گز مانده باشد و از عمل اهل
بهشت با زعمل اهل دوزخ گشتن بدو نوع است یکی آنکه از عمل بهشتیان باز گردد بکفر دوم
آنکه از عمل بهشتیان باز گردد بگناهی که نه کفر باشد اما اگر انقلاب بکفر باشد در دوزخ
جاوید ماند و هرگز به بهشت نرسد و آنکس که مومن مرده باشد و ... اگر در
دوزخ رود جاوید نماند بلکه عاقبت بواسطه ایمان از عذاب دوزخ خلاص یابد
و به بهشت رود بفضل الله تعالی و بدانکه از لطف الله تعالی و سعه رحمة او ...
به نیکی بسیار است انقلاب از نیکی به بدی نادر است والحمد لله و درین حدیث اشارت
بدان که طاعت کنند باید که از انقلاب حال و عاقبت کار ترسان باشند و بر طاعت مواظبت
نمایند و از معصیتها دور جویند و عاصی باید که از رحمة الله تعالی نومید نشود و بتوبه و اصلاح کار
مشغول گردد و توبه را علاج گناه داند ربنا اختم لنا بالایمان الکامل برحمتک یا کریم

امید

یعنی بخشش برحمة الله تعالی است الله تعالی در حق اسراف کنند کان بر نفسهای خود میفرماید
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله الآیتین
و درین دو آیة کرامی نهی است از نومید شدن از رحمة الله تعالی و امر است بباز کشتن
از کناهها و توبه کردن و خالص کردانیدن عمل از برای الله تعالی و وعید است آمدن
عذاب بایشان اکر باز نکردند از کناه و توبه نکنند و آیة کریمه و من یقنط من رحمة ربه
الا الضالون دلیلست که هرکه از رحمة الله نومید شود از جمله کمراهان باشد و الله
تعالی بر سبیل حکایت از یعقوب علیه السلام میفرماید و لا تیأسوا من روح
الله الآیة و این آیة دلیلست و الله اعلم بدانکه مومن از رحمة الله تعالی نومید نباشد
و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده لا یموتن احدکم الا و هو یحسن بالله الظن
و معنیش آنست که باید که هر یک از شما جز نمیرد نیکو کمان باشد بالله تعالی یعنی باید
که برحمة و عفو الله تعالی امیدوار باشد و منشاء رجا معرفت سعت رحمة و انعام
الله تعالی است رسول الله صلی الله علیه و سلم کفت ان لله مایة رحمة انزل
منها رحمة واحدة بین الجن و الانس و البهایم و الهوام فبها یتعاطفون و بها
یتراحمون و بها تعطف الوحش علی ولدها و اخر الله تسعا و تسعین رحمة یرحم بها
عباده یوم القیمة یعنی بدرستی که الله تعالی راست صد رحمت و از آن صد رحمت
فرو فرستاد یک رحمة را میان پری و آدمی و بهایم و هوام پس بآن یک رحمة مهربانی
با هم میکنند و رحم بهم دیکر میکنند و بآن یک رحمة مهربانی میکنند وحش بر فرزندان
خود و بواپس کردانید الله تعالی نود و نه رحمة که رحمت کنند بآن روز قیامت بر بندکان
خود یعنی و الله اعلم بندکانی که ایمان داشته باشند اللهم اجعلنا منهم و درین
حدیث بشارة و امیدواریست مومنانرا از برای آنکه چون الله تعالی در دنیا که محل
بلاها و زحمتهاست از یک رحمت انعام کرد بر مومن ایمان و قران و غیر این از
نعمتهای ظاهره و باطنه در آخرة که دار قرار است از نود و نه رحمت چه نعمتها کند و چه
کرامتها فرماید اکنون بدانکه رجا که از شعب ایمان است آنست که از رحمت الله
تعالی نومید نکردد اکرچه کناه بسیار کرده باشد و تن در کناه ننهد و دل بر عذاب
ننهد بلکه توبه و استغفار کند و بتدارک و اصلاح کار مشغول کردد و در راه متابعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم پیشی کیرد تا شایسته رحمت الله کردد و الله تعالی بفضل خود
کناههای او بیامرزد و نه از قبیل رجاء نافع است آنکه با آرزوها و والیتهای
نفس ترک مأمورات و ارتکاب منهیات کند و آنکاه بی توبه آرزوی داشته
باشد که او را عذاب نکنند و بدرجات نیکوکاران رسانند نیز و خود را برجای
ذنب مشغول دهد و دل بران نهد که اکر توبه نکند مستحق عذاب و عقوبة آخرة نباشد

بلکه این چنین آرزو بجز اغوای شیطان و عشوه و غرور متابعان ابلیس نیست
و هر که برین تسویل و تغافل رود و بر گناه اصرار نماید و بتوبه و اصلاح کار تدارک
نکند روز قیامة در معرض عقوبة و عذاب باشد و حسرت و پشیمانی خورد و
سودمند نباشد چه راحت نفس در دنیا جستن و متابعت نفس و هوای نفس
کردن و امید مراتب نیکوکاران داشتن حماقة و عجز است نه رجاء شرعی
و مثال کسی که متابعت شهوات کند و یافت درجات متابعان شریعت توقع
دارد همچون کسی باشد که زرع نکند و درودن خواهد یا سعی در تحصیل علوم نکند
و بتکرار مشغول نگردد و خواهد که فقیه شود و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت
حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ یعنی محفوف گردانیده بهشت
را بمکاره و محفوف گردانیده دوزخ را بشهوات ای گرداگرد بهشت مکاره
در آورده اند و گرداگرد دوزخ شهوات را در آورده اند و این تمثیلیست در غایة
حسن و مراد آنست والله اعلم که ارتکاب مکاره که شرع بآن فرموده است از اجتهاد
در عبادات و مواظبت نمودن بر آن و صبر کردن بر سختیهای آن و ترک آرزوهای
حرام کردن سبب رسیدن بهشت است و ارتکاب شهوات سبب رسیدن بدوزخ
است و ظاهر آنست که مراد از شهوات که آنرا گرداگرد دوزخ در آورده اند
شهوات حرام است همچون خمر و زنا و لواطة و نظر حرام و غیبة و استعمال ملاهی
و تمتع گرفتن بمال حرام و مانند آن اما شهوتهای مباحه درین معنی داخل نیست
ولکن بشهوات مباحه بسیار مشغول گشتن مکروه است از برای آنکه وقت باشد
که منجر شود بشهوتی که حرام باشد یا سبب بازماندگی از طاعت چند گردد یا
واسطه احتیاج بزیادتی سعی در حاصل کردن مال دنیا باشد تا مدر آن صرف
کند و بدانکه بندگان خدای تعالی را از رحمة خدای تعالی نومید گردانیدن یا ایشانرا
بر جاء کاذب و عشوهٔ باطل مغرور کردن و بر معصیة گستاخ و دلیر گردانیدن
از گناهان بزرگ است و فساد هر آن واعظ و بهشوا که بیکی ازین دو مبتلا
شود زیاده از فساد و مضرة راهزنان ظاهر باشد و واعظ [illegible]
باید که میان خوف و رجا جمع گردانند تا شنونده نه نومید گردد [illegible]
و در قرآن کریم در مواضع بسیار خوف و رجا ذکر رحمة و عفو [illegible]
بندگان باید که میان ترس و امید باشند و تامل کنند که چنانچه [illegible]
و کریمی صفة الله تعالی است قهاری و شدید العقابی و منتقمی هم صفت الله تعالی
است و از رحمة الله تعالی نومید نشوند اگر چه گناه بسیار داشته باشند بلکه توبه و اصلاح
کار کنند تا شایسته رحمة الله تعالی شوند الله تعالی خطاب برسول خود صلی الله علیه
و سلم میفرماید نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ

و بتابنیم و بهر کار و آیة وانی لغفار تامل کنند و از لمن تاب وآمن وعمل صالحا
ثم اهتدی اعراض نمیکنند و در آیة لا تقنطوا قناعت کنند و در آیة انیبوا که بعد
آنست تامل نکنند یا الغفور الرحیم را پیش چشم دارد و ما قبل آنرا که در آن ذکر
توبه و اصلاحست و وعده مغفرة و رحمة بران داده است ترک کنند و بخواندن
سبقت رحمتی التفات نباید و از اول آیة خود را کر سازد وی از جملهٔ لشکریان
ابلیس باشد و نزدیک باشد بقومی که نؤمن ببعض و نکفر ببعض میگفتند و بدانکه باید
که ترس و امید بنده در حالة تندرستی یکسان باشد پس چون نشانهای
مرگ نزدیک گردد باید که امید غالب باشد یا خود امید محض داشته
باشد بانکه الله تعالی از و عفو کند و بر او رحمة کند و بعضی از علما گفته
اند که در حالت تندرستی باید که ترس راجح باشد اللهم انی اسالک العفو
والعافیة فی الدنیا والآخرة توکل کردنست بر الله تعالی
و توکل نتیجه صحت ایمانست و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و علی الله فلیتوکل
المؤمنون و الله تعالی متوکلانرا دوست میدارد ان الله یحب المتوکلین
و معنی دوستی الله تعالی بنده را در شعبهٔ دهم گفته شد و آیات قرآن عزیز در
امر توکل و در فضل آن بسیار است و از صفات کسانی که بی حساب بی عذاب
به بهشت روند یکی بریدن کار توکل کردنست بدلیل حدیث عکاشه رضی
الله عنه که در صحیح آمده است و توکل والله اعلم آنست که تفویض امر بالله
تعالی کنند و بالله تعالی امید وار باشند و بحسن تدبیر الله تعالی اعتماد
کنند و هر دشوار و سختی و خطر که پیش آید مردانه باشند و توکل بر الله تعالی
کنند و بوکالت الله تعالی راضی شوند و بدانکه سعی کردن در آنچه از آن ناگزیر
است در قوت و لباس و احتراز کردن از دشمن قادح نیست در توکل بشرط
آنکه هر آن کار و وسیله و سبب مقصود که خلاف شرع باشد در آن سعی
نکنند و چون مباشر اسباب که در شرع امر بآن آمده است گردند اعتماد بر
کسب و سعی خود نکنند و یقین دانند که سعی او جلب هیچ نفع و دفع هیچ ضر نمیکند
بلکه همه از الله تعالی است و اعتماد و التجا و امید واری بالله تعالی که خالق اسباب
است داشته باشند نه بر اسباب و نام توکل بالتفات و آرام گرفتن باسباب
درست نباشد و لیکن انکه سعی کردن در آنچه ناگزیر است از آن قادح نیست
در توکل بشرط کنند که گفته شد اینست که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است
ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یاکل من عمل یده و ان النبی داود کان

هرگز

یاکل من عمل یده یعنی نخورد هیچ کس طعامی را هرگز بهتر از آنکه بخورد از عمل دست
خود بدرستی که پیغمبر خدای داود میخورد از عمل دست خود و این دلیل ظاهرست
بر فضیلة خوردن از عمل دست خود و تحریض است بر کسب کردن
اما باید که بطلب دنیا آن مقدار مشغول شوند که از کار دین باز نمانند و آن
حاجة دارند و بهر آن کار و حاجة و غرض که بمعصیتی برمی آید ترک کنند
و از آن اعراض جویند و دنیا را وسیلتی سازند که آن وسیلة دین داری
کنند و از سعی و کسب و عمل مراد آخرة داشته باشند نه دنیا داری و تجمل
که فانی و نابود است و بدانکه توکل مقرونست بعبادة الله تعالی چه میفرماید
فاعبده و توکل علیه و توکل را خاصیه گردانید بذکر با وجود آنکه در
عبادت داخل است تا بنده شرف و مزیة آن را بدانند و هرکه اعتماد بر الله تعالی
داشته باشد و بوکالت الله تعالی راضی باشد او را نصیب گردد که ترک هوا کنند
و بر فرمانبرداری الله تعالی مستقیم شود و نقصان در توکل از ضعف ایمان
و یقین است و مومنان همه مامورند بدان که بر الله تعالی توکل کنند و بر غیر
الله تعالی توکل نکنند نه بر سلطان و امیر و نه بر مخدوم و توانگر و نه بر اتباع
و غلامان و نه بر اهل و دوستان و نه بر مال و جاه و ذخیره و نه بر هیچ مخلوق
دیگر چه هیچ مخلوق سزاوار و مستحق آن نیست که بر او توکل کنند و هرکس باید
که بر الله تعالی توکل کند چنانکه هیچ مخلوق را در آن نصیبی نباشد و خاص
الله تعالی را باشد و صفت توکل شناختن یکی یکی الله تعالی است با ایصال
نعمتها و دفع بلا و بعطا و منع و خفض و رفع و اعزاز و اذلال و اکثار و اقلال
و بحقیقه دانستن که اگر همه خلایق از فرشتگان و آدمیان و پریان و سایر
اصناف مخلوقات متفق شوند و خواهند که منفعتی بکسی رسانند که الله تعالی
نخواسته باشد نتوانند رسانید و اگر همه متفق گردند که زحمتی را که مقدر باشد
دفع کنند چیزی را بسبب نخواسته باشد هرگز نتوانند و از آن عاجز آیند [illegible]
عالم مسخر تقدیر و ارادت الله تعالی است و سوی چون [illegible]
نکند الا بر الله تعالی و استعانة نکند الا از الله تعالی [illegible]

شعبه چهاردهم

دوست داشتن محمد رسول الله صلی الله [illegible] است

و در آیة کریمه قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم
الآیه وعید عظیم است کسی را که پدران ایشان و پسران ایشان و برادران
ایشان و اهل ایشان و مالهای ایشان دوستر باشد سوی ایشان از الله تعالی

و رسول الله

رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و در آخر آیة بیان تفسیق ایشان است
و تنبیه بر آنکه ایشان از آنها اند که گمراه شده اند و ایشان را حق تعالی هدایت
نداده است و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است لا یؤمن احدکم
حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین یعنی ایمان نیاورده
باشد هیچ یکی از شما تا آن زمان که من باشم دوست تر سوی او از پدر او
و فرزندان او و از مردمان همه و فرموده است لا یؤمن عبد حتی اکون
احب الیه من اهله وماله والناس اجمعین یعنی ایمان نیاورده باشد هیچ یک
بنده تا آن زمانکه من باشم دوست تر سوی او از اهل او و مال او و از مردمان
همه و هر کس که ایمان داشته باشد داند که حق رسول الله صلی الله علیه وسلم
موکد تر است بر او از حق پدر او و پسر او و مردمان همه از برای آنکه او را صلی
الله علیه وسلم واسطه یافت سعادات و زوال ظلمات گردانیده اند و با و راه
راست نموده اند و تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم جهان را پاک از بت و بت پرستان
نکرد تو همچو آبا و اجداد صنم پرست بودی چون صمد توفیق داد و این دولت
ابدی برایگان شفقت به بندگان سرگردان نهاد از برای خاطر پیغمبر انس و جن
صلی الله علیه وسلم ارزانی فرمود پس او را دوست تر از نفس خود نیز داند و اینکه
تا محمد رسول الله را صلی الله علیه وسلم از جان خود دوست تر ندارند ایمان
کامل نباشد و از سهل رحمة الله علیه منقول است که هر که حاکم رسول الله را صلی الله
علیه وسلم در همه حالتها نه بیند و نفس خود را در ملک رسول الله صلی الله علیه وسلم
نه بیند نچشد سنت او و از دلیل قطعی معلوم شده که هر که بحکم رسول الله
راضی نباشد ایمان ندارد چنانکه در مقدمه بیان کرده شد و بدانکه هر که دوست دارد
کسی را باید که اختیار کند موافقت او و الا دعوی دوستی کاذب بود پس نشان دوستی
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آنست که راه سنت او را بگیرد و متابع اقوال و افعال او
باشد و از نواهی او اجتناب نماید و فرمانهای او بجا آرد در آسانی و دشواری و در خوشی
که در آن نشاط بود یا سختی باشد و باید که حریص بود بر آموختن سنتهای او و احکام
شرع او و اختیار کند حکمهای شرع او را بر هوای نفس و موافقت آرزوی خود
و رضای هیچ آفریده در کردن نافرمانی او نجوید و آرزومند لقای با صفای او
باشد و چون نام مبارک او بر زبان رانند تعظیم و توقیر و آداب رعایت کند و هر چه
و هر کس رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا دوست داشته دوست دارد و هر چه بد داند و هر که را که دشمن دارد دشمن

فارد و از بدعة در دین او بجنبت و محترز باشد و در نصرة دین او سعی نماید و در
سنت او کوشد و برایت با منافقان و نصیحت کردی ابد و با دشمنان دین او
مداهنة و اظهار دوستی نکند هر که باین صفتها موصوف نبود محبت او رسول الله
را صلی الله علیه وسلم بکمال باشد و بقدر نقصان این صفتها نقصان در محبت باشد
و بقدر نقصان در محبت نقصان در ایمان باشد اللهم اجعل محمدا رسولک صلی
الله علیه وسلم احب الینا من سایر خلقک وثبتنا علی ذلک آمین

شعبه پانزدهم تعظیم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و توقیر و تبجیل او والله تعالی

تعظیم و توقیر محمد رسول الله را صلی الله علیه وسلم فرض گردانیده و نهی کرده مومنان را
از آواز را بالا آواز رسول داشتن و در سخن با او بلند گفتن چنانکه دیگر مردم با هم بلند
میگویند و نهی کرده از خواندن او همچنین خواندن دیگران چنانکه دیگران را او را میخوانند آمده است
که امیرالمومنین ابو جعفر در مسجد پیغامبر صلی الله علیه وسلم با امام مالک رحمهما الله
تعالی مناظره میکرد پس مالک او را گفت آنچه معنیش اینست که یا امیرالمومنین بلند
مکن آواز را درین مسجد چه بدرستی که الله تعالی ادب کرد قومی را و گفت لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول و مدح کرد ایشان را و گفت
ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله و قومی را گفت ان الذین
ینادونک من وراء الحجرات و بدرستی که حرمت او این زمان همچنان حرمت اوست
بیش از وفات و بدانکه مرتبه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم شریف ترین مرتبها
ست و درجه او رفیعترین درجات و فضیلتهای او و خصلتهای کمال و جلال
او فضیلتها و کمالهای خلال همه خلایق در گذشته است و بفضیلتها و خصلتهای بسیار
مخصوص است که هر یک از آن موجب تعظیم و تبجیل و سبب تفوق و تفضیل است
و در قرآن عزیز در آیتهای بسیار دلالت است بجلیت ذکر محمد مصطفی و بیان محاسن او و
بلندی قدر او و شرف منزلت او و بزرگی رتبه او و بدانکه الله سبحانه و تعالی
آنحضرت را علیه الصلوة از میان مختاران برگزیده و او را جامع سعادات و
کرامات و اصل حسنات و سبب نزول برکات و واسطه زوال ظلمات و
محو سیئات گردانیده و هیچ کس را از سایر مخلوقات بمرتبه
و نخواهد رسید و بدانکه از نشانهای حقیقة ایمان یکی آنست که
و ادب رعایة کننده بنزد یاد کردن محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و نزد شنیدن نام مبارک
او و نزد روایت و سماع حدیث کریم او در همه حال تعظیم و توقیر او بجا آورند
و بلندی قدر و بزرگی منزلت و رفعت مرتبه او بدانند و رضای او را بر آرزوی خود مقدم

دارند

مداهنه یعنی ...

و ابو جعفر از خلفاء عباسیه بود

قومی ۳

و از الله ... بمالک بن ... دران تصور کنند و روایتست که اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم بعد از وی یاد نکردندی الا آنکه خاشع
گشتندی و بدنهای ایشان بلرزه افتادی و بگریستندی بعضی از محبت و شوق
و بعضی از هیبت و توقیر و نقلست که چون بلال رضی الله عنه که موذن رسول
الله صلی الله علیه وسلم بود از شام مراجعت کرد مدتی بود که اهل مدینه بانگ
بلال و آواز او نشنیده بودند و اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ازو التماس
کردند تا بانگ گوید پس چون بانگ گفت رسول الله را یاد کرد در دلهای اهل مدینه
آرزوی دیدار رسول الله زیاده شد و زنان و مردان در گریه افتادند و بلال
رضی الله عنه امتناع کرد از تمام بانگ چه از غایت شوق بران قادر نبود
از برای آنکه پیش از آن چون او بانگ بگفتی بشرف حضور بهترین بهتران
عالم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم میشد و صحبت او که یک لحظه از آن فاضلتر
و نیکوتر از نفقه کردن مثل کوه احد از زر ست می یافت پس چون این حالت
زایل اندیشه آرزوی دیدار مبارک او چنان مستولی شد که نتوانست بانگ را
تمام کند و بعضی گفته اند بیهوش شد و بیفتاد از دوستی محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم و آرزوی دیدار او و آورده اند که امام مالک رحمة الله علیه چون یاد آنسرور
صلی الله علیه کردی رنگ او متغیر گشتی و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم را پیش محمد
بن المنکدر یاد کردندی رنگ او زرد گشتی و عبد الرحمن بن القاسم چون یاد
رسول الله صلی الله علیه وسلم میکرد رنگ او چنان میشد که گوئیا خون ازو خواست آمد
و زبان در دهانش خشک میشد از هیبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و منقولست
که امام مالک بن انس روایت حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نمیکرد الا با وضو
از برای تعظیم و اجلال او صلی الله علیه وسلم و از عبد الله بن المبارک رحمة الله
علیه روایتست این معنی که گفت پیش نزدیک مالک بودم و او روایت حدیث با
میکرد پس عقربی شانزده بار وی را بگزید و رنگ او میشد و زرد میگشت و قطع حدیث
رسول الله نمیکرد چون فارغ شد از مجلس و مردم متفرق شدند او را گفتم یا ابا عبد الله
چیزی دیدم امروز از تو چیزی عجب گفت بلی از برای اجلال حدیث رسول الله صبر کردم و
نقلست که مالک رحمة الله علیه در مدینه سوار نشد چه نمی خواست که در موضع گام
رسول الله صلی الله علیه وسلم آنجا باشد سوار بگردد از برای تعظیم و اکرام او علیه السلام و بدانکه
هرکه تحقیر رسول الله صلی الله علیه وسلم یا نعوذ بالله سب او کند یا عیبی باو نسبت کند
چه در نفس مطهر او یا در دین او یا در خصلتی از خصلتها او کند اگرچه بتعریض

باشد یا بر طریق ذم نسبت کند بآن حضرت چیزی که لایق بمنصب اشرف او نباشد
یا سرزنش کند یا بچیزی از بلا و زحمت دنیوی بآن حضرت رسیده یا استخفافی بآن حضرت
کند یا خواهد که منقصتی بآن رسیده بودی خواه بتصریح و خواه باشاره ویرا قتل باید
کردن و علما را در قبول توبه او خلاف است و محمد بن سحنون رحمة الله علیه
نقل از اجماع علما کرده بر آنکه هر که شتم رسول الله کند یا نسبت نقص بوی کند کافر
است و وعید در حق او جاریست بعذاب الیم تعالی و حکم او نزد الله تعالی قتل
است حاصل آنست که نزد ذکر سید عالمیان و نزد ذکر احوال او توقیر و تعظیم
و اجلال رعایت کردن و علامات ادب بظهور رسانیدن واجبست و اگر مسئله
از علم او صلی الله علیه و سلم سوال کنند باین معنی گفتن که ممکن بودی که نزد او علم
ببعضی چیزها نبودی یا بوحی معلوم کردی و لفظ جهل نا گفتن با دبتر و بهتر باشد آزرم
و چنین سوال از عصمت او کنند باین عبارت گفتن که صادر شدن صغیره از روی سبیل
سهو جایز باشد با ادبتر و نیکوتر باشد از لفظ گناه اما چنین رسیدن نفی نقص
ازو گویند تصحیح گفتن نیکو باشد چنانکه گویند هرگز گناه ازو صادر نشد
و هرگز شیطان باو راه نیافت و در هیچ حالت تشبیه مرتبه و مقام دیگری به پیغمبران
علیهم الصلوة والسلام کردن جایز نیست مثلا حرامست که این معنی گفتن
اگر نسبت چیزی یا فتری بمن میکنند یا انبیا نیز افترا کرده اند و اگر تکذیب من
میکنند تکذیب پیغمبران نیز کرده اند یا من چگونه از زبان مردم سلامت مانم و انبیا
از زبان مردم سلامت نماندند یا من صبر کردم چنانکه اولو العزم از رسل کرده
یا چنین صبر ایوب یا پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم از دشمنان زیاده ازین
صبر کرد که من کردم و گوینده اینها را ملامت تمام و ضرب و حبس و تعزیر
که مناسب بی ادبی و نادانی وی بیند کنند و بسیار زشته و بد چنین کلمه
باشد باید کردن و حکم سب دیگر پیغمبران خدای تعالی علیهم الصلوة والسلام
و استخفاف ایشان و تحقیر و تنقیص ایشان حکم تحقیر و سب و استخفاف سید
عالمیان است صلی الله علیه و سلم هر که سب یکی از ایشان کند یا تنقیص و تحقیر
یکی از ایشان نماید مستوجب قتل شود در دنیا و مستحق عذاب الیم و عقوبت عظیم
در آخرت اللهم احفظنا من المیل الی خلاف الاسلام وارزقنا متابعة
حبیبک صلی الله علیه و سلم آمین و بدانکه تعظیم هر کس و هر چیز که الله عز و جل و رسول الله
صلی الله علیه و سلم آنرا بزرگ داشته اند از ایمانست چنانکه تحقیر و خوار داشتن
هر کس و هر چیز که الله تعالی و رسول الله آنرا خوار داشته از ایمانست شیخ شمس الدین محمد صفی

که از

که از جمله اولیا و صدیقانست رحمة الله علیه در کتاب خود گفته است که هر که تحقیر
چیزی کند که آن چیز در دین اسلام موقر و معظم است چون ملایکه و کتب و رسل
علیهم الصلوة والسلام و کعبه و مسجد الحرام و مشاعر عظام کافر شود و همچون اگر
توقیر و تعظیم چیزی کند که در دین اسلام آنرا خوار داشته اند چون صلیب و زنار
و بت و کلیسیا و نوروز و عیدها جهودان و ترسایان و زنده کردن رسمهای
جاهلیه بر وجه تعظیم آن زیراکه این جمله مراغمه دین خدای تعالی است و مخالفت
انبیا و رسل صلوات الله علیهم مراغمه حق است و مراغمه حق کردن کفر است فاما اگر
چیزی از رسوم جاهلیه بجا آورد نه بر وجه تعظیم آن را کفر نباید خواندن و هر مراغمی
که با دین خدای تعالی و پیغمبران خدای علیهم الصلوة والسلام کنند چون صریح بود کفر باشد
و چون صریح نبود کفر نباشد اما خطر کفر باشد اینست آخر سخن او علیه الرحمة الله
سبحانه و تعالی ما را توفیق ثبات بیزار است هر کردنی و گفتنی و دیدنی و شنیدنی که
خلاف دین اسلام است کرامت کناد آمین بجلی کردن
دین است بدین خود چنانکه انداختن در آتش دوستر باشد نزد او از کافر شدن
و دین نزد او عزیزتر باشد از تمامه دنیا و در قرآن عزیز وعید شدید وارد است کسی که
اختیار کند حیوة دنیا بر آخرة و در حدیث صحیح صلی الله علیه و سلم دلیل است بر آنکه
از آن سه چیز که حلاوة ایمان یابند یکی آنست که باز گشتن بکفر دشمن دارد همچنانکه
انداختن در آتش دشمن دارد و نیز آن که نشان حقیقت ایمان آنست که در چیزی
که سلامت دین او در آن باشد از زیان نفسی و مالی اندیشه نکند و اطمینان
و بدین بود و بدان خرم و شاد باشد و از هر چه دین او را زیان دارد مجتنب و محترز
و گریزان باشد و بر دین خود ترسان بود و اگر بواسطه ثبات بر دین مال و جاه
و زن و فرزند و جان او تلف آید بر نگردد و دین را بر همه اختیار کند و یقین داند که از
دین بیرون رفتن بحقیقه افتادن در آتش دوزخ است چه محقق الوقوع همچون واقع است
و بهم اسلام از کردن انداختن سبب جاوید بودن است در دوزخ با خشم
الله تعالی بروی و انواع فضایح و عقوبات و شداید و اهوال که چند و چگونگی
آن الله تعالی داند پس بهمه حال ثابت قدم باشد در دین و بمحنة و بلا و رنج و تعب
و وجوه فتنه بر نگردد الله تعالی میفرماید و من الناس من یعبد الله علی حرف فان
اصابه خیر اطمأن به الایة و معنیش آنست که از مردمان کسی هست که میپرستد الله تعالی
بر کناره پس اگر نیکی بدو میرسد در دین و چیزی یابد از دین که وی را خوش

نمی آید آرام میگیرد با دین وقبول میکنند واگر رسد محنتی ورنجی ومحنتی بدو میرسد
وحرتی باید در دین که آنرا مکروه میدانید آنرا برمیگردد از آن زنکس
زیان کرد دنیا وآخرة بدین سبب که چنین کرد وبسیار از دین داران بوده
اند که با انواع بلاها ومحنتها وعقوبتها وتعذیبه مثل اره بر سر نهادن وبدن را
دو پاره شکافتن وشانهای آهنین به استخوان وی رسانیدن ایشان را
مبتلا گردانیده اند از برای دین ودران صبر کرده اند واز دین برنگشته اند
وخلاف دین نکرده اند وعقوبة دنیا را که زود زایل گردد وبنسبت با عذاب
آخرة با چیز باشد بر جا ونیفتادن در عذاب آخرة اختیار کرده اند وبرای حکم
بفتنه وبلا وتعذیب وقتل صادق در راه ان از کاذب ظاهر میگردد الله تعالی
میفرماید ومن الناس من یقول آمنا بالله فاذا اوذی فی الله الایه یعنی از
مردمان کس هست که میگوید ایمان آوردیم بالله عز وجل پس او را در طاعة الله
تعالی برنجی اشد پس از عذاب مردم بترسد وعذاب آخرة مهمل کند الا واگر بیاید
نصرتی از پروردگار تو یعنی مومنان را ایشان که بواسطه عذاب دنیا از دین
برگشته باشند گویند بدرستی که ما بودیم با شما بر دین شما ولکن ما را بر کفر اکراه
کردند والله تعالی تکذیب ایشان میکند ومیگوید اولیس الله باعلم بما
فی صدور العالمین وبیان میکند که او داناست بانچه در سینهای عالمیان
هست ومیداند که مومن کیست ومنافق کیست وهرگاه که در شهری معاصی و
منکرات ظاهر گردانند ودر آنجا از اقامت امر دین متمکن نتوانند شد وبواسطه
اقامة دران موضع نقصان ایمان باشد مهاجرت از ان شهر ونقل از
موضع واجب باشد اقتدا بالصحابه رسول واتباع ایشان وجهت دین
از فتنه گریختن وبا اهل ومال بیگانه با جستن وبدین واسطه بربلا وشدة
وترک مالوف صبر کردن از نشانهای کمال ایمانست ودر آیة کریمه وارض الله
واسعة تحریص است بر هجرة از موضع که دران معاصی ظاهر گردد وقدرة
بر منع وتغییر آن نداشته باشد وخوف نقصان دین باشد
که در آنجا از اقامت امر دین متمکن نتواند شد واگر کافران مسلمانی
کنند بر گفتن کلمه کفر وبواسطه اکراه بگوید لکن دل او مطمئن باشد بایمان
کافر نگردد بنص قران واجماع مسلمانان اما بهتر وفاضلتر آنست که صبر کند
در گشتن از برای اعزاز دین وکلمه کفر بر زبان نرانند اگر چه او را بنا گفتن
کلمه کفر قتل کنند چه نفس را از برای اعزاز دین حق مامور است که بکشتن دهد

ودلیل

وندلیکن آن اندر احادیث پیغامبر و فعل صحابه مشهور است و در روزگار پیشین نیز
بسیار کس بوده اند که نفس را فدای دین حق کرده اند و بر کشتن صبر کرده اند
و کلمهٔ کفر بر زبان نرانده اند و در حدیث صهیب رضی الله عنه در صحیح مسلم آمده است
که در روزگار پیشین پادشاهی بوده است و وی ساحری داشت چون ساحر پیر شد با ملک
گفت که من پیر شده ام غلامی کودک بمن بفرست تا او را تعلیم سحر کنم پس ملک غلامی
را فرستاد تا سحر بیاموزد و در راه گذر آن غلام پیش ساحر بر راهبی بود که صومعه
ترک کرده و از مردم عزلت گرفته پس غلام پیش راهب بنشست و سخن او بشنید و او را
خوش آمد پس چون پیش ساحر رفتی بر راهب بگذشتی و پیش او بنشستی پس ساحر
غلام را بزد غلام با راهب از زدن شکایت کرد پس راهب گفت چون از ساحر
بترسی بگو اهل من مرا باز داشتند و چون از اهل خود بترسی بگو ساحر مرا باز داشت
در این غلام میان بزرگ مردم را از گذشتن باز داشته بود رسید پس گفت امروز
بدانم که ساحر فاضلتر یا راهب ای خدای اگر کار راهب دوست تر است نزد تو
از کار ساحر کشته گردان این دابه را تا مردم بگذرند پس سنگی بدابه انداخت
و آن را بکشت و مردم بگذشتند پس غلام پیش راهب آمد و او را خبر کرد راهب
گفت که تو امروز از من فاضلتری کار تو بمرتبه رسیده که می بینم و بدرستی که زود مبتلا
گردانند ترا پس اگر ترا مبتلی سازند راه بمن ننمای و غلام چنان شد که کور
مادرزاد و پیسی را بدعای او شفا می یافتند و مردم را از دردها نجات میکرد پس یکی از همنشینان
ملک کور شد و قصه غلام بشنید و هدیه های بسیار پیش غلام آورد و گفت این همه
ترا باشد اگر مرا شفا دهی غلام گفت بدرستی که من شفا نمیدهم و نمیتوانم داد هیچ کس را
شفا نمیدهد و نمیتواند مگر الله تعالی پس اگر تو ایمان آری بالله تعالی من دعا کنم الله تعالی
شفا دهد پس همنشین ملک ایمان آورد و شفا یافت پس نزد ملک آمد و بنشست
ملک گفت که بینایی ترا که داد گفت پروردگار من آن کافر گفت هست پروردگاری
غیر من او گفت الله تعالی پروردگار من و تو است پس او را بگرفت و تعذیب میکرد
تا دلالت کرد بر غلام و غلام را بیاوردند ملک گفت ای پسرک من بدرستی که رسیده
سحر تو آنکه کور مادرزاد را شفا میدهی و فلان چنین میکنی و فلان چنین میکنی غلام
گفت بدرستی که من شفا نمیدهم کسی را شفا نمیدهد و نمیتواند داد مگر الله تعالی پس
غلام را بگرفت و تعذیب او میکرد تا دلالت کرد بر راهب و راهب را بیاوردند
و او را میگفتند باز گرد از دین راهب پس آن کافر اره بخواست و بر فرق سر او
نهاد و ببرید تا که تن راهب بدو نیمه شد بیفتاد دیگر بار همنشین را بیاوردند و با او

اباکرد

کفتند باز کرد از دین خود اورا باز روی پس اره را بر فرق او نهادند و ببریدند تا دو نیم
شد و بیفتاد دیگر بار غلام را بیاوردند و کفتند باز کرد از دین ورنه ترا بکر
پس اورا بکروهی از اصحاب خود سپرد و کفت اورا ببرید تا فلان کوه و بالای
کوه بر روید و چون بسر کوه رسید اکر غلام از دین خود بر کردد رها کنید والا اورا از کوه
بزیر اندازید پس غلام را ببردند و بکوه بر رفتند پس غلام کفت ای خدای سزای
پرستش کفایت کن مرا از ایشان پس کوه مضطرب شد و حرکتی سخت از آن ظاهر
کشت و ایشان بیفتادند و غلام پیش ملک رفت ملک کفت اصحاب تو چه کردند غلام
کفت کفایت کرد مرا از ایشان الله تعالی پس ملک غلام را بکروهی دیکر از اصحاب
خود سپرد و کفت این را ببرید و در کشتی نشانید و بمیان دریا روید پس اکر باز
کردد از دین خود او را خلاص دهید والا او را در دریا اندازید پس غلام را ببردند
بدریا غلام کفت ای خدای سزای پرستش کفایت کن مرا از ایشان بانچه تو خواهی پس
کشتی واژکون کشت و مردم غرق شدند و غلام پیش ملک سلامت آمد ملک کفت
اصحاب چه کردند با تو غلام کفت کفایت کرد مرا الله تعالی از ایشان پس غلام
کفت بدرستی که ای ملک تو کشنده من نباشی یعنی نتوانی مرا کشت تا آن فرمان کی
نکنی آنچه بفرمایم ملک کفت بفرما غلام کفت جمع کردان مردم را در زمینی هامون
و مرا بکش بر چوب چند بعد از آن تیری از تیردان من بکیر و در کمان نه و بسم الله
رب العالمین کفته بسوی من انداز تا چنین کنی مرا بکشی ملک همچنان کرد و تیر بغلام
انداخت و به بنا کوش غلام آمد پس غلام دست به بنا کوش نهاد در موضع
تیر و بمرد پس مردم کفتند ایمان آوردیم ما بپروردکار غلام ایمان آوردیم
بپروردکار غلام ایمان آوردیم بپروردکار غلام پس با ملک کفتند ای تو می بینی
از آنچه حذر میکنی و میکریختی والله که فرود آمد بتو آنچه از آن می ترسیدی بدرستی که مردم
ایمان آوردند پس بفرمود تا شکاف عظیم در راهها فرو بردند و آتش بسیار در آن
افروخته کردانیدند و کفت هر که هر که باز نکردد از دین خود او را در آتش اندازید
پس همچنین میکردند تا زنی بیامد و با او کودکی بود پس زن توقف کرد و باز ایستاد
و رفتن در آتش کراهیة داشت پس کودک مادر را کفت که ای مادر صبر کن بر اندا
در آتش و سختی آن چه بدرستی که تو بر حقی خدا را یا آن زن جان فدای توحید کرد
و رضای دوست اختیار نمود و کلمه توحید کفته و در آتش رفت ثابت دار دلهای ما
بدین خود آمین طلب علم است و آن شناختن الله تعالی
است بصفتهای الهیة و یکانکی و بی نیازی و همیشکی و سزاواری آنکه او را پرستش

و فرمان

در تقسیم علم الشرایع

وفرمان بردارئی او کنند و ازو ترسند و بر او اعتماد کنند و دانستن آنکه پیغامبران علیهم الصلوة والسلام بدان شناسند و دانستن آنکه محمد رسول الله از الله تعالی به بندگان آورده است و شناختن آنچه احکام شرع از آن طلب کنند چون قرآن عظیم و حدیث کریم و اجماع و شناختن قیاس و شرطهای اجتهاد و بدان که علم شرعی بر سه قسم است قسمی از آن فرض عین است بر هر کس بحسب حال و احتیاج و وسعی و آن آموختن هر مکلف است آن مقدار که فرضی بر و متعین گشته بی آن گزارده نشود و قسمی از آن فرض کفایت است و آن تحصیل هر چیز است که مردم را از آن ناگزیر باشد در اقامت دین مسلمانی چون حفظ قرآن و احادیث و علوم فقه و آنچه در فهم قرآن و حدیث بآن احتیاج باشد چون اصول فقه و نحو و لغة و تصریف و وجوه اعراب قرائت و معرفت روایت کنندگان حدیث و اجماع و خلاف و آموختن هر چه مسلمانان در قوام امر دین بآن محتاج اند هم فرض کفایت است و اگر شهری خالی باشد از کسی که فتوی دهد و لایق فتوی دادن باشد بعضی علمای فقها گفته اند که در آن شهر مقیم شدن حرام باشد و اصح که در قضا باگر واقع شود ممکن باشد از آنجا پیش مفتی رفتن و اقامت در آنجا بدین واسطه حرام نباشد و چون سؤال واجب شود باید رفتن و استفتا کردن و الا اقامت در آنجا حرام باشد و چون کسی که لایق فتوی دادن باشد در موضع بفتوی دادن قیام نماید ساقط شود و این فرض کفایه از کسانی که میان ایشان و میان او زیادت از مسافت قصر نباشد از هر جانب والله اعلم و قسم سیوم از قسمها علم شرعی آموختن و دانستن آن سنت همچنانچه عامی در اصول دلیلهای شرعی و امعان در زیادة از آن مقدار که فرض کفایه بآن حاصل میشود و همچون آموختن عامی نوافل عبادات را از برای آنکه عمل کند نه از برای آنکه علمای بآن قیام نمایند از برای تمییز فرض از نفل چه آن در حق ایشان فرض کفایت است والله اعلم و هر کس که مثلا چاشتگاه بالغ گشت و علم شرعی ندانداول فرضی از فرایض اعیان که در حال بر او واجب شود دانستن لا اله الا الله محمد رسول الله است و فهم معنی آن و اعتقاد کردن و دانستن آن شش چیز که رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب سؤال از ایمان با جبرئیل علیه السلام گفت و براستی دانستن و بیقین دانستن و تصدیق کردن بهر چیز که رسول الله صلی الله علیه وسلم بآن آمده است و از نواقض ایمان دوری جستن پس اگر تا وقت نماز پیشین زنده باشد آموختن وضو و نماز و شرطها و رکنها و چگونگی گزاردن آن برو فرض شود و اگر این کس چنان باشد تا وقت پیشین در آید از آموختن وضو و نماز و چگونگی آن با گزاردن

جنبت

در وقت متمکن نباشد آموختن آن پیش از وقت بر او فرض باشد همچنانکه او
پیش از وقت پیشین بجمعه رفتن کسی که شرایط وجوب جمعه در او باشد و منزل
او دور بود و همچنین هر چیز که بر او واجب شود آموختن چگونگی آن نیز واجب
شود مثلا اگر تا رمضان زنده باشد بر او آموختن رکن روزه و شرط آن و فرضیه
نیت و وقت آن واجب شود و اگر او را مالی باشد و زکوة در آن واجب شود
بر او دانستن زکوة آن مال و شرط زکوة آن و چگونگی دادن آن واجب باشد
و هر چیز که بروی بر فور واجب باشد آموختن چگونگی آن بر فور واجب بود و هر چیز
که کردن آن در حال واجب نباشد آموختن چگونگی آن نیز بر فور نه از فرایض اعیان
بود مثلا چون حج عبادت عمریست و وقت آن موسع است تا آمدن ماههای حج اگرچه
استطاعت داشته باشد آموختن رکنهای حج و دیگر فرضهای آن در حال واجب نشود اما
بر علمای اسلام باشد که با او بگویند که در تاخیر خطر گناه عظیم و خوف فوت هست
و از برای احتیاط و اهتمام در فعل خیرات و تاخیر مشروط و در کار حج را آموختن و فریضه
حج گزاردن اولی است و واجب بود بر وی دانستن آنکه از خوردنیها و پوشیدنیها و هر چه
از آن ناگزیر است حلال کدام و حرام کدام است و همچنین بر او واجب باشد دانستن آنچه بر وی
حرام باشد و ترک کردن باید کرد بر حسب احتیاج او بدان و بر حسب حال شخص مثلا اگر گنگ
و واجب نبود آموختن آنچه گفتن آن حرام است و بر نابینا واجب نباشد دانستن آنچه
دیدن آن حرام است و هر چند که اصل آن واجب نیست چون بیع و نکاح و مانند
آن پیش از دانستن چگونگی آن و شرطهای آن اقدام بران نمودن حرام باشد
مثلا حرام است شروع در خرید و فروخت کردن پیش از دانستن شرطهای
صحت و مفسدات آن و دانستن که ربوا در کدام مال است و خلاص از آن چگونه است
بیع ... چگونه درست بود و قبض چگونه است و همچنین اجاره و مساقاة و قراض
و ... و صلح و حوالت و ضمان و شرکت و قرض و ودیعه و عاریه و مانند آن هر کدام که
محتاج شود آموزد و عمل آن کند پیش از آموختن چگونگی و شروط آن شروع
در آن نکند و اگر کسی صید خواهد کرد پیش از شروع کردن در آن بیاموزد آنچه اهل
صید بآن محتاج اند و آنچه حلالست از حیوان و آنچه حرامست و آنچه صید بآن
حلال شود و آنچه صید بآن حرام میگردد و آنکه کشتن سگ یا تیر کافی است و آنچه
... است و اگر از میان مردم بیرون میرود بروی واجب باشد که اولا بیاموزد
آنچه محتاج شود در امور دین بآن و اگر شبانی خواهد کرد آموختن آنچه محتاج شود
در امور دین و آموختن آنچه حاجت بآن داشته باشد از رفق بحیوانات و مانند آن لازم
باشد و باید که از اهل آن دستوری خواهد در ذبح کردن آنچه کشتن آن حلال است چون
محتاج شود بذبح کردن آن و هر کس که او را زن باشد دانستن حکمهای عشرت زن
و حقوق او واجب باشد و هر کس را که غلام و کنیزک باشد بر وی دانستن حقوق ایشان

واجب

واجب باشد و بدانکه بر پدران و مادران واجبست که فرزندان را در کودکی بیاموزانند
آنچه بعد از بلوغ بر ایشان واجب میگردد از وضو و نماز و روزه و مانند آن
و ایشان را اعلام کنند که زنا و لواطه و دزدی و خوردن هر چه مستی کند و دروغ و غیبت
و سخن چینی و مانند آن حرام است و مثل حرام چیست و ایشان را بیاگاهند که ببلوغ
در تکلیف در می آیند و بلوغ بچه حاصل میشود و اجرة تعلیم اینها از مال کودک باشد
پس اگر او را مال نباشد بر آنکس که نفقه کودک بر وی واجب باشد و همچنین تعلیم
غلام و کنیزک واجبست و دلیل برآنکه تعلیم فرزند کودک و غلام و کنیزک واجبست
قول الله تعالی است یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا الایه
یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید دور کردانید نفسهای خود را و اهل خود را از آتش بانکه
فرمان برداری الله تعالی کنید و از نهی او دور شوید و اهل خود را بر طاعت دارید
امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و مجاهد و قتاده رحمة الله علیهم
در معنی این روایتست که بیاموزانید اهلهای خود را آنچه رستگار یابید بآن از
آتش دوزخ و در صحیح روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت کلکم
راع و مسئول عن رعیته یعنی همه شما را امین ساخته اند و شما را تفحص کردن
خواهند و هر یک سوال تمام نمودن بمصلحتهای دین و دنیا هر کسی که زیر نظر
او باشد خواهند کردن و او را بآن مطالب خواهند کردانید و بدانکه آموزانیدن
کودکان را زیاده از آنچه بعد از بلوغ بر ایشان واجب میگردد چون تعلیم زیاده
از فاتحه و جز تعلیم فقه زیاده از مقداری که فرض است و همچنین تعلیم ادب
و تعریف آنچه در معاش مصلحت ایشان در آن باشد و بر وجه شرع مطهر راست باشد
مستحبست و اصح آنست که اجرة تعلیم این نوع مستحبست هم از مال کودک باشد
امام غزالی رحمة الله علیه گفته است که معرفت امراض دل چون حسد و عجب و مانند آن
و شناختن اسباب آن و دانستن علاج آن فرض عین است و دیگران گفته اند
اگر الله تعالی دل مکلفی را از این امراض سلیم کردانیده باشد بر او آموختن اینها واجب
نباشد و هر کسی که دل وی بسلامت نباشد و بدین امراض مبتلا بود و گر بی
آموختن آن ظاهر پاک کردن دل ممکن بود بر وی واجب نباشد آموختن و اگر ممکن
نباشد ترک آن الا بآموختن حدود و علاج و اسباب آن بر وی واجب باشد
آموختن والله اعلم و بدانکه آموختن علم حق نافع که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
بآن آمده است راه راست که بنده بآن بدرجات رفیعه و رضا الله تعالی تواند رسید

بشرطی چند که یاد کرده شود ان شاء الله تعالی و در قرآن کریم دلیلها و بسیار بر فضیلت
علم و علما هست و در حدیث صحیح صلی الله علیه و سلم آمده است من سلک
طریقا یلتمس فیه علما سهل الله له به طریقا الی الجنة یعنی هر که قدم نهد
در راهی و بجوید در آن راه رفتن علم شرعی را آسان گرداند الله تعالی او را بآن راهی
سوی بهشت و این دلیلست بر فضیلت مشغول شدن بعلم شرعی و رسول الله صلی
الله علیه و سلم گفته است من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین یعنی هر که
خواسته باشد الله تعالی باو خیری فقیه گرداند او را و ترمذی از انس بن مالک رضی الله
عنه روایت کرده است که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم من خرج فی طلب
العلم فهو فی سبیل الله حتی یرجع یعنی هر که بیرون رود در طلب علم پس او در راه
خدای تعالی است تا آن زمان که باز گردد و از ابوذر و ابوهریره رضی الله عنهما
این معنی منقولست که یک باب از علم که بیاموزیم دوست تر باشد نزد ما از هزار
رکعت نماز سنت و یک باب از علم که بیاموزانیم خواه آن عمل کنند یا نکنند دوست تر باشد
نزد ما از صد رکعت نماز سنت و نقل است از امام شافعی و سفیان ثوری رحمة الله
علیهما این معنی که نیست چیزی بعد از گزاردن فرایض فاضلتر از طلب علم
و آمده است که کسی از امام احمد حنبل رحمة الله علیه سوال کرد که چه چیز دوست
تر است نزد تو بنشینیم بشب تسبیح کنیم یا نماز تطوع گزاریم گفت آنکه معنیش اینست
که اگر چیزی نویسی که بیاموزی بآن کار دین دوست تر باشد نزد من و در معنی آنکه مشغول
شدن بعلم شرعی فاضلترست از مشغول شدن بروزه سنت و نماز سنت و مانند آن
از نوافل عبادات بدن اقوال علما بسیارست و یکی از دلیلها فضیلت علم بر نوافل عبادات
بدن آنست که نفع علم بصاحب آن و دیگر مسلمانان برسد و عبادتها منفعت مخصوصست
باو و دیگر عبادتها محتاجست بعلم و درستی آن موقوفست و نیز علم که سخن ما
در آنست فرض کفایه است و فرض کفایت باتفاق از سنت فاضلترست
و در صحیح بخاری این معنی گفته است که رحلت کرد جابر بن عبدالله رضی
الله عنهما یک ماهه راه بسوی عبدالله بن انیس رضی الله عنه از برای یک حدیث
و چنانکه آدمیان را در زندگی دنیا از آب ناگزیرست و پاکی ظاهر را آب بکار می آید
همچنین در یافتن سعادت آخرت و پاکی باطنها را از آموختن علمهای حق نافع که
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بآن آمده است از علم باحکام شرعی ناگزیرست و مراد
ازین علم که بعضی از فضیلتهای آن یاد کرده شد علم قرآن و حدیث یا آنچه از آن
مستنبط باشد و در فهم معنی قرآن و حدیث بآن احتیاج باشد و باید که آموختن
علم قصد دین داری و نصرة دین الله تعالی کنند و هیچ غرض از اغراض دنیویه بآن

نیالند

ن باشد بلکه خالص باشد از الله تعالی را و بر وظایف تقوی قیام نماید و اهل ایمان را
ر دانستن علم احکام دین مسلمانی و پرهیزگاری تا که ضرورست چه متقی را برکت
تقوی حقایق علوم که مقصران صاحب ذهن از ان محروم باشند کرامت فرمایند
نتیجهٔ علم نافع و عمل صالح است الی یوم میفرماید واتقوا الله ویعلمکم الله
میفرماید یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا و طلب علم
از برای ریاست و منصب و مال و جاه و شهرت و میل کردن مردم بسوی او و غلبه کردن بر (یعنی فاروق بین الحق والباطل)
مردم و مفاخره کردن با آن و آنچه بدان ماند مذموم است و تهدید عظیم بر آن
وارد است و در حق کسی که علم از برای آن آموزد تا گویند او عالم است وعید
کشیدن بر روی و انداختن در دوزخ ثابت گشته است در حدیث صحیح صلی الله علیه
و سلم و مبارک و بعد ازین بیاد کردن آن خود را مشرف گردانیم ان شاء الله تعالی
باید که علم از معتمدان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گیرند یعنی کسانی که علم و دیانت
داشته باشند و بغرض مال و جاه سخن نگویند و از برای ترس ملامت یا جستن سلامت
علم شرع را پنهان ندارند و مردم را براه آخرة خوانند و از محدثات امور احتراز
کنند و مردم را ازان منع نمایند اگرچه معتاد اهل روزگار بود و از برای اظهار دانشمندی
در چیزی که ندانند سخن نگویند از چنین کسان علم باید آموختن و از صحبت کسانی
احتراز باید کرد که خود را بشیخی و دانائی و پیشوائی مشهور کرده باشند و از برای
اغراض فاسده مردم را در دام خود انداخته اند و در نفوس نادانان تخم گمراهی
زرع کنند و بدانکه بعضی از علم آنست که آموختن و آموزانیدن آن حرامست
آموزنده و آموزاننده بدان فاسق و گمراه شوند چون فلسفه و سحر و شعبده
نجوم و رمل زدن و غیره آن متفاوت است و در بعضی خطر آنست که مردم بنزع
وی دران بکلی از دین بیرون رود و ابوجهل وقت خویش و فرعون زمان
گردد چون فلسفه و سعی کردن در آموختن فلسفه سعیست در راه شیطان
و علم کلام علمی مختلط است هم حق دران منقول است و هم بدعت و کفر و حق از آن
است که رسول الله صلی الله علیه وسلم با آن آمده است و آنچه خلاف آنست یا کفرست یا
بدعت و چون شبهها بسیار و منعها بر دلیلها حق دران مذکورست و مبالغه در
مذموم کرده اند مطالعه و تدبر دران مضرست و موجب میشود بضعف ایمان
از برای این است که ائمه از خواندن علم کلام منع فرموده اند و امام شافعی رحمة الله علیه

تعلیم کلام

بیان علم تصوف

مبالغه کرده است در ذم مشغول گشتن بعلم کلام و در قبح و وزر و زور آن الفاظ
بسیار از و روایت کرده اند در ارشاد محی السنه و غیر آن مذکور است و اما علم
تصوف هرچه موافق کتاب و سنت است محمود و متبرک است و هرچه خلاف
آنست گمراهی و وبال است و شیطان آنرا در دلهای متصوفه که ایشانرا شیخ راه
نمای نبوده باشد یا بوده باشد لکن متابعت او نکرده باشند و پی روی آرزو و
هوای خود کرده باشند انداخته است و اجتناب و احتراز از آن و منع و زجر گوینده
آن از واجبات است و آنچه شریعت نه مصدق آن نه مکذب در گردن صاحب آن
باشد آن بر کسی حجت نشود در ما تصدیق و تکذیب آن نباشد و هیچ کس از متصوفه
واجب العصمة نیست تا سخن ایشان میزان بود بلکه میزان قرآن و حدیث است
وَمَن یَعتَصِم بالله فقد هُدِیَ إلی صراط مستقیم و بدانکه بعضی از صوفیان
ببرکة تقوی علمها درست حق واقع میشود که بر بیشتر مردم فهم آن دشوار است یا
از قصور فهم ما یا از عجز گوینده آن العبارتی که متضمن بود ... جنس بحال
او نرسیده باشد و اندیشه در آن سخن کند یا خود فهم نکند یا حمل آن بر چیزی کند
که مراد گوینده نباشد و موافق شرع نبود پس کافر یا مبتدع شود یا دیگریرا کافر
یا مبتدع خواند و از برای اینست آنکه نقل کرده اند که مولانا شیخ الاسلام شرف
الدین محمود بن ابراهیم النوری الطاری رحمة الله تعالی علیه اصحاب خود را بمبالغه
از مطالعه کتب تصوف منع کردی و آموختن سحر و آموزانیدن آن حرام است
و بسیار باشد که مرد بآن کافر گردد و سحر کردن از گناهان کبایر است باتفاق
علما را در کفر ساحر و قبول توبه او خلاف است و علم نجوم علمیست که چندان
که دانستن اوقات نماز و معرفت قبله بدان حاصل شود محمود است و بقول بعضی
علما آن مقدار واجبست و زیاده از آن آنچه در سفر راه بآن بدانند آموختن
و آموزانیدن ممنوع است چه الله تعالی ستارگانرا آفرید از برای زینت آسمان
و رجوم دیوان و نشانها که بآن راه برند در تاریکیها بر و بحر و بچیزی دیگر تعطیل
نشاید کرد و در احکام نجومها که منجمان اقتباس میکنند از شناختن آنچه در مستقبل
واقع خواهد شد مثل آنکه گویند باد سگ خواهد آمد و باران نخواهد آمد و نرخها که متغیر
شود و مانند آن و گویند که آنرا بواسطه سیر کواکب و اجتماع و افتراق میدانیم
دعوی باطل است و ایشان بآن گمراه میشوند و مستحق عقاب عظیم و عذاب الیم میگردند
ایشانرا درین معنی راست داشتن و ایشانرا از آن سوال کردن حرام است
اهل دین قوم را بازیچه تقویم چه کار دعا رفت را باعتراف چه آشنائی اگر

علم نجوم

خوارشناسی
ستاره شناسی موفی

ومنی با قرآن بردار و نظر از قرآن بردار و از امیر المومنین عمر رضی الله عنه
روایت که بیاموزید آن مقدار که بشناسید بآن قبله را و راه را و بعد از آن
باز ایستید و امام احمد و ابو داود و ابن ماجه رحمهم الله تعالی از ابن عباس
رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اقتبس شعبة من النجوم اقتبس شعبة من السحر زاد ما زاد یعنی هر که اقتباس
علم کند از نجوم اقتباس شاخ از سحر کرده باشد هر چند علم نجوم بیش آموزد
... سحر و درین حدیث تهدید عظیم است از اقتباس علم نجوم چه بیان
فرموده که آن از سحر است و در شرع مطهر دلیلها بر بدی سحر و بزرگی گناه و
بسیار است و باب بسیار است و مشهور و این معنی در حدیث صحیح آمده که رسول الله
صلی الله علیه وسلم نماز صبح را در حدیبیه بگذارد و در آن شب باران آمده
بود و چون تمام کرد روی با مردم کرد و پس گفت هل تدرون ماذا
قال ربکم یعنی شما میدانید که چه گفت پروردگار شما گفتند الله ورسوله
اعلم یعنی الله تعالی داناتر است و رسول او پس رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان کرد
که الله تعالی گفت که بامداد کردند بندگان من بعضی مومن و بعضی کافر فاما
آنکس که گوید باران دادند ما را بفضل الله و رحمته او پس او مومن است بمن و کافر
است بستاره و اما آنکس که گوید باران دادند ما را بنوء چنین و چنین پس او کافر
است بمن و مومن است بستاره و بدانکه نوء واحد انواست و آن نشانه است
معروف پیش منجمان از بر آمدن و فرو شدن بعضی از ستارگان که اضافه
باران آمدن بآن میکنند و آنرا از آن تصور میکنند و هر کس که دعوی کند
که بتعین میدانم که کدام وقت باران آید وی کافر باشد از برای آنکه دعوی دانش مفاتح
غیب کرده باشد و هیچ کس نمیداند مفاتح غیب را الا الله تعالی و دلیلها از آن
از قرآن و حدیث مشهور است و در صحیح آمده است که رسول الله را صلی الله علیه و
سلم سوال کردند از حال کاهنان پس گفت لیسوا بشیء یعنی ایشان ... هیچ
اند و تمسک ایشان حقیقی نیست و بدانکه کهانة در عرب سه نوع بود
اول نوع چنان بود که دیوان ببالا بر میشدند و گوش بر سخن ملائکه میکردند و بعضی
از سخنان ایشان میدزدیدند و با دوست خود از آدمی میگفتند و بران دروغها
بسیار فزیده میکردند و از آن زمان باز که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را بعث کردند

این قسم باطل شد در این زمان اگر دیوان قصد دزدیدن سخن فرشتگان کنند
از کرانهای آسمان ایشان را رانده و دور کردانند و اگر یکی از ایشان سخنی
برباید پیش از نقل کردن آن سخن شهاب ثاقب بوی رسد و نوع دوم آن بود
که آدمی از دوست پری خبرهای نهانی که در اطراف زمین واقع شده بوی می
شنود و نوع سیوم منجمانند و عرافی درین نوع داخل است و عراف کسی
باشد که باسباب و مقدمات دعوی معرفت آن کند استدلال بامری چند
کند که دزد را بشناسد و مکان گم شده بداند و مانند آن و اینهمه گمراهیست
و اجرت آن حرام است و نوع اول خود این زمان محال است و منع از رفتن پیش
کاهنان در حدیث صحیح آمده است فلا تأتوا الکهان و رسول الله صلی الله علیه
وسلم گفته است من اتی عرافا فسأله عن شیء لم تقبل له صلوة اربعین لیلة
یعنی هرکه برود پیش عرافی پس سوال کند از وی چیزی قبول کرده نشود [illegible]
از وی نماز چهل شب و چون حال کسی که پیش عراف رود [illegible] رسد
چنین است گمراهی و بدحالی عراف از اینجا معلوم میشود و معنی آنکه تا چهل شب
نماز کسی که پیش عراف رود و از وی خبر بپرسد قبول نیست آنست که او را
ثواب آن نباشد اگرچه فرض بگذارد از وی بیفتد و مراد آنکه فرضها اگرچه
باید گزارد بگذارد دو چیز بدان مترتب کردد یکی افتادن فرض ازو و دوم حاصل
شدن ثواب اما کسی که پیش عراف رود و ازو خبر پرسد تا چهل شب نماز او
را ثواب نباشد ولکن چون فرض بگذارد آن فرض از وی بیفتد و عقوبت ترک
آن فرض از وی ساقط شود و همچنین کسی که غصب زمینی کند و فرضی دران بگذارد
ثواب آن فرض نیابد لکن عقوبت ترک آن فرض از وی ساقط شود اگرچه بواسطه
غصب زمین مستحق عقوبت بود و رمل زدن حرام است و اجرت آن حرام است
و در پی او از ایشان سوال کردن و او را راست داشتن حرام است و اگر دران عمل
چوب یا سنگ ریزه یا چیز دیگر را عوض رمل سازند و بآن زنند حرام باشد و چون
بنای دین بر متابعت سنت مسلمانان دین دار که غم دین خود داشته باشند و از سلب
ایمان و ضعف آن ترسند در هر عملی که رسول الله صلی الله علیه وسلم بآن امر نکرده
و صحابه رضی الله عنهم دران شروع نکرده باشند شروع نکنند چه اگر دران خیری
بودی از خیر القرون در نگذشتی و صحابه رضی الله عنهم باشتغال آن سابق بودندی
چنانکه در خیرات از دیگر امت سابق اند و رسول الله صلی الله علیه وسلم بآن امر کردی چه

از انواع [illegible]

مل

رهبه

هیچ چیز نیست که شما را نزدیک میگرداند به بهشت و دور میگرداند از دوزخ الا آنکه رسول
الله صلی الله علیه وسلم آن را بیان کرده است و بآن دعوة کرده و از زمان بعثة محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم تا قیامت هیچ مکلف را سعادة حاصل نگشته است و نخواهد
گشت الا بمتابعة محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم الله تعالی ما را از علم غیر نافع که محمد رسول
الله صلی الله علیه وسلم از آن استعاذه کرده در پناه خود دارد و توفیق اشتغال
بعلم نافع و عمل صالح بی ریا کرامت کناد آمین [illegible] بدانکه احکام شریعة
پنج است واجب و مندوب و مباح و مکروه و حرام اما واجب و فرض یک
معنی است و فرض منقسم است بفرض عین و فرض کفایة فرض عین آنست که هر که بآن
مکلف بود بگذاردن آن متعین باشد و بجای آوردن بعضی از مکلفان بآن قیام نمایند
از دیگران ساقط نشود و فاعل آنرا ثواب موعود باشد و تارک آن مستحق
عقوبة بود همچون نماز پنجگانه و روزه رمضان و زکوة و حج و دیگر عبادات
اعیان و گاه است که بر مکلف یکی از آن چند فرض میشود همچون خصال کفاره و در آن
صورة اگر همه را ترک کند مستحق عقوبة شود و فرض کفایة آنست که فاعل آنرا
ثواب موعود بود و اگر یکی از مکلفان بآن قیام نماید فرض از دیگران بیفتد و اگر
همه ترک کنند همه مستحق عقوبة باشند همچون امر معروف و نهی منکر و حفظ قرآن
و نماز جنازه و طعام دادن بمضطر و پوشانیدن جاهل برهنه را اگر از ستر عاجز بود
و مندوب آنست که فاعل آنرا ثواب موعود باشد و تارک آن اگر نه از استخفاف و تهاون
ترک آن کند مستحق عقوبة نباشد و مباح آنست که فعل و ترک آن یکسان بود و بدانکه
مباحات بنیة نیکو طاعة میگردد و ثواب بران مترتب میشود همچنانکه کسی مجامعة
با زن خود کند در حالتی که مباح باشد بنیة گزاردن حق او یا طلب فرزند صالح یا
اعفاف نفس خود یا اعفاف زن و مانند آن مقصودهای پسندیده و مکروه آنست
که تارک آنرا ثواب موعود بود و فاعل آن مستحق عقوبة نشود و حرام آنست که فاعل
آن مستحق عقوبة بود و تارک آنرا ثواب موعود باشد رب اغفر لی و تب علی انک
انت التواب الرحیم [illegible] نشر کردن علم شریعت یعنی آشکارا
گردانیدن و رسانیدن و پنهان نکردن بدانکه تعلیم علم شریعت و فاش گردانیدن حکمهای شرع از
مهمترین امور دین و بزرگترین عبادات و موکدترین فرض کفایات است چنانکه بر نادانان
واجبست که بیاموزند بر دانایان واجبست که بیاموزانند و پنهان داشتن علم

نافع حرام است از رسول الله روایتست که گفت مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ عَلِمَهُ ثُمَّ كَتَمَهُ أُلْجِمَ
يَوْمَ القِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ یعنی هر که سوال کرده شود از علمی شرعی که میداند و اورا پس
پنهان دارد اورا لگام کرده کنند او را روز قیامت لگامی از آتش و امام احمد بن حنبل
رحمة الله علیه در کتاب صلوة گفته است وجاء عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
وَيْلٌ لِلْعَالِمِ مِنَ الجَاهِلِ حَيْثُ لَا يُعَلِّمُهُ یعنی وای دانا را از نادان که نیاموزد او را
او را اگر نادان بود که آموختن نداند تا دان فرض بود در ترک کردن وعید بود کل
نفی نبودی و قال رسول الله بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً یعنی برسانید از من و اگر چه یک آیت بود
ولو آیة تتمیم و مبالغه است یعنی آیتی از کتاب الله یعنی جماعة حرفی چند و کلمه چند
است و در غیر آن یعنی نشانه آمده است بعضی گفته اند مراد آن ولو آیة در جمله
و حدیثا نفی بود که امر برسانیدن حدیث مفهوم است بطریق اولویت چه کاهل
که آیات کریمات با وجود انتشار آن و بسیاری حاملان آن [illegible] حفظ آن
باید رسانیدن حدیث که در آن این صفت نیست اولی باشد رسانیدن
و کوشش کردن و بعضی گفته اند آیة و درین حدیث بعوث نیست و تعیش
آن باشد که برسانید از من اگر فعلی باشد یا اشارتی است و انگشتان باشد و درین
حدیث تحریض است بنشر علم و رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت مَنْ دَعَا إِلَى
هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ مَنْ تَبِعَهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ
شَيْئًا وَمَنْ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الإِثْمِ مِثْلُ آثَامِ مَنْ تَبِعَهُ لَا
يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ آثَامِهِمْ شَيْئًا این حدیث صحیح دلالت بران که هر که براه راست
خواند بتعلیم علم شرعی یا عبادات یا مانند آن او را باشد از اجر مثل اجر کسانی
که پیروی او کنند در راه راست در زندگانی او و بعد از وفات او و از اجر
پیروان او هیچ کم نشود و هر که دعوة کند بگمراهی بر وی باشد از بزه مثل بزه کسی
که پیروی او کنند در آن گمراهی در زندگانی وی و بعد از وفات وی و از بزه ایشان
[illegible] نشود و درین حدیث تحریض عظیم است بر احیاء سنت و نشر آن و
عظیمست از اظهار اباطیل و بدعتها و از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده
است که رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ
إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ یعنی
چون مومن بمیرد عمل او بمرگ منقطع شود مگر از سه چیز یعنی ثواب عملها صالحی ریا

تحریض تعلیم

که در

که فرزند کاری کرده باشد او را بود و تجدد ثواب او بمرگ او منقطع گردد الا از
سه چیز از صدقه جاریه که محمول است بر وقف شرعی که تقرب بآن کرده
باشد و از علمی که منفعت گیرند از آن و از فرزند صالح که دعا کند او را
چه بعد از مرگ باین سه چیز ثواب او زیاده گردد و درین حدیث صحیح بیان فضیلت
علم است و ترغیب در تعلیم و نشر و تصنیف و ایضاح علم نافع و در روایتی دیگر رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت نَضَّرَ اللهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِی فَحَفِظَهَا وَوَعَاهَا
وَأَدَّاهَا گفته‌اند معنی نضارة بهجة و حسن است و معیشت والله اعلم راجح باین
است که نعمت بهجة دهد الله تعالی بنده را که بشنود گفتار مرا یعنی یاد گیرد آنرا
و نگاه دارد و بکند اداء آنرا یعنی بمردم رساند و در روایت آمده است که رسول الله
صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و در مسجد دو مجلس بود اهل مجلسی دعا میکردند الله
تعالی را و از وی میخواستند و اهل مجلسی دیگر با موختن و آموزانیدن علم مشغول
بودند پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فضیلت هر دو را بیان کرد و در حق کسانی که علم
می آموختند و تعلیم نادان میکردند فرمود که هَؤُلَاءِ أَفْضَلُ یعنی ایشان فاضلترند
و گفت بِالتَّعْلِيمِ أُرْسِلْتُ یعنی با موزانیدن مرا فرستاده اند بعد از آن
نشست با ایشان عزیز من درین حدیثها تامل کن و در نشر کردن علم سعی
و کوشش و در فاش گردانیدن حکمهای شرعی سعی بلیغ و جد تمام بتقدیم رسان و جهد
کن تا در حکمهای شرعی که از سر تحقیق دانی بکسی رسانی که نمیداند و بسیار مقصران
دور میکرد و بحقیقت بدانکه شومی غفلت و بی غمی نادانان از آموختن و تقصیر
دانایان از فاش گردانیدن و رسانیدن حال بجائی رسیده است که در ولایتها و جا
یها که بعضی خدا صلی الله علیه وسلم و بارک خدای تعالی به بندگان آورده است
زمانه گذارده و رسانیده و با موختن و رسانیدن آن اهتمام کرده و بیشتر مردم
نمیدانند و بواسطه این نادانی مصیبتهای بزرگ بسیار شده و محنتهای فراوان
و آفتها و بلاها ظاهر شد و نصیحت از میان بیشتر مردم رفت و ظلمات
… شکها را شد و منکرات بسیار بمیان آمده خدایا از فضل عظیم خود نظر رحمت
… و بحفظ در دین دار و در دلهای ما زیاده گردان و از دنیا ما را با ایمان
بیرون بر آمین … در دین که تعلیم طالبان و جواب استفتاء مستفتیان

فرض کفایه است واگر در موضعی بیش از یک کس نباشد که لایق فتوی دادن وتعلیم
باشد بروی فرض عین است وعلما گفته اند معلم باید که بواسطه آنکه بتعلیم کمال
بیابد از امتناع از تعلیم نکند بلکه بتعلیم او مشغول گردد و بترغیب وتحریض بر اخلاص
وحسن نیت کند وباید که مقصود او نشر علم وآموزانیدن آن ونصرت دین واحیای
سنت باشد وبا آن هیچ غرض دنیوی از حاصل کردن مال یا جاه یا شهرت یا حظ
یا مانند آن نداشته باشد تا فضیلت یابد وثواب بران مترتب گردد وبدانکه از
قت نهای اخلاص در تبلیغ احکام شرع آنست که حکم شرع بدوست ودشمن
رساند وبواسطه دشمنی وکینه از هیچ کس علم دین پوشیده ندارد ودر علم حق گفتن
ثابت قدم باشد وازان بر نگردد ودران مداهنه نکند وبر هدایت مردم حریص بود
وچون تلمیذ او پیش کسی که لائق تعلیم باشد علمی نافع خواند نرنجد چه رنجیدن از ان
معنی دلیل است برانکه تعلیم او نه از سر اخلاص بود وصحیح است که رسول الله صلی
الله علیه وسلم گفت إن أول الناس یقضی یوم القیامة علیه رجل استشهد
فأتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فیها قال قاتلت فیك حتی استشهدت
قال کذبت ولکنك قاتلت لأن یقال جریء فقد قیل ثم أمر به
فسحب علی وجهه حتی ألقی فی النار ورجل تعلم العلم وعلمه وقرأ القرآن
فأتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فیها قال تعلمت العلم وعلمته
وقرأت فیك القرآن قال کذبت ولکنك تعلمت العلم لیقال عالم وقرأت
القرآن لیقال هو قارئ فقد قیل ثم أمر به فسحب علی وجهه حتی ألقی فی النار
ورجل وسع الله علیه وأعطاه من أصناف المال کله فأتی به فعرفه نعمه فعرفها
قال فما عملت فیها قال ما ترکت فی سبیل تحب أن ینفق فیها إلا أنفقت
فیك قال کذبت ولکنك فعلت لیقال هو جواد فقد قیل ثم أمر به فسحب علی وجهه
ثم ألقی فی النار. معنی این حدیث صحیح آنست اول کسی از مردمان که روز قیامت
[illegible] حکم کنند مردی باشد که ویرا شهید کرده باشند و قتال کردن او نه باخلاص
[illegible] پس بیاورند ویرا وبشناساند الله تعالی نعمتها که بر وی کرده باشد پس
[illegible] الله تعالی را ابر خود بشناسد پس الله گوید فما عملت فیها یعنی چه عمل کردی
[illegible] نعمته که بر تو کردم گوید قتال کردم ترا باخلاص تا شهید کردند مرا
گویند که دروغ گفتی ولکن قتال کردی تا گویند دلیر است پس بدرستی که گفته شد بعد از
نفرماید تا ویرا بر روی بکشند تا بیفکنندش در آتش ومردی که آموخته باشد علم
را وآموزانیده باشد آنرا وخوانده باشد قرآنرا وآموختن وآموزانیدن او

ونه با خلاص باشد پس بیاورند ویرا و بشناساند الله تعالی ویرا نعمتها که بروی
کرده باشد پس آن مرد نعمتهای الله تعالی را بر خود بشناسد الله تعالی گوید فما عملت
فیها یعنی چه عمل کردی تو دران نعمتها که بر تو کردم گوید آموختم علم را و آموزانیدم
ترا و خواندم ترا با خلاص قرآن را الله تعالی گوید که دروغ گفتی ولکن آموختی علم
را تا گویند عالمست و خواندی قرآن را تا گویند قرآن خوان است پس بدرستی که
گفتند بعد ازان بفرماید تا ویرا بر روی بکشند تا بیفکنند اندر آتش و مردی که
فراخ گردانیده باشد الله تعالی برو و داده باشد او را از اصناف مال همه
پس بیاورند ویرا و الله تعالی بشناساند نعمتها که بروی کرده باشد پس بشناسد آنرا پس الله
تعالی گوید چه عمل کردی تو دران نعمتها که بر تو کردم گوید که من رها نکردم از راهی
که تو دوست میداشتی که نفقه کنند دران راه الا که نفقه کردم دران راه ترا الله تعالی گوید
که دروغ گفتی ولیکن نفقه از بهر آن کردی که گویند وی صاحب سخاوت است پس
بدرستی که گفتند بعد ازان بفرماید تا ویرا بر روی بکشند بعد ازان بیفکنند اندر
در آتش و این حدیث دلیلست برانکه بنده بریا مستحق دوزخ میگردد و آنچه
در فضیلت جهاد و دیگر عملها انبیا آمده و ثنا که عالمان و متعلمان و نفقه کنندگان در
خیرات را وارد شده و ثوابها ایشانرا موعود شده است در حق کسانیست که
با خلاص کنند و غرض دنیوی در میان نداشته باشند و باید که چون از کسی چیزی سوال
کنند که نداند یا در اثناء درس مسئله عارض گردد که نداند بگوید که نمیدانم یا
پیش من محقق نیست و از اظهار نادانی خود دران مسئله ننگ ندارد و بتخمین و گمان
دران سخن نگوید چه سیرت اهل دین چنین بود و چنین است که هر چه از علم دین
دانند نشر کنند و پوشیده ندارند و در اظهار آن کوشند و آنچه ندانند دعوی
دانایی ان نکنند و بتکلف عهدهٔ دانش آن بر خود نگیرند و در دین خدای تعالی
بجهد و گستاخی نگویند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفته است که ای مردمان
هر کس که چیزی داند از علم دین سزاوار است که بگوید و هر که نداند باید که بگوید چه بدرستی
که بعضی از علم آنست که چون نداند بگوید که نمیدانم و در روایت از رسول صلی الله
علیه و سلم احتیاط تمام بجا آوردن از ضروراتست چه در حلال و حرام دروغ
گفتن بر رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتن کفر محض است و در غیر آن بعضی از علما گفته اند
که دروغ متعمدا برو گفتن هم کفر است چه دروغ برو صلی الله علیه و سلم احداث

شرع است و دروغ است بر الله سبحانه و تعالی و سخن رسول الله بفرمان الله است و هرگز از
هوای سخن نگفته است و دروغ بر او دروغ باشد بر وحی و بروایت حدیث موضوع
و ذکر آن غیر بیان وضع حرام است قال صلی الله علیه وسلم مَنْ رَوَى عَنِّي حَدِيثًا وَهُوَ
يَرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ یعنی هر که روایت کند از من حدیثی و وی
گمان برد که آن دروغ است و مفترا است پس او یکی از دروغ گویان باشد و بدانکه یُری
بضم یا و فتح آن روایت کرده اند و الکاذبین بکسر با و فتح نون و در روایة بفتح با
و کسر نون نیز آمده است و بدانکه هر که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم دروغ بگوید بعمد
اگرچه در یک حدیث باشد فاسق گردد و روایة او مردود باشد و مذهب جمعی از
علما آنست که اگرچه توبتی نیکو بکند روایتها او در محل قبول نباید و جرح او
دایم باشد یا از برای تغلیظ یا از برای آنکه دلیری بر این گناه عظیم مهلک نماید
الا کسی که زندیق باشد چه دروغ بر او دروغ است بر کسی که سخن او وحی است

شعبه نوزدهم

تعظیم قرآن مجید است با آنکه خود بدان مومن و دیگران را بیاموزاند
و حلال و حرام که در آن مبین است بداند و با مردم گوید و مردم را با آن خوانده و حدود
و احکام آن را نگاه دارد و طلب دانستن چیزی کنند از آن که کسی نیستی آنچه از
بندها که الله تعالی گفته و از وعیدها او سبحانه و تعالی و اهل آن و حافظان
آن را یاری دهد و گرامی دارد و اجماع مسلمانانست بر آنکه تعظیم قران عزیز و تنزیه
و تبجیل کردن فرض است و خود مومن چگونه تواند که تعظیم قرآن عظیم نکند و قرآن
صفت الله تعالی است و الله تعالی بذات خود با آن متکلم است و قرآن محض نور و
عین شفا است و اجماع مسلمانان است بر آنکه وجوب صیانت مصحف و احترام آن
و علما گفته اند که والعیاذ بالله تعالی اگر کسی بعمد مصحف را بموضع پلید اندازد کافر
گردد و هر کس که تحقیر قرآن یا تحقیر یک حرف از آن کند [illegible]
[illegible] باشد که اگر کسی انکار قرآن یا انکار یک حرف
[illegible] از آن تغیر کند یا یک حرف که نه از قرآن بود
زیاده نماید یا بقرآن یا بجزئی از آن یا بمصحف یا بجزئی از آن استخفاف کند
کافر شود و بدانکه بر بالغ کسی که جنابت یا حدث داشته باشد حرام است
بر داشتن صندوق و خریطه که در آن مصحف باشد و همچنین حرام است
نهادن سر سطر بر مصحف و بر حواشی آن و بر جلد آن و بر خریطه و صندوق که در آن مصحف

باشد

باشد اما اگر از طهارة عاجز باشد و ترسد که اگر مصحف نستاند در آب افتد یا نجاستی
بآن رسد یا در دست کافری افتد دران حالت ستدن مصحف از ضروریات و واجب
باشد و اگر از بردن آن بکسی که لایق باشد عاجز بود برداشتن و نگاه داشتن جهة آن
بود و سخن علما مقتضی وجوب تیمم است درین حالة اگر تواند و لوحی که از بهر آن در دست
قرآن بر آن نبشته باشد اگرچه بعضی از یک آیه باشد بحکم مصحف دارد در ستدن و دست
بر آن کردن و اگر موضعی از بدن پلید باشد حرام است مس مصحف بآن موضع پلید
اگرچه آنکس وضو داشته باشد و مصحف کریم را بالش ساختن یا تکیه بر آن کردن حرام
است و دیوانه و کودک بی تمیز را از برداشتن مصحف منع باید کرد تا از ایشان
بی ادبی صادر نگردد و این منع واجبست بر والی و بر هر کس که بیند که کودکی بی تمیز
یا دیوانه متعرض برداشتن مصحف میگردد و مصحف را بشهر کافران بردن حرام است اگر
از افتادن بدست ایشان ترسند اما جایز است یک دو آیه در اثنا مکتوب پیش کافران
نبشتن و واجبست که کافران را از برداشتن مصحف و دست نهادن بر آن منع
کنند اما شنودن قرآن منع نکنند و قرآن کریم را بچیزی نجس نبشتن حرام است
و مکروه است نبشتن آن بر جامه و بر دیوار و اگرچه دیوار مسجد بود و حرام است نبشتن
آن بر گورها چه در حدیثی که ترمذی رحمة الله علیه تحسین و تصحیح آن کرده از نبشتن
بر گورها مطلقا وارد است و این مسئله را شایع گردانیدن از ضروراتست چه
عوام بواسطهٔ کثرة مخالفان سنة متوجه میکردند و بر سنگها گور قرآن کریم مینویسند
و این همه از شومی مخالفت شریعت و بی علمی [illegible] بزرگان وقت است و بر هر که این منکر
و غیر آن از منکرات ببیند واجب باشد که نهی بکنند از آن بر حسب امکان اگر تواند بدست
و اگر از منع کردن بدست عاجز بود بزبان منع کند و اگر بزبان نیز نتواند بواسطهٔ خوف
نفس یا هلاک بدن یا وقوع فتنه داشته باشد بدل انکار کند و زوال آنرا از خدا دارد
و حرام است بر جنب و حایض و نفسا خواندن قرآن اما تسبیح و تهلیل
و تکبیر و صلوة و سلام بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و دیگر ذکرها گفتن در حالة
جنابت و حیض و نفاس جایز است و همچنین هر ذکر که در قرآن است اگر بی قصد خواندن قرآن
خوانند جایز است مثلا جنب و حایض و نفسا چون بایشان رسد که از برای مصیبت بگویند انا لله
و انا الیه راجعون و نزد سوار شدن سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین
بگویند بقصد اقامة سنة رکوب یا بقصد تبرک بسم الله بگویند یا از برای خاتمه کار

نبشتن قرآن بر ... و دیوار مسجد ممنوع است

الحمد لله بگویند لکن اگر دران حالت قصد خواندن قرآن داشته باشند عاصی گردند و بدانکه امور
قرآن و آموزانیدن آن از اعظم قواعد دین است و حق اوست پس خواندن قرآن و حفظ
و تفسیر و [illegible] و عادت سلف صالح بوده و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ
وَعَلَّمَهُ یعنی بهترین شما کسیست که قرآن را بخواند و آموزاند آنرا و رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفته است لَا حَسَدَ إِلَّا عَلَى اثْنَتَيْنِ رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ هَذَا الْكِتَابَ فَقَامَ بِهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ
النَّهَارِ وَرَجُلٌ أَعْطَاهُ مَالًا فَتَصَدَّقَ بِهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ علما گفته اند حسد
بر دو قسم است حقیقی و مجازی حسد حقیقی آنست که آرزو زوال نعمت از دیگری داشته
باشد و آن حرام است باجماع مسلمانان و دلیلها حرامی آن بسیار و حسد مجازی آنست
که آرزو آن داشته باشد که او را نیز بود مثل آن نعمت که دیگری راست بی آنکه از
صاحب آن زایل شود و این نوع را غبطه میخوانند و اگر غبطه در امور مباح باشد
جایز است و اگر در طاعت بود مستحب است و معنی حدیث والله اعلم راجع بآنست که غبطه
پسندیده و نیکو نیست الا در دو خصلت از نیکیها در معنی آنست یکی آنکه الله تعالی
داده باشد مردی را قرآن پس قیام نماید بآن در ساعتهای شب و روز دیگر آنکه
الله تعالی داده باشد مردی را مالی پس صدقه کند بآن در ساعتهای شب و روز
پس دیگری را آرزو میباشد که کاشکی مرا نیز علم قرآن و مال بودی تا قیام نمودمی و صدقه
کردمی بآن مانند او در ساعتهای شب و روز چه این آرزو پسندیده و مستحب است و عقبه بن
عامر رضی الله عنه گفته این معنی که بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و ما در صفه بودیم
پس گفت أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يَغْدُوَ كُلَّ يَوْمٍ إِلَى بُطْحَانَ أَوْ إِلَى الْعَقِيقِ فَيَأْتِيَ مِنْهُ بِنَاقَتَيْنِ
كَوْمَاوَيْنِ فِي غَيْرِ إِثْمٍ وَلَا قَطِيعَةِ رَحِمٍ بدان که بطحان موضعیست نزدیک مدینه و عقیق
وادیست از وادیها مدینه و معنی حدیث آنست که کدام یک از شما دوست میدارد که
هر بامداد بسوی بطحان یا عقیق رود پس بیاورد از آنجا دو شتر ماده بزرگ کوهان
بی آنکه او را از ان بزه باشد یا قطع رحم کرده باشد پس گفتیم یا رسول الله نُحِبُّ ذَلِكَ
یعنی ما دوست میداریم این را گفت أَفَلَا يَغْدُو أَحَدُكُمْ إِلَى الْمَسْجِدِ فَيَعْلَمُ أَوْ يَقْرَأُ آيَتَيْنِ
مِنْ كِتَابِ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ نَاقَتَيْنِ وَثَلَاثٌ خَيْرٌ لَهُ مِنْ ثَلَاثٍ وَأَرْبَعٌ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَرْبَعٍ
وَمِنْ أَعْدَادِهِنَّ مِنَ الْإِبِلِ و معنیش فیما افهم والله اعلم راجع بآنست که اگر کسی بامداد [illegible]
سوی مسجد پس بیاموزد یا بخواند دو آیه از کتاب الله بهتر باشد او را از دو شتر ماده
و سه آیه که بیاموزد یا بخواند بهتر باشد از سه شتر ماده و چهار آیه که بخواند یا بیاموزد بهتر باشد
او را از چهار شتر ماده و از اعداد دیگر از شتر نیز و از انس روایتست رضی الله عنه که مردی
گفت یا رسول الله بدرستی که من دوست میدارم سوره قل هو الله احد را رسول خدا فرمود
إِنَّ حُبَّكَ إِيَّاهَا أَدْخَلَكَ الْجَنَّةَ یعنی دوستی این سوره در آورد ترا در بهشت و در حدیث

ودیوان

صحیح آمده است مومنی که قرآن خواند و عمل بآن کند همچون اترنج است که طعم آن خوش است
و مومنی که قرآن نخواند و عمل بآن کند همچون خرماست که طعم آن خوش است اما بوی ندارد
و منافقی که قرآن خواند همچون اسپرم است که بوی آن خوش است و طعم آن تلخ و منافقی که
قرآن نخواند همچون حنظل است که طعم آن تلخ است بالطبع و بوی آن تلخ

فایده

قرآن را باید آموختن و درست خواندن و از قصر حرفی که باتفاق ممدود باشد و از مد حرفی که
باتفاق مقصور باشد و از ادغام حرفی که ادغام آن جایز نباشد احتراز واجب باید دانست
و مد حرفی که ممدود باشد از حدی که ثقات ائمه باسانید درست از امام ائمه هدی محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند نباید کشانید چه تغنی و ترنم حرام است و این مصیبتی
بزرگ که بعضی از جهال که در بعضی از محافل میخوانند بآن مبتلی اند و هر کسی که آنرا منع
تواند کرد و نکند آثم و عاصی گردد از برای ترک نهی منکر و چون ابتدا قرآن خواندن خواهد
کرد مستحب است که مسواک کند به نیت اتیان سنت و پیش از شروع در خواندن اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بگوید بعد از آن بنیاد قرآت کند و باید که قرآن مجید را بتدبر و خشوع
و خضوع خواند و در حالت قرآن خواندن سینه را منشرح گرداند و دل روشن شود و اعظم
مطلوبها از خواندن تدبر کردنست الله تعالی میفرماید کتاب انزلناه الیک مبارک الایه و میفرماید
افلا یتدبرون القرآن و آمده که تمیم داری رضی الله عنه یک شب تا صبح این آیت را مکرر
میکردانید ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا
الصالحات سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون و در تردید آیتها قرآن از
برای تدبر آثار بسیار آمده است و از ابراهیم خواص رحمه الله منقولست که درمان
دل پنج چیز است خواندن قرآن بتدبر و شکم خالی و نماز شب و تضرع در سحر
و نشستن با صالحان و باید که قرآن باخلاص خواند و قصد هیچ غرضی از اغراض
دنیوی نکند و مستحضر باشد در ذهن خود که مناجات با الله تعالی میکند و کلام او
میخواند پس طریق احسان ورزد یعنی چنان خواند که گوئیا الله تعالی
را می بیند یا الله تعالی او را می بیند و هر بنده که در قیام نمودن بطاعت غرضی
دنیوی داشته باشد مستحق عقوبت گردد و در آخرة بآن عمل هیچ ثواب نیابد و بدانکه
زینت نزد خواندن قرآن عزیز صفت عارفان و شعار صالحانست و در آن
اخبار بسیار وارد شده و طریق تحصیل آن آنست که تامل کند در تهدیدها و وعیدها
و وعدها و میثاقها که در آیات کریمات مذکورست و تامل کند در تقصیر خود
در بجای آوردن و رعایت کردن آنها چنانکه حق آنست پس اگر بآن اندوه کند و گریان

برای کرم الله تعالی ... [illegible]

نشود باید که بر بلاها فتن اندوه و کریه بگرید چه از بزرگترین مصیبتها آنست که بوعده و
وتهدید قرآن مجید متأثر نگردد ولا حول ولا قوة الا بالله کو ادب نهم با قرآن رعایت
کردن از واجبات است و باید که در اثنای قرآن خواندن از خنده و سخن بیهوده اجتناب
نماید و از بازی بیهوده است و مانند آن احتراز کند و اگر در حالت خواندن باد عارض
گردد امساک کند از قرآن خواندن تا باد بیرون آید و همچنین جنب دهن او دره کند از
خواندن قرآن امساک کند تا آن وقت که دره منقضی گردد و اگر دهن پلید بود بخون یا نجاست
دیگر پیش از پاک گردانیدن دهن قرآن نخواند چه بعضی از علما گفته اند که خواندن
قرآن در حالت پلیدی دهن حرام است و بعضی گفته اند مکروه است و هر کس که بدانستن
قرآن یا بعضی از آن مشرف گشت باید که تعهد آن کند و بر خواندن آن مواظبت
نماید و حذر کند از فراموشی آن بترک تساهل و تغافل از آن و اگر وظیفتی که از قرآن
خواندن داشته باشد و از و فوت شود باید که آن را تدارک کند و اهمال نماید چه
اگر در تدارک مساهله فوات آن در وقت برا و سهل باشد و چون قرآن نداند
که بعد از آن موضع که تا آن رسیده است کدام لفظ است و خواهد که سؤال از دیگری
کند اولی آنست که ما قبل آن بخواند و خاموش گردد و نگوید که بعد از آن چیست و چگونه
است این ادب از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است و اگر سؤال از تقدیم آیتی
بر آیتی دیگر کند یا از مناسبت آیتی در موضع برسد باید که باین سخن گوید که چه حکمت است
درین و بدانکه ترتیب آیات قرآن کریم از توقیف است یعنی بفرمان الله تعالی
است نه اجتهاد مردم را در آن مدخل نیست و این ترتیبها از حکمتها خالی نیست
پس باید که از برای اوراد تقطیع نکنند بلکه بترتیب مصحف مجید خوانند تا حکمتهای
ترتیب آیات زایل نگردد و تجاوز از طریق سلف صالح نکرده باشد و اگر
ترتیبی بهتر ازین بودی فاضلترین پیغامبران و عالمترین عالمیان محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم صحابه را رضی الله عنهم بدان مامور کردانیدی [illegible] مثلا اگر آیات
که لفظ کریم ربنا در آن مذکور است جمع کردن [illegible] بودی
در مصحف مجید چنین نبشته بودی و سلف صالح چنین [illegible]
است فاضلتر و بهتر و نیکوتر همانست که در مصحف مکتوب است و ترتیبی
بهتر از ترتیب مصحف محال است و نیز آنچه اهل بدعة فی وقت آورده اند از ترتیب بر خلاف
ترتیب مصحف از برای اوراد و تقطیع آیات کرده اند بسیار آنست که از آیات
کلامی که بعضی ببعضی مرتبط است ابتدا کرده اند و بسیار آنست که در میان کلام مرتبط

قطع

[illegible]

جمع کرده اند و باقی کلام که مرتبط بقطع کرده اند و باقی کلام را آن متعلق است باز گذاشته
اند و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است من عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد
یعنی هر که کند عملی را که نیست فرمان ما بر وی پس آن عمل مردود است این حدیث قاعده
بزرگیست از قواعد مسلمانی و صریح است در رد همه بدعتها خواه که عمل کننده آن
بدعت نهاده باشد یا دیگری و سزاوار و پسندیده آنست که این حدیث را یاد گیرند و آن را
مستعمل کنند در ابطال منکرات و شایع کردانند استدلال بآن اکنون بدانکه در تفرقه
آیات کریمات از برای اوراد وضع ترتیبی نو و مخالفت ترتیبی که در شرع آمده عملی
عملیست که امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بران نیست بلکه عمل رسول الله و صحبه بر خلاف
آن بوده پس مردود باشد و از برای اوراد در زبر آن قید کردیم که آیات متفرقه را از
برای استدلال بر مسئله معینه با هم نبشتن و خواندن نیکوست چنانکه امام ابو عبد الله
محمد بن اسمعیل بخاری علیه الرحمه در صحیح خود از برای استدلال بانکه ایمان زیاده
و کم میشود آیات متفرقه را که دلیل این مسئله است در یک باب آورده است والله اعلم

طهارتست و طهارة در لغت پاکیست از ادناس خواه

حسی بود چون پلیدیها یا معنوی باشد چون گناهها و عیبها و نزد فقها طهارة رفع
حدث نیست و تیمم از برای عذرهای شرعیه و وضو مثنی صفة غیر متجدد و غسل متجدد و وضو
سلس البول و زوائل گردانیدن پلیدی از بدن و جامه و محل و غسلهای مسنونه و تجدید وضو و شستن
دوم و سیوم در وضو و غسل و در زائل کردانیدن نجاست و مسح گوش و مضمضه
و مانند آن از سنتها و وضو و غسل اینهمه طهارتست الله تعالی میفرماید یا ایها الذین
آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الی قوله وایدیکم منه یعنی ای آنکسانی که ایمان
آورده اید چون قصد قیام نماز کنید و طهارة نداشته باشید بشوئید رویها خود و دستهای
خود را با مرفقها و مسح کنید بر سرهای خود و بشوئید پایهای خود را با هر دو کعب و اگر
جنب باشید غسل کنید و اگر شما بیمار باشید و این محمولست بر بیماری که از استعمال آب
خوف مضرت داشته باشد یا در سفر باشید یا بیاید یکی از شما از غایط یا لمس
کنید زنان را و نیابید آب را پس قصد کنید خاک پاک را پس مسح کنید رویهای
خود را و دستهای خود را از آن خاک و بعضی از ائمه گفته اند که باء در برءوسکم
صلة است و بعضی گفته اند برای تبعیض است و بدانکه بمذهب امام شافعی
اقل قدر که اسم مسح بران اطلاق توان کرد واجب است در وضو و بمذهب امام

ابو حنیفه مسح ربع سر واجبست و بمذهب امام مالک مسح همه سر واجبست چنانکه در
تیمم مسح ابو جوهکم فرموده و باتفاق مسح همه روی در تیمم واجبست و محی السنه این
معنی گفته که واجبست که بقدر سه موی شانی مسح کنند از برای آنکه ظاهر قرآن موجب
مسح همه سرست و حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم تخصیص آن بمقدار موی شانی
کرده پس مسح کمتر از موی شانی فرض ساقط نگردد والله اعلم و بدانکه نافع و ابن
عامر و کسائی و حفص و یعقوب ارجلکم بنصب لام خوانده اند و این دلیلست بر آنکه
غسل پای دوگانه واجبست و مسح پای قایم مقام شستن آن نیست و در احادیث
صحیحه تصریح است بغسل و عمل صحابه و تابعین رضی الله عنهم برینست و مذهب اهل
حق کلهم جمیعت و بجر لام نیز ثابت و صحیح است و قرات بعضی قرا سبعه رحمهم الله
است اما نفی وجوب غسل نمیکند چه جر آن از برای مجاورة است و نظیر آن در قرآن
کریم و کلام عرب بسیار است در قرآن مجید عذاب یوم الیم و حور عین بجر در
قرات حمزه و کسائی و در کلام عرب جحر ضب خرب و نحو آن نیز ازین معنی
بابیست و جمع میان هر دو قرات و میان قراة سنیة واجبست و گفته اند در
جر بمجاورة تنبیه است در اقتصاد در غسل پای و در فصل میان اعضای شستنی روی
و دستها و میان شستنی پایها تنبیه است بر وجوب ترتیب و بدانکه مسح موزه
با شرایط آن در وضو قایم مقام شستن پای میگردد در زمانی محدود چنانچه در
حدیث صحیح صلی الله علیه وسلم و بارک آمده است و از امام شافعی رحمه الله
تعالی علیه منقولست که دو قراة در و ارجلکم یعنی دو آیت است نصب از برای
شستن پای است و جر از برای مسح بر موزه والله اعلم و رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفته است الطهور شطر الایمان والحمد لله تملأ المیزان و سبحان
الله والحمد لله تملآن او تملأ ما بین السموات والارض والصلوة نور
والصدقة برهان والصبر ضیاء والقرآن حجة لک [illegible] کل
الناس یغدو فبایع نفسه فمعتقها او موبقها [illegible]
[illegible] الله علیه وسلم اصلی بزرگیست از اصول
[illegible] آنست که وضو نیمه ایمان است و گفته اند
[illegible] وطهارة شرط درستی نمازست پس وضو و نماز
ولازم نیست که شطر نیمه حقیقی باشد و معنی الحمد لله تملأ المیزان آنست که ثواب
الحمد لله ترازوی اعمال را پر میکند گردانند و در صحیحی وارد که معنی و سبحان الله والحمد لله تملآن
ما بین السموات والارض آن باشد که اگر ثواب سبحان الله والحمد لله را جسم
تقدیر کنند پر گردانند آنچه میان آسمانها و زمینهاست و معنی والصلوة نور آنست

که نماز

که نماز روشنائیهاست وگفته‌اند زیراکه آن نماز را بنور گواننده که اگر نماز را چنانکه باید
گذارند بگذارند وتدبر کنند در آیتها که در نماز خوانند منع کند از معصیتها ونهی کند از
فحشا ومنکر ونماز گذار را آن نماز راه راست نماید همچنانکه مردم بنور روشنی می یابند
وگفته‌اند معنی آنست که هر که نماز نور باشد نماز کننده را در روز قیامة وگفته‌اند معنی
آنست که روز قیامت در روی نماز گذار نور ظاهر باشد و در دنیا نیز نماز گذار را
صفائی بود که تارک نماز را نبود ومعنی والصدقة برهان آنست که روز قیامت چون
از بنده سوال کنند که مال در چه صرف کردی صدقه حجة او باشد در جواب این سوال
بر صدق ایمان صدقه کننده چه منافق معتقد صدقه نباشد و بخوشدلی صدقه
نکند ومعنی والصبر ضیاء آنست که صبری که در شرع نیکوست صاحب این صبر را
روشنائی دل باشد و بر راه راست بود و صبر مشروع آنست که بر فعل طاعتها و بر ترک
معصیتها و بر بلاها و ناخوشیها که در دنیا باو رسد صبر کند ومعنی والقرآن حجة لک او
علیک آنست که قرآن حجتیست ترا یا بر تو یعنی اگر قرآن را بخوانی و بدان عمل کنی بآن
منفعتها یابی والا حجتی باشد بر تو ومستحق عذاب باشی ومعنی کل الناس یغدوا
فبایع نفسه تا آخر حدیث آنست که همه بامداد میکنند پس بعضی از ایشان فروشنده
نفس خودند از برای الله تعالی بطاعت پس ایشان آزاد کننده‌گان نفس خودند از عذاب
وبعضی فروشنده نفس خودند از برای نفس وشیطان وهوی باآنکه پیروی شیطان
وهوی میکنند پس ایشان هلاک کننده‌گان نفس خودند از برای آنکه نفس خود
را مستحق عذاب و عقوبة میگردانند ورسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است لا تقبل
صلوة بغیر طهور ولا صدقة من غلول یعنی قبول نمیکنند هیچ نماز را بی طهارة
وهیچ صدقه را با غلول وغلول خیانتست مطلقا ودر استعمال اختصاص این بخیانت
در غنیمت غالب گشته است ورسول الله صلی الله علیه وسلم گفت الا ادلکم
علی ما یمحو الله به الخطایا ویرفع به الدرجات قالوا بلی یا رسول الله قال
اسباغ الوضوء علی المکاره وکثرة الخطا الی المساجد وانتظار الصلوة
بعد الصلوة فذلکم الرباط گفته‌اند محو خطیئتها کنایتست از آمرزیدن آن واحتمال
دارد که محو آن باشد از نامه اعمال او که فرشتگان نگاهبان می نویسند پس دلیل
باشد بآمرزیدن آن ورفع درجات بلند گردانیدن منزلتهاست در بهشت
ومعنی حدیث آنست که ای من راه نمایم شما را بر چیزی که الله تعالی محو میگرداند بآن
خطیئتها و بلند میگرداند بآن منزلتها در بهشت گفتند بلی یا رسول الله گفت تمام
ساختن وضوست با وجود سرما وسختی یا رنج بدن و ماندگی و بسیار نهادن گامها بسوی

مسجدها بواسطهٔ دوری خانه و بسیار رفتن بمسجد و انتظار نماز بعد از نماز پس بیان فرمود
که این سه چیز رباط است و بدرستیکه رباط بستن است و بند داشتن آلتها جنگ و مقیم
شدن است در سرحدی که فاصل باشد میان شهرها اسلام و شهر دشمنان دین مسلمانی
از برای قیام نمودن بر جهاد با منع شدن دشمنان دین پس احتمال دارد که رسول الله
صلی الله علیه وسلم درین حدیث اعمال صالحه را تشبیه برباط کرده در ان فهم بودن و نفس
است که دشمنترین دشمنان تواند یعنی این عملها که آن از انواع رباط است و گفته اند
رباط نام چیزیست که چیزی ... بان ببندند و سخت کنند یعنی این اعمال صالحه صاحب
آن را از معصیتها می بندد و دور را از ان باز میدارد و گفته اند اسباغ وضو آنست
که آب برساند اعضاء وضو بکند ... اعضاء وضو را که باید شستن سه بار بشوید و دیگر
سنتهای وضو را بجا آورد و در حدیثی که از رسول الله صلی الله علیه روایت کرده اند غسل
کردن از جنابت و تمام ساختن وضو را در تفسیر مسلمانی داخل کردانیده و رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت لا يتوضأ رجل مسلم فيحسن الوضوء فيصلي صلوة
الا غفر الله له ما بينه وبين الصلوة التي تليها و در روایتی چنین است فيحسن وضوء
ثم يصلي المكتوبة یعنی که هیچ مسلمانی نیکو سازد وضو را یعنی وضو تمام
کامل سازد و بعد ازان نماز فرض گذارد الا آنکه بیامرزد الله او را آن چیز که میان
آن وضو بود و میان نمازی که بعد ازان بیاید و بدانکه گناهی که آمرزیدن آن درین
حدیث مذکور است گناهها صغائر است ... در حدیث صحیح مسلم تصریح باین معنی آمده
و کفارة گناهها کبایر توبه است و رحمة الله تعالی و فضل او و بس و در حدیثی که امام
مالک و امام احمد رحمه الله تعالی از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند و اراده است که
ولا يحافظ على الوضوء الا مؤمن یعنی محافظت نکند بر وضو مگر کسی که مومن باشد و بدانکه
تجدید وضو مستحب است در حق کسی که بعد از وضو نماز گذارده باشد خواه فرض و خواه
سنت و تجدید وضو آنست که وضو داشته باشد و چون وقت نماز در آید دیگر باره
وضو سازد بی آنکه حدثی از وی صادر شده باشد و رسول الله صلی الله علیه وسلم
در بیشتر اوقات ... برساختن میکرد ... علما خلاف
کرده اند دران که وضو ... واجب میشود
واجب میکرد اما وقت آن موسع است تا ...
که نزد وجوب کند ... نماز وضو واجب میگردد
واجب میگردد و این وجه درست تر است والله اعلم و همچنین علما را اختلاف
دران که غسل حیض ... واجب میگردد بعضی گفته اند که به بیرون آمدن خون حیض
واجب میگردد بر حایض که چون خون او منقطع گردد غسل کند و امام رافعی تصحیح این
قول کرده و امام نووی در شرح مهذب تصحیح آن کرده که بمنقطع شدن خون حیض غسل واجب میگردد

دبرانکه

بدانکه علامت انقطاع حیض و حصول پاکی از ان آنست که بیرون آمدن خون
سیاه و سرخ و زرد و تیره منقطع گردد خواه رطوبتی سپید بیرون آید یا هیچ چیز
بیرون نیاید و بر زادن زاده چنین خون زادن نیز و چون منقطع گردد و غسل کردن
واجب باشد و اگر فرزند متولد شود و خون نباشد صحیح آنست که هم غسل واجب
باشد و نووی در شرح مهذب تصحیح آن کرده و غسل جنابت بمجامعت یا بیرون
آمدن منی با آمدن وقت نماز واجب میشود و بعضی از علما گفته اند که بمجرد
مجامعت یا بیرون آمدن منی غسل واجب میگردد هرچند که وقت نماز باشد اما
وقت آن موسع است تا نزد وجوب اداء نماز و بدانکه مستحب است که چون جنب
خواهد که چیزی بخورد یا بخسپد یا مجامعت کند پیش از ان فرج خود بشوید و وضو سازد
چنانکه وضوی نماز میسازد و علما تصریح کرده اند بآنکه خواب و خوردن و آشامیدن
و مجامعت کردن بر جنب پیش از وضو ساختن مکروه است و از جمله طهارات مستحب است
در حق زنی که غسل حیض کند آنست که بعد از غسل رکو پاره یا مانند آن که بمشک خوشبوی
کرده باشد برگیرد و در فرج خود در آورد بدلیل آنکه زنی از انصار سوال کرد نبی الله
را از غسل حیض پس اول بفرمود که چگونه غسل کند بعد از ان گفت خذی فرصة
ممسکة فتطهری بها و علما گفته اند که استعمال رکو خوشبوی یا مانند آن مستحب است
بر هر کس که غسل حیض کند خواه که بیوه باشد یا نه و خواه که بکر باشد یا نه و هر کس
که غسل نفاس کند همچنین استعمال کند و اگر هیچ چیز خوشبوی نیابد خاک پاره بستاند
و استعمال کند و بدانکه در مسواک کردن نوعی طهارتی هست از رسول الله صلی الله
علیه روایتست که گفت السواک مطهرة للفم مرضاة للرب از ابن خزیمه و ابن
حبان تصحیح این حدیث منقولست و بخاری در صحیح خود آنرا بی اسناد
تصحیح جزم آورده است و درین حدیث بیان فضیلتی بزرگست در مسواک کردن
بدانکه مسواک کردن مستحب است و استحباب آن موکد است چون نماز خواهد گزارد
خواه نماز فرض و خواه نماز سنت و نیز در ساختن وضو و نیز در خواندن قران و
نیز در بیدار شدن از خواب و نیز در متغیر شدن بوی دهن بواسطه خوردن
چیزی که بوی ناخوش باشد یا بخاموشی یا به بسیار گفتن و مانند آن و نیز در
زرد شدن دندان و نیز در رفتن بمنزل خود و هنگام خواب رفتن بدانکه پرهیز
ناکردن از نمیمه از اسباب عذاب گور است عبد الله بن عباس این معنی گفته که بگذشت
رسول الله صلی الله علیه وسلم بر دو گور پس گفت اما انهما لیعذبان وما یعذبان
اما احدهما فکان یمشی بالنمیمة و اما الاخر فکان لا یستتر من بوله و معنی حدیث

آن کسی که بدرستی ایشانرا عذاب میکنند و عذاب نمیکنند ایشانرا در چیزی بزرگ یعنی بزرگ
احتراز از آن دشوار نبود و دفع و ازاله آن آسان بود و احتمال دارد که معنی آن
بود که دو گناه در زعم ایشان بزرگ نبود اگر چه فی نفس الامر از گناهان بزرگست
اما یکی از ایشان میرفت بسخن چینی و دیگری احتناب از بول نمیکرد و خود را از ان
نگاه نمیداشت بعد از ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بخواست چوب پاره تر از
شاخ درخت خرما و آن را از میان شکست و دو پاره کرد و در هر گوری پاره از ان
فرو برد بعد از ان گفت لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا یعنی مگر تخفیف کنند از ایشان
مادام که این دو چوب خشک نشده باشد و علما اختلاف کرده اند در آنکه سبب تخفیف
چه بود بعضی گفته اند که محمول بر آنست که رسول خدا شفاعت از برای ایشان کرده باشد
پس بواسطهٔ شفاعت رسول تخفیف عذاب کرده باشند از ایشان تا آن زمان که دو
چوب خشک نشده باشد و بعضی گفته اند سبب تخفیف آن بود که چوب تسبیح میکند
تا زمانی که تر است و چون تسبیح نزدیک مرده حاصل شود برکت تسبیح باو رسد و لهذا
این تخفیف بحالت تری چوب مخصوص گردانیده و بعضی از علما اخذ از این معنی
کرده اند که مرده منتفع میشود بخواندن قرآن کریم نزد گور وی از برای آنکه چون
تسبیح چوب نفع است قرآن خواندن آدمی اولی است و الله اعلم و بدانکه تاویل
لفظ فی کبیر زیادتر آن کرده اند که در روایتی وارد است بلی کبیر یعنی بزرگی گناه کرده اند
و حمل فی کبیر بر آنکه ازالت آن و احتراز از آن دشوار نیست یا در زعم ایشان
بزرگ نیست و درین حدیث تهدید و تحذیر است از سخن چینی و دلیل است بر آن
که از اسباب عذاب گور سخن چینی است و این محمول است بر سخن چینی که حرام
باشد و در شعبهٔ سی و چهارم بیان آنکه هر کدام نوع از سخن چینی حرام نیست
کرده باشد ان شاء الله تعالی
بیت در هر شبانروزی و آن بهترین و بزرگترین شعارهای مسلمانی و عمود دین و علم
ایمان نماز است و رکن دوم از ارکان مسلمانی نماز است و بعد از ایمان که از
هیچ عملی نیست که الله تعالی آنرا ایمان خوانده و رسول الله صلی الله علیه وسلم در
کفر خوانده بجز از نماز و الله تعالی در قرآن کریم در آیتهای بسیار امر بگذاردن
و در اول سورهٔ کریمه المومنون اعمال صالحه که مومنان را که تا آن اعمال موصوف
باشند جاوید بودن در فردوس مذکور است و اول آن اعمال خشوع در نماز است و آخر
آن اعمال محافظت کردن بر نمازها و در آیهٔ کریمه ان الانسان خلق هلوعا الا
عیب و ذم همه مردمان میکند و نسبت ایشان میفرماید بجزع نزد سختی و بمنع حقوق نزد
فراخی و توانگری الا کسانی که موصوف باشند بصفتی چند شریفه و اول آن صفتها آنست

کرده او هم

بیان آنکه میت منتفع میشود بخواندن قرآن نزدیک گور او

بیان اهمیت و نماز و اهمیت آن از قرآن و حدیث و در مجموعه

الصلوة عماد الدین

مداومت نماینده باشند بر نماز است و در آخر آن صفتها آنست که ایشان نماز را محافظت
کننده باشند و اصحاب صفتها را ثمرات در بهشت وعده کرده و در آیهٔ کریمه
فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ کسانی که وعید شدید
در حق ایشان منفر آیند موصوفند با ضاعت نماز و بکر معصیتها و رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفته است اَلْإِسْلَامُ أَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ وَلَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَتُقِيمَ الصَّلٰوةَ
الْمَكْتُوبَةَ وَتُؤَدِّيَ الزَّكٰوةَ الْمَفْرُوضَةَ وَتَصُومَ رَمَضَانَ و معنیش اینست که مسلمانی
آنست که عبادة کنی الله تعالی را و انباز نگیری با او هیچ چیز و اقامت کنی نماز پنجگانه را
و بگذاری زکوة فریضه را و روزه رمضان بداری و معنی اقامت از پیش گفته شد
و بعضی گفته اند عبادت فرمان برداریست با خضوع و احتمال دارد که مراد بعبادت
درین حدیث معرفة الله تعالی باشد و اقرار بوحدانیة او و بنا بر آن از عملها بر ذکر
نماز و زکوة و روزه اقتصار کرد که این سه عمل ظاهرترین شعارست و باقی عملها را
نگفت همچنین است با آن و احتمال دارد که مراد بعبادة فرمان بردار باشد مطلقا پس
جمله وظیفهای مسلمانی دران داخل باشد و برین تقدیر ذکر نماز و روزه از برای تنبیه
باشد بر شرف و مزیت و این معنی از باب ذکر خاص بعد از عام است و از
برای آن لا تشرک به را بعد از عبادت ذکر کرد که کافران بتان میپرستند و آنرا
انباز میگفتند پس رسول الله صلی الله علیه وسلم نفی آن کرد و اشاره فرمود باآنکه کسی از
کافری خلاص یابد و بدایره مسلمانی در آید که عبادت کند الله تعالی را و نپرستد غیر الله
تعالی را و در صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بُنِيَ الْإِسْلَامُ
عَلٰى خَمْسٍ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَإِقَامِ الصَّلٰوةِ وَإِيتَاءِ
الزَّكٰوةِ وَحَجِّ الْبَيْتِ وَصَوْمِ رَمَضَانَ و معنیش آنست که بنا کرده شد مسلمانی را بر پنج
خصلت گواهی دادن باآنکه هیچ معبود نیست الا الله و باآنکه محمد بندهٔ خدا و رسول او
است و اقامت کردن نماز را و دادن زکوة و حج کعبه کردن و روزه رمضان
داشتن و بدانکه این حدیث اصلی عظیمست در معرفت دین مسلمانی و امام ابن دقیق العید
رحمه الله تعالی در کتاب شرح عمده گفته است و قد قال علیه الصلوة والسلام لمن رآه
جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَ النَّاسِ أَلَسْتَ بِرَجُلٍ مُسْلِمٍ
و معنیش آنست که رسول الله صلی الله علیه کسی را دید که نشسته بود در مسجد و مردم نماز
میگذاردند پس گفت ما منعک تا آخر یعنی چه چیز منع کرد ترا از نماز گذاردن با مردم
ای تو نه مردی مسلمانی و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه منقولست آنکه بهره نیست
در مسلمانی کسی را که ترک نماز کند و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت الصَّلٰوةُ الْخَمْسُ
وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ وَرَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ مُكَفِّرَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ إِذَا اجْتُنِبَتِ الْكَبَائِرُ

خلف بالسکون اولاد بد

دین ٣

مهاد

یعنی نمازها فرایض پنجگانه و نماز جمعه تا جمعه و روزه رمضان تا روزه رمضان نابود شوند
و محو کننده گناهانست که میان آنها باشد اگر پرهیز کرده باشد از گناهان کبائر
و درین حدیث صحیح دلیلست بر آن که چون بنده نمازهای پنجگانه بکند آنرا بیامرزد و او را گناهان
صغایر که از نمازی تا نمازی از وی صادر شود و همچنین بگذاردن نماز فرض جمعه بیامرزد
او را معصیتی که میان دو جمعه از وی صادر شود و همچنین بداشتن روزه رمضان بیامرزد
او را هر معصیتی که صغیره باشد که میان دو رمضان کرده باشد اما این عملها اگر چه
فاضلترین اعمال است گناهان کبائر آمرزیده نشود و همچنین آمرزش که بر وضو مرتب
میشود و کفاره که بر روزه روز عرفه و روزه عاشورا و بموافقت آمین مالیوم با
آمین ملائکه موعود است بالنسبه با گناهان صغائر است نه گناهان کبائر از برای آنکه
کفاره هیچ معصیت حاصل نمیشود الا بتوبتی که آن گناه را باید و بفضل الله تعالی
و رحمت او و از برای آن گفتیم که بتوبتی که آن گناه را باید چه هر گناه را توبتی
معینه هست و پیداست که اصلاح هر یکی بچه می باید و یکی قایم مقام دیگری
نمیشود مثلا اگر بعوض کفاره سوگند بدروغ با وجود آنکه بر آزاد کردن بنده یا ده
مسکین را طعام دادن یا ده مسکین را پوشانیدن قادر باشد هزار روزه دارد
یا هزار مسجد بسازد این کفاره سوگند بدروغ نگردد و همچنان بر وی فرض باشد
که آن کفاره که الله تعالی در قرآن مجید و معلوم است بجا آرد و رسول الله صلی الله علیه
گفته است مثل الصلوة الخمس کمثل نهر جار غمر علی باب احدکم یغتسل منه کل
یوم خمس مرات یعنی مثل نمازها فرایض پنجگانه همچون جوی روان مرکسی را است
که بر در یکی از شما باشد و تن را میشوید از آن آب در هر روزی پنج بار یعنی چنانکه
هر کس هر روز پنجبار تن خود را آب بشوید هیچ چرک از وی بر تن وی نماند همچنین
هر کس که نمازهای پنجگانه کند الله تعالی او را بنماز پنجگانه خطیئتهایش یعنی گناهان صغائر
وی را محو گرداند سوال چون وضو کفاره گناهان صغائر گردد نماز پنجگانه کفاره چه
باشد و چون نمازها کفاره صغائر شود جمعه‌ها و رمضان و روزه عرفه و مانند
چه باشد جواب علما گفته‌اند که هر یک ازینها صلاحیت آن دارد که کفاره
صغایر گردد پس اگر صغائر باشد کفاره آن شود و اگر نه صغیره باشد و نه کبیره
آن اعمال را با این عملها حسنات بنویسند و درجات بلند گردانند و اگر صغیره نباشد ولکن
کبیره باشد امید هست که این عملها صالحه را سبب تخفیف از کبایر گردانند والله اعلم
و در حدیث صحیح آمده است که آنگاه که مرد وضو نیکو کند بعد از آن بیرون رود بسوی
مسجد و بیرون نبرده باشد او را الا نماز یعنی مراد او از رفتن بجانب مسجد غیر از نماز بجماعت
ننهد هیچ گامی الا آنکه بلند گردانند او را بآن گام یک درجه و بنهند از

خطیئه

حصیته یعنی کسی معصیت صغیره از روی در گذارند و عبد الله بن عباس رضی الله عنه گفت سألت
النبی صلی الله علیه وسلم ایّ العمل افضل یعنی سوال کردم پیغامبر خدا را که کدام عمل بهتر است
گفت الصلوة لوقتها یعنی نماز گذاردن در وقت آنرا و ظاهر آنست که عمل درین حدیث
محمولست بر عملها جوارح و امام احمد بن حنبل رضی الله عنه در کتاب صلوة گفته است وجاء
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال اوّل ما یسئل عنه العبد یوم القیمة من عمله صلوته فان
تقبلت منه تقبل سائر عمله وان ردت صلوته رد سائر عمله یعنی آمده است از پیغامبر
خدا صلی الله علیه وسلم که گفت اول چیزی که سوال کرده میشود بنده را روز قیامت از عمل او
نماز اوست پس اگر قبول کنند نماز او را قبول کنند تمام عمل او را و اگر مردود کردانند
نماز او را مردود کردانند تمام عمل او را و بدانکه اعظم عبادات بعد از ایمان نماز است و بر
هر مکلف گذاردن نماز فرض در وقت آن واجبست بر حسب مقتضی شرع مطهر خواه
بنده و خواه آزاد و خواه سلطان و خواه گدا و خواه مرد و خواه زن الا الحایض والنفسا
که حیض و نفاس مانع جواز نمازست و قضا نمازی که در زمان حیض و نفاس فوت شده باشد
واجب نیست بلکه جائز نیست و در رفع درسها دات از صاحب عمده نقل میکند که نماز را
بر وقت مقدم داشتن یا بی عذری شرعی از وقت بیرون بردن از کبایرست و در کتاب
بحر از قفال منقولست که ترک یک نماز از بزرگترین کبائرهاست و بدانکه تاخیر شده
در نماز تا حدی که بعضی از آن بیرون وقت واقع شود حرام است اگرچه یکرکعت در حد
باید همه ادا باشد و قیام نمودن بنگاه داشتن شرطها نماز و رکنها و حدود آن و
گذاردن در وقت و رعایت هیئتها و سنتها آن نشان اخلاص مومن است در ایمان
و تهاون و تقصیر و کسالت در نماز علامت نفاق و خلل ایمان است و تاخیر نماز از وقت
آن چون تاخیر روزه ماه رمضان است تا شوال لکن جمع میان نماز پیشین و پسین
که عصر است در عرفات و میان نماز شام و خفتن در مزدلفه جائزست باتفاق همچنین
نزد اکثر علما جمع میان نماز پیشین و پسین و میان شام و خفتن جائزست از برای عذر سفر
چنانکه چگونگی آن در کتابهای فقه مبین است و اجماع مسلمانانست بر آنکه جائز نیست
هیچ مکلف را که نماز فرض از وقت شرعی آن بیرون برد نه از برای کاشتن و نه از برای
درودن و نه از برای پیشه و نه از برای بازرگانی و نه از برای بیماری و نه از برای
مردن فرزند و نه از برای جنبی و نه از برای پلیدی جامه و نه از برای عروسی و غیر آن
و هیچ کس نمی رسد که منع بنده کند از گذاردن نماز در وقت آن و شوهر را نمیرسد منع زن
[illegible]دن نماز در وقت آن بل بر ایشان واجبست که اگر بنده [illegible]

وبرگذاردن نماز تقصیر کنند ایشانرا تا آن دارند و با ایشان فرمایند و با آنکه ترک کننده
نماز فرض اگر منکر فرضیه نماز باشد کافر بود باجماع مسلمانان و از وی توبه خواهند و اگر
توبه نکند ویرا باید کشتن و نباید غسل و نماز بروی نباید کردن و در گورستان مسلمانان نباید
نهادن الا آنکه در آن نزدیکی مسلمان شده باشد یا با مسلمانان چندان صحبت نداشته باشد
که خبر فرضیه نماز باو رسیده و هر مکلف که عمدا نماز فرض صبح نگذارد تا آفتاب طلوع کند یا نماز
پیشین یا پسین نگذارد تا آفتاب غروب کند یا نماز شام یا خفتن نگذارد تا صبح صادق بدمد
طلب توبه از وی باید کرد اگر توبه کند و ملتزم گردد که نماز در وقت خود خواند حکم شرع مطهر است
ویرا بدان التزام کنند و اگر امتناع کند و گوید که من نماز صبح نمیگذارم الا بعد از طلوع آفتاب یا
نماز روز نمیگذارم الا در شب یا گوید نماز شب نمیگذارم الا در روز ویرا باید کشتن بمذهب جمهور
علما خواه که از برای پیشه یا صید یا خدمت استاد یا خدمت خواجه یا مانند آن ترک نماز
کند و خواه که بواسطه کسالت و کاهلی ترک نماز کند و میان علما خلاف است در آنکه ویرا کشند
یا بفسق منسوب سازند امام احمد بن حنبل و عبد الله بن مبارک و اسحق بن راهویه و ایوب
سختیانی و ابراهیم نخعی رحمة الله علیهم منقول است که هر که نماز بروی فرض کرده اند
و عمدا ترک کند کافر گردد اگر چه اعتقاد درست باشد که واجب است و حجت ایشان
حدیثی است که جابر رضی الله عنه روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت
ان بین الرجل وبین الشرک والکفر ترک الصلوة یعنی بدرستی که میان مرد و میان شرک
و کفر ترک نماز است یعنی ترک ناکردن نماز مانع است از کفر و شرک پس کسی که ترک
نماز کند میان او و کفر حایلی نماند و مذهب امام مالک و امام شافعی و بیشتر سلف و خلف
آنست که شخص اگر منکر فرضیه نباشد بترک نماز کافر نگردد لکن فاسق باشد و طلب
توبه از وی کنند و اگر توبه نکند ویرا بحد بکشند همچو زانی محصن لکن تارک نماز را
بشمشیر بکشند و غسل کنند و نماز بروی گذارند و در گورستان مسلمانان ویرا دفن کنند
و حجت جمهور بآنکه وی کافر نباشد آنست که اجماع مسلمانان منعقد است و دلیلهای بسیار
از قرآن و حدیث برین معنی هست که کافر در دوزخ جاویدان ماند و هرگز به بهشت
نرود پس اگر شخص بترک نماز کافر شود هرگز از دوزخ خلاص نیابد اگر چه بر شهادتین
بمیرد و تکذیب محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در هیچ چیز نکرده و حدیث صحیح از رسول الله
صلی الله علیه وسلم که فرموده است لا یلقی بهما الله بالشهادتین عبد غیر شاک فیهما الا دخل الجنة
و مانند آن از حجتهای شرعیه و دلیلهای قاطع است بر آنکه هر کس که بر شهادتین بمیرد علی
کل حال به بهشت رود البتة و اگر بواسطه گناه کاری بدوزخ رود در دوزخ جاوید نماند
ببرکت ایمان پس ازین دلیلها استدلال کردند بآن که شخص بمجرد ترک نماز کافر نمیشود و کشتن
وی نه بواسطه کفر است بلکه بحد است و حجت کشتن وی آنست که الله تعالی میفرماید فان تابوا

اگر کسی بر شهادتین بمیرد البتة به بهشت در آید هر چند تارک الصلوة بود ١٢

واقاموا

وأقاموا الصلوة وآتوا الزكوة فخلوا سبيلهم ورسول الله صلى الله عليه وسلم گفته است
امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ويقيموا
الصلوة ويؤتوا الزكوة فاذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم واموالهم وحسابهم على الله
و آیه کریمه و این حدیث صحیح دلیل است که کافر را بترک قتال امر باید کرد که باوجود شهادتین
نماز گذارند و زکوة دهند و نیز دلیل حدیث بین الرجل وبین الشرک والکفر ترک الصلوة تاویل کرده
اند که ترک کننده نماز مستحق کشتن است مانند کافر یا محمول است بر مستحل ترک یا مراد آن باشد که چون
شخص ترک نماز کند خوف و خطر آن باشد که بکفر رسد یا معنیش آن باشد که فعل او فعل کافران
است والله اعلم و امام ابو حنیفه و جماعتی از اهل کوفه و مزنی بر آنند که وی را نکشند بلکه وی را
محبوس کنند و بزنند تا زمانیکه نماز بگذارد و بدانکه هیچ بالغ عاقل که از حیض و نفاس پاک
باشد معذور نیست بتاخیر نماز از وقت معین آن الا آنکه در وقت نماز بخواب باشد
تا وقت بگذرد اما چون بیدار گردد یا یادش آید قضا بروی واجب شود رسول الله صلى الله عليه
وسلم گفته است من نسي صلوة او نام عنها فكفارتها ان يصليها اذا ذكرها
یعنی هر که فراموش کند نماز را یا بخواب رود از آن پس کفارتش آن باشد که بگذارد آن نماز را هر گاه
که یادش آید و در روایتی چنین است من نسي صلوة فليصليها اذا ذكرها لا كفارة لها الا ذلك
یعنی هر که فراموش کند نماز را پس باید که بگذارد آن را هر گاه که یاد کند نیست کفارتی بیرون
بردن نماز را از وقت محدود آن الا آنکه بعد از آن که یادش آید بگذارد و این حدیث
صحیح دلیل است بر آنکه کفاره نماز فرض اگر چه فوت شده باشد بواسطه عذر شرعی باشد
قضا کردن آن نماز است و اگر کسی یک نماز که قضاء آن بروی فرض باشد هزار دینار
صدقه دهد یا صد روز روزه دارد قضا از وی ساقط نشود و در شرع شطر معین است که ترک
فرد اجبی را تدارک جست و هر کن هر را توبه چگونه است و یکی بجای دیگری نایستد و علما را خلاف است
در آن که نمازی که بواسطه خواب یا فراموشی فوت شود قضاء آن بر فور واجب باشد یا تاخیر نیز
جایز بود و صحیح آنست که قضا بر فور مستحب است و تاخیر جایز بخلاف آن که بی عذر شرعی
نماز فوت شود چه اصح آنست که قضاء آن بر فور واجب است و تاخیر در قضاء آن حرام است
و مستحب است که از آن موضع که در آن جا بخواب رفته باشد و وقت نماز محدود گذشته
باشد نقل کند و قضاء نماز کند و بدانکه اگر کسی در آخر وقت صبح بیدار شد و اگر طهارت
کند آفتاب بر می آید بلیغ علما بر آنند که طهارت کند و نماز گذارد چه وقت نماز در
حق کسی که در خواب باشد از زمان بیدار او است و پیش از آن در حق وی وقت نبود
پس چون طهارت کند و نماز گذارد نماز را از وقت خود نبرده است بخلاف کسی که در وقت
بیدار بوده باشد که نماز توانسته گذارد که وقت در حق وی پیش از طلوع آفتاب است

وبرا و واجبست که اگر آب می‌یابد طهارة کند و اگر نمی‌یابد یا بترک استعمال آن شرعا معذور است
کند و پیش از طلوع آفتاب نماز گذارد و اگر آب و خاک هیچکدام نمی‌یابد بر حسب حال خود پیش
از طلوع آفتاب نماز گذارد و حکم فراموش کننده همچنین است و در یک قول از مذهب مالک
آن کس که در آخر وقت صبح مثلا بیدار شد یا با دشمن آمد و اگر بآب طهارة میکند آفتاب
بر می‌آید تیمم کند و پیش از طلوع آفتاب نماز گذارد و علما را اتفاق است بر آن که اگر
کسی برهنه باشد مثلا دزدان جامهای وی برده باشند و هیچ ستر نیافته بتاخیر نماز از وقت
معذور نباشد بلکه بروی واجب باشد که در وقت نماز برهنه بگذارد و اگرچه داند که بعد از
وقت جامه را خواهد یافتن و همچنین کسی که از آب دور باشد و در وقت بآن نرسد
واجب باشد که در وقت به تیمم نماز گذارد اگرچه داند که بعد از وقت آب خواهد یافت و اگر
سرما سخت بود باشد و ترسد که اگر آب استعمال کند متضرر گردد و از آب گرم در
وقت حاصل کردن عاجز باشد تیمم کند و نماز در وقت کردن واجب باشد و همچنین اگر
جنب آب نیابد یا از استعمال آن متضرر شود بروی واجب باشد که تیمم کند و در وقت نماز
گذارد و کسی که صحبت داشته باشد یا جنب بود یا حیض و نفاس از زن منقطع شده
و در وقت آب و خاک هیچکدام نمی‌یابد که طهارة کند بر حسب حال خود نماز گذارد
همچنین جنب وی را غسل باید کرد و بواسطه نایافتن آب و خاک بی غسل و بی تیمم نماز میکند
از قرآن زیاده از فاتحه در نماز نخواند و در بیرون نماز قطعا قرآن نخواند تا آن
زمان که طهارة کند و اگر بیماری کسی که بنماز مکلف باشد ملازم بود و نتواند که در وقت
آن را ادا کند بحسب حال خود در وقت نماز گذارد و اگر کسی بواسطه بیماری
یا مانند آن نتواند ایستاد نشسته نماز گذارد در وقت و تاخیر نکند تا بعد از وقت
ایستاده گذارد و اگر نتواند نشسته گذارد خفته نماز گذارد در وقت و تاخیر نکند چه
فعل نماز در وقت خود فرض است و رسول الله صلی الله علیه وسلم عمران بن حصین
را رضی الله عنهما گفت صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلی جنب
یعنی نماز گذار ایستاده پس اگر نتوانی نشسته و اگر نتوانی بر پهلو خفته گذار و اگر کسی عاجز
باشد از روی بقبله کردن بواسطه آنکه وی را بچوب بر کشیده باشند یا غیر آن واجب
که در وقت بحسب حال خود نماز گذارد و روی سوی قبله ناکردن در آن حالت معذور
باشد بدان که کافر اصلی چون مسلمان شود قضاء نمازها که در زمان کفر از وی فوت شده باشد
بر وی واجب نباشد لکن اگر مسلمان نشود بواسطه ترک نماز هم معاقب باشد چه کافر را نیز
بفروع شریعت نیز مخاطب شمرده‌اند و بواسطه عذاب وی افزون بود و هر که ترک نماز فرض
کند باید که بروی سلام نکنند و جواب سلام وی نشنوند و با وی دوستی نکنند و سرزنش کنند
وی را و تغلیظ کنند بروی تا آن زمان که نماز گذارد چه ... برادرت دینی باشد
که با وی ... نماز گذارد ... باید فان ...

الصلوة وآتوا الزکوة فاخوانکم فی الدین و واجبست بر پدران و مادران
و جد و وصی و حاکم و امیر او که کودکانرا بنماز کردن فرمایند چون بهفت
سالگی رسند و چون بده سالگی رسند اگر نماز نکنند ایشانرا بزنند برای آنکه رسول الله
صلی الله علیه فرموده است مروا الصبی بالصلوة اذا بلغ سبع سنین واذا بلغ عشر
سنین فاضربوه علیها [illegible] شرح منهاج محرر نقل تصحیح این حدیث از ابن خزیمه و حاکم
و بیهقی رحمهم الله نموده کرده است و از ترمذی رحمة الله تعالی تحسین و تصحیح این
منقولست و معنی حدیث آنست که بفرمایند کودکانرا بنماز آنگاه که رسد بهفت سالگی
و آنگاه که بده سالگی رسد اگر ترک نماز کنند پس بزنید ویرا پدران و مادر بکند باتفاق
[illegible] نیست میان [illegible] در آن که اینست [illegible] بهفت سالگی بنماز باید فرمود و بید بر
ترک زدن در ده سالگی اینرا باید زد و از ابن خزیمه رحمة الله علیه
منقولست که صبی لفظ است که شامل دختر و پسر است در لغت و نیز در روایت ابوداود
رحمة الله علیه مروا اولادکم وارد است جمع بفرمایید فرزندان را [illegible] و فرزند
شامل پسر و دختر است و رافعی و نووی و غیر ایشان از ائمه رحمة الله تعالی
علیهم تصحیح کرده اند که این امر بپدران وجوب است بنابرین هر کس پسر یا دختر هفت
ساله را بنماز نفرماید یا ده ساله را بترک نماز نزند ترک واجبی کرده باشد و ترک
واجب معصیت و اصرار نمودن بر معصیت اگرچه صغیره باشد مسقط عدالتست و مثبت
فسق پس هر که اصرار نماید بر ترک فرمودن فرزند هفت ساله را بنماز و زدن فرزند
ده ساله را که نماز نکند او فاسق باشد و گواهی او در هیچ جای مسموع نبود و تقوی
صاحب حاوی و بسیار از ائمه ولایت نکاح از وی مسلوب شود و اگر [illegible] گواه باشد
نکاح باشند نکاح درست نباشد الا گاهی که دو عدل حاضر باشند والله اعلم و بدانکه بر اهل
اسلام واجبست که معاونت همدیگر کنند بر بر و تقوی و نماز از فاضلترین [illegible] است پس
معاونت همدیگر باید کردن تعلیم نادان و تذکیر ساهی و غافل و اگر کسی را بینند که رکوع و سجود
یا رکنی دیگر را تمام نمیکند یا پیش از امام یا با امام بر رکوع و سجود میرود و انکار و نصیحت او لازم
دانند و اهمال و ترک هل جایز ندارند چه هر که ببیند که دیگری ترک واجبی میکند و مرتکب منکری
میگردد و منع او نکنند در وزر و بال و بزه و گناه شریک وی باشد بتخصیص در نماز که
عمده مسلمانی و آخر دین است و مستحبست از برای نماز بیدار کردن کسی را که بخواب باشد
خفتست

تعالی ولو اعلی البرد والشقوق
ولا زمان ولو اعلی الدعم والعدو وال
ان الله لا یحب الفاسقین

تقوی
بتخصیص چون وقت تنگ باشد چه بیدار کردن او داخل باشد در معاونت بر بر و
وتجنب تیر کسی از مسجد تخلف کنند ویرا انجا حاضر شدن از برای نماز جماعة که به بیست و هفت
درجه فاضلتر از تنهاست نصیحت باید کرد و در معرض عتاب آوردن و انکار کردن
چه نووی رحمة الله علیه در شرح صحیح مسلم از امام شافعی و قول اکثر صحابه رحمهم الله تعالی
نقل میکند که جماعت در نمازها پنجگانه فرض کفایت است و در صحیح بخاری و مسلم
... ت که رسول الله صلی الله علیه وسلم تهدید فرمود کسانی را که حاضر نمی شدند
... بقصد سوزانیدن منازل ایشان و مردی آمده است از صحابه رضی
الله عنهم که ... سط بیمار دو مرد بازوهای او را گرفته میبرد اشتند و او را اعتماد در ایشان
میکرد تا بنماز جماعة حاضر میشد و این معنی در صحیح مسلم آمده است که بیامد پیش پیغمبر
خود صلی الله علیه وسلم مردی نابینا پس گفت آنچه معنیش اینست که یا رسول الله هیچ کسی
نیست مرا قائدی که بمسجد آورد مرا پس در خواست از رسول صلی الله علیه وسلم که رخصت
دهد او را تا نماز گذارد در خانه خود رسول الله صلی الله علیه وسلم رخصت داد پس چون
ولی کرد باز خواندش و گفت هل تسمع النداء بالصلوة یعنی آیا تو می شنوی
گفت بلی فرمود فاجب یعنی پس اجابت کن یعنی بمسجد حاضر شو و بدانکه
دیگر نابینا که در این حدیث مذکور است ابن ام مکتوم است رضی الله عنه و رخصت
دادن رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از آن او را باز گردانیدن و امر باجابت کردن
احتمال دارد که بوحی باشد که در حال فرود آمده باشد و چون ابن مکتوم رضی الله عنه
... ک جماعة داشت و باجماع مسلمانان حضور جماعت بعذر ساقط میشود احتمال
... از برای ... رخصت داد که حاضر شدن بر او واجب نیست یا از برای آنکه
... بحضور دیگران حاصل بود یا از برای ... و بعد از آن چون حاضر شد
... معنی آنکه حاضر شوی ترا فاضلتر باشد و ثواب تو بیشتر بود پس حاضر
... در این حدیث اشاره است بتاکید نماز جماعة والله اعلم و بدانکه نماز
رکنی از ارکان مسلمانی و از فرائض اعیان نماز پنجگانه است در شبانروزی و بجز از نماز
پنجگانه هیچ نماز دیگر فرض عین نیست و در حدیث صحیح است که مردی از اهل
نجد بیامد بنزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم پس سوال کرد از مسلمانی یعنی از ...
چند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب گفت پنج است گفت خمس صلوة
فی الیوم واللیلة یعنی پنج نماز در شبانروز است پس آنمرد سوال کرد که آیا بر من بغیر از
پنج نماز نماز دیگر واجب هست رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت لا الا ان تطوع

یعنی

یعنی بجز از نماز پنجگانه هیچ نماز دیگر واجب نیست و بدانکه بیشتر علما بر آنند که الا ان تطوع استثنا منقطع است و معنیش آنست که لکن مستحب است ترا آنکه نماز تطوع کنی و بعضی از علما گفته اند که استثنا متصل است و استدلال کرده اند با آنکه هرکه در نماز سنت شروع کند تمام کردن بر او واجب باشد و مذهب ما آنست که تمام کردن مستحب باشد نه واجب والله اعلم و در حدیث صحیح است که رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ را بیمن فرستاد و او را مامور کردانید با آنکه اهل کتاب را که آنها دینی خوانند پس اگر فرمان بردار کنند ما بشان اعلام کند که الله تعالی فرض کردانیده است پنج نماز در هر شبانروز و درین دو حدیث دلیلست بر آن که نمازهای فرض عین نماز پنجگانه است و لیکن باید دانست که مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله آنست که نماز وتر واجبست و ازین حدیث جواب نیز بر او چه فرستادن معاذ بیمن باید که پیش از وفات رسول الله بود بعد از فرمودن نماز وتر فعل کردن آن پس معلوم شد که وتر واجب نیست بلکه سنت است و بجز از نماز پنجگانه هیچ نماز دیگر واجب عین نیست و بدانکه نماز بر مرده مسلمان کردن فرض کفایه است اگر بعضی از کسانی که بر آن مکلف اند بگذارند بگذاردن قیام نمایند فرض از دیگران بیفتد و اگر همه ترک کنند همه عاصی شوند و نماز بر کسی که در جنگ کافر کشته گردد نباید کرد و بدانکه نمازهای سنت بر دو قسم است قسمی آنست که جماعت در ان سنت نیست از جمله سنتها که تابع فرضهاست و آن دو رکعت سنت صبح است و مواظبت نمودن بر آن در حضر و سفر مستحب است و چهار رکعت پیش از فرض ظهر و چهار رکعت بعد آن و دو رکعت پیش از فرض شام و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت پیش از فرض خفتن و دو رکعت بعد از آن در سفر و حضر مستحب است و در سفر میان علما خلاف است و نماز وتر سنت موکده است و کمترین آن یک رکعت است و بیشترین آن یازده رکعت و بدانکه جماعت در وتر که با تراویح گذارند و تراویح بجماعت گذارده باشند مستحب است و اگر وتر در آخر شب گذارند تهجد نیز حاصل شود بقول بسیاری از علما و تهجد از سنتهای موکده است و نماز تهجد بعد از خواب سنت است و رافعی در شرح کبیر و نواوی در روضه تصریح کرده اند بر این معنی که وتر را تهجد خوانند و از نص امام شافعی در کتاب ام و مختصر چنین معنی منقولست و بعضی گفته اند وتر غیر تهجد است والله اعلم و نماز چاشت مستحب است و کمترین آن

دو رکعت و بیشتر آن نزد بعضی هشت رکعت است و نزد بعضی دوازده اما حدیث
عایشه که در صحیح است دلیل ظاهر است تا آنکه رسول الله مواظبت بر نماز چاشت نموده
و آن کس که گفته است که نماز بر رسول الله واجب بود هیچ دلیلی ثابت نداده و بخلاف آن
دلیلها در [illegible] و غیر آن بسیار است از انجمله نووی تصریح کرده تا آنکه رسول الله
بر آن مواظبت نمی نمود لکن ابو درداء رضی الله عنه گفته أوصاني حبيبي
صلى الله عليه وسلم بثلث لن أدعهن ما عشت بصيام ثلاثة أيام من كل شهر وصلوة
الضحى [illegible] وبان لا أنام حتى أوتر يعني وصيت كرد مرا دوست من که عبارتست از رسول الله
به سه چیز و هرگز ترک نکنم تا زنده باشم روزه داشتن سه روز از هر ماهی یعنی
ایام بیض یازده گانه بعد از رمضان حتی تمام ماه رمضان فرض است و نماز
[illegible] و نخسپیدن تا وتر نکنم و بیان فضیلتهای نماز چاشت در حدیثها دیگر نیز آمده
معلوم شد که نماز چاشت سنت است لکن علما خلاف کرده اند در آنکه مواظبت
بر آن فاضلتر است چنانکه در حدیث ابو الدرداء است یا ترک مداومت بر آن افضل
فاضلتر است نزد ارباب [illegible] سلف بعضی از ائمه گفته اند که مواظبت نمودن بر آن در
حق امت مستحب است و بعضی گفته اند که فاضلتر آنست که هر مومن که وظیفه از نماز شب
باشد و بر آن مواظبت نماید و گاهی که بواسطه خواب یا غیر آن وظیفه نماز شب فوت
شود نماز چاشت بگذارد تا بدل قیام شب باشد و هر که بر قیام شب مداومت
[illegible] مواظبت نمودن بر نماز چاشت مستغنی باشد و از برای آنست که رسول الله
[illegible] وسلم ابو هریره و ابو الدرداء رضی الله عنهما را وصیت بگذاردن
[illegible] کرد و ایشان بر آن مداومت نمودند که عادة ایشان بر قیام شب نبود
[illegible] هر کس که عادة او بقیام شب باشد گذاردن نماز وتر در آخر شب او را
فاضلتر باشد از برای آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من خشي أن لا يستيقظ
آخر الليل فليوتر أوله ومن طمع أن يستيقظ آخره فإن صلوة آخر الليل مشهودة
وذلك أفضل يعني هر كه ترسد از آنكه بيدار نشود در آخر شب بايد كه نماز وتر بگذارد
در اول شب و هر کس طمع داشته باشد که بیدار شود در آخر شب باید که نماز وتر بگذارد
در آخر شب چه بدرستی که در نماز آخر شب ملائکه حاضر آیند و آن [illegible] است پس اگر
ابو هریره و ابو الدرداء مداومت بر قیام شب نمودندی آن [illegible]
وتر پیش از خفتن نکردی و بدانکه تحیت مسجد دو رکعت است علی الله [illegible] مسجد

دو رکعت

در ابد بدین دو رکعت نخستین اقتدا نماید مگر آنکه اقامت نماز قایم بود یا امام در نماز
فرض باشد و درین دو حالت همچنان ایستاده انتظار کند یا فریضه را با امام بگذارد
تحیه مسجد بنماز فرض یا سنن دیگر حاصل میشود و بیک رکعت تحیه حاصل نشود و بدانکه
هر کس که بمسجد حرام رود تحیه او طواف کعبه باشد و در احرام مستحب است دو
رکعت طواف و دو رکعت از عقب وضو بنیه سنت وضو و دو رکعت نزد قتال
اگر ممکن باشد و دو رکعت استخاره و دو رکعت در مسجد نزد باز آمدن از سفر پیش
از رفتن بخانه و دو رکعت در منزل نخستین در بیرون شدن بسفر مستحب است
از سباب اختصار دلیلها آن مذکور نشد قسم دوم از نمازهای سنته
که جماعة دران مستحب است همچون نماز عید و نماز گرفتن آفتاب و ماه و نماز باران
خواستن و نماز تراویح و تسبیح و این نمازها در کتاب فقه مبین است و نماز نفل
مطلق محصور نیست و بدانکه از کردن نماز دوازده رکعت رغایب و صد رکعت
نیمه شعبان احتراز باید کرد چه آن بدعت است و علما ان حدیث این منع تصحیح
کرده اند و بعد ازین بیان آن کرده شود ان شاء الله تعالی و علما را خلاف است
درانکه نماز تسبیح مستحب است یا نه و بدانکه فاضلتر آنست که نماز سنتها در خانه
گذارند یا از ریا دورتر باشد و سبب برکت و نزول رحمت گردد و دیوان از ان متفرق
گردند الا نماز عید که مستحب است که در مسجد گذارند و اگر مسجد تنگ بود در صحرا گذارند
و نماز گرفتن آفتاب و ماه که گذاردن آن در مسجد سنت است و نماز باران خواستن
که سنت است در صحرا گذاردن و نماز تراویح که بمذهب شافعی و ابو حنیفه و احمد رحمهم
الله تعالی علیهم فاضلتر آنست که در مسجد بجماعت گذارند و الا دو رکعت طواف
چه گذاردن آن در مسجد از سنتهای مؤکده است و همچنین تحیه مسجد چه آن را در
غیر مسجد نمیتوان گذاردن والله اعلم
دادن زکوة است و زکوة در لغت بمعنی پاکی و بمعنی زیادتی آمده است و در شرع زکوة
نام مقداری معین است از نصاب مالی چند معین که در زمان معین رعایت
شرایط کرده بمستحقی که الله تعالی در آیه انما الصدقات للفقراء والمساکین
ذکر ایشان کرده رسانند و زکوة شرعی را از آن زکوة میخوانند که سبب پاکی

دهنده آن است از گناه و سبب زیادتی در مال و زیادتی در اجر است و بعض لغت
اند که زکوة را از برای آن زکوة میخوانند که تزکیه دهنده میکند و نشان درستی
ایمانست و زکوة را از آن صدقه میخوانند چه دلیل است بر تصدیق دهنده آن و
صدق ایمان والله اعلم و بدانکه دادن زکوة رکنی از ارکان مسلمانی است و در قرآن
عزیز در آیت [illegible] بسیار امر بدادن زکوة آمده است و مدح دهندگان زکوة کرده و ایشان را
[illegible] داده و همچنین بر نادادن زکوة وعیدها و تهدیدها بسیار آمده و رسول الله
صلی الله علیه و سلم در سوال و جواب جبرئیل علیه السلام از مسلمانی بعد از ذکر شهادتین
و نماز ذکر زکوة کرده و در شعب [illegible] بیان کرده شد که کافران ترک قتال با
مشرکان کنند که با وجود توبه از کفر نماز کنند و زکوة دهند و از آیه کریمه والذین
یکنزون الذهب والفضة الآیة معلوم میشود که کسانیکه زر و سیم می نهند و در راه
خدای تعالی نفقه نمیکنند روز قیامت مالهای ایشان را آتش دوزخ گرم کنند و داغ
کنند پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را و معنی حدیث ابوذر رضی الله عنه که در
صحیح بخاری و مسلم است راجع است با بشارة دادن کنز نهندگان بانکه سنگ گرم را
[illegible] کردانند در آتش دوزخ پس آنرا نهند بر سر پستان هر کنز نهنده تا بیرون
می آید از استخوانی که بر طرف هر دو شانه اوست و می نهند بر استخوانی که بر طرف
هر دو شانه اوست پس در استخوان فرو رود و حرکت میکند تا از پستان ظاهر [illegible] آید
و بدانکه صحیح آنست و اکثر سلف برانند که مراد از کنز که در قرآن و حدیث مذکور است
هر مالی است که زکوة در آن واجب باشد و زکوة آن نداده باشند اما هر چیز که زکوة
[illegible] شرع مطهر است داده باشند نه کنز باشد و محی السنه در کتاب شرح السنه از عبدالله
بن عمر رضی الله عنهما نقل این معنی میکند که هر مالی که ادا کنند زکوة آن را آن مال کنز نه
باشد اگر چه دفن کرده باشند و هر مالی که ادا نکنند زکوة آن را آن مال کنز باشد
و اگر چه دفن نکرده باشند و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت مَنْ آتاهُ اللهُ مالاً
فَلَمْ يُؤَدِّ زَكوتَهُ مُثِّلَ لَهُ مالُهُ يومَ القيمة شُجاعاً أَقْرَعَ لَهُ زَبِيبَتانِ يُطَوَّقُ يومَ القيمة
ثُمَّ يَأْخُذُ بِلِهْزِمَتَيْهِ يعنی شدقیه يَقُولُ أنا مالُكَ وأنا كَنْزُكَ ثم تلا ولا تحسبن الذين
يبخلون بما آتيهم الله يعنی هر که بدهد الله تعالی او را مال [illegible] زکوة
آن را بگذارند مال [illegible] در روز قیامت بر صورت مار [illegible] بیموی بر سر
و [illegible] باشد و او را [illegible] بر بالای هر دو چشم باشد آن مار [illegible] خداوند

مار

اک کرده باشد بعد از آن آن مار بگیرد هر دو کنار دهن وی را و گوید منم مال تو منم گنج
تو ام بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را بخواند ولا تحسبن الذین یبخلون بما
آتاهم الله و معنی این آیه آنست که مپندارند کسانی که بخیلی میکنند بآن چیز که داده است
ایشان را الله از فضل خود که آن بخیلی نیکویست ایشان را بلکه آن بخیلی بدست ایشان را
زود باشد که طوق گردانند آن چیز را که بخیلی کرده باشند آن روز قیامت و رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت والذی نفسی بیده او والذی لا اله غیره او کما
حلف ما من رجل تکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها الا اوتی بها یوم القیمة اعظم
ما تکون و اسمنه تطؤه باخفافها وتنطحه بقرونها کلما جازت اخریها ردت علیه
اولاها حتی یقضی بین الناس رسول الله صلی الله علیه وسلم سوگند یاد کرده تا که معنی
آنست که هیچ کسی نباشد که وی را اشتر باشد و یا گاو و یا گوسپند و نکند ادا حق آن را الا
اشتران یا گاو و یا گوسپندان را بیاورند روز قیامت بزرگترین آنکه بوده باشند و فربه تر که
آن و آنکس را بیفگنند و گله بروی کنند تا دستها بروی نهند و سر و نهابروی بزنند و
اله که بکنند را بروی آخر گله باز گردانند اول گله را تا بروی میکنند تا آن زمان که
حکم کنند میان مردم و بدانکه دادن زکوة واسطه برکت مال و وسیلت اضعاف و
افزونی و یافتن عوض است الله تعالی میفرماید وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاو
لئک هم المضعفون و میفرماید یمحق الله الربوا ویربی الصدقات و میفرماید وما
انفقتم من شیء فهو یخلفه و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ما نقصت صدقة من مال
وما زاد الله عبدا بعفو الا عزا وما تواضع احد لله الا رفعه الله در معنی ما نقص
صدقة من مال دو وجه گفته اند وجه اول آنست که بدادن زکوة برکة در مال [illegible]
منسدات مندفع گردد پس جبر آن نقصان صورتی ببرکة پنهانی شود و این معنی حس
و عادت [illegible] باشد و وجه دوم آنست که اگر چه بصورت جبر از آن کم میشود اما در
ثوابی که بآن حاصل میشود جبر آن نقصان است و زیاده از آن باضعاف بسیار و در معنی
وما زاد الله عبدا بعفو الا عزا هم دو وجه گفته اند یکی آنکه مراد ظاهر آنست که هر کس
عفو او زیاده باشد عزت [illegible] شود در مردم زیاده باشد دوم آنکه مراد اجر اوست در آخرة
و هر کسی خدا را عفو کند در آخرة عزت یابد و در معنی وما تواضع احد لله الا رفعه الله

هم دو وجه گفته اند اول آنست که تواضع نکند هیچ کس خدا را الا آنکه رفیع گرداند [illegible] در
پیش مردم و در دلها منزلت او ثابت گرداند و وجه دوم آنست که مراد ثواب اوست
در آخرت هر کس که در دنیا خدای تعالی را تواضع کند الله تعالی او را در آخرة بلند
مرتبه گرداند و احتمال دارد که هر دو وجه که در هر سه لفظ گفته شد مراد باشد والله اعلم
و در روایتی است از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت ما خالطت الزکوة مالا قط الا اهلکته
رواه الشافعی والبخاری فی تاریخه والحمیدی وروی البیهقی عن احمد بن حنبل للامام
علیه الرحمة و الرضوان و معنیش آنست که آمیخته نشود زکوة با مالی هرگز الا آنکه هلاک
گرداند آن مال را و در آنکه مراد بحدیث چیست دو قول گفته اند قول اول آنست که درین
حدیث تحریض است بر دادن زکوة بعد از وجوب حق مستحقان زکوة را جدا کردن
و با ایشان رسانیدن و با مال خود آمیخته نا کردن و اضرار است که نا دادن زکوة
سبب تلف شدن مال است و استدلال کرده اند باین حدیث زکوة
و قول دوم آنست که مراد از حدیث آنست که بنام شرع مستحق
[illegible] اند خالص مال در تلف گردد و بدانکه هر که دادن زکوة بر وقت [illegible]
[illegible] نقص کنند بقهر از وی باید ستدن و بمستحقان شرع رسانیدن پس اگر مال
را غائب گردانند و از دادن زکوة امتناع کنند علما را درین مسئله خلاف است بعضی
گفته اند وی را بکشند و بعضی گفته اند وی را بزنند زدنی بعد از زدنی تا که مقدار
زکوة ظاهر گرداند پس بمستحقان زکوة رسانند و ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت
لو منعونی زکوة عقالا کانوا یؤدونه الی رسول الله صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم
علی منعه و با کسی که امتناع از زکوة فریضه کند دوستی نباید کرد و مستحب است
در وعید [illegible] جستن و [illegible] سلام نا کردن و جواب سلام در نا دادن و دلیل این مسئله در
[illegible] صحبت [illegible] گفته شود ان شاء الله تعالی و نباید که دهنده زکوة بر ستاننده
منت نهد و او را رنجاند چه منت نهادن و رنجانیدن باطل ثواب صدقات
است الله تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی
و در حدیث صحیح تهدید شدید و وعید بعذاب الیم آمده است در حق منت نهنده
زکوة و بدانکه زکوة فطر فریضه است چه آیة کریمه وآتوا الزکوة شامل آنست و در
حدیث صحیح است که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض [illegible] الفطر و موضع
بیان آنکه زکوة بر چند واجب میشود و بر که واجب میشود [illegible] میشود
کتابهای فقه است و از برای اختصار درین کتاب مذکور نشد [illegible] و ادن

زکوة

نصاب ان
باهمه زکوة پس
که مرده از زکوة
و دو حصه بود

...نه بیاید و مالک آن زر را دست متمکن باشد دادن زکوة بر فور واجب باشد و اگر بعد از
...ست و تمکن آن زر را در دادن تقصیر کند تا تلف شود زکوة در گردن وی باشد
...یراضیان باید کشید از برای تقصیر وی. فایده اگر کسی بمیرد و زکوة ادا نکرده
بنده باشد از ترکه وی ادا باید کرد و اگر بر مرده قرضی چند و زکوة باشد و ترکه وی
بر دو وفا نکند اگر نصاب بعینها از زکوة باقی باشد زکوة را مقدم باید داشتن از برای
تعلق زکوة به نصاب همچون تعلق قرض است بمرهون و اگر نصاب باقی نباشد
صحیح آنست که هم زکوة را مقدم دارند چه دین الله تعالی سزاوارتر است بگذاردن از
دین بندگان بدلیل آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است فدین الله احق
بالقضاء و در زکوة هم حق الله تعالی است و هم حق بندگان اگر مستحقان زکوة اند
اسقاط در ان متصور نیست پس تقدیم سزاوارتر باشد والله اعلم
روزه ماه رمضان داشتن سنت الله تعالی در آیه کریمه فمن شهد منکم الشهر فلیصمه لام
امر میکند و حدیث بنی الاسلام علی خمس که پیش ازین یاد کرده دلیلست بر آنکه یکی
از پنج چیز که بنا اسلام بر ان کرده اند روزه رمضان است و در حدیث سؤال
جبرئیل علیه السلام از اسلام نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم روزه رمضان را در تفسیر اسلام
داخل کرده اند و هم در صحیح آمده که مردی از اهل نجد نزد رسول الله صلی الله علیه
وسلم آمد و آنچه پرسید بعد از ذکر نماز پنجگانه در هر شبانروز ذکر روزه ماه رمضان
کرد و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت اذا جاء رمضان فتحت ابواب الجنة و
غلقت ابواب النار و صفدت الشیاطین یعنی آنگاه که بیاید رمضان بگشایند
درهای بهشت را و بسته گردانند درهای دوزخ را و در غل کشند دیوان را و قاضی
عیاض رحمة الله علیه نزدیک این معنی گفته است که احتمال است که مراد از گشادن
درهای بهشت و بستن درهای دوزخ و در غل کشیدن دیوان ظاهر و حقیقت آن باشد
از برای نشان آمدن ماه رمضان و تعظیم و حرمت آن و در غل کشیدن دیوان
از برای آن باشد تا ایذاء مؤمنان و اضلال ایشان نکنند و در بند آمدن
دیوان از جنس چند مخصوص باشد و از جمع مخصوص و احتمال است که مراد از
گشودن درهای بهشت و بستن درهای دوزخ و در غل کشیدن دیوان مجاز باشد
و اشارت به بسیاری عفو و ثواب در این ماه بود تا آنکه دیوان را قادر در ماه رمضان
با اغوا و ایذا که قادر باشند پس همچون کسی باشند که در غل باشد و احتمال است که گشادن

برنامه دوم

... ماه رمضان عبارت از طاعتی چند باشد که مخصوص ...
... سبب در آمدن در بهشت است و همچنین رستن از دوزخ و در عمل ...
... از ترک مخالفات باشد والله اعلم و صیام در لغت امساک است
... روزه شرعی امساک مخصوص است در زمانی مخصوص از شخصی مخصوص با شرائط
آن و فرضیت روزه رمضان از ضروریات دین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
است و هر کس که منکر فرضیت آن باشد کافر گردد و هر کس که بی عذر شرعی ترک روزه
... رمضان کند ... اسلام ... ان زند ... اگر چه اقرار بفرضیت
آن کند و بدانکه روزه رمضان که در زمان کودکی و دیوانگی نه در زمان رده باشد لکن
... فوت شده باشد قضای آن واجب نیست و بر هر کس که در غیر این سه حالت
روزه رمضان از وی فوت شود قضای آن واجب باشد خواه که ...
... باشد همچو بیماری و حیض یا بی عذر باشد و خواه که ...
... مرتد باز چون مسلمان شود بر وی قضای روزه که در زمان رده از وی فوت
... واجب بود اگر چه بعد از رده دیوانه بوده باشد بدانکه در حق مکلفی
که بعذر شرعی همچو حیض و سفری که نه معصیت باشد و در مرحله ... باشد
... رمضان گرفته باشد قضای آن روزه رمضان موسع است تا رمضان آینده
اما مبادرت نمودن بقضا در اول وقت امکان مستحب است از برای احتیاط و از شعبان آینده
موخر داشتن حرام است و اگر در اول وقت امکان بآن مشغول نخواهد شد عزم
کردن بر فعل آن پیش از آمدن رمضان واجب باشد و همچنین تأخیر همه فرضهای موسع
... وقت گاهی جایز باشد که عزم بر فعل آن در وقت داشته باشد تا اگر بی عزم
... عاصی گردد نووی علیه الرحمه در شرح صحیح مسلم گفته که درست ...
محققان از فقها و اهل اصول آنست که تأخیر بشرط عزم بر فعل آن در وقت جایز
و هر کس که قضای روزه رمضان با وجود تمکن از قضا موخر دارد تا رمضان دیگر در آید
بروی واجب باشد که توبه کند و قضای روزه کند و با وجود قضا از برای هر یک روزه فدیه
بدهد و بتعدد سالها وجوب فدیه متعدد میگردد مثلا اگر از کسی ده روز روزه فرض رمضان
فوت شود بعذر شرعی یا بی عذری و از وی قضا متمکن گردد و در قضا تأخیر کند تا پنج
رمضان دیگر در آید با وجود قضا پنجاه مد از جنس ... که نقوا ...
ومساکین رساند و اگر از قضای روزه متمکن نشود و قضا نکند ... رمضان دیگر ...

از آنکه

از مرده دادی هر یک روزی را دو مد بدهند یک مد از برای فوات و یک مد از برای تاخیر و اگر خویشی
از وی روزه دارد با وجود روزه داشتن خویش و بندی نبود هر روزی را یک مد بدهند اما
اگر افطار کند بعذری شرعی و تمکن نگردد از قضا بلکه عذر وی متصل باشد تا بمیرد بدان
واسطه عاصی نباشد و فدیه واجب نگردد در فوت و بنداز روزه بندارند و بدانکه
علما را خلاف است در آنکه روزه واجب را از مرده قضا کنند یا نه و امام شافعی را رحمه الله
درین مسئله دو قولست و قول صحیح مختار که موافق حدیث صحیح است آنست که خویشاوند
مرده مستحب است که از مرده روزه دارند و چون خویش مرده روزه دارند از گردن مرده
ساقط شود و حاجت بطعام دادن از برای فوت نباشد و در حدیث صحیح این معنی
آمده است که بیامد مردی به پیش پیغمبر خدای صلی الله علیه پس گفت که یا رسول الله بدرستی
که مادر من مرد و بروی واجب بود روزه یک ماه پس من قضا کنم این روزه را از وی
رسول الله فرمود لو کان علی امک دین أکنت قاضیه عنها یعنی اگر بودی بر مادر تو
وامی تو بودی گزارنده آن از وی گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت فدین الله
احق ان یقضی یعنی پس وام الله تعالی سزاوارتر است بآن که بگذارند و هم در صحیح است
این معنی که بیامد زنی به پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت که یا رسول الله بدرستی
مادر من مرد و بروی روزه نذر است پس من بگذارم آن روزه را از وی رسول الله
امر کرد او را به روزه داشتن از مادر خویش و عائشه رضی الله عنها روایت کرده است
پیغمبر خدا گفت من مات وعلیه صیام صام عنه ولیه یعنی هر کس بمیرد و بروی روزه لازم
شده روزه دارد از وی ولی او و مراد بولی درین حدیث خویشاوند است خواه از عصبه
باشند یا نه و این حدیثها درست دلیلند است بر آنکه روزه از خویشاوند مرده داشتن درست
است و مستحب و علمای [illegible] اند اگر بیگانه از مرده روزه دارد اگر بدستوری خویشاوند
باشد درست است و الا و صحیح آنست که درست نیست یعنی از مرده ساقط نشود و بر خویشاوند
واجب نیست که از مرده روزه دارد بلکه مستحب است مبادرت بگه واجب است بر پدران و مادران
که کودک هفت ساله را بروزه فرمایند اگر طاقت روزه داشتن داشته
باشد و ده ساله را اگر طاقت روزه داشتن باشد بترک روزه بزنند
سنت است در غیر رمضان از هر ماه سه روز روزه داشتن و مستحب است که
آن سه روز ایام البیض باشد سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم الا در ماه ذوالحجه

فایده

که بدان ... روزه شرعی متصور نیست و مستحب است روزه دوشنبه و پنجشنبه بر نیت
... مستحب باشد و روایت است از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت یعرض
الاعمال یوم الاثنین والخمیس فاحب ان یعرض عملی وانا صائم صاحب مشکوة
نقل ... حدیث از ترمذی کرده است و معنی این حدیث آنست که عرض میکنند عملها
در روز دوشنبه و پنجشنبه پس خوش دوست میدارم که عرض کنند عمل مرا و من روزه دار
باشم و سنت است روزه عرفه کسیرا که بحج مشغول نباشد چه سوال کردند از رسول الله
صلی الله علیه وسلم از روزه روز عرفه پس گفت یکفر السنة الماضیة والباقیة یعنی
روزه عرفه کفاره گناهان صغایر گذشته و سال آینده گی باشد که آنرا روزه دارد
مذهب امام شافعی و مالک و ابو حنیفه و جمهور علما آنست که روزه روز عرفه
... مستحب است که نه در عرفات باشد و حاجی را روز نهم ذو ...
... و مستحب است روزه تاسوعا و عاشورا برای آنکه رسول الله ...
... را روزه داشت و عزم روزه تاسوعا در سال آینده داشت و رسول الله صلی
الله علیه وسلم گفت افضل الصیام بعد رمضان شهر الله المحرم وافضل الصلوة
بعد الفریضة صلوة اللیل این حدیث در صحیح مسلم مذکور است و معنیش آنست
که فاضلترین ماهها روزه را بعد از رمضان ماه محرم است و فاضلترین نمازها بعد از نماز
فرض نماز شب است و درین حدیث دلیل است برآنکه نماز سنت شب از نماز سنت روز
فاضلتر است و مستحب است که شش روز از شوال روزه دارند و در حدیث دلیل استحباب
... آنکه اصل روزه مندوب الیه است و هم سبب صلاحیت روزه نفل دارد
... ان که از برای روزه فرض رمضان متعین است و قابلیت غیر ندارد ...
... روز ... که قابلیت روزه ندارد و بیان آن خواهیم کرد والله اعلم ... روزه را
از مکدرات نگاه دارد و اعضا و جوارح را از معاصی و مکدرات باز دارد تا روزه او در
شمار روزه صالحان و متقیان آید و فایده حقیقت روزه بیابد و رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت من لم یدع قول الزور والعمل به فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه وشرابه
یعنی هر که رها نکند سخن دروغ و عمل بران پس نیست حاجتی الله را ... آن کس رها کند
خوردنی و آشامیدنی او و ... مراد آن ... فایده روزه ...
... الله تعالی ... نیازست ... هیچ ...

دروغ

در هیچ عمل برای از روزه داران حاصل نمیشود آن فائده که مقصود حقیقی روزه است
روزه داران را حاصل نگردد والله اعلم هیچ احتیاج نیست بهیچ چیز مگر این پس بر آن روزه
اثری که مقصود حقیقی است مترتب نشود حرام است روزه عید و ...
مطلق و درست نیست و ظاهر تر این است و در قول شافعی آن است که روزه سه روز بعد از
عید قربان صحیح نیست بهیچ حال و بعضی از علما گفته اند و یک قول امام شافعی هم این است
که روزه ایام التشریق جایز است تمتع کننده را اگر هدی نیابد و غیر او را جایز نیست
و استقبال رمضان بروزه یک روز و دو روز حرام است در حق کسی که موافق
عادت او نیفتد و یا روزه پیش از آن پیوسته نکرده باشد اما اگر با روزه نیمه شعبان
پیوسته گردانند یا موافق عادت او افتد مثلا عادت او روزه داشتن روز
دوشنبه باشد پس روز آخر شعبان روز دوشنبه افتد و بعادت خود آن روزه
را دارد جایز باشد والله اعلم و در روز شک روزه تطوع که آن را سببی نباشد
درست نیست و حرام است و روزه شک روز سی ام از شعبان باشد اگر
چند یا غلامی چند یا فاسقی چند گواهی دهند که ما ماه نو دیدیم و یک عدل گواهی بدهد
یا در زبان مردم افتد که دیده اند و هیچ کس نگوید که من دیده ام و از مخصوص
گردانیدن روز جمعه بروزه نهی آمده است الا آنکه پیوسته گرداند بروز پنجشنبه
یا دوشنبه یا موافق عادت او افتد همچنانکه نذر کند که روزی که بیمار مرا شفا
دهند یا غائب من از سفر بیاید روزه دارم پس روز جمعه روز شفا و روز آمدن جمعه
باشد روزه داشتن مکروه نباشد و در حدیث صحیح است که رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت لا یصم احدکم یوم الجمعة الا ان یصوم قبله او یصوم بعده یعنی باید که
روزه ندارد یکی از شما روز جمعه را الا آنکه روزه دارد روزی پیش از آن یا روزی
پس از آن و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت لا تختصوا یوم لیلة الجمعة بقیام
من بین اللیالی ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام الا ان یکون
فی صوم یصومه احدکم و بر آنکه لا تختصوا هر دو اول ثابت است بعد از خا و در دوم
بحذف آن گفته است و هر دو صحیح است و در روایة الخیس است یعنی خاص مگردانید
شب جمعه را بنماز از میان شبها و خاص مگردانید روز جمعه را بروزه از میان
روزها الا آنکه روز جمعه در اول روزه واقع شود که یکی از سی آن روزه را دارد
بسند صحیح تصریح نهی از خاص گردانیدن شب جمعه را بنماز از میان

(علما) دیگر و علی با این حدیث استدلال کرده اند بر اینکه معروف است برغایب
دوازده رکعت است در شب اول جمعه از رجب بلکه عنه است و از گذاردن
آن نماز باید کرد چه از بدعتها و ضلالت است و حدیثی که در فضیلت آن ذکر
کرده اند موضوع است و ائمه دین که حدیث دانسته اند چنین گفته اند و نووی
در شرح صحیح مسلم مبالغه در تقبیح آن و نسبت گمراهی بمبتدع آن کرده و در شرح
مهذب تصریح کرده باینکه نماز رغایب و نماز صد رکعت نیمه شعبان دو بدعت
مذمومه و دو منکر قبیح است و ابو شامه رحمة الله علیه در کتاب خود
بیان کرده که این دو نماز از اصل نیست و بسیاری از ائمه تصریح کرده اند
و حکم کرده اند باینکه خبر فضیلت نماز رغایب و نماز صد رکعت نیمه شعبان
موضوع است و بعد از آنکه باطل بودن موضوع بیان شد اعتقاد واجب است و حدیث موضوع
حجت نیست و هر کس که عمل بدان کند از خدا [illegible] را
باید [illegible] بدانکه وظیفه مسلمانان است که در هر زمان
طریقه طاعت بجای آرند و بعضی از مردم در ماه رمضان [illegible]
و جز رمضان میکنند و از آن اعراض میکنند و این گمراهی است و از غرور
ابلیس است بر دلهای ایشان زیرا که اگر چه در رمضان صدقات
بسیار کردن و بسیار خواندن قرآن و استماع کردن حدیث و جهد تمام
در عبادات مستحبه بوجه اکمل مستحب تر است به تخصیص در دهه آخر [illegible]
الله تعالی واجب در همه زمانها و در همه مکانها و ثواب آن بیشتر در بعضی
بیشتر است همچنین که نافرمانی الله تعالی حرام است در همه زمانها و در همه مکانها
و در بعضی بیشتر و عقوبت آن بیشتر است و وقتی آیتها و حدیثها که بنهند کارها
للعبادة و فرمانبرداری فرموده اند تخصیص زمان معین و مکان معین
نیست بلکه عام است در همه وقت و همه جا الا در شرع تخصیص
بفعلی یا بترکی در زمانی یا در مکانی آمده است والله اعلم بدانکه
جایز نیست [illegible] همچنین که روز هشتم شوال را عید خوانند با اعتقاد کنند که آن عید است
نه [illegible] آنرا و جایز نیست چه ظاهر کردند در آن چیزی از شعارها
عید [illegible] رمضان روزه دارند بعد از عید فطر شش روز روزه
دارند [illegible] ی و اگر خواهند متفرق

اعتقادی نه

در غنیة ... الطالبین که از مصنفات ... غوث الصمدانی ... در ... نیمه شعبان که صد رکعت ... البراة ... الحسن البصری ... صلی الله علیه وسلم ... فی لیلة البراة ... نظر الله الیه سبعین نظرة ... سبعین حاجة ادناها المغفرة ... صحیح

اعتکاف سنت است و معنی اعتکاف در لغت حبس و مکث و لزوم است و در شرع
اعتکاف کردن است در مسجد از مسلمانی که عاقل و بالغ باشد و درنگ کردن
در مسجد جائز باشد با نیت اعتکاف و روزه شرط صحت اعتکاف نیست بلکه
اعتکاف با وجود افطار درست است چه رسول الله صلی الله علیه وسلم در دهه
اول شوال معتکف شد و در روز اول شوال که روز عید است روزه محال است
و نیز کسی که نذر کرده بود که یک شب اعتکاف کند رسول الله صلی الله علیه وسلم
او را بوفا کردن نذر فرمود و درست است اعتکاف یک ساعت و یک لحظه
و ضابطه درنگ کمتر نزد اصحاب امام شافعی درین آنست که زیاده باشد بر
مقدار طمانینه رکوع به مقدار زیادتی که باشد پس هر کسی در مسجد زمانی درنگ
کند از برای حاجتی یا نماز یا شغلی دیگر باید که نیت اعتکاف کند و بر نفس خود
فضیلت اعتکاف نماید لکن اگر بی نیت روزها در مسجد درنگ کند اعتکاف
او را حاصل نگردد و چون از مسجد بیرون آید اگر بار دیگر در مسجد رود نیت اعتکاف
را مجدد گرداند و اگر نذر اعتکاف کرده باشد او را در نیت متعرض فرضیت باید
گشتن تا از تطوع متمیز شود و اعتکاف را ذکر مخصوص و عمل مخصوص نیست
بجز از درنگ کردن در مسجد به نیت اعتکاف بشرط آنکه اعتکاف کننده مسلمان
و عاقل باشد و جنب و حائض و نفسا نبود و نشستن و سکون شرط صحت اعتکاف
نیست بلکه اگر درنگ کند در مسجد در حالتی که ایستاده باشد یا در مسجد تردد کند
و نیت اعتکاف داشته باشد اعتکاف حاصل شود و بدانکه اصل اعتکاف
مستحب است و در دهه آخر رمضان موکدتر است و در حدیثهای صحیح تحریض بطلب
لیلة القدر در دهه آخر رمضان آمده است عایشه صدیقه رضی الله عنها گفت ان
النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من رمضان حتی توفاه الله
ثم اعتکف ازواجه من بعده بدانکه کان یفعل کذا ابلغتر آنست که بمعنی تکرر فعل
و عادة آن وارد شده است و وقت هست که استعمال کان از برای افادة
مجرد وقوع فعل است و دلالت بر تکرار نمیکند اما در استعمال بمعنی اول غالبست
و حدیث عایشه رضی الله عنها محمول بر آنست و معنی حدیث راجع با آنست
که بر سبیل عادت پیغمبر خدا صلی الله علیه آن بود که معتکف میشد در دهه آخر

تا زمان وفات و بعد از وفات او زنان او رضی الله عنهن گفت
نبی صلی الله علیه وسلم یعتکف فی کل رمضان عشرة ایام فلما کان العام
الذی قبض فیه اعتکف عشرین یعنی بود پیغامبر خدای که در هر رمضان ده روز
اعتکاف میکرد پس چون آن سالی بود که در آن وفات کرد اعتکاف کرد بیست روز
و از حدیث صحیح این معنی معلوم میشود که در رمضانی رسول الله صلی الله علیه
وسلم میخواست که دهه آخر معتکف شود پس از برای مصلحتی اعتکاف را در آن
ماه ترک کرد و بعد از آن ده روز از شوال اعتکاف کرد و در حدیث صحیح آمده
که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت تحروا لیلة القدر فی الوتر من العشر الاواخر
من رمضان یعنی حریص باشید بر طلب شب قدر و جهد کنید در طلب
در شبهای طاق از ده روز آخر رمضان و هر که خواهد که ده روز آخر رمضان
معتکف باشد باید که پیش از رفتن آفتاب در روز بیستم به مسجد درآید
شود تا از اعتکاف شب بیست و یکم هیچ مقدار از او فوت نشود و بعد از فرو
رفتن آفتاب در شب عید از مسجد بیرون آید و اگر شب عید نیز معتکف
شود تا نماز عید بگذارد بعد از آن از مسجد بمصلی رود اولی باشد و معتکف را جایز است
که موضعی از مسجد را بحصیر یا مانند آن باز پوشد تا مدت اعتکاف در آنجا
باشد تا بواسطه خلوت خشوع او بیشتر و فراغ او زیادتر بود بشرط آنکه جای بر مردم
تنگ نشود و اولی آن باشد که در آخر مسجد باشد و بدانکه هر که بنشیند
و گرفت موضعی مباح از مسجد یا غیر آن در روز جمعه یا غیر آن از برای
نماز یا غیر آن یا آنکه رها نکرده نشسته باشد حق او در آن موضع بیشتر شود
و بر دیگری بر خیزانیدن او حرام باشد و علما استثنا کرده اند از این
صورت در حق کسی که از برای فتوی یا تعلیم قرآن یا دیگر علوم شرعیه
در موضعی از مسجد عادت کند چه او را در آن حق بیشتر باشد و چون حاضر
حاضر شود دیگری را نشستن در آن موضع نرسد و در صحیح این معنی آمده
است که ابن عمر رضی الله عنهما چون بیامدی و کسی از مجلس خود برخاستی تا او بنشیند
در آنجا نه نشستی و این معنی از ورع است چه گاهی کسی از ناراضی مجلس را خالی
بر خود و موضع ایثار کند نشستن در آنجا حرام نباشد لکن ابن عمر از آن
تورع میکرد یا از برای آنکه وقت باشد که کسی از و شرم دارد و نه بخوشی
دل برخیزد پس از برای سد باب امتناع کرد تا از این معنی سلامت باشد و اگر کسی
نشست در موضع مباح از مسجد یا غیر آن از برای نماز مثلا بعد از آن
از

اند بار از وضو ساختن یا شغلی اندک حاجت و مراجعت خواهد کرد احتیاطی
برخاستن باطل نشود بلکه چون مراجعت کند دران یک نماز اولی تر
موضع بیشتر باشد و اگر دیگری نشسته بود واجب باشد که برخیزد تا او بنشیند
و دلیل بر نسبت میان آنکه نشسته بوده باشد آن رها کند باشد ازین بیرون آنکه رسول الله
صلی الله علیه و سلم گفت من قام من مجلسه ثم رجع الیه فهو احق به و بدانکه
بهترین مکانها مساجد است ازبرای آنکه خانهای طاعت است و محل نزول رحمة
پاک داشتن آن و تعظیم آن و احتراز و صیانة آن حمد و ثواب است و نجاست را
بمسجد بردن حرام است و کسی را که بر بدن او پلیدی بود اگر از پلید شدن
مسجد ترسد او را درخواستن مسجد حرام باشد و علما گفته اند مکروه است بهایم و
دیوانه و کودکان بی تمیز را بی حاجتی شرعیه بمسجد بردن چه احتمال
پلید کردن باشد و رگ زدن در مسجد و حجامت کردن در مسجد مکروه است
و حرام بطشت فی رود و گرنه حرام است و کمیز کردن در مسجد حرام است اگرچه در طرفی
بود و در تعریف شهد این معنی نقل میکند که جایز نیست آب مستعمل و ریختن
اگرچه پاک بود و بدانکه در مسجد خیو انداختن حرام است و کفاره آن دفن
کردن آنست و حرام است بیرون و آنکس که مرتکب این گناه شود دفن واجب باشد
دفن آن کند چه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است البزاق فی المسجد خطیئة
و کفارتها دفنها علما را خلاف است بر آن که بعض دفن درین حدیث چیست
بعضی گفته اند آنست که در خاک مسجد یا ریگ یا سنگ ریزه پنهان شود و اگر خاک و سنگ
ریزه و ریگ نبود آن را بیرون باید برد و بعضی گفته اند آن دران پلید شدن
باشد بلکه سبب زیادتی گناه شود و بعضی گفته اند مطلق بیرون باید برد
مستحب است که بعد از آن مسجد را خوش کرداند و چون آب دهن در مسجد بیفکند
واجب شود دفن کردن مخصوص بصاحب خود نیست ازبرای آنکه رسول الله
صلی الله علیه و سلم گفته عرضت علی اعمال امتی حسنها وسیئها فوجدت
فی محاسن اعمالها اماطة الاذی عن الطریق و وجدت فی مساوی
اعمالها النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن یعنی عرض کرده شد بر من اعمال امت
من نیک و بد آن پس یافتم در اعمال نیکو دور کردن ضرر چیزی رسانند
یافتم در عملها بد این است که خیو در مسجد بود و دفن نکرده شده

[illegible]

و هر کس سیر یا پیاز یا گندنا خورده باشد و بوی از دهن آید باید که بمسجد نرود و
تا بوی آن [illegible] نشود اگرچه مسجد خالی بود و از آنکس که بوی سیر و پیاز آید
او را بیرون کنند زیرا که از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ثابت گشته است که
رسول الله صلعم در مسجد می یافت بوی سیر و پیاز از مردی بفرمود او را که بیرون
کنند و خصومت کردن در مسجد مکروه است و خرید و فروخت نیز مکروه است
بلکه صاحب عدّت گفته است که از صغائر است و هرگاه ببیند کسی را که خرید و
فروخت میکند در مسجد مستحب است که بگوید لا اربح الله تجارتک یعنی
سود مکناد الله تعالی بازرگانی ترا و مکروه است در مسجد طلب گم شده
کردن و شنونده را مستحب است که بگوید لا ردّها الله علیک فان المساجد
لم تبن لهذا یعنی باز مدهاد الله تعالی او را بتو چه بدرستیکه [illegible]
نه از برای این کرده اند و بعد از بانگ و پیش از گذاردن [illegible]
بیرون رفتن از مسجد مکروه است و جنب را درنگ کردن [illegible]
الا آنکه در مسجد بخوابد و پس محتلم شود و بواسطه آنکه در بیرون شدن
رفتن و آمدن کند ترس باشد نفی مال نیز جائز باشد از برای ضرورت و
[illegible] این نوع گفته باشد که درین حالت اگر غیر از خاک مسجد باید تیمم کند و اگر
کسی محتلم شود در مسجد گرد آنرا او در ببرد باید که از او از درنگ [illegible] زود
و بدانکه سنت است که پس از نماز صبح از جای نماز برنخیزد و ذکر الله تعالی کند تا آن
زمان که آفتاب برآید و اسئل الله التوفیق و الاعانة

حج

و حج از ارکان دین و اعظم طاعات است و شعائر پیغمبران صلوات علیهم الصلوة
و السلام بوده و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت و الحج المبرور لیس له
جزاء الا الجنة یعنی حج مبرور را جزا نیست مگر بهشت و درست تر و مشهورتر
در معنی مبرور آنست که آمیخته نکرده باشد هیچ بزه و استحقاق آن از برای آن است
بمعنی [illegible] گفته اند مبرور آنست که مقبول باشد و از نشانهای قبول
آ[illegible] ازدن حج بهتر از پیش از آن باشد و عود بمعصیتها نکند
[illegible] جزا نیست الا بهشت که اقتصار نکند صاحب آنرا از جدا
بر کفاره گردانیدن بعض از گناهها بلکه البته بهشت رسد بفضل الله تعالی
و دلیلها و فضیلت حج بسیار است در صحیح بخاری و مسلم و غیر آن و بدانکه شرط
درستی حج اسلام است و تکلیف شرط درستی آن نیست بلکه احرام ولی از [illegible]

فی [illegible]

بی تمیز و از دیوانه درست نیست و او را و ولی را بآن ثواب دهند لیکن حج است
واقع شود از حج اسلام مجزی نباشد و اگر کودک بالغ شود یا دیوانه عاقل
گردد و شرائط وجوب حج در ایشان باشد بر ایشان فرض باشد و شرط صحت
درستی حج کردن بنفس خود اسلام و تمیز است پس اگر کودک بی تمیز یا دیوانه
بنفس خود احرام بندد حج او منعقد نشود و کودک ممیز اگر بدستور ولی احرام
بندد حج او منعقد شود و احرام بنده درست باشد اگرچه حج ایشان سنت
واقع شود و شرط واقع شدن حج از حج اسلام مسلمانی است و بلوغ و عقل و
آزادی پس اگر بنده حج کند و بعد از آن آزاد گردد و شرائط وجوب حج در وی
جمع گردد بار دیگر حج کردن بر وی فرض باشد و حکم کودک و دیوانه گفته شد
حج مسلمانی است و بلوغ و عقل و آزادی و هر که استطاعت نداشته
استطاعت حج کند حج او از حج اسلام واقع شود و بعد از یافتن
دیگر حج کردن بر وی واجب نباشد و بدانکه حج فرض عین است
بر هر مسلمانی بالغ عاقل آزاد که استطاعت داشته باشد و مرد و زن در آن یکسان
اند الله تعالی میفرماید ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من
کفر فان الله غنی عن العالمین و بدانکه از جمله استطاعت زن آنست
که او را مرافقت شوهر یا یکی از محرمان یا زنانی چند دیندار بحج رود و این بر نفقه
نفقه داشته باشد و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت کرده اند این سخن که من
قصد کردم که مردانی چند را بشهرها فرستم و نظر در هر کسی کنند که حج نکرده است پس هر که
را یابند که توانائی و توانگری داشته و حج نکرده است بر ایشان بنهند جزیه بستانند ایشان
مسلمان و اجماع است که حج در همه عمر بیش از یکبار واجب نیست الا آنکه نذر کند که
واجب باشد و حاجی را نذر بشرط آن نذر و هرگاه که شرائط وجوب حج جمع شود حج بر او
شد وجوب موسع الا زمانی که بحالتی رسد که اگر تاخیر کند گمان فوات حج باشد
در آن تاخیر حرام باشد اینست مذهب امام شافعی و ابو یوسف و طایفه دیگر
از علما رحمة الله علیهم و اگر شرائط وجوب باشد و تاخیر کند پس حج ناکرده بمیرد روشن
گردد که وی عاصی مرده است از برای تقصیر وی در گذاردن یکی از بنیادهای که بنای
مسلمانی بر آن کرده اند و حکم کنند بعصیان وی از سال آخر ... امکان
وی و از فوائد آن که وی عاصی مرده باشد آنست که اگر گواهی داده باشد
و هنوز حکم بر آن نکرده باشند و وی مرده باشد حکم بآن نتوان کرد از جهت ظهور فسق
وی همانکه پیش از وفات فسق وی روشن گردد و بدانکه امام ابو حنیفه کوفی و

... حمد و مزنی رحمة الله علیهم آنست که حج بر فور واجبست و تاخیر بعد از ادا
... حرام است و هر کس که حج ناکرده میرد و بروی حج واجب شده باشد اگر ترکه
... باشد حج کردن از ترکه وی واجب بود و آن بر میراث مقدم باید ...
و اگر حج و قرض بر مرده جمع باشد و ترکه وی بهر دو وفا نکند حج را مقدم باید
داشتن بحکم نص بتقدیم دَین الله و از روایت فدین الله احق بالقضا و بعض گفته
اند که قرض آدمی را مقدم دارند و بعضی گفته اند که کسی را باید که بحصه
از مرده حج کند میان اجرت حج و قرض تسویه کنند و اگر ترکه نداشته
باشد بر خویشان واجب نباشد که از وی حج کنند اما جایز باشد خویش
و بیگانه را که از وی حج کنند خواه که وصیت کرده باشد یا نه والله اعلم و هر کس
که عاجز باشد از حج کردن بنفس خود بواسطه بیماری که امید به بودن نداشته
باشد یا شکستگی عضوی یا ضعف پیری باشد که نتواند بر راحله نشستن الا بمشقتی
سخت و او را چندان مال بود که کسی را بمزد تواند گرفت که بنیابت او حج
کند و مزد دهد یا جهت تواند بفرستد که بنیابت او حج کند و مزد دهد تا جهت شدن را
منعوض و آن مال فاضل باشد از حاجت او در روز مزد گرفتن واجب باشد
مر وی که کسی را که حج از نفس خود کرده باشد بمزد گیرد تا بنیابت او حج کند و اگر
این کس مال نداشته باشد و لیکن کسی را یابد که مزد نگیرد از برای ... حج
مثلا چون پسر او یا علمای او داشته باشد و او از نفس خود حج کرده باشد واجب
که او را نایب خود کرداند تا از برای وی حج کند لیکن اگر کسی که خود چند گرفتن
مزد بدهد تا برای تو دیگری حج کند اصح آنست که قبول کردن آن لازم نباشد
والله اعلم و هر که بواسطه بیماری که امید به شدن نداشته نایب گرفته و نایب
حج کرده و بعد از آن از بیماری شفا یافت گفته اند حج نایب مجزی نباشد
بلکه اگر استطاعت داشته بود حج کردن بر وی فرض گردد و بدانکه مذهب
بد... ...دو قول است قول آنست که عمره نیز فرض عین است
... ما اصح امام شافعی نص بر اینست والله تعالی
... و اتموا الحج والعمرة لله بحج و عمره هر دو فرمودست و در روایت
از رسول الله صلی الله علیه و سلم که در تفسیر اسلام فرمود گفت ان تشهد ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله و ان تقیم الصلوة و تؤتی الزکوة و تحج البیت

وتعتمر

وتعتمر و تغتسل من الجنابة وتتم الوضوء وتصوم رمضان و بدانکه شرایط
درستی عمره و واقع شدن آن از عمره اسلام و شرط اداء وجوب آن چنانچه
در حج گفتیم و بعد از استطاعت هر دو را کافی است و عمره در همه عمر یکبار
واجب نیست الا بنذر بخلاف حج لیکن بسیار کردن آن مستحب است چنانچه ثابت
شده در صحیح که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت العمرة الی العمرة کفارة لما
بینهما و در رمضان عمره مستحب است و ثواب یک عمره در رمضان برابر
ثواب یک حج است بدلیل آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عمرة
فی رمضان تعدل حجة و باید که حریص باشد بر آنکه نفقه و خرج راه او
حلال صرف باشد و از شبهه خالی بود و اگر حج کند بمالی مغصوب حج او
درست باشد و لکن مبرور نبود و بمذهب امام احمد بن حنبل
اگر حج بمال حرام کند مجزی نباشد و هر کس که حج کند بروی فرض عین است
پیش از آن کیفیت آن بیاموزد و شروط و ارکان آن تحقیق بداند
و بتقلید کسی که محل اعتماد نباشد مغرور نگردد و هر که درین معنی اهمال نماید
خوف آن باشد که بی حج باز گردد و محرمات محققانه از حرام اجتناب باید
حرام باشد و بدانکه مستحب است که در سفر دست از اسباب دنیا و از سودای تجارت
خالی باشد تا دل او بآن مشغول نگردد

جهاد کردن سنت

از برای نصرت دین اسلام و بدانکه جهاد بلوازم است و حقیقت ایمان
مقتضی جهاد است بمال و نفس در سبیل الله تعالی یعنی از برای تقویت دین
الله تعالی گفت انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا
الایة و از صفات کسانی که الله تعالی دوست میدارد آن است که ایشان دوست
میدارند دین الله تعالی را آنست که جهاد کنند از برای تقویت دین الله
تعالی و در آیه کریمه ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه
اجرا عظیما بیان اجر عظیم است آن کس را که در سبیل الله تعالی مقاتله کند
خواه کشته گردد یا غالب آید و جهاد سبب فلاح است وجاهدوا فی سبیله لعلکم
تفلحون و در صحیح آمده است این معنی که سوال کردند از رسول الله صلی الله علیه وسلم
که از عملها کدام فاضل تر است گفت الایمان بالله ثم استقم و رسوله بعد از آن جهاد

باز پرسید که پس کدام فاضل‌ترست گفت الجهاد فی سبیل الله باز سوال کرد که بعد از آن
کدام فاضل‌ترست فرمود حج مبرور و تفسیر مبرور در شعب بیت [illegible]
[illegible] آنکه آنچه در جواب سوال بعد ایمان بالله تعالی و رسوله فرمود مخصوص
[illegible] بسوال کننده دیگر [illegible] در مثل حال او باشد یا مخصوص است ببعضی
از احوال والله تعالی اعلم اما ایمان بالله تعالی و برسول او صلی الله علیه وسلم فاضل‌ترین
عملهاست مطلقا نسبت با همه کس و بی آن هیچ عمل صحیح نیست مطلقا و رسول
الله گفت لغدوة فی سبیل الله او روحة خیر من الدنیا وما فیها غدوه بفتح
غین معجمه رفتن است از اول روز تا زوال و روحه رفتن است از زوال
تا آخر روز واو در این حدیث برای تقسیم است نه از برای شک یعنی
یک غدوه یا یک روحه که در راه خدا بود بهترست از همه نعمتهای دنیا [illegible]
گفت واعلموا ان الجنة تحت ظلال السیوف یعنی بدانید بدرستی که بهشت زیر
سایهای شمشیرهاست یعنی زدن شمشیر در راه خدا سبب رفتن در بهشت است
و تحت ظلال السیوف از قبیل مجازات است و رفتن بهشت در [illegible]
مثلا [illegible] لازم آن [illegible] و رسول صلی الله علیه وسلم
گفت ان فی الجنة مایة درجة اعدها الله للمجاهدین فی سبیل الله ما بین
الدرجتین کما بین السماء والارض یعنی بدرستی که در بهشت صد درجه
است که خدا تعالی مهیا گردانیده است آنرا از برای جهاد کنندگان در راه
خدا میان هر درجه آنچنانست که میان آسمان و زمین و در صحیح بخاری
آمده است که مردی نزد پیغامبر آمد پس گفت دلنی علی عمل یعدل الجهاد ولعله
راه نمای مرا بر عملی که برابر جهاد باشد یعنی در ثواب پس گفت رسول الله لا اجد
[illegible] که برابر جهاد بود و تو آنرا توانی کرد هل تستطیع اذا
[illegible] ان تدخل مسجدک فتقوم ولا تفتر وتصوم ولا تفطر یعنی تو
[illegible] جهاد کننده گان بیرون روند در روی در مسجد پس [illegible] گذاری
که [illegible] و روزه داری که افطار نکنی یعنی مثل جهاد کننده [illegible]
[illegible] بیرون رفتن جهاد کننده تا زمان بازگشتن او هیچ لحظه از ان
بازنگردد و سست نشود و تو نتوانی که چنین کنی پس [illegible] گفت ومن یستطیع
ذلک [illegible] و رسول الله گفت [illegible] ظل الجنة تحت [illegible]
الدنیا

الدنیا وله ما علی الارض من شیٔ الا الشهید ویتمنی ان یرجع الی الدنیا
فیقتل عشر مرات لما یری من الکرامة یعنی از آنانکه در بهشت روند در بهشت هیچ
کس نباشد که دوست دارد که باز گردد بسوی دنیا واورا باشد هر چه که در آنجا
در زمین است الا شهید که از برای آنچه بیند از کرامت بواسطهٔ شهیدی او را
خوش آید باشد که باز گردد بدنیا پس بکشتندی اورا ده بار و رسول الله صلی الله علیه
وسلم گفت ما من عبد یموت له عند الله خیر یسره ان یرجع الی الدنیا وان
له الدنیا وما فیها الا الشهید لما یری من فضل الشهادة فانه یسره ان یرجع
الی الدنیا فیقتل مرة اخری یعنی نباشد هیچ بندهٔ که بمیرد واو را باشد نزد
الله تعالی خیر یعنی از اهل سعادت بود که خوش آید او را که باز گردد بدنیا واو را
باشد هر چه در دنیاست الا شهید بواسطهٔ آنچه بیند از فضل شهیدی
او را خوش آید که باز گردد بدنیا پس بکشتندی او را یکبار دیگر و رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت والذی نفس محمد بیده لوددت ان اغزو فی سبیل الله
فاقتل ثم اغزو فاقتل ثم اغزو فاقتل یعنی رسول الله سوگند یاد کرد که دوست
میدارم که غزا کنم در راه خدا پس بکشند مرا و دیگر بار زنده گردانندم و غزا کنم
پس بکشند مرا و درین حدیثها بیان فضیلت غزا و شهادت و بیان فضیلت
آرزوی شهید شدن است و دلیل است بر استحباب تمنی آنچه از خیرات در عادت
ممکن نیست و بهر رنگ هیچ مجروح نباشد که او را در راه خدا مجروح گردانند الا آنکه
بیاید روز قیامت که زخم جراحت او خون آید که رنگ آن رنگ خون بود و بوی آن بوی
مشک و در حدیث صحیح دلیل این آمده است و رسول الله گفت من مات ولم
یغز ولم یحدث به نفسه مات علی شعبة من نفاق یعنی هر که بمیرد و غزا نکرده
باشد و حدیث نکرده باشد با آن نفس خود یعنی نیت فعل آن نکرده باشد بمیرد
بر شعبهٔ از نفاق و گفته اند مراد آنست که هر که بمیرد و فی غزا و فی نیت آن درین
صفت مانند منافقان باشد که تخلف از جهاد میکنند چه ترک جهاد شعبهٔ از نفاق
است والله اعلم و بدانکه جهاد از فرایض دینیست و منقسم میشود بفرض عین و
فرض کفایه بحسب حال کافران چه اگر کافران در شهرها متفرق باشند و قصد مسلمانان
و قصد هیچ جز از شهر مسلمانان نکنند جهاد فرض کفایه بود و ...

در هر سال و بیشتر که آن نیز ده مقدر گردد و هر کس که شرایط وجوب جهاد در وی یافته شود
که دیگران آن قیام نمی‌نمایند یا نمی‌توانند بواسطهٔ تقصیر و بحث از الجنة [illegible]
و اعراض از آن کردن جایز نیست و اگر کافران بموضعی از مواضع اهل اسلام
در آیند یا مسلمانی را اسیر کرده باشند و در جهاد کردن ایشان خلاص او بود جهاد فرض
عین گردد بر هر کس که قوت قتال داشته باشد و مرد و زن باشد یعنی از منزل او
با کافران کمتر از شانزده فرسنگ شرعی باشد و درین دو صورت که جهاد فرض
عین است بر بندگان نیز واجب باشد که مقاومت کنند با کافران تا بحری توانند
و محتاج نیستند به دستوری سید خود و همچنین زنانی که قوت دفع داشته باشند واجب
باشد که حاضر شوند و بدفع مشغول گردند و هر زنان که زن دفع کردن غایب [illegible]
نشاید که حاضر شوند و در جهاد فرض عین حاجت به دستوری پدر و مادر نیست
و قرض خواه را منع نمی‌رسد و اگر احتیاج نباشد به بعضی از کسانی که [illegible] فرض
کفایه باشد که موافقت کنند و لیکن اعانت می‌نمایند و [illegible] کسی که بصدق [illegible] از
الله تعالی خواهند با شهید را کرامت می‌دهد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت من
سأل الله الشهادة بصدق بلّغه الله منازل الشهداء وان مات علی
فراشه یعنی هر که بخواهد از خدای شهید شدن بصدق برساند او را [illegible]
شهیدان اگر چه بمیرد در بستر خود [illegible] و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
میگفت اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک صلی الله
علیه و بدانکه شهید را نه بر کشتن ثواب میدهند از برای آنکه قتل او فعل او نیست لیکن
از برای قمع دشمنان و نصرت مسلمانی نفس خود را در معرض قتل می‌آرد درجات
رفیعه و اجر عظیم می‌یابد و نفس که فدا کردن از برای تقویهٔ اسلام و تعظیم دین
الله تعالی مامور به است و در روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
افضل الجهاد من قال کلمة حق عند سلطان جائر و گفتن کلمهٔ حق از برای
الله نزد [illegible] جور کننده فاضلترین جهاد است که خطر در آن بیشتر است و [illegible]
[illegible] از برای [illegible] اعلم و بدانکه هر که جهاد کند از برای
[illegible] و سبب جهاد محض [illegible] باشد و هیچ غرض دنیوی [illegible] نباشد
[illegible] یا فضیلت شهادة [illegible] بواسطهٔ رفعت درجات است [illegible]
غنیمت و بدانکه غزا کننده که غنیمت یابد ثواب غزا او کمتر باشد
از ثواب غزا کننده که غنیمت نیابد چه غنیمت در مقابلهٔ دو ثلث غزا است و هر که غزا
از برای غنیمت کند یا از برای شهادة و صیت یا تعصب خویشان و مانند آن [illegible]

ثواب نیابد بلکه مستحق عذاب دوزخ گردد اللهم حرّف قلوبنا علی طاعتک
مرابطه است در سبیل الله تعالی و اصل مرابطه آنست که اسبهای
در موضع ترس از اطراف شهرها بدارند مستعد و مهیا بهر دفع دشمن دین و مرابطه
در ینجا استعمال میکنند در مقیم شدن در موضعی که حد میان شهرهای
مسلمانان و شهرهای کافران و خوف واقع بود داشتن از برای جنگ دشمن اگرچه
اسب نباشد و مرابطه نسبت با جهاد همچون اعتکاف است در مساجد از برای
نماز حق تعالی مؤمنان را امر بمرابطه میفرماید یا ایها الذین آمنوا اصبروا و
صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون و رسول الله گفت رباط یوم
فی سبیل الله خیر من الدنیا و ما فیها یعنی ثواب یک روز مرابطه بودن در موضع
ترس از برای نصرت دین بهتر است از همه لذتها و نعمتهای دنیویه و در حدیث
صحیح آمده است هر که مرابطه در سبیل الله تعالی مشغول باشد و در آن حالت
بمیرد ثواب عمل او منقطع نگردد بلکه زیاده شود تا روز قیامت و این فضایل
بزرگیست که مخصوص کسی که در حالت مرابطه بمیرد جعلنا الله منهم آمین
ثابت بودن است از بهر جنگ دشمنان دین و ترک گریختن از آن
بباید که صبر کردن در جنگ موکدترین ارکان است و بی عذر شرعی از جنگ
کافران گریختن از اسباب عذاب دوزخ است و وعید عظیم و تهدید شدید در
قرآن عزیز بر آن منزل گشته و رسول الله آن را در گناهان اعظم هفتگانه موبقات
شمرده و در ابتدای اسلام واجب بود که اگر در مقابله هر مسلمانی ده کافر بیش
بودندی مسلمانان در جنگ ثبات نمودندی و از ایشان برنگشتندی بعد از آن خدای
تعالی تخفیف فرمود پس فرض گردانید دو چند مقابله چه دیگر مثلا اگر مسلمانان
هزار باشند و کافران دو هزار بیش نباشند مسلمانان صبر کردن را فرض کرده
و روی گردانیدن از جنگ در آن حالت از گناهان کبائر است الا کسی که برکناره
رود تا بر ایشان کمین سازد و ناگاه بر ایشان تازد یا بموضعی دیگر رود که جنگ
کردن در آنجا مناسبتر باشد و کسی که باز گردد بقصد آنکه بجمعی پیش دیگر
و از ایشان مدد خواهد و یاری طلبد از برای جنگ و شرط او باز گشتن

از ضعف به نیت رفتن پیش جمع دیگر و امداد ایشان یا رفتن فراخ ساختن آن تا محل ... باز
گشتن او مسلمانان از شکستی نماند و بدانکه هرکه متمکن باشد از قتال و نیک از دو
دو صورت پشت بر جنگ کنند بدین نیت حرام باز گردد با خشم از الله تعالی و مستحق دوزخ
شود بدلیل آیتی که الله تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین
کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره الایه و در آن
حالت که کسی از اهل جهاد باشد و عذر شرعی نداشته باشد اگر تیز غالب شود ظن
او که اگر ثابت شود کشته گردد اصح آنست که گریختن هم حرام باشد صبر در آیه کریمه
ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه تفسیر کرده اند بگریختن از جنگ فی شرع و رسول
الله صلی الله علیه و سلم گفت لا تتمنوا لقاء العدو و اسئلوا الله العافیه
فاذا لقیتموهم فاصبروا و اعلموا ان الجنة تحت ظلال السیوف یعنی آرزو
مکنید دیدن دشمن را و بخواهید از الله تعالی عافیت را چون بدشمنان رسید صبر کنید
در مقابله و بدانید که بهشت زیر سایها شمشیر هاست و از بر این آنست از تمنی
رسیدن بدشمن نهی کرد که در آن صورت عجب است و اعتماد کردن بر نفس
خود و بقوت خود مستظهر بودن و مراد بانکه بهشت زیر سایهای شمشیر هاست در جنب
بیست و ششم گفته شد اما هرکه از جنگ کردن عاجز شود بواسطه بیماری یا بواسطه
منقطع شدن سلاح و نتواند که بسنگ جنگ کند او را باز گشتن جایز بود و امام
تصدیست که گاهی بواسطه بیماری و مانند آن از عذرها ترک جنگ کردن جایز باشد
که بازگشتن او سبب هزیمت و شکست لشکر اسلام نباشد و الا باز گشتن
جایز نبود و بدانکه هرکه او را عذری از عذرها ترک جهاد باشد و پیش از آن
که باز گردد آن عذر زایل شود ثبات نمودن واجب گردد و پشت بر جنگ
کردن حرام باشد و اگر بواسطه هلاک مرکوب او و ناتوانی از پیاده جنگ
...سط نیست توشه باز گردد و بعد از آن هم از آن بلاد کفر مرکب
...بر گردد بروی واجب گردد که باز گردد و با جهاد رود و الله اعلم
ادای پنجگانه غنیمت است با امام یا عامل او چنانکه الله تعالی
در آیه کریمه و اعلموا انما غنمتم من شیء بیان فرموده صرف کنند و در غنیمت خیانت
کردن از کبائر است و در صحیح آمده است این سخن که در روز خیبر جمعی
از صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت کلا انی رأیته فی النار فی بردة
او عباءة و بدانکه اصل غلول خیانت است مطلقا و در استعمال بخیانت در غ

عذرها

مخصوص

... ست و کلا ابدو منفی ست آیه یکی حقا و دوم نفی والله اعلم و معنای
... راجع باز جر در رد قول ایشان است در ان مرد باآنکه شهید است در اول
... ست رود و بیان آنکه او در آتش است بسبب خیانتی که در غنیمت کرده است
و این حدیث دلیل است بر آنکه هر که در غنیمة خیانت کند و خود آنکه در جنگ کافران کشته
گردد او را شهید نباید خواند اگرچه او را حکم شهیدان باشد در دنیا بآنکه
او را نشویند و نماز برو نگذارند لیکن ثواب کامل شهیدان در آخرة نداشته باشد
و هم در صحیح آمده است این صحیح هدیه فرستاد مردی از ... در رسول الله صلی الله
علیه وسلم غلامی را پس در میان آنکه غلام رخت از شتر رسول الله فرو میگرفت
بوی رسید تیری که اندازنده آن ندانستند و ویرا بکشت پس مردم گفتند خوش
گوارا است او را بهشت پس رسول الله سوگند یاد کرد باین معنی که شمله که شده
آنرا روز خیبر از غنیمت پیش از رسیدن قسمة آن برداشته شده است بروی
آتش ... پس چون مردم این سخن بشنیدند در فزع افتادند پس مردی یک دوال نعلین یا
دو دوال نزد رسول خدا آورد و گفت یا رسول الله اصبت یوم خیبر پس
رسول الله فرمود شراک من نار او شراکان من نار یعنی اگر نه میگردی
یک دوال آتش شدی بر تو و دو دوال آتش شدی بر تو و در صحیح است این
معنی که رسول الله ذکر غلول کرد پس گفت لا الفین احدکم
یجی یوم القیمة علی رقبته بعیر له رغاء یقول یا رسول الله
اغثنی فاقول لا املک شیئا قد ابلغتک لا الفین احدکم یجی یوم
القیمة علی رقبته فرس له حمحمة یقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا
املک لک شیئا قد ابلغتک لا الفین احدکم یجی یوم القیمة علی رقبته
شاة لها ثغاء یقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املک لک شیئا
قد ابلغتک لا الفین احدکم یجی یوم القیمة علی رقبته نفس لها
صیاح فیقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املک لک شیئا قد
ابلغتک لا الفین احدکم یجی یوم القیمة علی رقبته رقاع تخفق فیقول
یا رسول الله اغثنی فاقول لا املک لک شیئا قد ابلغتک لا الفین احدکم یجی
یوم القیمة علی رقبته صامت فیقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا
املک لک شیئا قد ابلغتک و ... والله اعلم راجع بایست که نباید البته
... ازین ... عمل کند ...

کردن وی باشد بشنوی روز قیامت آواز بر میدارد و آنکس گوید یا رسول الله بفریاد رس
مرا پس من گویم لا املک لک شیئا قد بلغتک یعنی من قادر نیستم بر دفع عقوبتی
که الله تعالی بتو خواهد رسانید و نی دستوری شفاعت عنوان کرده و رسانیدم
بتو در دنیا آنچه مهمات دستوری بگذارد و تهی میکند باقی احادیث نیز از این
معنی ظاهر میشود لیکن بتصریح بعض الفاظ که در روایت میگوید شاة گوسپند
ثغاء آواز کننده فرس اسب حمحمه آواز کننده نفس شخص صیاح آواز
رقاع جامه پاره ها که تخفق اضطراب کند صامت زر و سیم

تخفق یضطرب

بدانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم تنبیه باینکه بعد از والله تعالی به بندگان رسانیده
و ممنوعات و مباحات بیان فرموده از سر خشم میفرماید بعصاة لا املک لک
شیئا قد بلغتک و گرنه در حق همه مومنان شفاعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
متحقق است اگرچه بعض از مومنان گناه کار باشند در دوزخ بروند لیکن هیچکس
از مومنان در دوزخ جاوید نمانند بفضل الله تعالی اللهم ارزقنا الموت
علی الاسلام والسنة و شفیع محمدا عبدک و رسولک و حبیبک صلی الله
علیه وسلم فینا آمین و بدانکه اجماع مسلمانان است بر آنکه خیانت در غنیمت از
کبائر است و رد آنچه خیانت کرده باشند واجب است پس اگر
لشکر متفرق شده باشند و حق هر یک ایشان رسانیدن متعذر بود گفته
امام شافعی و جماعتی از علما واجب باشد که تسلیم کنند بامام یا نائب او
همچون مال ضایع و مذهب امام مالک و احمد و جماعتی از علما آنست
که خمس آن بامام باید رسانیدن تا جائیکه حق آنست صرف کنند و باقی
... باید داد والله اعلم و بدانکه غنیمت کنندگان را اگر رسد
... تا بموضع آبادان از مواضع مسلمانان رسند طعام معتاد
... بردارند و از علف چهارپایان که بآن محتاج باشند
... بردارند و عوض آن لازم نیاید و جائز نیست که هیچ چیز دیگر
از غنیمت پیش از قسمت بردارند تا به آن انتفاع گیرند پس اگر جامه از آن
بپوشند یا چهارپایان از آن بر نشینند اجرة لازم آید و اگر تلف کنند ضمان لازم
شود و چون بموضع آبادان از مواضع مسلمانان رسند اگر از طعام و علف

کفار ستده باشند چیزی فاضل باشد آن را رد باید کرد تا در قسمت داخل
گردانند و چون درین زمان در بعضی مواضع غنیمة را بمقتضی شرع مطهر
قسمت نمیکنند و تصرفها باطل در آن می نماید در هر چه از غنیمة آورده باشند
احتیاط تمام باید کرد خصوصاً در کنیزکان چه غنیمت کننده اگر پیش از قسمت
خرید و فروخت آن کند بیع باطل باشد و اگر مشتری کنیزک با او آن را بتربیت
نتوان گرفت چنانکه بر غنیمت کننده نیز وطی با کنیزک غنیمت پیش از قسمت
حرام است و من الله العصمة والتوفیق تقربست آزاد
کردن رقبه و آزاد کردن غلام و کنیزک را آزاد کردن رقبه خوانند با وجود
که آزاد در معنی دل همه بدنست از برای آنکه حکم سید بر مملوک همچون رسنیست
در گردن مملوکست و همچنین غلی است که مانع بنده است از بیرون رفتن از حکم
سید پس چنین او را آزاد کردند گویا که گردن او را از بند رها کردند
والله اعلم و آزاد کردن رقبه مسلمه از دیگر فاضلترین عملهاست و سبب آزادی از
آتش دوزخ بدلیل حدیث صحیح که رسول الله فرموده مَن اَعتَقَ رَقَبَةً مُسلِمَةً
اَعتَقَ اللّٰهُ بِكُلِّ عُضوٍ مِنهُ عُضواً مِنَ النّارِ حَتّى تُعتَقَ فَرجُهُ بِفَرجِهِ
یعنی هر که آزاد کند مملوکی مسلمان را الله تعالی آزاد کند از آتش دوزخ بهر
عضوی از مملوک عضوی آزاد کننده تا حدی که آزاد کند از آتش دوزخ فرج
آزاد کننده را بفرج آزاد کرده شده و بدانکه آزاد کردن مملوکی که عضوی
از اعضای او ناقص باشد چون خصی و مانند آن با آنکه سلیم الاعضا بود در
فضیلت برابر نباشد اگر چه آزاد کردن ناقص العضو نیز فضیلت بسیار دارد
و هر چند که قیمت و نفاست مملوک بیشتر بود در آزاد کردنش فضیلت بیشتر بود
و آزاد کردن مرد فاضلترست از آزاد کردن زن و آزاد در بعضی وقتی و شرایط
نیست چه اگر با بنده گوید ترا یکماه آزاد کردم آزاد شود مطلقاً و اگر بنده
میان دو کس یا بیشتر مشترک باشد یکی از شرکا نصیب خود آزاد کند نصیب او آزاد
شود پس اگر قادر باشد که قیمت شریک بدهد نصیب شریک نیز آزاد کرده
بر آزاد کننده قیمت نصیب شریک واجب شود و هر که مالک یکی از اصول یا مالک
یکی از فروع خود گردد در حال آزاد شود و هر گاه که بنده بر کسب قادر باشد

وا ایمن بود و از سید طلب کند که او را مکاتب کند و دانند مستحب است که او را مکاتب کرده ا[ند]
بدلیل آیه الله تعالی فی سفرنامه و آتوهم من مال الله الذی آتیکم و اگر کسی بنده را خود خدا
گوید که پس از مرگ من آزاد است چون بمیرد اگر قیمت او از سیکی مال بیرون آید بتمامی آزاد شود
و اگر بیرون نیاید بقدر سیکی برانند مثلا اگر اجر آن بنده سیصد دینار بود و قیمت
بنده نیز سیصد دینار است جمله بود زانکه بنده آزاد شود و در زیادتی میراث
گیر مخیر باشد اگر خواهد سالم دارد و اگر خواهد رد کند از برای آنکه هر تبرعی که
بمرگ تعلق باشد یا در بیماری مرگ کند از سیکی مال باشد و در اجر بنده زیاده از سیکی
بود میراث گیر مخیرست اللهم اعتقنا من النار

دادن کفارتهاست که واجب میشود بجنایتها و در قرآن و حدیث چهار است
کفارهٔ کشتن و کفارهٔ ظهار و کفارهٔ جماع در روزه رمضان و کفارهٔ حج
و نیز دیگر است که کفارهٔ جزء حج واجب میشود باسم فدیه اکنون بدانکه کفارهٔ
قتل بود واجب میشود بر هر کسی که بکشد آدمی را که بسته باشد و معصوم الدم بود
شرعا بایمان یا بامان و آن قتل مباح نباشد خواه که مقتول آزاد بود یا
بنده کوچک باشد یا بزرگ عاقل باشد یا دیوانه مسلمان باشد یا ذمی و بمذهب
امام شافعی فرق نیست در واجب شدن کفاره میان آنکه قتل بعمد بود یا
بشبهه یا بخطا بمباشره باشد یا بتسبب و فرق نیست میان آنکه کشنده
کودک بود یا بالغ بنده بود یا آزاد عاقل باشد یا دیوانه مسلمان باشد یا ذمی
و درست آنست که بکشتن نفس خود نیز کفاره لازم میگردد از ترکهٔ او باید
داد و جمعی که شریک باشند در کشتنی کفاره واجب میکنند بر هر یک از ایشان
یک کفاره لازم میگردد و کفارهٔ آزاد کردن غلامی مسلمان یا کنیزکی مسلمه
است که موصوف بود بصفتی چند که در کتاب فقه مبین است بشرط آنکه
[illegible] بیع غرض آمیخته نباشد و نیت کفارت بآزاد کردن است
[illegible] زاد کردن بنده عاجز بود او را باید که دو ماه پیاپی
[illegible] روزه دارد و اگر دو ماه یک روز هم روزه دار بود و آن یک روز
که دو ماه تمام میشود روزه ندارد بعمد یا بنیه فراموش کند یا روزه دیگر کند
باز از سر باید گرفت و آنچه داشته است محسوب نباشد و اگر در کفارهٔ قتل یا ظهار
یا جماع یا جماع روزه رمضان از نیمه آخر شوال یا پس از آن ابتدا کند از کفار[ه]

محرر

صد دینار را وزن
جایز است آنکه بود
مع فعل حرام که واجب
و غیر مؤکد بود

شده چون روز عید و ایام التشریق در میان افتد پس پیاپی نباشد و اگر حیض
از ماه شعبان ابتدا کند از کفاره محسوب نشود زیرا که ماه رمضان در میان
افتد و در رمضان قابلیت روزه غیر رمضان ندارد پس پیاپی نباشد اما اگر زن را
در میان روزه کفاره قتل حیض ظاهر شود چون پاک گردد تا باقی بدارد و از سر گرفتن
واجب نشود و آنچه داشته است محسوب باشد و ظهار حرام است و ظهار آنست که شوهر
مکلف زن غیر بائنه را گوید تو بر منی یا از منی یا نزد منی یا مرا همچون پشت مادر منی
والحاصل اگر گوید تو همچون پشت مادر منی ظهار باشد و اگر گوید اگر تو بفلان خانه
روی یا چنین سر راه بیائی تو همچون پشت مادر منی کاهی که با آن خانه رود یا سر راه بیاید
تو همچون پشت مادر منی کاهی که با آن خانه رود تا ظهار حاصل و بدانکه تشبیه
بپشت مادر در اصل صورت ظهار است در جاهلیت معهود بود لکن خصوص این
صورت نیست بلکه تشبیه کرده مکلف زن غیر بائنه خود را یا جزوی از وی بجزوی از
زنی که محرم وی باشد و هرگز بروی حلال نبوده باشد ظهار است بشرط آنکه آن جزو
را در معرض کرامت و اعزاز یاد نکند [illegible] عود
کند کفاره واجب میشود بنص قرآن و بمذهب امام شافعی عود آنست که زن را
در نکاح رها کند تا چندان زمان که اگر قطع نکاح کردی توانستی پس
اگر بعد از ظهار در حال طلاق دهد یا یکی از ایشان بعد از ظهار در حال بمیرد
کفاره واجب نشود و چون کفاره ظهار واجب شود وطی پیش از کفاره
حرام باشد پس اگر پیش از کفاره وطی کند عاصی باشد و پیش از کفاره دیگر بار
وطی حرام باشد و اگر چهار زن خود ظهار کند پس عود کند بقول جدید امام شافعی
چهار کفاره واجب گردد و اگر ظهار از چهار زن بچهار مجلس کند و کلمات
ظهار را با هم پیوسته گرداند بظهار دوم عود از زن اولی کرده شود و بظهار
سیوم عود از زن دوم حاصل گردد و بظهار چهارم عود از آن سوم کرده شود
پس اگر عود از زن چهارم نکند بر وی سه کفاره واجب شود و اگر طلاق کند چهار
کفاره بر وی واجب باشد و اگر لفظ ظهار با یک زن مکرر گرداند تعدد ظهار با وجود
فصل میان الفاظ ظهار اگر چه قصد تاکید داشته باشد کفاره متعدد شود
[illegible] رجعیه ظهار درست است اما اگر رجعت نکند کفاره لازم نیاید

و کفارهٔ ظهار آنست که غلام مسلمان یا کنیزک مسلمان آزاد کند بنیت کفاره پس اگر
نیابد دو ماه پیاپی روزه دارد و اگر از روزه داشتن عاجز بود شصت
مسکین را طعام دهد از غالب قوت اهل شهر او دران موضع الله تعالی میفرماید والذین
یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا الایة و هر که با زن گوید که بر من
حرامی مذهب امام شافعی آنست که اگر نیت وی طلاق باشد طلاق واقع شود
و اگر نیت وی ظهار بود ظهار صحیح باشد و اگر نیت تحریم عین زن کرده باشد
بی طلاق و ظهار بگفتن این لفظ کفارهٔ سوگند لازم آید اگرچه این لفظ گوید
بی نیت و اگر هیچ نیت نکرده است صحیح آنست که هم کفارهٔ سوگند واجب شود
و اگر کسی سوگند یاد کند بذات الله تعالی یا بنامی از نامهای او یا بصفتی از صفتهای او
کند تا بعض دروغ واجب میشود بروی کفارهٔ سوگند و کفارهٔ سوگند آنست که یک بنده آزاد
… یا ده مسکین را طعام دهد چنانکه گفتیم در ظهار است یا ده درویش را جامه
که پوشیدن ایشان بهر واحد را بپوشد پس اگر هر واحد را … داده …
اگر از این همه عاجز آید سه روز متصل روزه دارد و هر آنگه سوگند منعقد بر ماضی
همچنانکه منعقد میگردد بر مستقبل پس اگر سوگند یاد کند که فلان کار کرده ام و نکرده
باشد یا فلان چیز نکرده ام و کرده باشد کفارهٔ سوگند واجب شود خواه داند که
بدروغ یاد میکند یا نه و اگر داند که بدروغ یاد میکند یمین غموس باشد و یمین غموس
از جملهٔ کبائر است و یمین غموس ازان گویند که یمین مذکور صاحب خود را در گناه
فرو میبرد بگناه و در آتش فرو میبرد در آخرت … فرو رفتن آتش میگرداند
و غمس فرو بردن باشد و سوگند بر مستقبل چند قسمت اگر سوگند یاد کند
بر فعل واجبی یا ترک حرامی ایستادن بران سوگند واجب بود و اگر بدروغ کند
… سوگند بدروغ نیز عاصی شود و کفاره کردن واجب باشد و اگر سوگند یاد
کند بترک فرضی یا بر ارتکاب حرامی بیاد کردن این سوگند عاصی گردد و
… رام باشد و واجب بود بر وی که سوگند بدروغ کند و کفاره
… کند بر ترک سنتی چون … مثلا سوگند خورد که عیادت بیمار …
… جنازه نکند یا بر کسی که السلام بر وی سنت بود سلام نکند یا …
… باشد و ایستادن بران مکروه بود و دروغ کردن آن …
این سوگند مستحب باشد … کفاره واجب گردد و حکم سوگند بر فعل
مکروه حکم سوگند بترک … و اگر سوگند یاد کند بر فعل مباح ایستادن بران

طالبه

باشد چه دروغ کردن آن بکرده باشد و اگر دروغ کند کفاره واجب گردد و اگر
سوگند یاد کند بر فعل مباح چنانچه ترک گفتن جائز باشد که سوگند بدروغ کند و
کفاره بدهد و فاضلتر آن باشد که سوگند را نگاه دارد از برای آنکه الله تعالی
میفرماید واحفظوا ایمانکم و بعض گفته‌اند اولی آن بود که آن سوگند را بدروغ
کند و کفاره بدهد و بعض گفته‌اند بنگریم اگر سوگند بر فعل مباح باشد که آنرا
یاد کرده و گفته که همیشه بران باشد اولی آن بود که سوگند بدروغ کند و کفاره
بدهد و اگر بر بسیار نیت باشد اولی است که آن سوگند را نگاه دارد والله اعلم
هرکه دیگری را گوید بخدای بر تو که چنین کنی اگر گوینده باین کلام سوگند مخاطب خواهد
سوگند منعقد نگردد و اگر سوگند خود خواهد سوگند منعقد شود پس اگر از ملاقات
کردن او حرامی یا مکروهی لازم نیاید مخاطب را سنت باشد که سوگند او راست
کند و آن کار بکند و بدانکه سوگند مکروه است الا در طاعت یا گاهی که ضرورت
شرع آن باشد همچون تاکید سخنی یا تعظیم امری و همچنین سوگند راست در
دعویها مکروه نیست چه اگر بر کسی دعوی دروغ کنند و سوگند از وی طلبند و دعوی
بر چیزی باشد که بمباح گردانیدن مباح گردد همچون مالی و غالب ظن مدعی علیه
آن باشد که خصم او سوگند بدروغ یاد کند بعض از علما گفته‌اند که درین صورت
بر مدعی علیه نکول حرام باشد و از برای دفع مفاسد حکم بباطل بود واجب بود
که سوگند یاد کند و اگر دعوی بر چیزی کنند که بمباح گردانیدن مباح نگردد همچون
خون و بضع و مدعی علیه داند یا ظن غالب برد که اگر نکول کند خصم وی سوگند
بدروغ کند بر مدعی علیه نکول حرام باشد چه نکول درین صورت سبب
معصیت است مثلا اگر بر کسی دعوی دروغ کند با قتل یا بریدن عضوی
نکول بر مدعی علیه حرام باشد و اگر بر آزادی دعوی بندگی کند بر مدعی علیه
نکول حرام باشد و اگر بدروغ دعوی حد قذف کند نکول حرام است و اگر
بر ولی مجبر بدروغ دعوی نکاح دختر کند نکول حرام باشد چه درین صورتها
نکول معاونت بر معاصی و یار کردن سوگند سبب دفع مفاسد است و همچنین
مدعی اگر در دعوی صادق باشد و دعوی بر چیزی باشد که بمباح گردانیدن
مباح شود و مدعی علیه رجوع سوگند باو کند مخیر باشد میان نکول و سوگند

پس اگر نکول کند اولی آن باشد که آن حق که بران دعوی داشت مباح
گرداند از برای دفع مفسده اصرار خصم او بر باطل و اگر دعوی بر چیزی باشد
که بمباح گردانیدن مباح نگردد مثل زنی که دعوی طلاق کند بر البته و از
بینه عاجز باشد و شوهر منکر بود و نکول کند بر زن سوگند واجب باشد از
برای محافظت فرج خود از زنا و مقدمات و توابع و همچنین اگر پرستار
یا غلام دعوی آزاد کردن بر البته و سید او منکر باشد و نکول کند سوگند بر
دعوی کننده واجب باشد از برای محافظت آنچه تعلق بآزادی وی داشته
باشد از حقوق و بدانکه مدعی که دعوی برائت کند و از بیان عاجز باشد
میرسد که مطالبت مدعی علیه کند بسوگند یاد و جهت آنکه داند که اگر خصم وی
سوگند یاد میکند بدروغ است و این مستثنی است ازین قاعده که هرچه اقدام
نمودن بران جایز نیست و بدانکه چون لفظ سوگند بر زبان رود همچون لا والله
و بلی والله و قصد سوگند نداشته باشد سوگند منعقد نشود و کفارت متعلق نگردد
و همچنین اگر خواهد که سوگند بچیزی یاد کند و بر زبان وی چیزی دیگر گفته شود والله اعلم
فایده نشاید سوگند یاد کردن بهیچ مخلوق نه بپدر و نه بر شیخ و نه باستاد و
بتربت ایشان و نه بپادشاه و نه بسر ایشان و نه بحیات ایشان و نه بروح ایشان
و نه بکعبه و نه باسمان و نه بملایکه و نه بحق پیغامبر و نه بهیچ مخلوق دیگر از برای آنکه
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ان الله ینهٰکم ان تحلفوا بآبائکم
من کان حالفا فلیحلف بالله او لیصمت یعنی بدرستی که الله تعالی منع میکند
شما را از آنکه یاد کنید بپدران شما هر کسی که سوگند یاد میکند باید که سوگند یاد کند بخدا
یا خاموش ماند و از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما نقل کرده اند آنکه بعضی این
… که اگر سوگند بغیر الله تعالی یاد کنم برابر است سخت تر باشد نزد من از آن
… الله تعالی یاد کنم بدروغ پس بدانکه این صفت که سوگند یاد …
… فقها او یاد توان کرد الله تعالی راست و ازین است …
رسو… من حلف بغیر الله فقد اشرک و در نهی از سوگند
تشدید بسیار روایت کرده اند و یکی آنست که در سنن ابو داود در …
باسناد صحیح از بریده رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله گفت من حلف
بالامانة فلیس منا [illegible] کفارة متعلق نمیشود بسوگند بمخلوق …

امام

الحمد لله رحمة الله علیه منقول است که سوگند محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم چون بدروغ خورد
کند کفاره واجب شود وحدیث صحیح علیه که از پیش یاد کرده شد دلیل
بر آنکه سوگند محمد مصطفی نیز یا ایتهی عنه است فایده دیگر از علما و تهاونه
مسئله یکی آنست که بسیار از مردم تا آن معتاد شده اند که چون خواهند که سوگند
بر چیزی یاد کنند از برای ترسی آنکه بدروغ باشد یا بواسطه احتراز از سوگند
بالله تعالی سوگند یاد نکنند پس گویند الله تعالی میداند یا گواه است که فلان
چیز نه چنین است یا چنین است اگر گوینده این عباره بیقین داند که شخص یا میکند
و میگوید که الله تعالی آنرا میداند یا آن گواه است همچنان واقع است باکی نبود
چه الله تعالی داناست بهمه چیزها و هیچ چیز از علم او پوشیده و پنهان نیست
و اگر شک باشد در آن سخن خطر عظیم باشد از برای آنکه وی دید چیزی نمیداند
که واقع است یا نه خبر میدهد که الله تعالی آنرا میداند و اگر بیقین داند که
واقع نیست و گوید که الله تعالی میداند که واقع است کافر باشد پس باید که چنین
از کسی بدرانند که استشهاد کردن بالله تعالی در این معنی که یک لحظه از دعا گوئی فلان
خالی و غافل نیستم چون میداند که نه چنین است منع و زجر وی از جمله لوازم
داند و طلب توبه از وی کند اللهم احفظنا عن المعصیة فی الدین و هر کس که
روزه دار رمضان متعمدا باطل کرده باشد جماع بسبب روزه بزه مند شود
و عاصی گردد و در وی گناه کار لازم بود توبه و امساک در بقیه روز و کفاره
و قضا اما کفاره آنست که غلام مؤمن یا کنیزک مؤمنه را آزاد کند و اگر از آن
عاجز باشد دو ماه پیاپی روزه دارد و اگر از روزه داشتن نیز عاجز بود
شصت مسکین را طعام دهد و بدانکه هر که کفارتی از کفارتها بر وی
واجب شود و از همه خصلتها عاجز باشد در ذمه وی مستقر شود تا آن
زمان که متمکن گردد از آن و چون کفاره سوگند باغیر آن بر غلام یا کنیزک واجب
شود وی را کفاره روزه باید کرد چه وی را ملک نیست پس از آزاد کردن و
طعام کردن و جامه دادن عاجز باشد لیکن اگر پیش از آنکه شروع
در کفاره کند آزاد شود کفاره او بدان ترتیب باشد که یاد کردیم

اعتبار عجز وقدرة بوقت دادن کفارتست واگر خواجه در حالت حیوة
بنده از جهة کفارة او بنده آزاد کند یا طعام یا جامه دهد محسوب نباشد
از برای آنکه کفارة از ملک آنکس باید داد که کفارة بروست اما چون
بنده بمیرد اگر خواجه از جهة کفارة وی طعام وجامه دهد نیکو باشد چه
پس از مرگ ملک بشرط نیست وآزاد کردن از جهت کفارة بنده بنده
بعد از مرگش نیز محسوب نبود بر ظاهر مذهب والله اعلم اگر بنده سوگند یاد
کرد بدستوری خواجه وبدستوری او بدر رفت در روزه کفارة داشتن حاجت
بدستوری خواجه نباشد واو را از ترتیب خبر نرسد واگر هردو یا یکی بی دستوری
خواجه باشد اگر روزه کفارة سبب نقصان حق خواجه باشد حاجت بدستوری
باشد چه حق خواجه بر فورست وروزه کفارة نه بر فورست واگر نقصان حق
خواجه در ان نباشد حاجت بدستوری نبود وهر کس که بعض از وی آزاد
بود وبعض بنده وکفارة سوگند بروی واجب شود اگر ذی مالی باشد کفارة
بطعام یا جامه کند وآزاد کردن بنده واگر از ان عاجز باشد روزه دارد
وهر که بمیرد وبروی کفارتی باشد ووی را ترکه باشد از ترکه وی کفارة باید داد
خواه که وصیت کرده باشد وبتعلق بعین نباشد تقدم باید داشتن از برای
آنکه هرگاه بر مرده حقهاء الله تعالی وحقهاء بندگان جمع شود وترکه بهمه وفا
نکند اگر بعض تعلق بعین ترکه گرفته باشند وبعض بذمت متعلق باشد
آنچه متعلق بعین بود یا چه متعلق بذمت باشد حقهاء الله تعالی را
را تقدم باید داشت وفدیه بانواع است هر کس که بروی روزه
واجب شده باشد خواه روزه رمضان خواه روزه کفارة یا نذر و
[illegible] گذشته باشد ومتمکن گشته باشد از قضا وقضا ناکرده بمیرد
[illegible] هر روزی یک مدی از غالب قوت آن شهر بفقرا ومساکین
دهد وبقول قدیم شافعی رحمه الله علیه مستحب است که ولی وی روزه
دارد وروزه از وی درست بود ودرین صورت فدیه دادن لازم نشود
ولی او را احتیاط رای فرا کرده از برای ثبوت احادیث وصوات الست
رسول الله فی البعض [illegible] علیه صیام صام عنه ولیه علی کفته انه

مراد

مراد از ولی درین حدیث خویش است پس هر که عاجز باشد از روزه داشتن
یا در روزه مشقت سخت بوی رسد بروی روزه واجب نباشد و لیکن از روزه
… جهت هر یک روز بروی یک فدیه واجب شود و زنی که آبستن باشد
یا شیر بفرزند دهد و اگر روزه … از جهت فرزند یا از نفس خود بترسد افطار جایز بود
قضا واجب شود و با وجود قضا هر روزی یک مد طعام باید داد و همچنین فدیه با قضا
واجب باشد بر آنکسی که روزه بکشاید بواسطه رهانیدن کسی که مشرف باشد بر
هلاک بغرق شدن یا غیر آن و هر کس که در قضا روزه رمضان با وجود تمکن از قضا
تاخیر کند تا رمضانی دیگر درآید قضا و فدیه هر دو واجب باشد و فدیه متکرر نمیشود بتکرر
سال مثلا اگر سه سال تاخیر کرده باشد قضا هر روزی با سه فدیه لازم باشد و اگر
سال تاخیر کند با وجود تمکن پس قضا ناکرده بمیرد از ترکه او هر روزی دو مد باید داد
یک مد از برای تاخیر و یک مد از برای فوات اصل روزه و اگر آبستنی از خوف فرزند
افطار کند با وجود تمکن از قضا تا رمضان آینده تاخیر کند پس قضا ناکرده بمیرد هر روز
از ترکه وی سه مد باید داد از برای آنکه سبب فدیه متعدد است و بر هر متمتعی
… برای احرام حج با میقات شهر خود نرود و حج هم در آن سال کند و احرام او بعمره
… حج بود و نه از حاضران مسجد حرام باشد واجب بود ذبح گوسفندی یا
… که صفت او صفت اضحیه باشد و اگر بر هفت یک شتر یا هفت یک گاو اقتصار
… پس اگر نیابد در آنجا یا عاجز باشد از قیمت آن یا محتاج باشد از برای
… مؤونه سفر یا بزیاده از قیمت وقت و مکان فروشند سه روز بعد از احرام حج
… حج روزه دارد و هفت روز دیگر چون مراجعه کند بسوی اهل خود و اگر روزه سه
… در حج از وی فوت شود قضاء آن لازم باشد و همچنین بر قارنی که بعد از دخول
… بیت از روز عرفه با میقات نرفته باشد و از حاضران مسجد حرام نبود واجب باشد
… بر متمتع واجب است از هدیه و اگر عاجز باشد از آن یا محتاج بود بآن یا بزیاده
قیمت وقت و مکان فروشند روزه واجب باشد چنانکه گفتیم و هر کس که وقوف عرفات
… از وی فوت شود بروی ذبح گوسپند واجب باشد و لازم بود بروی که حلال گرداند
… بعمل عمره که طواف و سعی و حلق باشد تا از عمره محسوب نباشد و بروی قضای حج در سال آینده
… کرد خواه که احرام حج فرض بسته باشد یا سنت و هر کس که عزم حج یا عمره داشته
باشد پس بمیقات رسد وی احرام از آنجا بکند لا و تا بمیقات نرود که از آنجا احرام
… بعد از احرام پیش از عملی از اعمال مناسک با میقات نرود بروی گوسفندی واجب باشد
… که بعمد بکند لا یا … یا نادانی یا مانند آن و اگر بعمد بکند لا عاصی گردد و هر کسی
… حج یکی از حج کردن میان شب و روز در عرفات … بیتوتة در مزدلفه شب عید

و رمی در ایام التشریق ترک کند گوسفندی در وی واجب باشد و بدانکه هرکه بیرون خواهد رفت
از مکه بسفر قصر یا بلیتر و از حیض و نفاس پاک باشد طواف وداع بر وی واجب
باشد خواه مکی بود یا نه بر وجه درست و اگر بی طواف وداع بیرون رود عاصی باشد
مادام که بمسافت قصر نرسیده باشد بر وی واجب باشد که از برای طواف وداع باز گردد
و اگر پیش از آنکه بمسافت قصر رسد باز نگردد که طواف وداع کند بر وی گوسفندی
واجب باشد و اگر این کس احرام از میقات یا جمع کردن میان شب و روز
در عرفات یا مبیت در مزدلفه شب عید یا مبیت در منا در شبهای ایام التشریق
یا رمی را ترک کند و از گوسفند عاجز بود سه روز در حج روزه دارد و هفت روز
پس از مراجعت و هرکه در احرام ببند و جامه که با احرام پوشیدن آن حرام باشد
بعمد بپوشد فدیه لازم گردد خواه که عذری داشته باشد یا نه لکن اگر عذر نداشته
نبود بزه مند گردد و با فدیه توبه واجب گردد و اگر در احرام یک موی یا یک
ناخن زائل کند یک مد طعام لازم شود اگر چه بقدر الموسی باشد و اگر زائل دو
موی یا دو ناخن کند دو مد طعام باید داد و در زائل گردانیدن سه موی یا سه ناخن
میان ذبح کردن گوسفند یا سه مد طعام بشش مسکین دادن یا سه روز
روزه داشتن مخیر اگر موی در اندرون چشم بر آید و از آن در رنج باشد بر کند آن
جائز باشد و فدیه لازم نشود و اگر چشم بواسطه درازی موی ابرو یا سر پوشیده گردد
بریدن آن مقدار که پوشنده چشم بود جائز باشد بی فدیه و همچنین اگر بعض
ناخن شکسته شود و از آن در رنج باشد پاره شکسته را قطع کند بشرط آنکه هیچ
از ناخن درست آن قطع نکند و اگر در احرام بوی خوش یا چیزی که بوی خوش
مخلوط باشد بقصد بکار دارد در بدن یا در جامه یا بقصد روغن در موی سر
یا ریش مالد یا بدست خلت منی کند بعمد یا مباشرت بقصد در غیر فرج بشهوت کند
بوسه و دست نهادن و مانند آن باید که در احرام بود بعمد سر بپوشد واجب
که گوسفندی ذبح کند یا شش مسکین را هر یکی نیم صاع دهد یا سه روز روزه دارد
میان این سه چیز مخیر باشد و اگر پیش از تحلل اول جماع کند بعمد و داند که
حرام است حج فاسد شود و لکن تمام کردن حج با وجود فساد لازم باشد و قضا
در سال دیگر و یک شتر نحر کردن و گوشت آن بمساکین حرم دادن واجب
باشد و همچنین در عمره اگر جماع کند عمره فاسد شود و با وجود فساد تمام باید
و قضا واجب شود و یک شتر بفدیه دادن پس اگر شتر نبود گاو ذبح کند
بصدقه دهد و اگر نیابد هفت گوسفند و اگر نیابد شتر را بدرهم قیمت کند و
دراهم را بطعام و لکن بمقدار طعام بصدقه دهد و اگر نیابد از بهر مدی یک روز روزه

دارد

داند و اگر محرم را دشمن پیش آید و از رفتن حج منع کند از همه راهها و محرم در آن
منع مستعد و ... اورا رسد که بنیت بیرون آمدن از احرام گوسفند را ذبح کند یا در حرم
اگر اورا از رفتن باز داشته باشند و بذبح کردن گوسفند بنیت تحلل و حلق از
احرام حاصل شود و اگر گوسفند نیابد بقیمت گوسفند طعام صرف کند و اگر از طعام
عاجز بود اصح آنست که جایز باشد اورا تحلل کند بنیت حلق و گوسفند یا بدل
آن در ذمه او ثابت گردد و بدان که اگر محرم صید بری را که ماکول باشد یا در اصل
آن ماکول بود تلف کند عاصی گردد و جزا واجب شود و در واجب شدن
جزا صید فراموشی و نادانی عذر نیست و اگر چه مانع بزه است و صحیح آنست
که اگر محرم ذبح صید کند مردار شود و بر هیچ کس خوردن حلال نبود و جزا صید
که واجب میشود آنست که بنگرد که آن صید بچه ماند [illegible] از شتر و گاو و
گوسفند پس مخیر باشد اگر خواهد آن مثل را ذبح کند و گوشت آن بمساکین
حرم مکه صرف نماید و اگر خواهد آن مثل را قیمت کند بقیمت مکه در آن روز
و برابر آن قیمت طعام بدهد و اگر خواهد بعوض هر یک مد از طعام یک روز روزه
دارد و هر صید که سلف صالح در مثل آن حکمی کرده اند متابعت آن باید کرد و اگر
در مثل آن حکمی معتبر نیافته باشد این زمان دو عدل در آن حکم کنند و در صید
بزرگ مثل بزرگ لازم آید و در کوچک کوچک و در سلیم سلیم و در معیب معیب بجنس
آن عیب و هر صید که از شتر و گاو و گوسفند مثل آن نباشد واجب باشد
که بقیمت آن طعام دهد و اگر خواهد بعوض هر یک مد یک روز روزه دارد و اگر
یک مد منکسر باشد یک روز از آن روزه دارد خواه که مثلی باشد یا نه و در مثلی
اعتبار قیمت آن روز باید کرد در مکه و اعتبار قیمت غیر مثلی در محل تلف کردن
باشد و بدانکه ضمان صید حرم مکه مخصوص بمحرم نیست بلکه صید حرم حرام
است بر هر یک و در آن ضمان واجب میشود همچو ضمان صید احرام اگر چه نه در [illegible]
و درخت تر حرم کندن و شاخ آن بریدن حرام است و ضمان در آن
واجب میشود و اگر درخت بزرگ قطع کند ضمان کند بذبح کردن
گاو و گوشت آن صرف کند یا بهر مدی طعام روزی روزه دارد و اگر درخت
کوچک قطع کند ضمان کند بیک گوسفند و اگر خواهد بمقدار قیمت گوسفند طعام صرف
کند و اگر خواهد بعوض هر یک مد یک روز روزه دارد و اگر درخت کوچک
قیمت واجب شود پس مخیر باشد میان طعام دادن و روزه داشتن

فلانجه از بیشه نقیع و غیر آن درخت یا خار خلاف است و اگر کسی درخت تر از درخت
حرم ببرد اگر هم در آن سال مثل آن باز نیاید جزا بقدر نقصان درخت
واجب شود اگر خواهد بطعام صرف کند و اگر خواهد بروزه و کندن گیاه حرم
حرام است اگر چه خشک باشد و واجب شود که قیمت آن بطعام صرف کند
یا بهر مدی یک روزه دارد و در بریدن گیاه خشک ضمان لازم نیست
و بریدن گیاه تر حرم حرام است و اگر عوض آن باز نیاید ضمان در آن واجب
باشد و اذخر مستثنی است از منع و دلیل آن حدیث صحیح است و همچنین اگر خشک
شوند بعضی از رستنیهای حرم از برای علف دواب بریدن جایز باشد بر جهت رافعی
و نواوی و بسیاری از علما تصحیح آن کرده اند و بهایم را در صحرای حرم چرانیدن
روا باشد و برگ درخت برگرفتن جایز است بشرط آنکه پوست آن خراشیده نشود
در فدیتها که در حج واجب میشود اگر شتر یا گاو یا گوسفند باشد
ذبح باید کرد و گوشت بمساکین که در حرم باشند باید داد و اگر
طعام دهند بایشان باید داد اما روزه داشتن مخصوص بحرم نیست و همچنین بر
محرم و غیر او حرام است متعرض صید حرم مدینه و درختهای آن شدن و اگر تلف
کند ضمان لازم آید بقول قدیم امام شافعی علیه الرحمه و این مسئله از آنهاست
که قول قدیم اختیار کرده از ثبوت حدیث در آن و عمل صحابه رضی الله عنهم بر وفق
آن و چون حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت است عمل بر آن باشد و قول هیچ کس
را زآن میان معارض آن نتوان کرد و امام شافعی در چند موضع تصریح کرده
بعمل بحدیث و رد قول مجتهد که خلاف حدیث باشد و اصح آنست
که ضمان صید مدینه و بریدن درخت آنست که اسب و سلاح و نفقه صید کننده
و قطع کننده درخت بستانند و همچنین هر چه که داخل است در سلب قتیل
اگر کفار بود و اصح آنست که سلب را یاران سلب کننده باشد نووی علیه الرحمه
باین معنی تصریح کرده است و حدیث سعد رضی الله عنه در صحیح مسلم مذکور است
دلیل این مسئله است و بدان که نقیع بنون و قاف موضعیست که رسول الله صلی الله
علیه وسلم از بهر شتران صدقه حمی کرده اند و درخت و گیاه آن تلف نباید کرد
و بتلف کردن آن قیمت لازم آید و مصرف آن مصرف گاو و گوسفند زکوة
صدقه و جزیه است و صید وج اگر چه حرام است اما ضمان در آن نیست و وج وادی

و لا یوازی قول احد بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم

در طائف

در لطایف هرچه حرام است کفاره یا فدیه بارتکاب آن لازم میشود والتزام
کفاره وفدیه مباح کننده آن حرام و دافع وبال معصیت نیست چه اقدام بر فعل حرام
خود معصیت است و جنس حق تعالی لطف سریعه کند مستحق عقوبت گردد اگرچه کفاره یا فدیه
لازم میشود وبا وجود کفاره یا فدیه ترک معصیت و پشیمانی از آن وعزم عدم الرجوع
با آن واجب باشد و جنس حق کند الله تعالی به فضل خود عفو کند
وفا کردن بعهدها و میثاقها قال الله تعالی بوفا کردن بعهد می فرماید واوفوا بالعهد
ان العهد کان مسئولا و عهدها شامل است آن را که میان بنده و پروردگار تعالی
است و آن چیزها که میان بندگانست و الله تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا
اوفوا بالعقود و بعض آیه کریمه را جمع است با امور که داننده مومنان را بوفا
بعقدها و در تفسیر گفته اند که عقود شامل هر عقدیست که الله تعالی بندگان را
بآن مکلف گردانیده و هر عقد شرعی که میان بندگان باشد از عقود امانات
و معاملات و مانند آن و درین آیه دلیل است بر آنکه بر هر کسی که عقد شرعی
بکند قیام نمودن و وفا کردن بمقتضی هرچه بحکم شرع بسبب آن عقد لازم
واجب شد و در آیه کریمه و منهم من عاهد الله لئن آتینا من فضله
الایه ذم قومی است که عهد کردند و وفا آن نه نمودند و در روایت است که اندک
بود که رسول خدا خطبه کردی الا بگفتی لا ایمان لمن لا امانة له ولا دین لمن
لا عهد له یعنی نیست ایمان کامل کسی را که محافظت امانت نکند و نیست دین
کامل کسی را که وفا بعهد نکند و دلیلها در وجوب وفا بعهد شرعی بسیار است و غدر
از خصلتهای نفاقست و رسول الله گفت لکل غادر لواء یوم القیمة
یقال هذه غدرة فلان و درین حدیث صحیح دلیل است بر آنکه هر غدر کننده را
علامتی بر افراخته گردانند گویند این غدر فلان کس است و بدان مشهور
و رسوا شود و با اهل ذمه کافران که التزام کنند که حکمهای اسلامی بر ایشان
روا باشد و جزیه دهند و امام و یا نائب او عقد شرعی با ایشان بسته باشد
تمام کرده اند آن عهد و وفا آن واجب باشد بشرط آنکه ایشان نقض عهد
نکنند الحربی کافران یا کافران از اهل کتاب یا غیر ایشان عقدها ذمه
نکنند بر مقتضی شرع او ایشان نقض عهد نکرده باشد و وفا کردن بر تو واجب

عقد تا [illegible] منقضی شود و عهد تمام کرده و واجب باشد و نیکوتر آن باشد که [illegible]
تا [illegible] باشد تا بر عهدی که الله تعالی با فرزندان آدم بسته وفا کنند
تا رستگاری یابند و عهدی که الله تعالی با فرزندان آدم بسته آنست که پیروی نکنند
شیطان را یعنی بفرمان وی کار نکنند و پرستند خدا را و متابعت فرمان او کنند
دلیله تعالی [illegible] ألم اعهد الیکم أی قوله صراط مستقیم و [illegible] وفا
بنذر صحیح واجبست الله تعالی [illegible] و [illegible] منعقد
شود که مکلف مسلمان التزام قربتی کند که بروی واجب باشد پس اگر التزام
[illegible] بلا صورت [illegible] باز دال [illegible] باشد [illegible] متعلق علیه [illegible] حاصل شود وفا
بآن نذر واجب گردد و اگر التزام قربت [illegible] متعلق شود چنانکه گوید
الله تعالی را است بر من که بنده آزاد کنم یا چند دینار تصدق دهم اصح آنست که
درست باشد و وفا بآن واجب گردد و نذر در مفروضات و مباحات و معصیتها
منعقد نمیشود و اگر بنذر منع چیزی یا تحریض بر چیزی کند چنانکه گوید اگر فلان با زید
سخن گویم یا از این شهر بیرون روم الله تعالی را باشد بر من صد دینار تصدق
دهم این را نذر لجاج خوانند پس اگر با زید سخن گوید یا از شهر بیرون
رود مخیر باشد میان وفا بنذر کردن و میان کفارت سوگند نقولی و قول
دوم آنست که کفاره واجب شود و قول سیوم آنست که وفا بنذر واجب باشد
و بیشتر [illegible] قول اول [illegible] والله اعلم بدانکه اگر [illegible]
نذر درست نیست لیکن اگر کافر نذر کند پس مسلمان شود وفا کردن بآن
نذر مستحب باشد بقول بعضی از علما و بقول بعضی واجب باشد و بدانکه نذر کردن
مکروه است چه در حدیث صحیح بخاری و مسلم ثابت گشته است که رسول الله صلی الله
علیه وسلم نهی کرد از نذر بعضی از علما گفته اند که احتمال دارد که سبب نهی
باشد که چون نذر کنند ملتزم چیزی گشته باشند که آنرا از سر تکلف کنند
[illegible] و احتمال دارد که سبب نهی آن باشد که نذر کننده قربتی را که [illegible]
[illegible] درست معاوضت [illegible] نذر را بآن متعلق میگرداند [illegible]
بآن وفا نشد [illegible] باید که از سر اخلاص محض باشد و بعضی [illegible]
[illegible] دارند که سبب نهی آن باشد که وقت باشد که بعضی [illegible] دارند که
که نذر منع چیزی مقدر است که میکنند پس از راه آن [illegible] هیچ جاهل این اعتقاد نکنند
نهی کرد از نذر و سیاق حدیث مؤید احتمال آخر است و بدانکه اجماع علما

ترمذی و ابن ماجه منقولست از ابو هریره رضی الله عنه که او روایت کرده از رسول
صلی الله علیه وسلم که گفت اتدرون ما اکثر ما یدخل الناس الجنة تقوی الله و حسن الخلق و
اتدرون ما اکثر ما یدخل الناس النار الاجوفان الفم والفرج یعنی آیا میدانید
چه چیزست که بیشتر مردمان را آن در بهشت آرد پرهیزگاری و خوی نیکوست آیا میدانید
که چه چیزست که بیشتر مردمان را در دوزخ در آرد دهن و فرج است و در روایتست
که رسول خدا گفت من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه یعنی از حسن مسلمانی مرد ترک
کردن اوست چیزی را که آن مقصود نباشد و شناخت ما لا یعنی آنست که سخنی گوید که اگر خاموش
از آن در حال و مآل ضرر نباشد و از گفتن آن فایده حاصل نشود و اگر چه در گفتن
آن هیچ مضرت نبود و شک نیست که مباح از سخن فرض و سنت نباشد مانند مثال
کسی باشد که بگفتن یک سخن گنجی حاصل تواند کرد پس کلوخی بستاند و گنج را ضایع
سازد و در مشغول شدن بما لا یعنی مشغول گردانیدن فرشتگان موکل است بنوشتن چیزی
که هیچ ضرر و فایده در آن نیست پس مؤمن باید که از آن شرم دارد و داند
که هر سخنی که میگوید بروی مینویسند و زبان آلتی است که آن بهشت و حور عین
و رضای الهی بوی حاصل میتوان کرد بفضل الله تعالی پس انفاس و اوقات خود
را ضایع نکند الا بچیزی که حاجت بدان بود و در آن فایده نبود مشغول نشود
و از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه روایتست که گفت ما من شیء احق
بالسجن من اللسان یعنی نیست هیچ چیز سزاوارتر بآنکه در زندان بود از زبان
بدانکه خاموشی از چیزی نیکوست که در آن مصلحتی و فایده شرعیه نبود
اما از حق خاموش بودن مذموم است برای آنکه چنانکه حرامها و مکروهها بزبان
متعلق است فرضها و سنتها نیز متعلق بآن است مستحق عذاب میگردد و چنانکه
باز داشتن زبان از مکروهات ممدوح است استعمال در مستحسنات متعلق بآن
است جالب ثوابست ابو علی دقاق گفته است که هر که از حق خاموش شود دیو
گنگ باشد و دروغ گفتن حرام است و دلیل آن از قرآن و حدیث بسیار است
و اجماع بر حرامی آن منعقد است الا در صورت چند بعینه الله تعالی میفرماید
و لا تقف ما لیس لک به علم در تفسیر این معنی گفته اند که پی روی مکن چیزی را که ندانسته
باشی ترا آن دانائی یعنی مگوی شنیده ام و نشنیده باشی و یا دیده ام و ندیده باشی
یا دانسته ام و ندانسته باشی و رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفت علیکم بالصدق
فان الصدق یهدی الی البر و ان البر یهدی الی الجنة و ما یزال الرجل یصدق

[ب]الصدق حتی یکتب عند الله صدیقا وایاکم والکذب فان الکذب یهدی
الی الفجور فان الفجور یهدی الی النار وما یزال الرجل یکذب ویتحری الکذب
حتی یکتب عند الله کذابا معنی یکتب درین حدیث آنست که حکم کنند برو و مستحق
گردد که او را وصف کنند بمنزله صدیقان و ثواب ایشان یا بصفت کذابان
و عقاب ایشان و مراد اظهار این صفت است مخلوق را تا آنکه در ملأ اعلی
این صفت مشهور گردد یا در دلهای مردم و زبانهای ایشان اندازند که وی
... اما علم الهی سبحانه و ارادت ازلی است در ابتدا و انتهای ازل و پیش از آفرید
آسمانها و زمینها به پنجاه هزار سال پیش از آفرید خلایق در لوح محفوظ نبشته کرده اند و
... این بچه در شکم مادر می آفرینند پیش از دمیدن روح در کالبد آن روزی
و اجل و عمل و سعادت او یا شقاوت او را هر چه میکرداند بر فرشته که بامر الهی موکل
است بر رحم و آن فرشته را می نویسد تا این چهار چیز مأمور میکرداند و رسول الله
... آیة المنافق ثلث اذا حدث کذب واذا وعد خلف واذا اؤتمن
[خ]ان یعنی نشان منافق سه است چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف
کند و چون ویرا امین سازند خیانت ورزد و بدانکه دروغ گفتن مطلقا حرام است
الا از برای حصول مقصود صحیح شرعی [illegible] [illegible] بمقصود مگر آنکه دروغ
حاصل نشود و اگر حاصل کردن آن مقصود واجب بود پس دروغ نیز واجب
باشد مثلا اگر مسلمانی از ظالمی پنهان گردد و ظالم سوال کند از موضع او یا بر او
ظلم کند واجب باشد پنهان داشتن اگر چه بدروغ باشد و همچنین اگر پیش او یا دیگری
امانتی بوده ظالمی ازان سوال کند و خواهد که آنرا بستاند واجب شود پنهان داشتن
و اگر پنهان داشتن او جز بدروغ حاصل نشود دروغ گفتن واجب باشد و اگر بالحاح
گوید که امانت پیش من هست و ظالم بعد ازان در ستدن اکراه کند ضمان لازم آید
بر صاحب دهنده که امانت پیش وی بود و همچنین اگر اصلاح ذات البین یا مقصود
شدن در جنگ شرعی حاصل نشود الا بدروغ دران صورت آن دروغ نیکو باشد
و همچنین است حکم دروغ شوهر با زن و زن با شوهر در اظهار دوستی و مانند
آن در فریب دادن و منع حقی که بر وی باشد کردن یا ابطال دعوای حقی تصرف
کردن در این صورتها که از برای حاصل کردن مقصود شرعی صحیح دروغ حاصل
نمیشود دروغ گفتن حرام نیست هم اولی و احتیاط آنست که توریه کند و توریه آن
است که قصد بقصیدن صحیح کند آن سخن که میگوید چنانکه نسبت بمقصود ...

مبارزه دروغ گوید حرام نباشد و بدانکه هر دروغ که متضمن زیانی بود بنفس یا بمال
ازان بیشتر باشد از دروغی که متضمن مضرتی دیگر نباشد اگرچه همه حرام و متعلق
... است و گواهی دادن بدروغ از بزرگترین کبایر است و تحقیقه کسی که گواهی
بدروغ دهد مرتکب چند گناه بزرگ گشته باشد یکی دروغ و افترا دوم آنکه ظلم کرده باشد
بران کسی که ویرا گواهی داده باشد چنانکه بواسطه گواهی وی ظلم بر کسی دیگر کنند مستحق
دروغ کرده سیوم آنکه ظلم کرده باشد بران کسی که بروی گواهی داده باشد و بسبب
گواهی وی زیان بمال یا بعرض یا بنفس او رسد هرچه که صدق و کذب او معلوم
نبود نباید گفت اگر شنیده شود رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود کفی بالمرء کذبا
ان یحدث بکل ما سمع یعنی کافیست مرد را از دروغ آنکه باز گوید هرچه شنود و
... رسول الله بئس مطیة الرجل زعموا مطیه شتری است که خداوند حاجتی داشته
باشد و بموضعی رود بران سوار شوند پس رسول خدا صلعم تشبیه کرد بآن شتر
... بعضی مردم آن را پیش روی سخن خود میسازند و توصل بآن میکنند از گفتن
زعموا و بسیار باشد که زعموا در سخنی گویند که ثابت نباشد و سندی نداشته
باشد پس ازین حدیث مفهوم میشود که نقل سخنی که ثابت نبود و سندی نداشته
باشد مذموم است و بدانکه هر دو اختلاف علما در سخن ... که بعض ایتی از قرآن
... گوید و مراد ازان نبود یا حدیثی گوید و دانند که آن دروغ است یا ندانند که
... است یا دروغ یا شک در گفتن حدیث صحیح کنند و ندانند که مراد ازان حدیث
چگونه باید گفتن پس بواسطه خطا او در گفتن آن زیانی بدین ... کسی
رسد چنانکه از طاعت کاهل کنند یا بر معصیت دلیر شود یا از روی ترس
... ریک گرد آیند و حفظ گفتن در گواهی بدروغ داخل باشد بلکه فساد این
... باشد چه زیان نفع ... تعلق بزندگانی این جهان دارد و خلل در دین
... آن که سبب زیان آخرت است از همه صعبتر و دشوارتر است نعوذ بالله ... و نوع
... تفضیل او و تفضیل وی و غیبت حرام است الا در حال چند معین که علی سبیل التفصیل
گفته شود ان شاء الله تعالی و دلیل بر حرامی آن در قرآن و احادیث صحیح بسیار است
و اجماع اهل اسلام بر حرمتش منعقد است قال الله تعالی و لا یغتب بعضکم بعضا الایه
... روایت از عایشه که گفتم با پیغامبر صلی الله علیه وسلم که بس است از صفیه چنین و چنین
بعض از راویان حدیث گفته اند مراد عایشه آن بود که صفیه رضی الله عنها کوتاه است پس
رسول الله فرمود لقد قلت کلمة لو مزجت بماء البحر لمزجته یعنی بدرستی که گفتی

سخنی که اگر آن سخن را با آب دریا آمیخته کردانند آمیخته شود آمیزشی که آب متغیر شود از
طعم یا بوی آن سخن و از تغییر کند و زشتی آید و این ضرب از جهت عظمت غیبت
و در سنن ابوداود مرویست از حضرت رسول ص لما عرج بی مررت بقوم
اظفارهم من نحاس یخمشون وجوههم وصدورهم فقلت من هؤلاء یا جبرئیل قال
هؤلاء الذین یاکلون لحوم الناس ویقعون فی اعراضهم یعنی در شب معراج
گذشتم بقومی که بود ایشان را ناخنها از مس و میخراشیدند رویها و سینههای خود را
گفتم کیستند اینها ای جبرئیل گفت یعنی جبرئیل اینها کسانی اند که خورده اند گوشتهای مردم
وافتاده اند در عرضهای ایشان و بدانکه معنی خوردن گوشت مردم غیبت کردن
ایشانست الله تعالی در قران عزیز تمثیل غیبت بخوردن گوشت مرده کرده
و بعضی گفته اند همچنانکه مرده قدرت بر دفع خوردن گوشت خود ندارد آنکس که غایب است
غیبت او میکنند نیز قدرت بر دفع آن ندارد بنابر آن آنرا باین تمثیل است و بعضی گفته اند
این تمثیل از برای آن کرده که حرامی غیبت است چه خوردن گوشت مسلمان حرام است و طبع
مردم از آن متنفر است همچنین باید که بحسب حکم شرع از غیبت نیز متنفر
باشند و آنرا در کراهت بمنزله خوردن گوشت مرده انگارند حکایت است که روزی
که میمون بخورد ... که نزد یکی مرده ... آوردند و گفتند بخور این را
چرا گفتند از برای آنکه تو غیبت کردی بنده فلان کس را که این زنگی است
گفت گفتم من در باب این شخص سخن گفتند که کافی است استماع کردن ... شنود ... و رضا
و بدانکه غیبت آنست که مسلمانی غایب را یاد کنند بنقصانی که در وی بود و اگر
حضور وی گویند کاره باشد آنرا خواه که در بدن او باشد یا در دین وی یا در
وی یا در خلق وی یا در لباس وی یا در رفتن یا در حرکات وی و غیر آنکه یاد کردن
بعیب که در وی باشد و آن را مکروه دارد بلفظ باشد یا بنوشتن یا برمز یا باشاره
بچشم یا بدست یا بسر و مانند آن و نووی در کتاب اذکار گفته است
هر چه ... تفهیم دیگری کنی نقصان مسلمانی را آن غیبت حرام بود و چنانکه
گفتن حرام است غیبت شنودن و انکار نکردن نیز حرام است و بر هر کس
غیبت حرام بشنود فرض است که غیبت کننده را از آن منع کند اگر از ضرر
ظاهر نترسد و اگر از ضرر ظاهر ترسد واجب است بر وی که بدل انکار کند
و اگر تواند از آن مجلس جدا شود و اگر تواند که بزبان انکار کند یا قطع سخن غیبت کند
بسخنی که حرام نبود و در آن تقصیر کند عاصی شود و اگر کسی مبتلا گردد بحضور در مجلسی
که غیبت حرام کنند و از انکار عاجز باشد یا انکار کند و از وی قبول نکنند و نتواند که از

دو رکسه

دو رشنوه حرام باشد بدون قصد شنودن غیبت کردن و گوش تاب دادن و شنیدن و طریق و
ایست که ذکر تو ... کنند بدل و زبان یا بدل انکار کند در حضور ... جایز باشد
... این بار از فضل شنودن غیبت بار آید و بعد از آن بشنودن ... خصوصی
... ایشان تا بمنع مشغول گردند و اگر بعد از آن از جدا شدن از ایشان بشنود ...
... که غیبت کنند جدا شدن واجب شد نقل است که ابراهیم ادهم رحمة الله علیه
... بولیمه حاضر شد بنشست حاضر شده بود مردم ذکر کردند که فلان نیامده ... پس
... مردی که ... نقل است ابراهیم گفت این معنی که کرده ام این را با نفس
... حاضر شدم در موضعی که غیبت مردم میکنند ملاقات این باید کرد پس برون
رفت و ... روز ... بخورد ... بدانکه غیبت مباح است از برای غرضی چند شرعی و آن
شش سبب است اول تظلم مظلوم را میرسد که پیش سلطان و قاضی و هر که او را قدرة بر منع
ظلم ... گوید که فلان کس بر من ظلم کرد دوم یاری خواستن از برای تغییر منکر و منع
عاصی از معصیت پس باکسی که تغییر منکر و باز داشتن عاصی را از معصیت ...
بگوید که فلان کس معصیت میکند و برا از آن باز دارد سیوم استفتا است مثلا با مفتی
گوید فلان کس بر من چنین ظلم میکند من دفع ظلم وی چگونه کنم و اگر چه این بعبارت
استفتا جایز است لکن اولی آنست که چنین گوید که اگر کسی کسی چنین ظلم کند ...
... باشد تا غرض بی تعیین حاصل شود اگر چه تعیین نیز جایز است چهارم
نصیحت مسلمانست و تحذیر ایشان از بدی همچنانکه کسی را بیند که متاعی معیوب بیع
... آن عیب ... یا ... کننده یا خمار خواهد خرید پس با مشتری
... نصیحت بگوید که متاع معیوب است و غلام فاسق است یا طالب علمی را بیند که
... استاد فاسق یا مبتدع تردد میکند و از وی علم می آموزد و ترسد که صحبت
... طالب علم مضر باشد پس ... بقصد نصیحت یا کسی را ...
... باشند که قیام بان نتوانند نمود از برای آنکه اهلیت آن نداشته باشند یا فاسق
... تا آن کس که بروی حاکم باشد بگوید تا وی را معزول کند و دیگری نصب کند و ...
... با کسی مشورت کنند از برای پیوند با کسی یا معامله کردن یا امانتی نهادن واجب باشد
... آن کس که بیان حال کند ... کند از برای نصیحت اما اگر بمجرد گفتن آنکه بمعامله
پیوند با وی مصلحت نیست یا ازین کار ... غرض حاصل میشود تصریح بذکر غیبت وی جایز
نباشد و اگر بی آنکه تصریح بعیب وی کند غرض حاصل نمیشود تصریحا بگوید بقصد نصیحت
... جرح کردن کسانی که شرعا روایت و گواهی ایشان اعتبار نموده باشند جایز است

باجماع بلکه واجبست از برای شریعت مکرمه و آن نه از غیبت حرامست بلکه از نصیحت واجبست
بشرط آنکه جرح کننده اسباب جرح را دانسته باشد و قول او مقبول باشد پنجم
آنست که کسی را که ظاهر و مشهور باشد بفسق و بدعت پس یاد کنند بآن فسق و بدعت
که می ظاهر [illegible] آن غیبت نیست و بعضی گفته اند حرام باشد الا بسببی دیگر ششم تعریف
است مثلا کسی که معروف باشد بلقبی چون اعمش و ازرق و کور و کوتاه
و مانند آن تعریفا و آن لقب جایز بود بنیت تعریف اما بر سبیل تحقیر و تنقیص
نشاید و اگر تعریف او بغیر لقب ممکن بود اولی باشد بدانکه بهتان حرام
و وعید شدید بر آن وارد شده و بهتان آنست که مسلمانی را یاد کنند بنقصانی که در وی
نباشد و آن را کاره باشد و در حدیث صحیح دلیلست بر آنکه از فاضلترین خصال
مسلمانی یکی آنست که مسلمانان از زبان و دست او بسلامت باشند و نمیمه بر سبیل
فساد حرام است باجماع مسلمانان [illegible] نوع سیوم باید [illegible] از [illegible] نمیمه و در حدیث
صحیح آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر داد که صاحب گور را عذاب میکنند بواسطه
آنکه میرفت بنمیمه و رسول الله فرموده لا یدخل الجنة قتات یعنی نمام و در [illegible] حدیث
علما را دو قول است اول آنست که محمول است بر کسی که سخن چینی حرام را حلال دارد
بی تاویل و وجه آنکه دلیل حرمت آن بوی رسیده باشد پس وی کافر باشد و [illegible]
هرگز بهشت نرود و قول دوم آنست که جزای سخن چینی آنست که درهای بهشت
از برای اصحاب فوز بکشایند و [illegible] ایشان در نرود بلکه ویرا موخر دارند بواسطه
استحقاق عقوبت لکن وقتی باشد که جزا را بوی نرسانند بلکه از وی عفو کنند
و وی تاخیر بهشت رود و از برای آنست این تاویل کردیم که مذهب اهل حق آنست
که هر کس که با ایمان بمیرد اگر چه مصر بود بر گناه اگر الله تعالی خواهد از وی عفو
کند پس وی بی عذاب بهشت رود و اگر الله تعالی خواهد ویرا عقوبت کند بعد از آن
بفضل خود ویرا در بهشت در آورد و هیچ مومن در دوزخ جاوید نماند و [illegible]
نمیمه سخن کسی پیش دیگری باز راندنست بر سبیل افساد و وعیدها که در حق
سخن چین آمده است محمول است بر سخن چینی که باشد از برای آنکه کار [illegible]
سخن چینی مقتضی فساد در [illegible] متعلق بدیگری باشد یا در فعل سخن چینی مصلحت
شرعیه باشد نقل آن سخن ممنوع نباشد بلکه وقت باشد که واجب بود یا مستحب
بر حسب اختلاف احوال مثلا اگر بر سخنی مطلع شود که مقتضی ظلم بر مسلمانی باشد
و اگر یا [illegible] نقل آن سخن بکنند احتراز از آن مضرت و دفع آن ظلم میتوانند کرد نقل
کردن واجب باشد بدانکه حاکم سخن چینی حرام دارد الا مر مسلمانی که مصلحتی شرعیه

نمیمه

اظهار

دران

زبان نیاید و اظهار آن را کراهیت دارند خواه که ظاهر کردن آن بگفتن بود یا بنوشتن
یا برمز یا باشارة و علما گفته اند هر که پیش او سخن چینی حرام کنند و با وی گویند فلان
[illegible] در حق تو چنین گفت بروی شش چیز لازم گردد یکی آنکه وی را از [illegible]
[illegible] سخن چین فاسق است دوم آنکه سخن چین را از سخن چینی نهی کند و تقبیح نقل وی
کند چه نهی از منکر واجبست سیوم وی را از برای آن معصیت دشمن دارد چه دشمنی
مخالفان شرع واجبست چهارم بمسلمان غایب [illegible] و نقل سخن کرد [illegible]
[illegible] بتجسس بحث آن نمیمه نکند ششم آنچه [illegible] سخن چین را از آن
[illegible] گرد [illegible] حکایت [illegible] نکند و نگوید که فلان کس چنین نقل
کرد تا خود نیز سخن چینی نکرده باشد [illegible] نهی عنه است و در احادیث ذم
[illegible] نیست و از صفتهای مومن کامل [illegible] گفت که فحش گوی نباشد و فحش آن است
[illegible] حاجت شرعیه عبارة از چیزی کنند که مردم از آن شرم دارند اگر چه راست
[illegible] و این معنی در الفاظ مجامعة و مانند آن بسیار واقع میشود و باید که از [illegible]
[illegible] بکنایتی عبارة کنند که غرض حاصل شود و تصریح نکفته باشند مثلا از مجامعة
[illegible] و مس و مباشرة و مانند آن عبارة کنند و از [illegible] کردن بقضاء حاجت
[illegible] رفتن و مانند آن کنایت کنند و باید که گاهی بتصریح از امثال این عبارة
[illegible] که در تصریح مصلحتی شرعیه نبود چه اگر خوف آن باشد که مخاطب از کنایة
[illegible] کنند که مراد نباشد تصریح کنند تا از برای [illegible] غرض بیان و تعلیم [illegible]
[illegible] آنچه در احادیث تصریح بمثل آن آمده است والله اعلم
[illegible] آنست الله تعالی میفرماید ان الله یامرکم ان
[illegible] امانتها و گذاردن آن را باهل آن [illegible]
تؤدوا الامانات الی اهلها یعنی بدرستی که الله تعالی میفرماید شما را تا آن که ادا کنید
امانتها را باهل آن و از صفتهای اهل فلاح که فردوس یابند یکی آنست که امانتها را رعایة
کننده باشند دلیل این معنی در اول سوره کریمه المومنون است و در آیة ان الانسان
خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا الا المصلین الذین هم علی صلواتهم
[illegible] للامانات دلیلست بر آنکه رعایة کردن امانتها از جمله آنست که الله تعالی اهل آن را
[illegible] کرامة [illegible] بهشت فرموده و ذم و عیب کسی که آن جمله موصوف نباشد کرده و رسول
صلی الله علیه و سلم فرموده آیة المنافق ثلث اذا حدث کذب و اذا وعد خلف و اذا
اؤتمن خان ظاهر [illegible] راجع [illegible] نشان منافق [illegible] سخن گوید

دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون ویرا امین سازند خیانت کند و در روایتی آمده
بدان صیام و صلاة و زعم انه مسلم یعنی اگرچه روزه دارد و نماز گذارد و دعوی کند که مسلمانست
علما اتفاق دارند که ظاهر این حدیث چیست اقوال است آنچه بیشتر دانند و نواوی تصحیح
اختیار آن کرده است که این خصلتها خصلتهای نفاق است و صاحب این خصلتها مانند منافقان
باشد در این خصلت و متخلق باشد به اخلاق ایشان چه نفاق ظاهر کردن چیزیست
که در باطن خلاف آن باشد و این معنی در صاحب این خصلتها موجود است و نفاق
او در حق آن کسی است که با وی سخن میکند و وعده با وی میدهد و امین وی میکند و نمیگوید
این خصلتها از صحابه که اسفل است [illegible] نه به آنکه از صحابه در درک اسفل دوزخ
[illegible] باشد و اظهار مسلمانی کند و در باطن کافر باشد و بعضی گفته اند مراد از این خصلتها
نفاق عمل است و بعضی گفته اند تحذیر مسلمانانست تا این خصلتها را عادت نگیرند چه
خوف آنست که منتهی شود بحقیقت نفاق و در شعب الایمان … آورده اند که کم بود
که رسول الله خطبه کردی و نگفتی لا ایمان لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له و این
حدیث دلیل است بر آنکه خیانت کردن در امانت از اسباب ضعف ایمان و نقصان دین
است و هر کسی که در امانت خیانت کند مذموم باشد و مستحق عقوبت گردد پس
بنده باید که محافظت کند امانتی که میان او و میان الله تعالی است از عبادات
و اداء حقوق بندگان الله تعالی کند تا ایمان او ناقص نباشد و علما گفته اند که امانت
هر عضوی آنست که استعمال نکند در چیزی که از برای آن آفریده اند و هر کس
عضوی را در ضد آن چیز که ویرا بآن فرموده اند استعمال میکند بدرستی که خیانت
کرده است و ایمان وی در ضعف و نقصان در آمد چه معصیت را نقصان
ایمان لازمست ابوداود و ترمذی و دارمی رحمة الله علیهم روایت کرده اند از
ابوهریره رضی الله عنه که او گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم أدّ الامانة الی
من ائتمنک و لا تخن من خانک یعنی بگذار امانت را بآن کسی که امین ساخت ترا و
مکن با آن کسی که خیانت کرد با تو اکنون بدانکه اگر زید مثلا هزار دینار بودیعت
عمرو نهد پس عمرو انکار کند و حق امانت نگذارد و زید را استحقاق مال خود حاصل
نشود بعد از آن عمرو نیز هزار دینار پیش زید نهد مذهب بعضی آنست
که زید را جایز باشد که انکار کند و کذا ادای امانت بر وی واجب نشود و استدلال
بظاهر حدیث کرده اند چه پیغمبر علیه السلام صلی الله علیه وسلم فرموده لا تخن
من خانک نفی آنکه او را خیانت خوانند و در آن [illegible] و مذهب امام احمد حنبل
اینست و یک روایت از امام مالک همین است و مذهب امام شافعی جمهور و منکر
حق زید است و امتناع از ادای حق او میکند و ودیعت عمرو زیاده از حق زید نیست

شعب نفاق

زید را

برانکه هرکه با دیکری وعده کند در چیزی که بهر ازان نباید ه باشد باید که وفا بآن کند ولکن
خلافست علما را در انکه وفا کردن بآن واجبست یا مستحب شافعی وابو حنیفه
و اکثر علما برانند که وفا بآن مستحبست و اکر ترک کند فضیلة از وی فوت
شود و شکی نیست که کنهکار نباشد و مذهب جمعی آنست که وفا بآن واجب
باشد و بعضی کفته اند که اکر وعده مرتبط بسببی باشد مثل انکه کوید نکاح کن
و ترا چندین بدهم یا مانند آن وفا واجب باشد و اکر وعده مطلق باشد وفا
مستحب بود نعمتهاء الله تعالی را بر خود دانستن و شکر کردن
بیست علما کفته اند شکر بنده مر الله تعالی را اعتراف کردن اوست بنعمتهای وی و ثنا کردن
بروی و تمام آن مواظبت نمودن است بر طاعة او و حقیقة شکر مقابله نعمة بقول
و فعل و نیة است پس کسی حقیقت شکر الله تعالی کرده باشد که نعمتها از الله تعالی داند
بدل و بزبان حمد الله تعالی کوید و اعضا را در طاعة استعمال کند و نعمتها را وسیله
معصیت نسازد و در قران کریم الله تعالی بشکر کردن امر میکند و اشکروا لی
ولا تکفرون و بشکر کردن وعدهٔ مزید نعمة فرموده لئن شکرتم لازیدنکم
از آیات کریمات که در ان صریح امر بحمد و شکر و بیان فضیلة آن است بسیار است
و از اخبار کلام که ما فضل من کلام بهاست نزد الله تعالی الحمد لله است بدلیل حدیث
صحیح که در شعبة [illegible] بیان کرده شده الحمد لله بر کننده تر از رحمت و مرویست
از رسول الله که کفت کل امر ذی بال لم یبدأ بالحمد لله فهو اجذم یعنی هر کار
که اهتمام بآن داشته باشند و در اول آن کار را بحمد لله ابتدا نکنند آن کار ناقص باشد
و برکت آن زاینده نبود و بدان که مستحبست که ابتدا دعا و ختم آن بالحمد لله
کنند و العجب حمد خدا تعالی کردن در خوشی و ناخوشی مستحبست و چون کسی را
فرزند بمیرد پس حمد خدا تعالی [illegible] کند و انا لله و انا الیه راجعون کوید بنا کنند
از برای او خانه در بهشت و آن را بیت الحمد نام نهند و حمد خدا تعالی
نیز مستحبست در ابتدا تصنیفات و درس و خواندن و بعد از فراغ خوردن
و آشامیدن و بعد از عطسه و نشاندن خواستن و بعد از بیرون آمدن از خلا
و بدانکه شکر کردن نعمتی دیکر است از نعمتهای الله تعالی بر بنده و هیچ بنده شکر
هیچ نعمتی از نعمتهای الله تعالی را نتواند کرد بنعمة توفیق که موجب شکر دیکر است
و چون الله تعالی بفضل خود دهنده آلة و بخشنده قوة و توفیق است اکر بنده
را قوة همه عالم بود و تا قیامت زنده بود و عبادت کردن بحقیقة مکافات

[illegible]

شعبهٔ سی و چهارم نگاه داشتن زبان است از هرچه احتیاج به آن نباشد
و داخل است درین شعبه ترک دروغ و غیبت و بهتان و سخن چینی و فحش بدانکه مؤمن
باید که زبان را نگاه دارد از هر سخنی که مصلحت شرعیه در آن نباشد
و قدر هر سخنی که گفتن و ناگفتن آن یکسان است سخن آن است که نگوید از برای
آنکه بسیار باشد که سخن مباح منجر شود بسخن حرام یا مکروه و در صحیح
آمده است که رسول الله فرمود من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا
او لیصمت یعنی هرکه ایمان دارد بخدا تعالی و بروز آخر پس باید که خیر
بگوید یا خاموش شود و سخن خیر آنست که مصلحت شرعیه در آن باید
و مرویست از رسول الله که گفت من وقاه الله شر ما بین لحییه و شر ما بین
رجلیه دخل الجنة و در ترمذی رحمه الله بتحسین حدیث منقول است یعنی
آنکست که هرکه نگاه دارد الله تعالی او را از بدی آنچه میان دو دیواره اوست
یعنی زبان و از بدی آنچه در میان هر دو پای اوست یعنی فرج در آید در بهشت
و رسول الله فرمود من یضمن لی ما بین لحییه و ما بین رجلیه اضمن له الجنة یعنی هرکه
ضمان کند مرا زبان را و فرج را ضامن شوم او را به بهشت ضمان کردن زبان
[illegible] آنست که آنها را بجز مأمورات شرعیه که بآن متعلق است استعمال نکند
[illegible] ان العبد لیتکلم بالکلمة ما یتبین ما فیها یهوی بها فی النار
[illegible] المشرق والمغرب یعنی بدرستی که بنده باشد که سخنی بگوید و اندیشه
[illegible]ن و فکر در بدی آن نکند و از آن [illegible] نزدیکتر [illegible]
[illegible] کلمه در دوزخ دورتر از بقدر آنچه میان مشرق و مغرب است و
[illegible] گفته این کلمه باشد که نزد سلطان یا دیگری از والیان بگوید و از آن
[illegible] تا فی [illegible] رسد و همچون قذف و آنچه در معنی آنست و در مشکوة از کتاب

تهمت کبیره

ترمذی

بدر رسد که اینکه از ودیعه عمرو کند و بعوض حق خود ستانند و تا وین حدیث آیت که
چنانچه عبارت از ناقص گردانیدن حق دیگریست و درین کس بواسطه امتناع
او تمام مقدار حق خود از بهر عوض ستانند و حق دیگری را ناقص نگردانیده است و الله
اعلم و بعضی گفته اند اگر بر عمرو قرض دیگری باشد زید را نرسد و اگر بر وی قرض
دیگری نبود او را گرفتن مقدار حق خود زید را جایز باشد و این روایتست از امام
مالک و بعضی گفته اند اگر از جنس مال خود باید جایز باشد که مقدار حق خود استیفا
کند اما از غیر جنس مال خود بیک گرفتن و فروختن درین صورت روا نباشد و این قول
اصحاب ابو حنیفه است و بعضی گفته اند که اگر سبب حق ظاهر بود همچون نکاح
و قرابت و مانند آن استیفاء حق خود جایز باشد از برای آنکه هند رضی الله عنها
در حضرت آن سرور علیه السلام عرض داشت که ابو سفیان که شوهر اوست مقدار
کفایت با و نمی دهد بعد از ان آنسرور هند را دستوری داد که از مال او برگیرد
چندان که او را و فرزندان او را کفایت باشد و اگر سبب حق پنهان باشد
هرگز گرفتن جایز نبود والله اعلم

ترک کشتن آدمیست

بی دستوری شرع مطهر و ترک جنایتها بر آن و بدانکه کشتن آدمی بناحق از
کبایرست که اکثر علما گفته اند بزرگترین گناهها بعد از شرک قتل ناحق است
و این معنی از نص امام شافعی در کتاب شهادات از مختصر مزنی منقول
است و در قتل ناحق وعیدها عظیم و تهدیدها شدید در قران مجید و در
احادیث صحیح آمده است قال الله تعالی و لا تقتلوا النفس التی حرم الله الا
بالحق یعنی مکشید هیچ نفس را که الله تعالی در اصل آن حرام گردانیده است مگر
بدستوری شرع و آنحضرت رسول الله در حدیث صحیح بیان کرده که بناحق
کشتن نفسی را که الله تعالی حرام گردانیده است از گناهان بزرگ گناهها
هفت گانه هلاک کننده است و هم او صلی الله علیه و سلم فرمود اول ما یقضی
بین الناس یوم القیمة فی الدماء یعنی اول چیزی که حکم کنند میان
مردمان روز قیامت در خونها باشد و این حدیث مخالف آن نیست یعنی نیست
که در شعب ایمان بیهقی یاد کرده شد که اول چیزی که حساب کنند بنده را از عمل

او نمازنا باشد چه آن از جمله است که میان الله تعالی و میان بنده باشد و این محمول
[بر آن است که] میان بندگان بود پس اول چیزی که بدان حکم کنند روز قیامت از انواع
[آن] بود خونها باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت لا یزال [المؤمن فی]
فسحة من دینه ما لم یصب دما حراما یعنی همیشه مسلمان در فراخی
[دین] است تا دم حرام نریخته باشد بخون حرام اشارة بدان است که
بکشتن نفس ناحق گردد ایمان وی ناقص باشد و عرصه دین وی بر وی
تنگ گردد و رسول الله گفت سباب المسلم فسوق و قتاله کفر بدانکه
سب در لغت شتم است و شتم گفتن در عرض کسی بچیزی که عیب وی بود و سب
مسلمانان بناحق حرام است باجماع امت و قائل آن فاسق است چنانکه از این
حدیث صحیح معلوم میشود و بدانکه [قتال] مسلمان بقتل ناحق و مانند آن از معاصی
ضلال داشتن آن از دین مسلمانی بیرون کند [illegible] در تأویل و قتاله
کفر چند قول گفته‌اند یکی آنست که محمول است بر کسی که حلال دارند دوم آنکه مراد
ناسپاسی است در نعمت برادری مسلمانی و سیوم آنکه قتال مسلمانان عملی است که
بخوف آنست که عاقبت سیوم آن بازگشت مرتکب این باشد بکفر [illegible]
این معنی گفته‌اند که معصیتها پیش رو کافریست چهارم آنست که قتال مسلمانان
فعل کافران است و قاضی عیاض اختیار قول چهارم کرده و میل امام نووی
هم [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت اذا التقی المسلمان
بسیفیهما فالقاتل والمقتول فی النار یعنی هرگاه که دو مسلمان بهم رسند
با شمشیرها [illegible] و قصد کشتن یکدیگر کنند در قتال حرام و از ایشان یکی یا دو
کشته شوند کشته و کشنده هر دو مستحق آتش باشند پس گفتند هذا القاتل
فما بال المقتول یعنی کشنده است از برای قتل سزاوار دوزخ پس حال کشته
از برای چیست گفت انه کان حریصا علی قتل صاحبه یعنی مقتول از برای
آنکه خواهشمند کشتن صاحب خود بود نیز سزاوار دوزخ باشد و این حدیث
دلیل است بر آنکه هرکه بدل عزم معصیتی کند و گناه عزم در دل او مستقر
شود [illegible] گردد و دلیل [illegible] مؤاخذه بعزمی که در دل مستقر شود [illegible]
اما هرکس که معصیتی بخاطر او گذرد و در دل او استقرار نیابد و نیت و عزم بدان نداشته
باشد

باشد او بدان مواخذه نگردد و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت من حمل علینا
السلاح فلیس منا یعنی هر کس که بردارد بر ما سلاح پس وی نیست از یاران ما
و در روایتی چنین است من سل علینا السیف فلیس منا ظاهر معنی آنست
هر که برکشد بر ما شمشیر پس وی نیست از ما علما گفته اند یعنی او نه بر سیره ماست
و درین دو حدیث زجر عظیم است از برداشتن سلاح بر مسلمانان و از کشیدن
شمشیر بایشان بنا حق و هشام بن حکیم رضی الله عنه بگذشت بر مردی
چند که از گذاردن جزیه ایشان را در آفتاب باز داشته بودند و روغن
زیت بر سر ایشان فرو میریختند پس گفت شنیدم از رسول الله که گفت
ان الله یعذب الذین یعذبون الناس فی الدنیا و این محمول است بر تعذیبی
که نه بحق باشد یعنی بی دستور شرع مطهر بود یا از حدی که در شرع است
تجاوز کنند و درین حدیث صحیح وعیدیست بعذاب الله تعالی در حق کسی که
بی دستور شرع تعذیب مردم کند و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من اشار
الی اخیه بحدیدة فان الملائکة تلعنه حتی یدعه وان کان اخاه لابیه
و امه و بدانکه در بعضی نسخها صحیح مسلم باین عبارة است که حتی و ان کان
و برین تقدیر محذوفی باشد تقدیرش این بود که حتی یدعه و ان کان و در
بعض نسخها یدعه در لفظ است و معنی حدیث آنست که هر که اشارت
کند سوی مسلمانی باهنی بی دستور شرع پس فرشتگان لعنت کنند
بروی تا آن زمان که آن اشاره رها کند و اگر چه اشارة باهن سوی
برادر و مادر خود باشد و درین حدیث تاکید حرمت مسلمانانست و نهی شدید
از ترسانیدن و متعرض ایشان گشتن بچیزی که متضمن رنج رسانیدن
ایشان باشد بباطل و در قول وان کان اخاه لابیه و امه مبالغه است
در بیان آنکه نهی عام است در حق کسی که متهمی باشد و در حق کسی که تهمة نبود
خواه که ملاعب و بازی باشد و خواه که بجد بود و لعنت کردن فرشتگان
دلیلست بر آنکه این فعل حرام است و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
لا یشیر احدکم الی اخیه بالسلاح فانه لا یدری احدکم لعل الشیطان
ینزع فی یده فیقع فی حفرة من النار و مراد آنکه لا یشیر نهی است بلفظ

نحو و معنیش آنست که باید اشاره کنند یکی از کسانی سور سلمانی فی البلاد جمیع
سته که نمیدانند یکی از کسی که وقت باشد که شیطان ویرا بزدن شمشیر
[illegible] شمشیر محقق گردد پس بیفتد در کوره از آتش و مدرانکه قتل
[illegible] حرام است و از زنا هم اعظمست چه نفس آدمی ملک از ملکیت
[illegible] بمقتضی شرع مگر تصرف در آن جائز نیست چه هر چه هست از
[illegible] و دیگر مخلوقات ملک آفریدگار آنست و هیچ کس را در آن هیچ گونه
[illegible] بی دستوری آفریدگار آن نرسیده در نفس خود چه در عین
آن و در حدیث صحیح وعید عظیم آمده به شدید و زجر و تغلیظ تمام
بکشتن نفس خود وارد شده نیز حدیث سوال البراء من قتل نفسه بشی عذبه
الله به فی نار جهنم یعنی که بکشد نفس خود را بچیزی عذاب کند الله تعالی
ویرا بهمان چیز در آتش دوزخ ولی مراد آنست که از اول تا آخر که ازین
احادیث معلوم شده که کشنده نفس خود را تکلیف کنند در دوزخ تا
خود را عقوبت میکنند بهمان که خود را بآن کشته باشد مثلا هر که باهن نفس
خود را کشته باشد آهن را در شکم خود فرو برد در آتش دوزخ و هر کس
بآشامیدن زهر نفس خود را کشته باشد در آتش دوزخ زهر را خورد
و علی هذا القیاس [illegible] بدانکه اگر کسی قتل نفس خود را حلال داند
کافر باشد هرگز از عذاب دوزخ خلاص نیابد و آنچه در حدیث
صحیح در حق کشنده نفس خود آمده است که خالدا مخلدا فیها ابدا
بعضی از علما گفته اند مخصوص بقاتل نفس خود است که قتل را حلال داند
و قول دیگر آنست که مراد از خلود مدت دراز و درنگ بسیار است
دوزخ چنانچه گویند خلد الله تعالی ملک السلطان و قول مشهور
که جزای کشنده نفس خود این است که جاوید در دوزخ ماند مشروط
لکن اگر مومن بود جاوید در دوزخ نماند چه از دلیلها شرعی
گشته محقق شده که مومن جاوید در دوزخ نماند و جاوید در دوزخ بودن
کافران راست و حاصل آنست که کشنده نفس خود اگر مستحل باشد هرگز از
دوزخ خلاص نیابد چه حرام را حلال دانستن کفر است و کافر را هرگز

از علما

منع از کشتن مسلم

[ا]ز عذاب دوزخ رستگاری نیابند و اگر مؤمن بود در حکم مشیت باشند و اگر نیز
[ب]واسطه گناه عقوبت کشند اما در دوزخ جاوید نمانند و عاقبت بهشت روند بفضل
[ا]لله تعالی وبدانکه فرزند در شکم هلاک کردن هم در قتل ناحق داخل است و حکم
[ا]ن توجیهی کشتن اهل عهد و کافری که بامان شرعی درآمده باشد در این داخل است
در حق کسی معاهدی را بکشد وعید نارسیدن بوی بهشت وارد شده و بوی
[ب]وی بهشت می‌یابند از چهل ساله راه و معاهد کسی بود که در عهد مسلمانان باشد
و اطلاق آن بر اهل ذمه بیشتر است و چون حال کسی که دشمن خدای تعالی را بی
[د]ستوری خدای سبحانه بکشد چنین است حال کسی که مسلمانی را بکشد بناحق چگونه
باشد وبدانکه از همه انواع قتل حرام قتل مسلمان بناحق سخت‌تر است و بزه آن
[ب]یشتر و عقوبت آن زیاده‌تر و مسلمانرا بناحق کشتن از اکبر الکبایر است و حضرت سید
[پ]یغمبران صلوات الله علیه خبر داده که زنی را در دوزخ عذاب کردند بواسطه
[ب]از داشتن گربه که نه چیزی بوی داد که بخوردی و نه او را رها کرد که هوام
و حشرات زمین بخوردی تا بمرد از گرسنگی پس حال کسی که مسلمانی را بناحق
[ب]کشد از روی خشم دیگر تا بمیرد چگونه باشد اما شایسته این خبر در کسی اثر
[ک]ند در دل وی زنده کی مانده باشد و از الله تعالی سال العصمة والاعانة
[و]الاغاثة وبدانکه در قتل حرام و هر جنایتی که بی دستوری شرع بر نفس
[آ]دمی کنند با وجود استحقاق عقوبت آخرت مواخذه دنیویه نیز هست و آن
بعضی قصاص و در بعضی ضمان مالی مثل دیه و غیر آن تفاصیل آن بسیار است از برای
اختصار در اینجا یاد کرده نشد شعبه بیست و هفتم نگاه داشتن فرج است
[و] ترک کردن آنچه حرام است از آن و از مقدمات آن الله تعالی رسول خود را صلی الله
علیه و سلم مامور گردانیده بانکه بگوید مردانرا که ایمان داشته باشند تا فرو گیرند
چشمهای خود را از آنچه نظر بآن حلال نیست و نگاه دارند فرجهای خود را از حرام
[ب]الکلیه نیست و بگوید زنان مومنه را نیز همچنان قل للمومنین یغضوا من ابصارهم
و یحفظوا فروجهم الآیتین و گفته‌اند نگاه داشتن فرج پوشیدن آنست
[از ن]ظر بآن چه مقدمه نگاه داشتن فرج نگاه داشتن چشم است و از
[ع]لامات اهل فلاح که فردوس از آن ایشانست نگاه داشتن فرجهاست
[ا]ز زنان حلال خود و از سریت که بحکم شرع از آن ایشان باشد والذین هم

لفروجهم حافظون الا ایت و الله تعالی در آیة کریمه ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة
نزدیک شدن بزنا نهی کرده است تکلیف از ارتکاب آن کند و در ین آیة نهی است از مقدمات
نظر و لمس و خلوة و مانند آن و چون از مقدمات گشته نهی کرده
ان بطریق اولی منهی عنه باشند و رسول الله فرموده لا یزنی الزانی
حین یزنی و هو مومن یعنی زنا کنند در حالة زنا کردن مومن تمام نبوده و نور
ایمان نمانده باشد و در شعبه ... و چهارم از لفظ مبارک الله و ریا کرده
که هر که ضمان کند مرا انچه میان هر دو لب اوست یعنی زبان و انچه میان هر دو پای
اوست یعنی فرج ضامن صامنم او را بهشت در صحیح بخاری از سمره بن جندب
روایت است که رسول الله بسیار با اصحاب خود میگفت هل رای احد منکم رؤیا یعنی
ایا دیده است یکی از شما خوابی پس قصه خواب با او گفتی آنکس که الله تعالی
را خواست بود که بگوید رسول الله صلی الله علیه و سلم در بامدادی با ما گفت انه
آتانی اللیلة آتیان ابتعثانی تمامه یعنی بدرستیکه آمدند نزد من امشب دو کس
و مرا بیدار کردند و گفتند مرا برو پس برفتم با ایشان تا رسیدیم بر مردی که خفته
بود و مردی دیگر ایستاده بر سر وی با سنگی و آن سنگ را بر سر وی میزد پس سر وی
را می شکست و سنگ فرو میغلطید و آن مرد از پی سنگ میرفت و بر میگرفت
و باز بسوی وی میگشت و چون بوی میرسید سر وی درست بود همچنانکه بود پس
باوی همچنان میکرد که در بار اول کرده بود پس گفتم ایشانرا که سبحان الله کیست
این دو کس ایشان با من گفتند برو برو پس برفتم تا برسیدیم بر مردی که خفته بود
بر قفا و مرد دیگر ایستاده بود و با وی آهنی کژ سر بود پس بیک جانب روی وی
می آمد و می برید کناره دهن وی را تا پس سر و بینی وی را تا پس سر و چشم وی را تا پس
سر بعد از ان ... جانب دیگر میگشت و با آن جانب نیز میکرد مثل آن
پس چون فارغ ... جانب درست گشته بود این جانب ...
دو کس را گفتم ... این گفتند مرا که برو برو پس برفتم تا برسیدیم
بر مثل تنور یعنی بالای ان تنگ بود و بن آن فراخ و در انجا مردان و زنان
برهنه بودند و می آید با ایشان زبانه آتش از زیر ایشان و چون آن زبانه
آتش بر آید فزع میکردند و استغاثه مینمودند و در روایتی با من گفتند برو
پس برفتم تا برسیدیم ... نقبی مانند تنور بالا ان تنگ و زیر آن فراخ

ودر

و زنانی آن آتش می افروختند پس آنگاه که آتش بالا میبرآمد گشاده در انجا بودند
بالا می برآمدند تا بحدی که نزدیک می بود که بیرون آیند و چون آتش فرو می نشست ایشان
باز میگشتند بانجا و دران نقب مانند تنور بود و شب آن آتش می افروختند و مردان
و زنان برهنه بودند من آن دو کس را گفتم اینها کیستند گفتند مرا که برو پس برفتیم
تا رسیدیم بجوی ازدری گفت ح می پندارم که گفت سرخ بوده مثل خون و در میان
مردی شنا وکننده بود و شنا میکرد آن مقدار که میکرد و بر کنار جوی مردی بود
که جمع کرده بود در انجا سنگها بسیار و آن شنا وکننده شنا میکرد آن مقدار که
میکرد بعد ازان می آمد سوی آن کس که نزد او سنگها جمع بود پس دهن را باز میکرد
آن مرد سنگ در دهان وی می انداخت پس باز میگشت سوی وی و هرگاه که باز
میگشت دهان را باز میکرد و آن مرد سنگ در دهان وی می انداخت و در روایتی دیگر
بیان کرده که آن کس که در جوی خون بود می آمد که بیرون آید و هرگاه که می آمد که
بیرون آید آن کس که بر کنار جوی بود سنگی بر دهان وی می انداخت و وی را باز میکرد
بجای خود من بایشان یار رفیقان خود گفتم اینها کیستند مرا گفتند برو پس برفتیم تا رسیدیم
بمردی که با هیبت بود دیدار او و نزد او آتشی بود و آنرا می افروخت و
گرد میشد در پیرامون آن میگردید پس گفتم چیست این مرا گفتند برو پس برفتیم
تا رسیدیم بر روضه که دران رستنیها تمام بود و در انجا جمیع شکوفهای بهاران
بود و دران روضه مردی دراز بالا و نزدیک بود که نه بینم سر او را از درازی قد او
و در پیرامون آن بودند بیشتر از کودکان که هرگز دیدم ایشان را اینها را گفتم
چیست این و اینها کیستند مرا گفتند برو پس برفتیم تا بیامدیم بر روضه بزرگ که
ندیده ام هرگز روضه بزرگتر ازان و نیکوتر ازان گفتند مرا که بالا رو
دران روضه پس بالا بر شدیم پس آنگاه برسیدیم بمدینه که بنا کرده بودند بخشتی
از زر و خشتی از سیم پس بیامدیم بدر مدینه و طلب گشودن در کردیم پس
باز گشودند مارا و در رفتیم در انجا پس ملاقات کردند ما را دران مدینه مردانی که
نیمه بدنهای ایشان همچون نیکوتر چیزی بود که تو آنرا بینی و نیمه دیگر از اندامهای
ایشان همچون زشت ترین چیزی بود که تو آنرا بیننده آن دو کس ایشان را
گفتند که بروید و بیفتید دران جوی و در انجا ظاهر بود که گوئیا آب آن شیر
خالص بود در سپیدی پس برفتند و بیفتادند دران جوی بعد ازان باز گشتند
سوی ما و رفته بود آن زشتی از ایشان و گشته بودند به نیکوتر صورت آن دو کس باین

کفتند که این جنت عدن است و آنست منزل تو پس بالا رفت چشم من بسوی بالا
قصر سفید مانند ابر سپید و آن دو کس کفتند اینجاست منزل تو کفتم ایشان را
بارک الله فیکما ذرانی فادخله یعنی شرف دهاد الله تعالی شما را بگذارید مرا تا
... اما این زمان نه و تو در آنی خواهی رفتن ایشانرا کفتم فانی قد
رأیت منذ اللیلة عجبا فما هذا الذی رأیت یعنی بدرستی که من دیدم امشب
عجب چیست اینها که من دیدم اما انا سنخبرک الحدیث یعنی بدرستی که ما خبر دهیم ترا
اینها اما مرد اول که تو رسیدی پیش وی و میشکستند سر وی بسنگ مردیست
آموخته است قرآن را پس کذاشته است آن را و خفته است از نماز فرض
و در روایتی دیگر اینست که آن مردیست که آموخته است قرآن را پس می خفتند
از آن بشب و عمل بآن نمیکنند در روز پس همچنان با وی میکنند تا روز قیامت و اما
مردی که آمدی بر وی و می بریدند کنج دهن وی را تا پس سر و بینی وی را تا پس
و چشم وی را مردیست که بیرون رفت از خانه خود بیرون آمدی و دروغ کفتی که ...
بافاق رسیدی و در روایتی اینست که آن کس که کنارهای دهن وی می بریدند دروغ کوی
است که دروغ کفته و از وی نقل کرده اند تا بافاق رسیده پس همچنان با وی
میکنند تا روز قیامت اما مردان و زنان برهنه که در مانند بنا تنوری بودند آنهایند که
بزنا مبتلا بودند اما مردی که شنا میکرد در جوی خون و سنگ در دهان وی می انداختند
خورنده ربوا است اما مرد کریه هیئت که نزدیک آتش بود و آن را می افروخت
و آن که پیرامون آن ... مالک خازن دوزخ است و اما مرد دراز
بالا که در روضه بود ابراهیم خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوة و اما کودکان
که پیرامون او بودند هر کودکیست که او را بر فطرة زایانیده اند یعنی پیش
از بلوغ مرده است پس بعضی از مسلمانان سوال کردند از رسول الله که کودکان
مشرکان نیز یا رسول الله پس کفت رسول الله و اولاد المشرکین یعنی
و کودکان مشرکان نیز و اما ... قوم که نیمه از ایشان نیکو بود و نیمه زشت
قومی اند که آمیخته کردند عمل صالح را با عمل بد و در کذرانید الله تعالی از
ایشان و در روایة دیکر هم صحیح بیان آنست که دو کس که با رسول الله بودند و اما
از اینها خبر کردند جبرئیل و میکائیل بود و بدانکه علما را اختلافست درین مسئله که
حال کودکان کافران که بکودکی مرده باشند چگونه باشند توان کفتن که از
اصحاب بهشتند یا نه درین مسئله توقف باید کرد و اصحاب هر قولی را دلیلی است

والله اعلم

والله اعلم بحقیقة الحال و این حدیث زاجر عظیم است مر زنا و دیگر کبائر را
که ذکر آن درین حدیث کرده شد و جز لذة دنیویه نیست با منع آخرة با حرمت
بخصیص لذتی که موجب نقصان ایمان و مستجلب رسوائی و عذاب ... و دیگر
چند کمترین عذاب آخره و کوتاه ترین آن سخت ترین عذاب دنیا و دراز ترین
آن ناچیزست کسانی که آخرة باقیه را بدنیا فانیه اختیار کنند از زنا و امثال
آن که اسباب استحقاق عذاب آخرة است مجتنب و گریزان باشند و ایمان عزیز
خود را ضعیف نکنند و لذة یک لحظه چند روزه دنیا را عوض نعیم آخره نسازند
و لذت باقیه را بدنیا فراموش نکنند و رضای خالق تعالی را بمتابعة هوی بدل ننمایند
و اگر بیکی از موجبات عقوبة مبتلی شده باشند از آن پشیمان و ترسان
باشند و در بند تدارک و اصلاح کار بوند حکایت ماعز که صحابی بود از قضا
بزنا مبتلی شد و بهر تدارک آن بحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت
یا رسول الله طهّرنی یعنی ای رسول خدا پاک گردان مرا یعنی بفرمای تا مرا رجم
کنند تا از آلایش و وبال عقوبة گناه کار رستگار باشم و با وجود آنکه
رسول الله اشارة بقناعة بتوبه و رجوع از اقرار می فرمودند ماعز رضی الله عنه
هر بار که می آمد التماس پاک گردانیدن میکرد تا بار چهارم پس سید عالم فرمود
فیم اطهرک یعنی بسبب چه ترا پاک گردانم ماعز گفت از زنا بعد از آن
رسول الله تحقیق شرایط اقامت حد فرمود و با ماعز گفت أزنیت یعنی
آیا تو زنا کردی ماعز گفت بلی یا رسول الله پس حکم شد که او را رجم کنند
او را بفرمود تا او را ببردند و سنگسار کردند و همچنین زنی از غامد
بیامد و گفت یا رسول الله طهرنی رسول خدا بقناعة بتوبه و رجوع از اقرار فرمود
غامدیه بواسطه حرص تمام که بر پاک شدن از زنیرة معصیت داشت اعتراف
کرد تا آنکه از زنا آبستن است پس او را صبر کردن فرمود تا حمل بنهد
پس چون حمل بنهاد باز آمد و تقاضای اقامت کرد و چون طفلک کوچکی
بود که شیر دهد غامدیه را صبر کردن فرمود تا فرزند را شیر دهد پس چون

صحیح نباشد آمده تقاضا القابست صاکر و چه لطف او کردیم که خبر داده در دست
[illegible] گفت ای پیغمبر خدا این کودک است که از زنا بوده دادن فارغ
[illegible] من کودک را بیکی از مسلمانان دادند و چون شیر دادن تمام شد امر رجم در
[illegible] او را سنگسار کردند و حسب بر آن علیه افضل الصلوة
[illegible] رجم او فرمود لقد تابت توبة لو تابها صاحب مکس لغفر له یعنی
[illegible] توبه کرده او توبتی که اگر صاحب باج چنین توبه کند هر آینه آمرزیده و در این
[illegible] دلیل ظاهر است بر آن که باج ستدن از بدترین معصیتها
است و بدانکه باج ستاننده و تمغاچی و مانند ایشان از ملک چند گناه
مهلک زنند از مظلمهای بسیار حاصل کردن و اصرار بر آن نمودن و از ایذاء مردم
و لستدن مال از ایشان بناحق و صرف کردن بناحق و بدانکه اگر کسی مرتکب
معصیتی شود که از برای الله تعالی بر وی حد واجب گردد مستحب باشد که آن نفس
خود بپوشد بخلاف آن که در حدود حق آدمیان بود و نسبت زنا به باطل کرده را
اقرار باید کرد و صاحب حق را از استیفاء قصاص یا حد قذف متمکن
گردانیدن و در حدها که حق آدمیان در آن نیست همچون زنا و خمر گاهی
[illegible] قاضی شرع ثابت شود عفو از آن و شفاعت در آن جایز نیست
[illegible] اگر کسی سؤال کند که ماعز و غامدیه چرا قناعت بتوبه نکردند و اقرار
[illegible] نمودند و سنگسار را اختیار نمودند با وجود آنکه غرض ایشان که
[illegible] بود از توبه حاصل میشد و ترک استحباب لازم نمی آید جواب
آنست که اگر چه نتیجه حد از توبه [illegible] میگشت اما بترسی آنکه اگر بتوبه قناعت
کنند احتمال دارد که نه [illegible] و دیگر از شرایط آن بخلل بود و نیز
معصیت باز باشد از [illegible] ت برضا و رغبت از اصرار بر اقرار نمودند
اگر چه متضمن قتل بود تا بیقین از آن خلاص یابند نه باحتمال والله اعلم بحقیقة الحال
اکنون بدانکه ثبوت غایب گردانیدن مکلف مقدار حشفه گاه را از فرج
در فرجی که مشتهی بود طبعا و عین آن حرام باشد و داند که حرام است و از
شبهه خالی بود حد لازم میگردانند پس اگر زنا کننده محصن باشد یعنی زن او حاضر

صفت

محصن

...نقت باشد بلوغ و آزادی و عقل و اینکه اگر مرد باشد در نکاحی درست با زن
...د مجامعت کرده باشد بمقدار رفتن کاه و اگر زن باشد شوهر در نکاحی
درست بمقدار رفتن کاه با او مجامعت کرده باشد و حد محصن سنگسار
کردن است بچه خواه که مسلمان بود یا ذمی بشرط آنکه چشیدن مجامعت
...ران باشد که بالغ آزاد بود و دیوانه نباشد و رده احصان را باطل کند
تا اگر بعد از این رجوع با مسلمانی یا در حالت مرتد زنا کند و صفتهای چهارگانه در
وی باشد وی را سنگسار باید کردن و اگر زنا کننده بالغ و عاقل و آزاد باشد
ولکن مجامعت حلال نچشیده بود حد وی صد چوب زدن باشد و یک سال تغریب
فرستادن و اگر پیش از گذشتن یک سال مراجعت کند دیگر باره وی را بیرون
باید کردن و آنچه از سال گذشته بود حساب نباشد بلکه سال باز از سر باید
گرفت و زن را با شوهر یا با محرمی یا با زنانی چند ثقه در جائی که ایمن باشد
باشد تغریب فرستند و اگر زنا کننده بالغ و عاقل بود اما نه آزاد باشد
وی را پنجاه چوب باید زدن و شش ماه تغریب فرستادن و اگر زنا کننده
کودک باشد یا دیوانه حد بر وی لازم نباید اما منع کردن وی از آن فرض
باشد و اگر محصنی با غیر محصنه زنا کند محصن را سنگسار کنند و غیر محصنه را
چوب بزنند و تغریب فرستند و اگر غیر محصنی با محصنه زنا کند غیر محصن را
چوب باید زدن و تغریب فرستادن و محصنه را سنگسار باید کردن و اگر زنا
کننده نو مسلمان شده باشد یا در بادیه که دور از مسلمانان بود وطن
بوده باشد پس گوید که نمیدانستم که زنا حرام است وی را از حرامی آن باید
آگاه گردانیدن و در آن نوبت بر وی حد نباشد پس اگر بار دیگر مرتکب شود حد بر وی
برانند و اگر کسی مدتی در میان مسلمانان بوده باشد پس گوید نمیدانستم
حرام است قول او را قبول نباید کرد و حد بر وی باید راند و اگر کسی زنا کند
و بر وی حد برانند پس دیگر بار زنا کند دیگر بار حد باید راندن اما اگر پیش از آن
برانند چند بار زنا کند بیش از یک حد واجب نباید اگر چه گناه بزرگتر
و عقوبت آخرة سخت‌تر باشد و بدانکه استیفاء حدود آزادان

امام را لیت یا کسی که امام او را تفویض کرده [illegible] و سید را می رسد که استیفاء حدود و غلام
و کنیزک [illegible] کند باید یکی تفویض [illegible] را باید که استیفا کننده مقدار حد و
جلد [illegible] امام را نیز می رسد که اقامهٔ حد غلام و کنیزک کند و اگر نفی دستور
مستحب [illegible] حضور باشد و مستحب است که استیفاء حدود در حضور جماعت
از مؤمنان [illegible] شود و اگر زنا به بینه ثابت شود گواهان را مستحب باشد که حاضر شوند
و ابتدا به رجم کنند و چون حد شرعی بر اینند باید که هیچ کس را بدان جهت رحم و شفقت
بر وی نگیرد و اگر بر کسی سنگسار کردن واجب شود و او بیمار باشد یا سرما سخت سرد
یا گرما سخت گرم باشد حد را بر وی باید زدن و بواسطهٔ بیماری و سرما و گرما او را
اقامهٔ حد تاخیر نباید کرد اما اگر آبستن باشد یا طفل وی محتاج [illegible]
دیگری نباشد که او را شیر دهد سنگسار کردن وی را تاخیر باید کردن
حاصل کرده و اگر کسی نباشد که وی را شیر دهد انتظار باید کرد
[illegible] مستغنی گردد و همچنین اگر حد کسی چوب زدن باشد و از
در توقف باید داشت تا بعد از نهادن حمل و از رنج نفاس بهتر شدن
و اگر بر کسی بسبب زنا یا خوردن خمر چوب زدن لازم باشد و سرما و یا گرما
سخت باشد یا آن کس بیماری داشته که امید بهتر شدن باشد حد را تاخیر
کنند تا هوا معتدل شود و بیماری زایل شود و اگر بیماری باشد که امید
بهتر و زایل آن نبود چوبی بر گیرند که بدان صد شاخ کوچک بود و یک بار بر وی زنند
تا آنکه الم همه بوی رسد و اگر بواسطهٔ دزدی دست بریدن عقوبت شده
باشد و لیکن دزد بیماری داشته باشد که امید بهتر شدن باشد حد را موخر
دارند و اگر امید نبود از بیماری وی نباشد حد را بجای آرند بدانکه بعضی از
گناه را بزرگ از بعضی [illegible] اجمال زنا با زن کسی که بجهاد رفته باشد و
از زن همسایه و با محرم [illegible] انواع زنا بزرگتر است عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه گفته است از پیغمبر گفت مردی که یا رسول الله صلی الله علیه و
سلم ای الذنب اکبر عند الله یعنی ای فرستادهٔ خدای از گناهها
کدام گناه بزرگتر است نزد خدای رسول خدا فرمود ان تدعو لله ندا و هو خلقک
یعنی بزرگترین گناهها آنست که گویی الله تعالی مثل و حال آنکه او آفریده است

آن مرد

تا [illegible] احوال حد
و طریق تحدید [illegible] قابل حد

و ما در [illegible] بعض [illegible]

آن مرد گفت ثم ای یعنی دیگر کدام گناه بزرگ‌تر است پس رسول خدا فرمود
ان تقتل ولدک مخافة ان یطعم معک یعنی دیگر آنکه بکشی فرزند خود را
از ترس آنکه طعام خورد با تو باز آن مرد گفت ثم ای پس رسول فرمود ان تزانی
بحلیلة جارک یعنی آنکه زنا کنی با زن همسایه خود پس فرو فرستاد
الله تعالی تصدیق آن را والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون
النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل ذلک یلق اثاما
و آیه کریمه مشتمل است بر وعده ثواب آن کسانی را که نخوانند با خدا معبود دیگری
بحق و نکشند نفسی را که الله تعالی در اصل حرام گردانیده است کشتن
او را مگر بحق یعنی الا بدستور شرع و زنا نکنند و وعید عظیم است کسانی را
که این سه گناه بزرگ کنند و مفسران بسیار بر آنند که اثام وادیی است
در دوزخ عافانا الله الرحیم الکریم و والدینا و احبابنا منهم و من جمیع
عقوبات الآخرة آمین و بعض گفته‌اند معنی اثام جزا اثره و بعض
گفته‌اند معنی اثام عقوبة است و بدانکه معنی تزانی آن است که زنا کنی با زن
برضای وی و این نوع با وجود مباشرة زنا که مطلقا گناه عظیم است متضمن افساد
زن و بشوهر و غدر کردن با همسایه و [illegible] نادانستن و بعوض اکرام
او که مراد فاموس صیانة با او کردن [illegible] بدانکه لواطه از گناه کبائر است خواه
با مرد کنند و خواه که با زن خواه که با بیگانه خواه با غلام و کنیزک یا با زن خود و لواطه
فاحش‌تر و زشت‌تر از زنا است و از قرآن کریم معلوم میشود که قوم لوط علیه السلام
را این فعل پلید هلاک گردانیده‌اند و از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است که گفت
لعن الله من عمل عمل قوم لوط و امام ذهبی در کتاب کبائر حاکم بر حسن اسناد
این حدیث کرده و معنیش آن است که لعنة کرد الله تعالی بر کسی که بکند عمل قوم لوط را
و احتمال دارد که لعن الله بمعنی دعا باشد پس معنیش راجع باین است که لعنة
باد بر کسی که بکند عمل قوم لوط را و الله اعلم بمراد رسول الله صلی الله علیه و سلم من الحدیث
[illegible] و بدانکه هر که لواطه کند با مردی خواه که مفعول غلام او نبود یا نه و خواه که
باشد یا کوچک یا با زنی که نه مملوکه و نه کنیزک وی باشد لواطه کند بعقوبة

…ست یکی آنکه قتل کنند خواه که محصن بود یا نه و درین قول دیگر…
وجه اول آنکه بشمشیر کشند وجه دوم آنکه سنگسار کنند و…
رجم است وجه سیوم آنکه دیوار بر سر وی اندازند یا وی را از بلندی
زنند تا بمیرد و درست در مذهب امام شافعی رضی الله عنه آنست که حد
وی حد زنا است اگر محصن بود سنگسار کنند و اگر محصن نباشد چوب زنند و تغریب
فرستند چنانکه تفصیل آن آمد اگر مفعول مکلف بود و درین گناه اختیار داشته باشد
بر آن قول که عقوبت فاعل قتل است عقوبت او نیز قتل است چنانکه تفصیل بر آن قول که
حد او حد زنا است مفعول را چوب باید زدن و تغریب فرستادن خواه محصن باشد
یا نه و اگر لواطه با زن خود یا کنیزک خود کند اصح آنست که تعزیر لازم شود نه حد
لکن مرتکب گناه عظیم و معصیت بزرگ گشته باشد و لعنت بر چنین کس وارد است
حدیثی که امام احمد و ابوداود علیهما الرحمة والرضوان ر…
دلالت میکند بر لعنت فاعل این فعل و در…
و نص صحیح ازان آمده است و بدانکه اکراه عند زنا و لواط…
حد است و اگر کسی را بر آنکه زنا کند یا لواطه هم نباید ک…
بترک آن او را کشند و بدانکه با بهیمه نزدیکی کردن هم حرام است و در عقوبت
وطی بهیمه آن علما را خلاف است اصح آنست که عقوبت آن تعزیر است و قول
دوم آنست که حد واجب میشود و حد او قتل است خواه محصن باشد یا نه و قول
سیوم آنست که حد زنا است پس فرق باشد میان محصن و غیر محصن
و گفته اند که آن بهیمه را باید کشت پس اگر ماکول بود و نیز ازو ذبح کنند بعض از
علما گفته اند که خوردن گوشت آن حلال نباشد و بدانکه ثبوت فعل زنا
و لواطه و با بهیمه جمع … اقرار باشد یا بگواهی چهار عدل که اتفاق ایشان
بر یکسیت زنا حاصل بود … چند صورت شرعی هر دو با زن حلال خود و
را با سریه خود مجامعت … حرام است چنانکه مجامعت ترک فرضی …
کاهی دیگر … کرده و در عده ما باشد چه تا زمان انقضا عده ما
اگر مملوکه است … اگر سریه است بر سیده مجامعت حرام باشد و مجامعت
در زمان حیض و نفاس و بعد از انقطاع تا طهاره کردن مجامعت با وی حرام است
و اگر مسلمانی اعتقاد کند که جماع کردن با حایض حلال است مرتد گردد
اعتقاد نکند که حلال است لکن مجامعت کند و داند که حایض است و دا…
و باختیار خود کند مرتکب معصیت کبیره گشته باشد و بروی واجب بود که

و نفاس خونی است که از پس زائیدن فرزند آید و بیشتر علما برآنند که
حیض و نفاس و بعد از انقطاع آن تا طهارت کنند مباشرت کردن در غیر فرج از میان
ناف تا زانو حرام است و بعضی گفته اند مکروه است و از اسباب حرامی وطی کنیزک
آنست که پیش از آنکه استبرا کند یعنی زمان استبراست خواه که کنیزک غنیمتی باشد و اگر غنیمتی
شد تمتع گرفتن ببوسه و لمس و نظر بشهوة در زمان استبرا هم حرام است و هیچ از
اسباب حرامی وطی کنیزک آنست که کنیزک در گرو باشد و در دست مرتهن
نبود از شمول حضرت از پیش یاد کردیم که نگاه داشتن چشم مقدمه نگاه داشتن
فرج است و فرو گرفتن چشم از آنچه نظر بآن حلال نیست از فرمانها است که در
قرآن عزیز وارد است این زمان بعضی از مسایل که تعلق بنگاه داشتن چشم
دارد نوشته شود ان شاء الله تعالی بدانکه شوهر و زن را میرسد که بهمه
اعضای یکدیگر نظر کنند لکن نظر بفرج همدیگر مکروه است و جایز است که خواجه
و کنیزکی که بر خواجه حلال باشد نظر باندام هم کنند بجز فرج و اگر کنیزک
مزوجه یا بت پرست باشد یا او را بزنی بکسی داده باشد یا او را مکاتبه کردانیده
باشد یا میان او و میان دیگری انباز باشد عورة وی در حق کنیزکی که مشترکه است
از ناف تا زانو است و در جایی که حاجت شرعیه نیست مرد را نظر بعورة مرد کردن حرام است
و عورة مرد با مرد میان ناف و زانو است و نشاید که مرد در اندام برهنه
از میان ناف و زانو مردی دیگر بنگرد و اگر چه پدر و پسر باشد و حرام نیست
مرد را نظر کردن ببالای ناف و زیر زانو بشرط آنکه به شهوة نکرد چه بر غیر شوهر
و زن و بر غیر خواجه و کنیزکی که وطی او بر خواجه حلال باشد بر همه کس
نظر کردن بشهوة حرام است تا بحدی که بشهوة در مادر و دختر نگریستن نیز
حرام است باتفاق و امام نووی در مصنفات خود تصریح کرده است بر آنکه
بی حاجت شرعیه مرد را نظر کردن بامرد حرام است اگر چه نه بشهوة نگرد و خوف
فتنه نباشد و این معنی از نص امام شافعی نقل کرده است و زن را نظر
بعورة زن کردن حرام است و عورة زن با زن مسلمه میان ناف و زانو است و نشاید
که زنی اندامی برهنه از میان ناف و زانو زنی دیگر به بیند اگر چه مادر و دختر
باشند و حلال است زن مسلمه را نظر ببالای ناف و زیر زانو مسلمه کردن کافر که در
محل امن فتنه بود و درست تر آنست که نظر زن کافره بر زن مسلمه جایز نیست چه

و مرد را نظر کردن بروی امرد ... حاجت ... باشد ... اگر چه نه بشهوة

البته تو[?] منع باید از زن ذمیه و او به لا از زنان مسلمانانست و حکم نظر در حکم نظر مرد را
بانزدیک [illegible] و بعضی از علما و بعضی گفته اند نشاید که زن ذمیه زنان مسلمه را ببینند
[illegible] نزد کار کردن و جمیع تن زن آزاد در حق مرد بیگانه عورة
[illegible] درست باتفاق و از امام رافعی و نووی و بسیار از ائمه
تصحیح کرده اند آن که روی و دست او نیز عورة است و علی الاختلاف است در آنکه
عورة زن پرستار در حق مرد بیگانه چه مقدار است بعضی گفته اند که از ناف تا زانو
است و امام نووی گفته است که درست تر نزد محققان آنست که زن پرستار
همچو زن آزاد است والله اعلم و همچنین علی الاختلاف است در آنکه عورة مرد
در حق زن بیگانه چه مقدار است آنچه امام نووی تصحیح کرده و نقل از بیشتر
علما نموده آنست که عورة مرد در حق زن بیگانه همچون عورة زن است در
حق مرد بیگانه و دلیل این حدیثی است که میمونه [?] را و ام
سلمه و میمونه رضی الله عنهما در حضرت پیغامبر حاضر بودند صلی الله [?]
که ابن ام مکتوم رضی الله عنه در آمد پس نبی امر فرمود صلی الله
علیه وسلم تا از ابن ام مکتوم رضی الله عنه احتجاب کنند ایشان [illegible] گفتند
که او نابیناست ما را نمی بیند رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود افعمیاوان انتما
الستما تبصرانه و این حدیث دلیل است بر آنکه نظر زن بمرد بیگانه کردن
حرام است همچنانکه مرد را نظر بزن بیگانه اگر چه در کور باشد زنان بیگانه
را از وی احتجاب باید کردن تا او را نه بینند و نظر مرد بزنی که محرم او بود
مباح است از بالای ناف و زیر زانو و حرام است میان ناف و زانو و نظر
زن بمردی که محرم او باشد همچو نظر مرد است بزنی که محرم او باشد و بدانکه
محرم زنان کسی است که [illegible] او حرام باشد بسببی مباح از برای حرمت
از برای آن گفتیم که [illegible] باشد تا احتراز باشد از خواهر زن و عمه
و خاله او و مانند [illegible] ان محرم اند و بسببی مباح از برای ان گفتیم
تا احتراز باشد از [illegible] که بشبهه با وی وطی شبهه را وصف مباح
کردن درست نیست و از برای آن حرمت گفتیم تا احتراز باشد از زنی که بر وجه
شرع با وی لعان کرده باشند که وی همیشه بر شوهر لعان کننده حرام است بسببی
مباح لکن نه از برای حرمت بلکه از برای عقوبت و تغلیظ پس [illegible]
پسر کوچک بیگانه که بمحل تمییز نرسیده باشد و عورتهای زنان [illegible]

را همچون

همچون غیبة اوست و زنان بیگانه را میرسد که از و احتجاب نکنند و برهنه شدن
از برای غرضی که در خلوة جایز است پیش او نیز جایز باشد و هر کودکی که بمحل تمیز
رسیده باشد لکن نه در محل شهوة باشد نظر او همچون محرم است و کسی که نزدیک
ببلوغ است حکم بالغ دارد در آنکه زن بیگانه را از وی احتجاب باید کرد و بر ولی لازم
است که منع وی کند از نظر به بیگانه و نظر مرد بر دختر کوچک که نه در مظنهٔ
شهوة باشد و احتمال وطی نداشته بود حرام نیست الا در فرج که بیشتر علما تصریح
کرده اند که نظر کردن بآن جایز نیست و مردی که او را نه ذکر باشد و نه خایه نظر او
بزن بیگانه همچون نظر مرد بالغ است بمحرم خود نه خصی که او را ذکر مانده باشد و نه
ذکر که او را خایه باشد چه نظر کردن او بزن بیگانه جایز نیست چنانکه گفتیم و بدانکه
هر عضو که عورة است و نظر کردن بآن بر کسی حرام است چون از آدمی جدا شود اصح
آنکه نظر کردن بآن همچنان حرام باشد مثلا اگر زنی موی سر دهد مرد بیگانه را
نظر کردن بآن جایز نباشد و هر جای که نظر کردن حرام است سودن آن
نیز حرام است و بسیار جایهاست که نظر کردن حلال است و سودن حرام است
همچنانکه گفتیم مردی که او را نه ذکر باشد و نه خایه نظر او بزن بیگانه همچون نظر محرم است
بآن که مس بدن او حرام است و عبادی از قفال نقل کرده است که مرد را
جایز نیست که مس شکم مادر و پشت او کند یا پای یا ساق او را بفشارد و یا روی
او را بوسه دهد و مرد را جایز نیست که دختر را یا خواهر خود را باید تا پای وی را بفشارد
و بدانکه درین مسائل که گفتیم که نظر و مس حرام است گاهی باشد که حاجتی شرعیه
نباشد چه اگر حاجتی شرعیة باشد همچون خرید و فروخت و تحمل گواهی و تعلیم و حجامة
کردن و معالجهٔ مرض و مانند آن بقدر حاجت نظر و مس مباح بود و چون نظر
و مس حرام از آنهاست که درین زمان مردم بسیار تساهل در آن میکنند بتخصیص
در حمام احتیاط تمام باید کرد تا نظر و بدن خود را از عورة دیگران نگاه دارند
و عورة خود را از نظر و بدن دلاک و غیر او نگاه دارند و هر گه کسی را ببینند که در آن
بعض تقصیر کند انکار کردن و نهی از آن واجب باشد و بدانکه مرد و زن بیگانه را
بخلوة باهم نشستن و باهم بسفر شدن بی محرمی حرام است اگر چه هر دو کور بوند و اگر چه
هیچ عضو از ایشان بهمدیگر نرسد و اگر چه با همدیگر سخن نگویند و اگر چه در خلوة نماز
آنکه بزنی بیگانه رسد که از راه افتاده باشد و اگر با وی همراه نمیشود

آن زن در خطر باشد چه درین صورة والتباس آن همراه او شدن حرام نباشد بلکه
لازم باشد و همچنین خود را از کرد و گفت و دید و شنید حرام نگاه باید داشتن و از ایهام [illegible]
در [illegible] است که مختار آنست که خلوة با امرد بیگانه نیکو صورة اگرچه
[illegible] است والله اعلم و بدانکه جایز نیست که دو مرد با همدیگر در یک
[illegible] ایشان حایلی نبود اگرچه برادران و خواهران باشند و در [illegible]
هر یک در جانبی از فراش باشند و همچنین [illegible] واجبست که در [illegible]
میان او و میان ها در و پدر و خواهر و برادر [illegible] کردانید عورت
کبری یعنی از ناف تا زانو در خلوة که هیچ [illegible] حرام است بر وجه درست تر
الا از برای حاجت چون غسل کردن و کمیز کردن و مانند آن چه درین صورتها بمقدار
حاجت جایز است و زیاده بر قدر حاجت حرام است و فاضلتر آنست که در حالت
غسل کردن عورة را با ازار یا مانند آن بپوشند و بدانکه اگر کسی را ناگاه نظر بر زنی
بیگانه افتد بی قصد در اول بار بزه مند نگردد و واجب بود
از زن بگرداند یا چشم را فرو گیرد و اگر بی عذر صحیح نظر [illegible]
گردد و توبه از آن واجب باشد
ما لها و حرام [illegible] درین باب انواع ظلم و تعدی از دزدی و راه [illegible]
و خیانة کردن در امانة و غنیمة و انکار چیزی که بعاریه ستده باشد کردن و در وزن
و کیل کم یا بیشی زیان بکسی رسانیدن و بقیمه بازار چیز ستدن و تصرف در مالی
کردن بی دستور شریعة اکنون بدانکه دزدی از کناهان کبایر است و دزدی کننده
مستحق عقوبة است در دنیا و آخرة رب العالمین جل جلاله میفرماید والسارق
والسارقة فاقطعوا ایدیهما الآیه و در حدیث صحیح است که رسول الله صلی الله علیه
و سلم گفت ولا یسرق السارق حین یسرق و هو مومن یعنی دزدی کننده در
حالة دزدی کردن مومن تمام نبود و نور ایمان نداشته باشد و در حدیث
صحیح لعنت بر دزد وارد است [illegible] بدانکه دزدی عبارة از برگرفتن مالست پنهان
بی دستور شرع و [illegible] است [illegible] که بالغ عاقل ملتزم باختیار مالی
دزدیده و از حرز بیرون [illegible] که حرز مثل آن بود و نه مغصوب باشد و دیگرا
دران مال شبهتی نباشد [illegible] حقی و شبهتی دران نکند و نیک دزدی نصابی
باشد یعنی دانگ و نیم زر سرخ خالص باشد یا چیزی که بقیمة بدانگی و نیم زر سرخ
ارزد اگر خداوند مال محاکمه نماید و مطالبه مال کند درست تر است که انگشت دست
دزد از سر بریدن واجب باشد کله خواه که مرد باشد یا زن خواه آزاد باشد یا بنده و اگر
دوم بار همچنین دزدی کند پای چپ او بریدن لازم آید و اگر سوم بار همچنین دزدی کند

باقی چپ او بریدن لازم آید و اگر چهارم بار جنس دزدی کنند پای راست او باید برید
حد دزدی اینست در رعایت شرایط آن واجبست و چون چنین نباید و از دین بیرون
کردن ظلم کردن و گمراهی باشد و اگر عوض بریدن دست یا پای دزد مال گیرد هر کس
اینرا نیکو شمرد کافر بود چه خلاف حکم شرع صواب پنداشتن و نیکو شمردن کفرست
و در خلاف دین هیچ مصلحت و صواب و نیکوی نیست بلکه همه فساد است در فساد
و ظلمت در ظلمت [illegible] و اگر دزد بعد از بریدن هر چهار دست و پای
دزدی کند وی را تعزیر باید کردن و اگر کسی را دست راست باید بریدن و دست
چپ برند ظلم کرده باشند و اگر برنده داند که دست چپ است که می برد و داند که
بریدن چپ عوض بریدن دست راست نیست بر برنده قصاص دست چپ لازم آید و اگر
ندانسته برید دیت دست چپ لازم گردد و بباید دانست که اقامت حد بر دزد مانع ضمان نیست
بلکه [illegible] واجبست که مال را با صاحب مال دهد اگر مانده باشد یا از صاحب مال التماس
کند تا بخوشی بصورتی که بر مقتضی شرع شطر راست باشد ملک او گرداند و اگر مال
تلف شده باشد بروی واجب باشد که ضمان بکشد یا از صاحب مال حلالی بخواهد
تا بخوشی نفس وی را حلالی دهد و از بعضی گفته شد که استیفاء حد از زاداشتن
امام را باید کرد یا کسی که امام باو تفویض کرده باشد و در حد بنده سید را نیز
رسد که اقامت حد کند و بباید دانست که در حدها که الله تعالی راست بعد از آن که بامام
رسیده باشد شفاعت کردن حرام است و سبب هلاکی بنی اسرائیل آن بود که چون
شریفی از ایشان دزدی کردی وی را رها کردندی و چون ضعیفی دزدی کردی بروی
حد براندندی این سخن در حدیث صحیح آمده است و بباید دانست که اگر کمتر از نصاب چیزی
بدزدد یا نه از حرز مثل باشد یا در کم و بیش شرو ز و ظلم کرده باشد و مانند این بود حد
لازم نیاید و تعزیر عقوبتی است کمتر از حد که بسبب منع و زجر توانند بود و آن بر رای
حاکم دیندار مفوض است تا چه مصلحت بیند از حبس و چوب زدن و ملامت کردن
و او را مشهور گردانیدن و سر تراشیدن نه ریش را که آن منکر است و لهذا [illegible] واجب
در حاصل این فعل مستحق تعزیر است و بباید که از گناهان عظیم و معصیتهای بزرگ یکی راه زنی
است و مذهب علما اینست که آیه کریمه انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله الایه بمعنی
در حق راه زنان از مسلمانان وارد است نه در حق کافران و مرتدان و دلیل برین
آنکه الله تعالی میفرماید الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم الایه و حال آنکه
[illegible] فرمود [illegible] بعقوبت است [illegible] که مسلمانی و [illegible] مسلمانان [illegible]

بزور باز بعد از آن پس دلیل است برآنکه در حق راه‌زنان است چنانکه در حق محاربان محاربه
وارد است در حق راه‌زنان نیز وارد است و هرگاه که ... ب با جماعتی
مترصد کاروان میکردند و راه را در بیم میداشتند ... قتل نمیکنند بر او لازم
گردد که ایشان را بطلبد و تعزیر کند بحبس و غیر آن و هر ... مکلف که با جماعتی ...
راه‌زنی کند اگر چهار یک دینار زر از زر سرخ خالص یا ... که بدین مقدار ارزد ببرد و قتل
نکند حد او آن باشد که دست راست و پای چپ ... ند و اگر بکشد بعمد و مال
نستانند حد او کشتن باشد و اگر مال ببرد و قتل کند ... باشد که او را بکشند و بردار کنند
و در صحیح آنست که بعد از کشتن وی را بشویند و کفن دهند و بر وی نماز گزارند پس بردار زنند
و سه روز او را آویخته رها کنند پس فرو گیرند و دفن کنند و کشتن وی واجب باشد
و بعفو وارثان مقتول نیفتد لکن اگر پیش از آنکه بر وی ظفر یابند توبه کند ... وی
واجب نباشد پس وارثان مقتول را رسد که قصاص کنند
و اگر کسی که مال ستده باشد و قتل نکرده باشد پیش از ...
دست و پای از وی بیفتد و اگر راه را در بیم داشته باشد
باشد و نه مال برده پس پیش از ظفر یافتن بر وی توبه کند تعزیر ... ظفر
و اگر مال برده باشد بهر حال ضمان بر وی واجب باشد و هر کس که همراه
راه‌زنان شود تا جمع ایشان بسیار باشد و ایشان را مدد دهد و کار را بر ایشان آسان
لکن قتل نکند و مال نبرد وی را تعزیر باید کرد بحبس یا آواره کردن از آن
دیار یا غیر آن و اگر از راه‌زنی بگریزد از پی وی باید رفت تا وی را بگیرند و آنچه
مستوجب آن بود از حد و تعزیر بر وی برانند و بدانکه اگر در شهر ... جماعتی
بمکابره بر قومی بیرون آیند چنانکه اگر ایشان استغاثه کنند کسی بمدد ایشان
نیاید که دفع دشمن از ایشان بکند یا خود ایشان را از استغاثه منع کنند حکم
ایشان حکم راه‌زنان ... مذهب امام شافعی و اگر زن راه‌زنی
کند عقوبت او همچون ... باشد و هر کس که بباطل در مالی تصرف
کند لکن نه بر طریق ... و دزدی باشد مستوجب تعزیر باشد و بر وی
تدارک آن واجب ... تحقیق بدانکه هر که مظلمتی در گردن وی باشد
مسلمانی را مالی یا عرضی یا آنکه بباطل در مال وی تصرف کرده باشد یا وی را غیبت
کرده باشد یا بهتان در حق وی گفته باشد یا دشنام باو داده باشد یا او را زده
باشد و تدارک نکند و حلالی حاصل نکند روز قیامت اگر ظالم را
باشد بقدر مظلمه وی ثواب عمل صالح وی دیگر ندهند و مظلوم را ...
حسنه

حسنات نبود فرا گیرند از بدیهای مظلوم بمقدار مظلمه وی و عقوبة آن ظالم را کنند
دلیل این معنی حدیث صحیح است که ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده است از رسول
خدا صلی الله علیه وسلم که گفت من کانت له مظلمة لاخیه من عرضه او شیء فلیتحلله منه
الیوم قبل ان لا یکون دینار ولا درهم ان کان له عمل صالح اخذ منه بقدر مظلمته وان
لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فحمل علیه و معنی حدیث آنست که هر کسی
که وی را مظلمتی باشد [illegible] از عرض او یا چیزی دیگر باید که حلالی حاصل کند از او
امروز پیش از آنکه بدینار و درم حلالی حاصل نتواند کرد و اگر آنکس که مظلمه بروست
داشته باشد عمل صالح فرا گیرند از آن بقدر مظلمه وی یعنی از ثواب عمل صالح وی بقدر
مظلمه مظلوم را دهند و اگر نباشد وی را نیکوئیها فرا گیرند از بدیهای صاحب وی
پس بر وی نهند عقوبه مقدار مظلمه از بدیهای مظلوم ظالم را کنند و رسول الله فرمود
اتقوا الظلم فان الظلم ظلمات یوم القیمة واتقوا الشح فان الشح اهلک من کان
قبلکم حملهم علی ان سفکوا دماءهم واستحلوا محارمهم و معنیش آنست که بپرهیزید از
ظلم کردن که ظلم کننده را تاریکیها باشد روز قیامت و احتمال است که معنی ظلمات
انجا سختیها باشد چنانچه در تفسیر قل من ینجیکم من ظلمات البر والبحر گفته اند و احتمال است
که معنی ظلمات انکال و عقوبات باشد و اتقوا الشح یعنی بپرهیزید از شح که شح هلاک
گردانید کسانی را که بودند پیش از شما بران داشت ایشانرا که بریختند خونهای ایشان
و حلال داشتند چیزی چند که حرام بود و ظاهرتر آنست که مراد از هلاک مذکور بعد او
آخرت است و شح سخت ترین انواع بخل است و گفته اند که شح بخلست با حرص و گفته اند
که بخل در بعض امور بود و شح عامست و گفته اند شح حرص بچیزی که نه وی را باشد و بخل
حرص است بچیزی که وی را باشد و رسول الله گفت لا یاخذ احد شبرا من الارض بغیر حقه
الا طوقه الله الی سبع ارضین یعنی فرا نگیرد هیچ کس یک بدست از زمین
بغیر حق وی الا آنکه بطوق گردانند وی را آن یک بدست از هفت زمین و گفته اند که احتمال
است که معنی تطویق در حدیث آن باشد که وی را تکلیف کنند به برداشتن آن یک
بدست از زمین با هر چه زیر آنست از هفت طبقه زمین همچون طوق در گردن
کنند و احتمال است که گردن وی را دراز گردانند همچنانکه آمده است که گردن کافر را
ستبر گردانند و دندان او را بزرگ سازند و احتمال دارد که معنیش آن باشد که بزه
گرفتن زمین بناحق همچون طوق باشد در گردن وی والله اعلم بالمراد من الحدیث و بالله التوفیق

وامام احمد بن حنبل و دارمی و بیهقی رحمة الله علیهم روایت کرده‌اند از جابر رضی الله عنه
که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت لا یدخل الجنة لحم نبت [illegible] ت وکل لحم نبت
من السحت النار اولی به یعنی در نیاید در بهشت گوشتی که از [illegible] ز حرام و هر گوشتی
که رسته باشد از حرام آتش اولی باشد بآن و این [illegible] به گوشت و صحت [illegible]
حرام رسته باشد در اول وهله با رستگاران [illegible] د با جزا او آن باشد که
بهشت نرود لکن اگر مومن بود اگر چه عذاب [illegible] گناه اما علی کل حال آخر
کار در بهشت جاودان باشد و شخصی که مالی [illegible] که بحکم [illegible] شد حلال داند هرگز بهشت
نرود و در بند او در دوزخ گرفتار باشد و بدانکه چنانچه یاری دادند بر نیکوئی و تقوی طا[illegible]
یاری دادن بر ظلم هم ظلمت و الله تعالی از آن نهی کرده ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان و در کتاب
ابن ماجه این حدیث روایت کرده است من شر الناس منزلة یوم القیمة عبد اذهب آخرته [illegible]
و معنیش راجع با این است که از آنها که بدترین مردم باشند بمنزلة در روز [illegible]
ایشان بیشتر باشد و عقوبة ایشان سخت تر باشد و گناه ایشان عظیم تر [illegible]
که ببرد [illegible] آخرة خود را بدنیاء دیگری اکنون بدانکه یاری دهندگان ظا[illegible]
ظا[illegible] [illegible] ران ایشان و کسانی که خدمة و سعی حرام از برای دیگری کنند ثواب آخرة
خود را [illegible] دمید هند و از برای سود دنیوی دیگری عقوبة و رسوائی و عذاب آخرة
خود اختیار [illegible] نه و همچنین باشد که هر کس که مال دنیا جمع کند از حرام یا از حلال و در فرموده
الله تعالی صرف نکند پس از آن تمتع ناگرفته بمیرد و بوارث رها کند حساب و عذاب و وبال در
گردن وی باشد و تمتع از مال دیگری گیرد و همچنین گواهی دهنده بدروغ و پنهان کننده گواهی
و[illegible] حور کننده و قاضی ظالم که در ستدن مالی کسی بظلم و بدیگری دادن سعی کنند ایشان را در
[illegible] و عقوبة سخت حاصل باشد و بدانکه ظالم را نهی کردن وی از ظلم یاری باید
[illegible] ادن مسلمان خواه که ظالم باشد یا مظلوم از فرمانهاء شرع است و رسول الله
[illegible] بیان فرمود یا [illegible] ظالم نهی کردن اوست از ظلم و اگر در آن موضع حاکمی نباشد
[illegible] دفع ظالم را از مظلوم [illegible] ردار د احاد مسلمانان باید که بقدر قدرة در دفع ان
[illegible] بو تر وجهی ز تا که بلطف مطلب حاصل شود غضب را کار نفرمایند و تا بمرتبه رنج مقصود
حاصل گردد تعجیل روا ندارند و اگر از دفع کردن بزبان و بدست عاجز باشند در دل
زوال آنرا دوست دارند و الا در ایمان ایشان خللی عظیم باشد اللهم اعذنا من المصیبة فی الدین
و از گناهان بزرگ و معصیتها اکبائر که لعنت و وعید شده بر آن وارد است یکی ربوا است
و تغلیظ [illegible]

هران

بهران مالی که بربوا آن آمیخته شود هر که آن برود در ربوا بسبب خلاف و رای آن سبب الله تعالی
منفرماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا الآیة و در این آیه کریمه
دلیل است بر آنکه هر کس که ترک معامله ربوا نکند الله تعالی در جنگ وی باشد و رسول او صلی الله علیه و آله
وعیدی شدید و تهدیدی سخت است و هر که در جنگ خدای و رسول او باشد حال وی و مال وی چگونه باشد
و بدانکه از مربی طلب توبه باید کرد و اگر توبه نکند با وی محاربه و مقاتله کنند تا توبه و ملتزم
حکم شرع گردد و یکی از ارکان توبه مربی آنست که هر چه در زمان مسلمانی از ربوا ستده باشد
تمام با صاحبان حق رساند و از آن کم نکند و بسرمایه خود راضی باشد و بر فور باز باید داد و
بتقصیر در باز دادن گناه وی باقی گردد و اگر باز نده هم در ذمه وی بماند و بمیرد از ترکه وی ادا باید
کرد همچون قرضهای دیگر آدمیان اما کافر حربی بمسلمانی مشرف گردد و او لا ربوا خورده بربوا که در
زمان کفر ستده باشد نکنند و او را از آن عقوبتی نباشد از برای آنکه اسلام محو میکند اثر هر معصیتی
که پیش از آن بوده و الحمد لله علی نعمة الاسلام و بدانکه اصل باب ربو دو نوع است اول در قرض است
و هر زیادتی یا منفعتی که در قرض باشد آن ربا است ما اگر خط انگشتری که بگرو بستاند و انگشت
کند ربوا باشد و اگر خانه بگرو کند و صاحب قرض در آن بنشیند ربوا باشد و نوع دوم در بیع
مطعوم و زر و سیم است و این نوع سه قسمت قسم اول ربوا فضل و آن فروختن زر بزر یا
سیم بسیم یا طعام بجنس همان طعام است بزیادتی مقدار یکی در هر دو عوض قسم دوم ربوا
یدا است و آن فروختن زر بزر و یا سیم بسیم یا طعام بطعام است بنسیه خواه که جنس متحد
شد چون گندم بجو یا متفق بود چون گندم بگندم و جو بجو قسم سیوم ربوا ید است و آن قبض
ناکردن یکی از عوض دو گانه است پیش از لازم شدن عقد در بیع زر بزر یا سیم و در بیع طعامی
بطعامی خواه که اختلاف جنس باشد یا نه و قبض یک عوض کردن و این هر سه قسم مذکور ربوا است
بیع آن باطل است از برای آنکه بیع زر بزر کردن و بیع سیم بسیم ممنوع و بیع طعام که جنس یکی
طعام ممنوع جایز نیست الا آنکه مثل بمثل باشد و در آن زیادتی نبود و دست بدست
باشد و بیع زر بسیم و سیم بزر و طعام بطعام که جنس دیگر باشد درست نیست الا آنکه دست بدست
باشد مثلا جایز نیست فروختن صاع گندم بزیادت از صاعی بگندم بنقد و نسیه و ربوا است
همچنین مثقالی زر بزیادة از مثقالی زر فروختن جایز نیست نه بنقد و نه بنسیه و ربوا است
همچنین سیم بسیم درهمی زیادة از درهمی فروختن حرام است و ربوا است و در بیع
زر بسیم و سیم بزر و طعام بطعامی که جنس دیگر باشد همچون گندم بجو اگر چه تفاضل جایز است
اما بشرط آنکه دست بدست باشد چه اگر هر عوض یا یکی از آن پیش از لازم شدن قبض
نکنند بیع باطل باشد و ربوا بود مثلا یک مثقال زر به بیست درم یا کمتر یا بیشتر فروختن بنقد
جایز است و بنسیه جایز نیست و ربوا است و دهنده و ستاننده ربوا عاصی و مربی اند
و در ربوا لعنة در حق چهار کس در حدیث صحیح وارد است در حق خورنده و خوراننده و گواه
شدگان و نویسنده و جنس معاونة بر اثم و عدوان حرام است قاضی که داند و بر آن حکم کند

و هر کس که داند و بدادن آن اشارة کند یا در آن همه جمعا و نیة کند عاصی باشد ...
عنه روایتست که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت رأیت لیلة اسری بی ... یوم ...
کالبیوت فیها الحیات تری من خارج بطونهم فقلت من هولاء یا جبرئیل قال هولاء اکلة الربوا
احمد ابن حنبل و ابن ماجه این حدیث روایة کرده اند و بعضی آنست که ... کرده اند رسول الله صلی الله
علیه و سلم از گذشتن در شب معراج بقومی که شکمهای ایشان ... بود و در آن
مارها بودند که آن مارها دیده می شدند از بیرون شکمها ... رسول الله صلی الله علیه
که این قوم کیستند اینها از جبرئیل گفت اینها خورندگان ربوا ... مبتلی میشوند
بواسطه نادانی و بی غمی از آموختن آنکه بر ایشان فریضه ... دین بدان محتاج
یا بواسطه اعتماد کردن بر جمعی از برای غرض ها دعوی و خود را به پیشوائی منسوب کرده اند
و از علم و دین هر دو یا از علم دین خالی اند و قدم در راه گمراهی ثابت داشته دیگران را
گمراه میکنند و برخلاف دین خدا از تنوع حکمها میگویند و در نظر نادانان اظهار ...
میکنند و اتباع خدا را پیدا است کنند که بعضی چنانست از راه راست ...
... داد اعتماد در راه نمائی بیابان نشاید کرد در جنس کیانی ...
هر کس که اعتماد در راه نمائی آخرة نا اهلان کند همچون کسی باشد که ...
... نقصان کند پس باید که امور دین از عالمان دین دار گیرند و لعنت ...
... نباشد یا پیدا است حقیقه جز که مخالف نبوت و حکم رسول الله باشد
گمراه و گرفتار نگردند و حرام حلال ندارند و در پیش مدت چند مکتوب ظاهر شده
مشتمل بر این معنی که دنیا را زر که در دفاتر دیوانیه بنام فلان کس ثبت شده بود
... که بعد از این سال وجه آن مشتری از دیوان ستانند و کتب را ...
... ده و بیلبه خوانده اند و بباطل حکم بر حقیقه آن کرده اند و ... لکن حرامی
... قده از چند و چه است و روشن تر از آنست که محتاج بیان باشد و بدانکه
... ستدن حرام است خواه که ... ستانند ناحقی را باطل نمایند یا باطل
... یا از برای آنکه ستانند ناحقی ... حرام باشد اداکنند یا ترک باطل کند و رشوة
دادن از برای آنکه تا بباطل رسند ... کنند حرام است و در حدیث است که رسول الله
لعنت کرد بر رشوة دهنده و ستاننده ... و در روایتی بر رایش نیز لعنت ... و رایش
... باشد که میان رشوة دهنده و ستاننده رود و بدانکه اگر حاکم کننده ...
... آنکه ضرر نبود دهنده بحق خود نتوان رسید یا دفع ظلم از خود نتوان کرد در ...
... رة دهنده را بزه نباشد و بزه عظیم مر ستاننده را باشد و کسی که بمعاونت او رشوة ...
کند و حرام است بر قاضی قبول کردن هدیه کسی که در محل حکم او باشد ... وران
حال خصومتی داشته باشد خواه عوض بعضی از قضا مقصود بود یا نه و هدیه ...

حکم او ربا شبیه باشد و هدیه کسی را که او را خصومتی نبود اگر پیش از قضا معهود بوده باشد حرام بود
و همچنین زیاده از قدر معهود حرام بود و اگر قبول کرده باشد ملک او نگردد و واجب است
که بخداوندان دهد اگر شناسد پس و اگر ایشان را نشناسد در بیت المال نهند و قبول
کردن قدر معهود از هدیه کسی که پیش از شروع در قضا معهود بوده باشد از برای
خویشی و یا دوستی و هدیه کسی که نه در محل ولایة او باشد اگرچه پیش تر علما برانند که
حرام نیست چه سنت از عمل ... است اولی آنست که مطلقا هدیه را قبول نکنند
و در حالتی که جایز باشد اگر قبول کنند اولی آن باشد که عوض کنند بخداوند آن
دهد یا آن را در بیت المال نهند و در حدیث صحیح دلیل است بر آنکه هدیهای عاملان
حرام است و غلول و مکروه است قاضی را که بنفس خود خرید و فروخت کند و اجاره
دادن و اجاره ستدن و مانند آن از معاملات از برای حکم کردن قاضی را نیز
مکروه است از برای آنکه وقت باشد که محابا کنند او را بسبب قضا پس اگر بود از آن
محابا کننده را با دیگری خصومتی نبود دل قاضی با او میل کند ... او در خرید
و فروخت و مانند آن آنست که وکیلی را باز دارد الا چنانکه کسی نداند زیرا که اگر
مردم بدانند با او رعایت کنند پس چون مردم او را بشناسند بوکالت قاضی باید که
دیگری را وکیل کرد و اگر کسی بود وکالت نیابد بنفس خود خرید و فروخت کند از
برای ضرورة پس اگر معامل را خصومتی با دیگری باشد کسی را نایب گرداند تا میان
او و خصم حکم کند و کسی خصومتی پیش قاضی داشته باشد قاضی را مهمانی او
رفتن حرام باشد و در امانت خیانة کردن از ... باتفاق است و دلیل
آن از پیش گفته شد و خیانة در همه جا بد است و در بعضی بدتر و بعضی زشتی که
الله تعالی دوست نمیدارد خیانت کنندگان را ان الله لا یحب الخائنین و هر کس که
او را امانت نیست ایمان او ناقص است و دلیل آن از پیش یاد کرده شد و در حدیث
صحیح آمده است و ترسل الامانة والرحم فیقومان جنبتی الصراط یمینا و شمالا
یعنی در زمان گذشتن مردم بر صراط الله تعالی بقدرة خود امانة و رحم را بصورة دو
شخص گرداند پس بر دو جانب صراط از راست و چپ بایستند و احتمال دارد که
ایستادن امانه و رحم از برای آن باشد تا هر کس که خواهد بگذارد او را مطالبه کنند
... خود والله اعلم و خیانة کردن در غنیمت از کناهها عظیمست و قصه مدعم که
پیش از این گفته شد که در غزا خیبر کشته شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر داد که

و هدیه عاملان ...

او در آتش است از مسئله که در غنیمت خیانت نکرده بود از اجر [illegible]
تمام است مسلمانان را از خیانت در غنیمه و همچنین آنکه رسول الله [illegible] یا [illegible]
که یک دوال یا دو دوال نعلین که از غنیمت شده بود [illegible] گفت [illegible]
بر [illegible] آن دو [illegible] آن است یعنی اگر از این گناه [illegible] مشغول
[illegible] یک دوال آتشین شده است تو را [illegible] دنیا ظاهر است
بر آنکه خیانت در غنیمت شخص را مستحق عذاب [illegible] و انکار حرمت که بعاریه
شده باشد کردن و زیاده از دستوری در عاریه [illegible] کردن حرام است و
اداء آن واجب است و اگر نه با استعمال تلف شود ضمان لازم آید از رسول
الله روایت است که گفت العاریة مؤدات و در کیل و وزن کم و بیشی زیان بکسی
نرسانیدن و راستی نگاه داشتن از فرمانهای شرع کریم است و الله تعالی
در قرآن مجید وعید [illegible] فرموده و آنرا تفسیر بود در [illegible] و داد [illegible]
[illegible] کم و بیش تر از آن و ظلم کنند چون از برای خود کیل کنند تمام استیفا
[illegible] دیگری کیل یا وزن کنند زیان باو رسانند بنقصان کردن
در [illegible] و قمار بازی حرام است و باز دادن آنچه ستده باشند فرض است
و همچنانکه قمار بازی حرام است توبه از آن فرض است و بعد از این دلیل آنکه گفته شود عیب
مبیع پنهان داشتن و مشتری را فریفتن حرام است. در صحیح مسلم است که رسول الله [illegible] گذشت
بر طعامی چند که از برای فروختن نهاده بودند پس در آورد دست مبارک خود میان
آن و تری با نگشتان کریمه او رسید پس فرمود ما هذا یا صاحب الطعام یعنی چیست این تری
چیست گفت صاحب طعام [illegible] یا رسول الله یعنی رسیده است باران
باران پس گفت رسول الله افلا [illegible] الطعام حتی یراه الناس من غش
فلیس منی بخاری پس چرا نکنی [illegible] طعام تا به بینند مردم هر کس که غش
کند پس [illegible] از من نیست و بدانکه هیچ کس را بی دستوری شریعت هیچ [illegible]
نیست نه در مال دیگری و نه در مال خود و نه در غیر مال و نهی از منع [illegible]
صحیح آمده است و معنیش نهی است از منع کردن آنچه بر بنده واجب شود از حقوق
طلب کردن چیزی که مستحق آن نبود شعبه سی و نهم پرهیز کردن از خوردنها
و آشامیدنیها تا حرام نباشد از آن بدانکه معرفت احکام طعامها از مهمات [illegible]
[illegible] مردم را بآن محتاج کرده و در تناول حرام وعید شدید وارد [illegible]
[illegible] قسم اند قسمی آنکه مردار آن حلال است و آن ملخ است و هر جیوانی [illegible]

چون از آب جدا ماند بود در زنگ کنند بمیرد همچون ماهی و قسم دوم آنست که چون
آن را ذبح کنند بشرط حنفیه گوشت آن حلال باشد و آنچنان هر جانوریست که حلالی
آن در قرآن آمده است چون شتر و گاو و گوسفند یا در سنت حلالی آن آمده است چون
گورخر و آهو و مانند آن یا در نص کتاب و سنت حکم آن نیست و در شرع امر
بکشتن آن وارد نشده و نهی از کشتن آن نیامده و لیکن عادت غالب شهرنشینان
عرب در حالت رفاهیت آن را از طیبات داشته اند اینها همه حلال اند بشرط تذکیه شرعیه
و قسم سیوم آنست که خوردن آن حرام است مطلقا خواه که خود بمیرد یا آن را ذبح کنند و آن هر
جانوریست که حرامی آن در قرآن عزیز آمده است همچون خوک یا در سنت حرامی
آن آمده است چون خر اهلی و هر دده که نیش دارد و هر مرغ که چنگال دارد و بقوه
آن صید کنند یا امر بکشتن آن در شرع آمده است همچون فواسق خمسه یا نهی از کشتن
آن آمده است همچون هدهد و تسور یا در قرآن و حدیث حکم آن نیست و لیکن
عادت غالب شهرنشینان عرب در حالت رفاهیت آن را از خبائث داشته
اند اینها همه حرام اند و اگر از میان دو جانور که یکی حلالست و یکی حرام بچه پیدا
گردانند حرام باشد همچون استر و هرچه مضرست خوردن آن چون آبگینه و سنگ
و زهره و مانند آن حرام است و همچنین هر غنی پاک که بواسطه آمیخته شدن
با نجاسته یا رسیدن با آن پلید باشد خوردن آن حرام بود و موضع تفصیل
این مسائل کتاب فقه است و هر گوسفند و مانند آن از حیوانات حلال گوشت که بواسطه
نجاست خوردن بوی ناخوشی از دهن یا عرق وی آید خوردن گوشت وی مکروه بود پیش
بعض علما حرام است و هر مثل جنس جانور نسل آن بی حایلی مکروه است و تغییر و حایه
و حکم گوشت دارد پس اگر مدتی وی را نگاه دارند و علف پاک دهند تا بوی ناخوش
زائل شود کراهیت نیز زائل گردد و بعض از علما گفته اند که اگر شتر باشد یا گاو چهل
روز او را علف پاک دهند و از خوردن نجاسته نگاه دارند و اگر گوسفند باشد هفت
روز و اگر مرغ خانگی باشد سه روز و بدانکه خوردن مردار حرام است الا مرده از ملخ و
جانوری که اگر بی آب ماند بمیرد و مضطر که در سفر معصیت باشد و طعام حلال نیابد
مردار یا خمر یا بول و مانند آن نمی خورد بیم هلاکست در آن حالت وی را خوردن
آنها مباح باشد بلکه واجب با علما خلافست که در آن حالت چندان بخورد که بیم هلاک
[illegible] تا چندان که سیر شود و باتفاق زیاده از سیری حرام باشد و مضطر را جایز
نیست که توشه از آن حرام بگیرد اگر امید رسیدن بحلال نداشته باشد و امید [illegible]

باشد جایز نباشد و بدانکه سنّتی و معالجه عذر خمر خوردن [illegible]
بیان کرده شود و بدانکه اگر مضطر مردار نیابد الا [illegible] ازان دیگری [illegible]
اگر صاحب طعام حاضر باشد و مضطر نباشد [illegible] طعام بمضطر کند
بمقدار سد رمق یا چندان که سیر شود [illegible] قولین بر ایشان [illegible]
بعوض خورد که مسلمان یا ذمی یا بادان شرع [illegible] اگر امتناع ازداد [illegible]
مضطر را میرسد که بزور از وی بستاند و اگرچه فروشد بهمین مثل دران زمان
و مکان و مضطر قیمت داشته باشد یا فروشنده راضی باشد که در ذمه او بود [illegible]
آن واجب باشد و درین صورة بقهر ستدن جایز نباشد و اگر بزیادة از ثمن
فروشد مضطر را رسد که قبول نکند و بقهر از وی بستاند و اگر صاحب طعام
بمضطر بخشد قبول کردن واجب باشد چندان که سیر شود و اگر صاحب طعام
غایب باشد مضطر از طعام وی بمقدار سد رمق بیک قول و بیک قول دیگر
بمقدار [illegible] بستاند و بخورد و بعد ازان صاحب طعام را غرامت [illegible]
[illegible] طعام خوردن مکروه است و بدانکه از کبائر [illegible] عظیم و معصیت
[illegible] خمر است و خمر افزاینده انواع بدیست در حال و در عاقبت در دنیا
[illegible] و رب العالمین جل جلاله در قرآن عزیز بامر حرم [illegible]
[illegible] خمر را مامور کردانیده و آنرا پلیدی از عمل شیطان خوانده یا ایها الذین آمنوا
انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم
تفلحون و در آیة قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس بیان آنست که در خمر و قمار
گناه بسیارست و در مشکوة و مصابیح نقل میکنند حدیثی که ازین روایة کرده
است که رسول الله در خطبه فرمود الخمر جماع الاثم و الله تعالی اثم را حرام
کردانیده بدلیل قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن والاثم
و بعض از مفسران گفته اند درین آیة مراد از اثم خمر است و رسول الله صلی الله علیه
وسلم گفت ولا یشرب الخمر حین یشربها و هو مؤمن یعنی خمر [illegible]
خمر نوشنده مومن تمام نباشد [illegible] و نور ایمان
[illegible] نام هر چیز است که مستی کند رسول الله [illegible] کل مسکر خمر و کل مسکر حرام یعنی
هر چه مستی کند خمر است و هر چه خمر است حرام است و بدانکه هر چه بسیار آن مستی
کند اندک ازان اگر چه یک قطره باشد حرام است بدلیل حدیثی که [illegible]
از جابر رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول الله گفت ما [illegible]
[illegible] در صحیح مسلم آمده است ابی [illegible] که مردی بیامد از یمن و سوال [illegible]

علیه الکل

السلام را از آشامیدن شرابی که در زمین ایمان آن را مزر گویند پس پیغمبر
خدای فرمود او مسکر بود یعنی آن مست کننده است آن شراب گفت بلی یا رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت هر مسکر حرام ان علی الله عهدا لمن یشرب المسکر ان
یسقیه من طینة الخبال یعنی هر چه مست کننده است حرام است بدرستی که بر خدای
تعالی عهدیست یعنی درست است وحتمیست از امر کسی که بیاشامد چیزی که مست کننده
که البته بخوراند وی را از طینة الخبال گفتند یا رسول الله چیست طینة الخبال فرمود
عرق اهل النار او عصارة اهل النار یعنی عرقی که از اهل دوزخ رود یا خونابه که
از اهل دوزخ رود هم در صحیح مسلم آمده است که مردی سوال کرد رسول الله را از خمر پس
نهی کرد او را آن مرد گفت انما اصنعها للدواء یعنی نمیکنم من آن را الا از برای دوا
پس رسول الله فرمود انه لیس بدواء ولکنه داء یعنی بدرستی که خمر نیست درمان
هیچ چیز لکن خمر درد است منقولست که یکی از بزرگان پسر خود را گفت ای جهود چرا
نبیذ نمیداری پسر گفت هضم میکند طعام را پدر گفت وا عجبه که این دین
را هضم کننده تر است از طعام و اگر کسی سخت تشنه باشد و غیر از خمر هیچ
نیابد خمر خوردن جایز نباشد اگر چه دران حالت خوردن کمی از خمر جایز بود
از برای آنکه خمر دفع کننده تشنگی نیست و بعضی ازان دعوت بعضی میکند بخلاف
بول و خون و اگر در گلوی کسی لقمه بگیرد و نیابد هیچ چیز را که لقمه را بآن فرو برد بجز خمر
درین حالت علما را خلافیست بیشتر برانند که جایز باشد و بعضی گفته اند جایز نبود از برای
آنکه ابو یوسف فرموده است شنوده ازان هیچ حال مخصوص نکرده انیده در رسول الله فرمود
کل مسکر حرام و ازان هیچ استثنا نکرد و بمذهب امام شافعی رحمه الله مراد پس
که خمر خورد واجبست که قی کند پس اگر اجماع باید برو و نه پیشتر باشد و بدانکه خمر
خوار در معرض انواع بلیه و بلیتهاست بعضی ازان البته و غالب آنست که در بسیار
خمر خواران باشد و بعضی ازان معایب درین مختصر گفته شود عیب اول آنکه عقل که
آلت معونه است زائل میکرداند دوم دروغ گفتن و فحش و خصومت و دشنام دادن
و قذف کردن و بسیار باشد که زنا و قتل و دشمنی و خشم در میان اندازد سیوم بیرون
بردن نماز از وقت چهارم مال را در باطل صرف کردن پنجم عمر را در معصیت
ضایع گردانیدن ششم اعضا را پلید گردانیدن زیرا که خمر نجس العین است هفتم
ملائکه رحمت ازوی دور شدن هشتم دیو نزدیک وی شدن نهم دو ملک که نگاه
دارنده اند و عملها نویسند از وی بخشم رفتن دهم طعام و آب حرام خورد از سر چهل

طعامی که خمر خواره خورد اگرچه در اصل حلال باشد [illegible]
کردن دهم خورد حرام خورده باشد چه [illegible]
یازدهم دشمن داشتن دین و اراده [illegible] زنان باشند
و این مقتضی شود بکفر و علی [illegible] اگر کسی شروع در
[illegible] کنند پس گوید شاد شدم آن [illegible] کافر گردد دوازدهم
کراهیت داشتن ماه رمضان و روز [illegible] زبان خلق بان
مشغول نتوانند گشت سیزدهم وقت باشد که [illegible] را ناخوش آید
که خمر حرام است کافر گردند چهاردهم ناخوش آمدن آیات و حدیث
که در عقوبت خمرخواره وارد است و مکروه داشتن وعید و تهدید که درین باب
آمده است و این نیز سبب کفر گردد پانزدهم شعر گفتن در ترجیح
ندیمان و یاران [illegible] خمر خوردن و این نیز سبب کفر گردد [illegible]
اغوا و اضلال خلق باشد و در [illegible] مداومت بر فسق و معصیت
[illegible] بسیاری از خمرخواران اند که در حالت مستی تلفظ بسخن چند میکنند
که [illegible] هفدهم بخوردن خمر دین و ایمان ناقص داشتن در [illegible]
[illegible] هجدهم بسیار خمرخواران هستند که چون جمع شده برخور[illegible]
دارند و آن زمان نیز که نمی خورند عزم خوردن آن دارند در
اوقات [illegible] باشند بعزم و نیت و قصد گشتن نوزدهم مشغول بنای
چنگ و بربط و مانند آن از آلات ملاهی که استعمال آن حرام است [illegible]
[illegible] مسلمانان بیست یکم خوردن و مشغول و میل کردن بر [illegible]
[illegible] ذکر فواحش و وصف لذت شرب خمر است و مردم [illegible]
[illegible] و بسیار باشد که بدرجه تحسین رسد پس سبب کفر گردد بیست
و دوم یاد کردن [illegible] که [illegible] افعال بد ایشان [illegible]
بیست و سیوم راضی بودن بکسی که [illegible] احوال و افعال ایشان
بیست و چهارم از ذکر الله تعالی و دیگر عبادات غافل بودن
[illegible] بغیبت و بهتان و عیب مردم بیست و ششم شرم نا داشتن
از [illegible] بیست و هفتم جمع در معصیت افتادن [illegible]
[illegible] خمر [illegible] باشد و [illegible] دیگر [illegible]
کند و دیگر [illegible] تصور [illegible] کند و دیگر ساقی باشد
پس بخوردن یک جرعه چند کس عاصی و گمراه و مستوجب
لعنت

ـت که گویند بیست و هشتم معصیت شاد بودن و بآن افتخار کردن بسبب فسق
خیانه کردن بر هر کس چه مسلم و خواه کافر که امانت داشته باشد چه اگر قاضی دینی
دار باشد و بحکم شرع انکار کند گنهکار است خورنده خمر فاسق است
فسق نکند و باشد که بسبب فسق در حق صاحب و باطل گرداند و جز این
مفوت م
که نام کرده شد دیگر علما بسیار است و بیان لائق نیست در اظهار کتاب بیشمار و خمر
ام خبائث است و اجماع ائمه است که معصیتها بر دو نوع است لازم و متعدی
و در خمر هر دو موجود است و نیز معصیت بارتکاب حرام است با ترک فرمان و خورنده
خمر مرتکب چند حرام و تارک چند فرمان است و هر که بر خوردن
خمر اعانت کند در بزه عظیم بود و بر آن تعزیر باید کردن و علما تصریح کرده اند
تا یک جزء فاسق و زندیق خمر ده کس نزدیک آن او بیایند و در هم با مسکر شوند
کافر گردند و هر مسلمان بالغ عاقل که تحریم خمر بوی رسیده باشد و بی اکراه
شرعی باز خورد و داند که خمر است حد بروی واجب باشد خواه که اندک
خورده باشد یا بسیار و خواه که مست گردد یا نه و مقدار حد که کمتر از آن نشاید
آنست که اگر خورنده خمر آزاد باشد بی شرطی که گفتیم ویرا هشتاد چوب
و مال حلال
یا مانند آن و امام را رسد که بهشتاد در رساند و اگر خورنده خمر بنده باشد
حد وی نیمه حد آزاد باشد والله اعلم مومن باید که احتیاط تمام کند در خوردنی
و آشامیدنی و پوشیدنی تا از حلال حاصل کند و از هر چه شبهتی در آن باشد
۷ دیگر حرام ابرد
یعنی نداند که حلال است یا حرام پرهیز کند چه ترک شبهات سبب حمایت
دین است و افتادن در شبهات سبب افتادن در حرام است و سید رسولان
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده ان الحلال بین و ان الحرام بین و بینهما مشتبهات
لا تعلمهن کثیر من الناس فمن اتقی الشبهات استبرا لدینه و عرضه
و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام کالراعی یرعی حول الحمی یوشک ان
یوقع فیه الا و ان لکل ملک حمی الا و ان حمی الله تعالی محارمه الا و ان
فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله الا و هو
القلب این حدیث از آن احادیث است که مدار مسلمانی بر آنست جمع علما کثرهم الله
که این حدیث یک مسلمانی است و اجماع علماست بر بسیار فائده های آن و رسول الله
درین حدیث صحیح تنبیه کرده بر آنکه خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و کردنی
و گفتنی و دیدنی و شنیدنی و غیر آن باید که حلال باشد و در نکاح و خرید و فروخت

حلال و آنکه ترک شبهات باید کرد چه سبب حمایه دین و عرض و [illegible]
ترک حرام حاصل شود و آنرا تمثیلی ابحمی کرد و بیان کرد [illegible]
دل است و بصلاح آن باقی تن بصلاح می آید [illegible]
آنست که بعضی از چیزها حلال پیدا و روشن [illegible] پوشیده نیست
و بعضی حرام پیدا و روشنست که حرامی [illegible] و میان این هر دو
چیزهاست پوشیده که نه حلالی آن روشن [illegible] حرامی آن و بسیاری از مردم
آنرا نمیدانند پس هر کس که خویشتن را از آن نگاه دارد دین او را براه از ذم
شرع حاصل کرده و دین او سلامت ماند و هر کس که در شبهات افتد
در حرام افتد همچون کسی که گرداگرد حمی [illegible] نزدیک باشد که در حمی افتد
و معنی ان لکل ملک حمی الا وان حمی الله تعالی محارمه آنست که بدرستی که پادشاهان
را هر یک حمی بوده است که آنرا حمایت میکرده اند از مردم و از در رفتن دیگری
بآن مانع شده اند پس هر کس که بآنجا رفتی وی را معاقب گردانیدندی و هر کس
که باحتیاط قیام نمودی خود نزدیک حمی نشدی از ترس افتادن در آن
و الله تعالی را نیز حمی است و آن معصیتهاست که حرام گردانیده است همچون قتل
ناحق و زنا و دزدی و بباطل نسبت زنا و خمر خوردن و دروغ گفتن و خوردن
مال بباطل و غیبت و بهتان کردن و مانند آن این همه حمی خدای تعالی است
و هر کس که بآن در رود مستحق عقوبت شود و هر کس که نزدیک حمی رود از وی باشد
که در آن افتد و هر کس که از برای نفس خود احتیاط کند نزدیک آن نشود و حمی
که او را نزدیک بمعصیت گرداند متعلق نشود و خود را از شبهات نگاه دارد
و در الا و ان فی الجسد مضغة تا آخر حدیث بیان آنست که صلاح تن و
فساد تن تابع دل است و در این حدیث تحریض عظیم است بر سعی کردن در
صلاح دل و نگاه داشتن آنرا از فساد و در این حدیث دلیل است بر آنکه
عقل در دل است نه در سر از برای آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان فرمود
که صلاح تن و فساد تن تابع دل است پس چون دماغ از جمله تن است صلاح
و فساد آن تابع دل باشد پس نه محل عقل باشد و از انس رضی روایت کرده
اند که فرمود لا یبلغ العبد ان یکون من المتقین حتی یدع ما لا باس
به حذرا لما به باس این حدیث ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و معنی آنست
که نرسد بنده بمرتبه متقیان تا که رها کند آنچه باکی نباشد بآن
که بآن باکی باشد و در آیه کریمه ان اکرمکم عند الله اتقیکم دلیل است
بر آنکه گرامی ترین مردم نزد الله تعالی کسی است که متقی تر باشد و گاه بودی
که رسول الله بر فراش خود یا در خانه خود خرمائی افتاده یافتی و برداشتی تا بخورد

ولیکن از آن

۸۱

و جدا ازان از ترس آنکه از صدقه باشد بیند احتیاط و نخوردی چه صدقه فرض و سنت
و تطوع هر دو بر فاضلترین رسولان صلی الله علیه وسلم حرام بود از برای عظمت قدر
او و بزرگی منزلت او صلی الله علیه وسلم همچنان صدقه فریضه که زکوة است بخویشاوندان
او صلی الله علیه از بنی هاشم و بنی مطلب حرام است از برای شرف ایشان تا از
چرک که الایش خلق بدان می شوید نخورند و آمده است که امیر المومنین عمر رضی
الله عنه شیر باره بیاشامید پس سوال کرد از دهنده آن که این شیر از کی آورده
او خبر داد که از زکوة گوسفندان صدقه است پس امیر المومنین عمر دست بدهان کرد و قی
نمود و نقلست که امیر المومنین حسن رضی الله عنه یک خرما از صدقه در دهان نهاد و
آنحضرت صلی الله علیه او را باز داشت از خوردن آن و امر کردانید و حکایت کرده اند که بعضی از
اولیا را که صد درم از کسی حق بود چون آنرا باز میداد نود و نه درم باز میستانید
و از ترس زیادة تمام استیفا نمیکرد و همچنین حکایت است که صالحی انبار کاهی کرد و آنچه
استیفا کردی یک حبه وزن کردی و دادی و شیخ از صلحا شب پیش بیماری حاضر بود
آن بیمار گفت باز نشانید چراغ را چه حق وارثان در روغن پیدا شد و نقلست
که یکی از متعبدان طلب حلال میکرد و در راه آن می جست پس او را دلالت کردند بحسن بصری
گفت بدرستی که من مردی واعظم می خورم از هدیهای مردم و مهمانیهای ایشان لکن
ترا دلالت میکنم بمردی به شهر سجستان تو بینی او را در مزرعه خود و او را باشد
گاوی دو در طرف زمین گاه و جو نهاده است و در طرف دیگر آب چون بگاه و جو رسد
بر گاو عرض کند و چون بآب رسد عرض کند بروی پس آن مرد متوجه او شد و او را در
مزرعه همچنان یافت و سلام کرد و حال حکایت آن مرد بگزارد و گفت بدرستی
که راست گفت با تو امام و لکن اکنون از زمین شده ام بسبب آنکه گاو یک
روز بر زمین همسایه خود رفت و من مشغول بودم بنماز پس در زمین خود آمد
و دست و پای گاو آلوده بود بگل زمین همسایه پس آمیخته شد با گل زمین من
و شبهتی پیدا گشت باز گرد بسوی امام تا ترا اراده نماید بدیگری و بگریست و آمده
است که امام احمد ابن حنبل رحمه الله در مکه سطلی را نزد بقالی گرو نهاد چون
خواست که فک رهن کند بقال دو سطل را بیاورد و گفت کدام که از آن تست بستان
امام احمد گفت مشتبه شد بر من سطل من سطل و درهم هر دو ازان تو پس بقال گفت
سطل تو این یکی است و من میخواستم که ترا بیازمایم امام گفت و برفت و سطل را گرد
نکرد بسبب مال حرام تو ترک است بسوی دوزخ و نتیجه ضعف یقین است و دوری

ناجستن از مال حرام یکی از شناعتها ضلالتست و سعی کردن در تحصیل مال
سبب حسرتها باشد چنانچه حسرتها بدو خوانند و در سلطه لبستانی باشند ربانی
که پیشانی ایشان را بنایند و صدقه از کسب حرام ... نیاید و نعوذ بالله العظیم الرحیم
و بدانکه درین زمان مردم بسیار در غفلت ... تجارتی و مانند آن
رعایت شرایط صحت آن نمیکنند و بیع ... نوشته میگردد و بیع حل
میرسد و چانی و دنیوی از تصرف نیست ... میکردند و از اسباب انتشار
مالها حرام یکی آنست که ثمره بستانی انگور یکجند خود را انگور فروختن که
مشتری متصرف ثمره گردد و مقدار معین انگور بفروشنده دادنی داشته
باشد و اگر سودی داشته باشد مشتری را باشد بیع باطلست و زر چند و در
و ربواست و همچنین معاوضه کردن یک اقچه سیم که بوزن چهار دانگ باشد مثلا
بسه اقچه که بوزن نه یکبند و علم مماثلت حاصل نشود اگرچه غالب ظن آن
باشد که وزن آن یکسانست عین ربواست و اگر کسی در حق دیگری اقرار
کند بچیزی پس آنکه اقرار در حق او کرده باشند داند که بسبب آن اقرار بر
مملکی شرعی نمیرسد و بر او بمجرد اقرار تصرف دران چیز کردن جایز نباشد و اگر
کند آثم و عاصی گردد چه اقرار مملکت نیست بلکه خبر دادنست از امر سابق
و عقدهای فاسده در ولایتها بسیار واقع شده و شیوع یافته تا آنکسانی که ...
مملک پنداشته اند ثمرست شده لا حول ولا قوة الا بالله
احتراز کردن است از پوشیدنها و ظرفها و زیورها که در شرع منع از ان آمده و بدانکه
اجماع منعقد است برانکه حرام است در حالت اختیار بر همه کس خواه بر مردان و خواه
بر زنان استعمال کردن ظرفهای زرین و سیمین خواه بزرگ باشد خواه کوچک در
خوردن و آشامیدن و طهارت کردن و همچنین از جمله زر و سیم خرج خوردن و در
مجمره زر یا سیم بوی خوش بکار داشتن و کمند بظرف زر یا سیم کردن و دیگر
وجوه استعمال همه حرام است و همچنین استعمال سرمه دان و میل و ظرف
غالیه و غیر آن که از زر و سیم باشد حرام است و همچنین استعمال گلاب
و مانند آن بشیشه زر یا سیم حرام است بر مردان و زنان و فرق در زنان
و مردان در پوشیدنست نه در استعمال و همچنین تزیین ...
و مجالس بظرفهای زرین یا سیمین حرام است و ساختن ...
اصح آنست که هم حرام است و سازنده آن مستحق عذاب ...
مستوجب تعزیر باشد و بر هم شکننده آن ارش نقصان ...

ظرف

استعمال ... حرام ...

مصحف

مصحف بسیم جائزست مردانرا و زنانرا و بزر مردانرا جائز نیست و پوشیدن زر
بر مردان حرام است تا بحدی که اگر دندان انگشتری زر بود پوشیدن آن بر مردان
حرام است و بسیاری از علما گفته اند که اگر انگشتری یا غیر آن بزر اندک تمویه کنند
پوشیدن آنهم بر مردان حرام باشد اگرچه تمویه باشد که بعوض بر آتش هیچ از آن
حاصل نشود و پوشیدن نقره بر مردان حرام است الا انگشتری نقره که جائز است
و مردانرا تحلیه آلات جنگ چون نیزه و شمشیر بسیم جائز است و جامه ابریشم
محض باشد یا بیشتر آن ابریشم باشد پوشیدن و نشستن بران بر مردان حرام است و
همچنین پوشیدن آن الا از براے ضرورت همچنانکه جامه دیگر نداشته باشد و از
سرما یا گرما بیم هلاک باشد و الا از براے خارش تن و آنچه در معنی آنست و اگر
کسی را بینی بیفتد جائز باشد که بینی از زر یا از سیم بازسازند و سر انگشت و دندان
همین حکم دارد و علم ابریشمین جامه مردان جائز است مادام که زیاده تر از چهار
انگشت نباشد و زنان را مباح است پوشیدن ابریشم و انگشتری زر و سیم و
جمله زیورها زرین و سیمین مادام که اسراف نکنند و علما تصریح کرده اند بانکه تحلیه
آلات جنگ زنان را جائز نیست نه بسیم و نه بزر و کتاب خود را ببدایه احادیث
رسول الله صلی الله علیه و سلم مشرف گردانیم روایت کرده اند باسناد درست در صحیح
که آنحضرت در کتابات گفت ان الذی یاکل او یشرب فی آنیة الفضة و الذهب
انما یجرجر فی بطنه نار جهنم یعنی بدرستی که آنکس که بخورد و می آشامد در ظروف
زرین و سیمین نمیریزد الا آتش دوزخ در شکم خود بجرجرا یعنی بانگی که از ان آواز آید
طعام و آب را که در ظروف زرین و سیمین خورند با آتش دوزخ خوانند چه سبب آن
خواهد بود همچنانکه الله تعالی در حق خورندگان مال یتیم میفرماید ان الذین یاکلون
اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا چون خورندگان
مال یتیم سبب آتش دوزخ است او را با آتش خوانند و در صحیح آمده است که رسول الله
برابر انگشتری از زر در دست مردی پس آنرا بیرون آورد و بینداخت و گفت یعمد
احدکم الی جمرة من نار فیجعلها فی یده یعنی قصد میکند یکی از شما سوی پاره آتش
پس میکند آن پاره آتش را در دست پس چون رسول الله برفت بان مرد گفتند بگیر
انگشتری خود را و انتفاع گیر با آن بعد آنکه رسول الله از روی تعظیم نهی فرمود از پوشیدن
آن منع کرده مرد گفت لا والله لا اخذه ابدا وقد طرحه رسول الله صلی الله علیه
و سلم یعنی چه کنم بخدا نخواهم گرفت این انگشتری را هرگز چونکه رسول خدا آنرا انداخت

و در حدیث براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا فرمود ما را از هفت
چیز و نهی کرد ما را از [illegible] الشرب فی الفضة [illegible] من شرب فیها فی الدنیا
لم یشرب فیها فی الآخرة یعنی نهی کرد ما را [illegible] زر و سیم چه بدرستی که هر که
بیاشامد از ظرف سیمین در دنیا نیاشامد [illegible] در آخرة و حذیفه رضی الله
عنه گفت نهانا النبی صلی الله علیه و سلم ان [illegible] فی آنیة الذهب والفضة
وان نأکل فیها وعن لبس الحریر والدیباج وان نجلس علیه یعنی منع کرد رسول خدا
ما را از آنکه بیاشامیم در ظرفها از زرین و سیمین و از آنکه بخوریم در آن و از پوشیدن
حریر و دیباج و از آنکه بنشینیم بر آن و در حدیث رسول خدا گفت لا تشربوا فی آنیة
الذهب والفضة ولا تلبسوا الدیباج والحریر فانه لهم فی الدنیا وهو لکم فی الآخرة
یوم القیمة یعنی میاشامید در ظرف زر و سیم و مپوشید دیباج و حریر و در این
حدیث صحیح دلیل است بر آنکه از زر و سیم آشامیدن و دیباج حرام پوشیدن از
عادت کافران است چه بدرستی که کافران آنرا در دنیا استعمال میکنند و حاصل سخن
آن کافران را جز در دنیا نیست و در آخرة ایشان را در آن هیچ نصیب نخواهد بود و
باشد در بهشت زر و حریر و آنچه هیچ چشم ندیده است و هیچ گوش نشنیده است
و بر دل هیچ آدمی نگذشته است و رسول الله گفت من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبسه فی
الآخرة یعنی هر که بپوشد حریر را در دنیا نپوشد آنرا در آخرة روز بهشت که رسول
خدا گفت احل الذهب والحریر للاناث من امتی وحرم علی ذکورها صاحب
مشکوة نقل تحسین و تصحیح این حدیث از ترمذی کرده است و معنیش آنست
که حلال گردانیده شد زر و ابریشم بر زنان امت من و حرام گردانیده شد بر مردان
امت من و در صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم زبیر و عبد الرحمن
بن عوف رضی الله عنهما را رخصت داد در پوشیدن حریر از برای خارش که
در اندام ایشان بود و بر آنکه در پوشیدن مردان جامه معصفر علما را اختلاف است
بعضی گفته اند که جائز است با غیر آن یا خالص است و بعضی گفته اند مکروه است
و قول رسول الله موید آنهاست که مکروه میدارند و سنت را لائق تو باید کرد
و قول رسول الله را بر قول همه عالمان مقدم باید داشت و نهی از [illegible]
حدیث صحیح آمده است و امام خطابی حمل بر آن کرده است که [illegible]
رنگ کرده باشند و در صحیح مسلم است که عبد الله بن عمرو بن العاص
گفت رای رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ثوبین معصفرین یعنی دید
دو جامه که آنرا از رنگ معصفر کرده بودند پس فرمود ان هذه من ثیاب [illegible]

در پوشیدن جامه معصفر مردان اختلاف است

[illegible]بسها یعنی بدرستی که این جامه کافران است پس تو مپوش آنرا و در روایتی فرموده که امک
امرتک بهذا یعنی مادر تو فرموده ترا بپوشیدن جامه معصفر گفته اند اشارة بدان فرموده که این
از لباس و از اخلاق زنانست عبد الله بن عمرو گفت که سوال کردم که بشویم آن دو جامه را رسول الله
گفت بل احرقهما یعنی بلکه بسوز آن دو جامه را گفته اند امر بسوختن از برای تغلیظ است
و زجر و زجر دیگران از پوشیدن آن و پوشیدن جامه مزعفر مردان را جائز نیست
بدلیل آنکه انس رضی الله عنه گفت نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یتزعفر الرجل
و دلیل مذهب امام شافعی و موافقان او در آنکه جامه مزعفر بر مردان حرام
است این حدیث صحیح است و بدانکه ترک لباس فاخر کردن از برای تواضع مستحب است
ابو هریره رضی الله عنه گفت که بیرون آورد بسوی ما عایشه رضی الله عنها ازاری ستبر را
و کسائی که آن را پاره زده بودند پس گفت فی هذا قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعنی درین دو وفات یافت فرستاده خدا و از فرش و لباس زیادة از آنکه حاجت باشد
[illegible] داشتن مکروه است رسول الله فرموده فراش للرجل و فراش لامرأته و الثالث
للضیف و الرابع للشیطان یعنی یک فراش مرد راست و یک فراش زن او راست
و سیوم فراش مهمان راست و چهارم شیطان راست یعنی آنچه زیاده است بر حاجت
از برای مباهات و زینت دنیا باشد و آنچه بدین صفت باشد مذموم است و در [illegible]
[illegible] بوده آن را بشیطان اضافه کنند چه در آن رضا میدهد و مساعده بر [illegible]
[illegible] برای میدهد و در نظر خلق آن آرایش میدهد و بعضی حمل بر ظاهر کرده اند و
گفته اند فراشی که نه از برای حاجت باشد شیطان بران خفتد و پوشیدن جامه
[illegible] که بدن از آن متضرر شود بی احتیاج تا آن [illegible] مقصود [illegible] مکروه است
و تعذیب بی فایده است و از امام احمد حدیث منقول است که کسی انعم الله علیه
نعمة فان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده یعنی هر که نعمت کند الله بروی نعمتی
پس بدرستی که الله دوست میدارد آنکه به بیند اثر نعمت خود بر بنده خود و سنت است
جامه و ازار مرد تا نیمه ساق باشد و زیادة از با شتنه فرو گذاشتن ممنوع است
اگر از تکبر بود حرام است رسول الله فرموده ان الذی یجر ثیابه من الخیلاء لا ینظر الله
الیه یوم القیمة یعنی هر که جامه کشان دارد از تکبر نظر رحمت باو نکند در روز قیامت و در
حدیث صحیح وعید بعذاب الیم وارد است در حق کسی که فرو کند ازار را یعنی زیادة
از حد جائز و حد جائز آن تا شتنه است و این منع مخصوص بازار نیست بلکه حکم
آستین و جبه و طرف دستار و غیر آنها همین است که دراز کنند از حد گذرانیدن

حرام است اگر از تکبر باشد و اگر نه از تکبر بود مکروه است و رفتن بود در حالتی که یک پای
در کفش یا مانند آن باشد و پای دیگر برهنه مکروه است بدانکه رسول الله فرمود
لا یمشی احدکم فی نعل واحدة لیحفهما جمیعا او لینعلهما جمیعا یعنی باید که
نرود هیچکس از شما در یک نعل باید که برهنه کند هر دو پای یا بپوشد هر دو پای
گفته است در منعنی هر لباسی که صفت است چون موزه و در آوردن دست در
آستین و بدانکه مستحب است ابتدا براست کردن در هر چیز که از باب تکریم و
زینت است چون پوشیدن نعل و موزه و آستین و شب جامه و ستردن موی
سر و شانه کردن و چیدن بروت و کندن موی [illegible] بغل و مسواک کردن
و سرمه در چشم کشیدن و ناخن چیدن و وضو ساختن و غسل [illegible] و تیمم و مسجد
رفتن و از خلا بیرون آمدن و هر چه از این قبیل بود و مستحب است ابتدا بچپ
کردن در هر چه ضد این باشد چون جامه و کفش [illegible] از خود بیرون کردن و از
مسجد بیرون آمدن و بخلا رفتن و [illegible] دامنی
و مانند آن کند و بدانکه جامه چنان باید پوشید [illegible]
که حفصه بنت عبد الرحمن پیش عایشه رضی الله عنها [illegible] مقنعه تنک بود
پس عایشه آن را پاره کرد و بپوشانید او را مقنعه کثیف و در صحیح آمده است که
رسول الله گفت صنفان من اهل النار لم ارهما قوم معهم سیاط کاذناب البقر
یضربون بها الناس ونساء کاسیات عاریات مائلات ممیلات رؤسهن
کاسنمة البخت المائلة لا یدخلن الجنة ولا یجدن ریحها وان ریحها لیوجد من
مسیرة کذا وکذا یعنی دو گروه اند از اهل آتش که من ندیده ام ایشان را قومی
اند که با ایشان باشد چوبها چون دنبال گاو و زنند بآن مردم را و گروهی دیگر
زنانی اند که جامه پوشیده باشند و برهنه باشند و گفته اند معنیش آنست که جامه
پوشیده باشند از نعمت خدای تعالی و برهنه باشند از شکر آن و گفته اند معنیش آنست
بعض از بدن را بپوشند و بعضی را برهنه کرده اند از برای اظهار جمال یا مانند آن و گفته اند جامه
تنک بپوشند که رنگ بدن توان دانستن مائلات یعنی میل کنندگان باشند از فرمان
برداری الله تعالی و از آنچه محافظت کردن آن برایشان لازم باشد و ممیلات [illegible]
که این فعل مذموم را بدیگران تعلیم کنند و گفته اند معنی مایلات آنست
رفتن بتکبر و اعجاب بنفس خود کنند و معنی ممیلات آنکه گفته شد و گفته اند معنی مائلات
آنست که سرها را شانه بمشطه میلا [illegible] که عادت زنانست و ممیلات آنکه بدیگران [illegible]

کالنعمة البخت المائلة یعنی سرهاء ایشان همچون کوهانهای شتران دراز کردن باشند یعنی آنرا بزرگ سازند به پیچیدن دستار تا بلند نماید آن لا یدخلن الجنة ولا یجدن ریحها در نیایند در بهشت و نیابند بوی بهشت وان ریحها لیوجد من مسیرة کذا وکذا یعنی بدرستی که بوی بهشت میشود بوی بهشت از راه چنین و چنین اعنی است که از روی در لفظ که از رسول الله شنیده‌اند متفهمه شک کرده باشد پس کنایه کرده باشد از ان بلفظ کذا وکذا که از الفاظی کنایات است و آن کنایه میکنند از مجهول و از آنچه نمیخواهند که آن تصریح کنند والله اعلم وصورتها صورت جانوران ساختن بر جامه و دیوار و بساط و درهم و دینار و فلس و ظرف و غیر آن حرام است و از گناهان کبیره است خواه که چنان که از آنها که ممتهن باشد یا نه چه ساختن آن مطلق حرام است اما انتفاع گرفتن بجایی که صورت بران کرده باشند اگر معلق باشد بر دیوار یا جامه پوشیدنی یا دستار باشد یا مانند آن که نه ممتهن باشد حرام است و اگر در بساطی بود که پای بران نهند یا بالش یا مانند آن که آنرا ممتهن دارند پیش امام شافعی و بسیار از علما حرام نیست اگر چه ساختن مطلق حرام است اما ملائکه رحمت بآن خانه نروند رسول الله فرموده لا تدخل الملائکة بیتا فیه کلب ولا صورة یعنی در نیایند فرشتگان رحمت در خانه که در ان سگ باشد یا صورتی و پیش شیخ ... رحمة الله علیه نهی صورة عموم است و استعمال هر جا که صورة بران کرده باشند و رفتن بخانه که صورة در ان باشد خواه در دیوار باشد یا در بساطی که ممتهن باشد نهی عنه است عمل بر ظاهر احادیث صحیحه و امام نووی نقل است که این مذهبی قوی است والله اعلم و بدانکه این ملائکه که بخانه که در ان سگ یا صورت باشد نروند ملائکه اند که از برای رحمة و برکة و آمرزش خواستن فرود می آیند اما حفظه که نویسندگان عملها مردم اند در هیچ حال از بنی آدم جدا نمیشوند و در هیچ مکان جدا ایشان برابه نبشتن عملها فرموده اند و رسول الله فرموده ان من اشد اهل النار یوم القیمة عذابا المصورون یعنی بدرستی که از اهل دوزخ که عذاب ایشان سخت تر باشد کسانی اند که صورة میسازند و رسول الله فرموده الذین یصنعون الصور یعذبون یوم القیمة یقال لهم احیوا ما خلقتم یعنی عذاب کنند روز قیامت کسانی را که صورت سازند و گویند ایشانرا که زنده کنید آنچه را این صورتها را که کرده‌اید و موی سفید را رنگ کردن بحنا یا بزعفران و کتم سنت است و بچیز سیاه رنگ کردن حرام است این معنی در صحیح است که بیاوردند ابو قحافه را در روز فتح مکه و موی سر و ریش او از سفیدی همچون ثغامه بود و ثغامه رستنی است که شکوفه و میوه آن سفید است تشبیه سفیدی موی آن کرده‌اند پس رسول الله صلی الله علیه و سلم

فرمود غیروا هذا الشیب واجتنبوا السواد یعنی تغیر کنید سفیدی موی سر و ریش را
بچیزی و دور باشید از سیاهی و پدر ابوبکر ابوقحافه پدر ابوبکر صدیق است رضی الله
عنهما روز فتح مکه مسلمان شد و رسول الله فرمود ان الیهود والنصاری لا یصبغون
فخالفوهم یعنی بدرستی که جهودان و ترسایان رنگ نمیکنند موی را پس شما خلاف ایشان
کنید و این حدیث صحیح دلیل است برانکه رنگ کردن موی سفید از شعار اسلام است
و مغرور نباید گشت بجمعی که بمتابعه این سنت موکده مشرف نمیگردند و در رنگ
ناکردن موافقت جهودان و ترسایان میکنند چه ازین حدیث صحیح معلوم میشود
که رنگ کردن موی سفید از برای مخالفت جهودان و ترسایان است نه از برای جنگ
و غیر آن و متابعت سنت باید کرد چنانکه فضل بن عیاض رحمة الله علیه گفته است
آنچه بمعنیش راجع باین است که متابعت کن راه راست را و زیانی نکند ترا اندکی
روندگان آن راه و حذر کن از راههای گمر[illegible] مشوبه بسیاری مخالفان و کس
از بزرگان که حدیث صحیح باو نرسیده باشد [illegible]
سپید از برای تجد[ید] است بواسطهٔ نا[illegible]
که فرستادهٔ خدا است صلوة الله علیه بیان فرموده [illegible] شدن و لیکن
کردن مکروه است برای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه از قزع نهی کرده و قزع [illegible]
معنی تفسیر کرده اند و حرام است موی دیگران را با موی خویش وصل کردن و همچنین
وشم حرام است و وشم آنست که سوزنی یا مانند آن در بدن فرو برند تا خون روان
شود بعد از آن آن موضع را بسرمه یا مانند آن پر کنند تا سبز گردد و آنکس که موی
را با موی دیگری وصل کند یا از دیگری طلب کند تا وصل موی و وشم کنند یا باختیار رها
کند تا موی را وصل کنند هر سه عاصی باشند اما اگر ببلوغ نرسیده باشند و موی ویرا
وصل کنند یا بدن او را وشم کنند او بواسطهٔ عدم تکلیف بزه مند نگردد و هر
مکلف که کرده باشد بزه مند گردد و هر موضع را که وشم کنند پلید گردد پس اگر زائل
گردانیدن آن بمعالجه ممکن بود واجبست که آنرا زائل گردانند و اگر زائل گردانیدن
آن ممکن نباشد الا بجراحتی که از آن بیم هلاک بود یا فوات عضوی یا فوات منفعت
عضوی یا حاصل شدن عیبی فاحش در عضو ظاهر داشته باشد درین صورت
زائل گردانیدن واجب نباشد و چون توبه کند بیرون آید از آنچه بزه مند بماند و در صورت اولی
که زائل گردانیدن واجبست بر فور زائل باید گردانیدن و اگر تاخیر کند عاصی
باشد و وصل موی و وشم از معصیتهای بزرگ است چه در بعضی حدیث صحیح لعنت برآن

وارد شده

روایت است عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لعن الواصلة والمستوصلة
والواشمة والمستوشمة و این حدیث صحیح دلیل است بر آنکه کسی که معاونت بر حرام کند
شریک حرام کننده باشد در بزه همچنانکه معاونت در طاعت کند شریک طاعت کننده باشد
در ثواب آن و در صحیح آمده است که زنی از انصار دختری را نکاح کردند پس بیمار شد
و موی سر او ریخته گشت و شوهر صبر نمیکرد و تعجیل مینمود که زن را تسلیم او کنند پس
خواستند که موی دیگر او وصل کنند پس مادر او بحضرت رسول الله آمد و از این معنی
سوال کرد پس رسول خدا او را نهی کرد از وصل موی و در روایتی چنین است که
چون سوال کرد از رسول الله صلی الله علیه وسلم لعنت کرد بر واصله یعنی وصل کننده و بر مستوصله
یعنی کسی که از دیگری طلب کند تا وصل موی وی کند و این دلیل است بر آنکه افتادن
موی بعروسی و مانند آن عذر نیست در وصل موی او و بدانکه در حدیث صحیح لعنت
در حق متنمصات وارد است و متنمصه زنی باشد که از کسی درخواهد که موی ابروی وی
برچیند و این فعل حرام است و کننده آن و درخواهنده آن عاصی و مرتکب گناه اند الا آنکه
زنی را ریش بروید یا موی بر لب بروید که علما گفته اند زائل گردانیدن آن حرام نباشد
و بدانکه در حدیث صحیح لعنت وارد است در حق مردانی که خود را بزنان مانند کنند
یعنی بتکلف تخلق کنند باخلاق زنان و حرکتها و هیئتهای ایشان یا جامه که مخصوص
بایشان است بپوشند و همچنین در حق زنانی که خود را بمردان مانند کنند لعنت
وارد است و ورود لعنت دلیل است بر آنکه گناهی بزرگ است آنکه مرد خود را
بزن مانند کند یا زن خود را بمرد مانند کند

شعبه چهل و یکم

اجتناب کردن از
آلات بازی و لهو که مخالف شریعت است چون قمار و نرد و چنگ و بربط و تنبور و نای
و گوبه و مانند آن رب العالمین جل و عز در قرآن عزیز بیان فرموده که در قمار
اثم بزرگ بسیار است و آنرا به پلیدی از عمل شیطان خوانده و با اجتناب از آن مومنان را مامور ساخته
یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه لعلکم تفلحون و نیز در آن خوردن مال مردم است بباطل و در قرآن
عزیز الله تعالی نهی کرده از خوردن مال مردم بباطل و رسول الله فرموده من قال
لصاحبه تعال اقامرک فلیتصدق یعنی هر که بگوید با دیگری که بیا تا قمار بازیم
پس گو صدقه بدهد امام خطابی گفته است مثل آنچه بقمار باختن خواسته باید که بصدقه
دهد بل بمجرد گفتن آن معصیت است و صدقه باید داد تا کفاره گفتن گردد

فعل آن چگونه باشد واز [illegible] زیست که کینه و دشمنی با همدیگر از آن حاصل
و آیا از ذکر خدا روی [illegible] باشد که سبب بیرون بردن نماز از وقت خود
باشد و غرض شیطان وسوسه مردم بخوردن خمر و بازیدن قمار چنین است که
دشمنی و کینه در میان اندازد و از ذکر خدا باز دارد و از نماز چنانکه نص کلام
الله اشارت باین معنی میکند انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء
فی الخمر والمیسر الایه و ساختن و باختن انواع قمار حرام است و از گناهان کبیره
است و هر کاری که در آن مراضعه و بازی کنند و از آن شرطها از هر دو جانب کنند و هر یک
از ایشان اگر غالب شوند بستانند و اگر مغلوب گردد دادن بستانند آن
حقیقه قمار باشد و هر مالی که بدان ستانند حرام باشد و رد کردن فرض بود
و ستاننده و دهنده فاسق و عاصی باشند و توبه بر فور کردن از آن واجب
و بدانکه نرد باختن مطلقا حرام است خواه بگرو و خواه بی گرو و امام احمد و ابو
داود روایت کرده اند از رسول الله که فرمود من لعب [illegible] فقد عصی الله ورسوله
یعنی هر که بباخت نرد بدرستی که نافرمانی کرد خدا [illegible] و من لعب
بالنرد فکانما غمس یده فی لحم الخنزیر و دمه یعنی هر که بباخت [illegible] باشد که فرو
برد دست خود را در گوشت خوک و در خون آن و ابو داود رحمه الله از ابن عمر رضی
الله عنهما روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا از خمر و قمار و کوبه و غبیرا و اهل
گفته است که کوبه نرد است و گفته اند بربط است و گفته اند طبل است تنگ میان باریک
که هر دو طرف او فراخ است و بدانکه این طبل حرام است و غبیرا شرابی است
که آنرا از ذرت میسازند و در حدیثی که امام احمد رحمه الله از رسول الله روایت کرده
مذکور است و امرنی ربی بمحق المعازف والمضامیر والاوثان والصلیب
والصلیب کفعل وامر الجاهلیة یعنی که فرمود مرا پروردگار من به نیست کردن
معازف و مزمارها و صلیبها و امر جاهلیه معازف چه آلات که به زدن آن
بازی میکنند و مزمار آلتیست که آن نای زنند و بدانکه امام محی السنه علیه الرحمه
تصریح کرده است بانکه سرنای حرام است و بدانکه شطرنج چون بگرو بازند بالاتفاق
حرام است و چون بی گرو بازند و سبب ضایع شدن حقی یا صادر شدن
باطلی نباشد علما را خلاف است بعضی گفته اند مکروه است و اکثر شافعیه برین اند
و بعضی گفته اند حرام است و مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله اینست و دلیل طلاقی
برین است و قاضی رویانی را همین اختیار است و امام مالک گفته که شطرنج بدتر از نرد است

و منقول [illegible] تربیت [illegible] و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ذم شطرنج را
روایت کرده اند و از امام بیهقی در کتاب شعب الایمان منقول است که ابو موسی
اشعری رضی الله عنه گفت لا یلعب بالشطرنج الا خاطئ یعنی بازی شطرنج نکند مگر خطا
کننده و ایضا منقول است که سؤال کردند ابو موسی اشعری را از بازی شطرنج
پس گفت هی من الباطل ولا یحب الله الباطل [illegible] و خدا دوست
ندارد باطل را [illegible] چهارده خانه [illegible] نرد است و احتمال
است که در حکم شطرنج باشد و آنچه کعب و جوز [illegible] بگرو بازند تمام
باشد و چون بی گرو بازند مکروه بود اگر چه در آن فحش و لغو نباشد و سبب تضییع
حقی نشود و هرگاه که جوز با کودک باشد ولی و قیم دارند که آن خواهد بازید
بزور واجب باشد که انتزاع کنند و وی را از آن منع کنند فصل دو چیز بگرو
درست و حلال است زیرا که سبب در حاصل کردن آهنگ جنگ با دشمنان دین
[illegible] رعایت کنند [illegible] حلال بود یکی تیر انداختن
است دوم اسب با هم دوانیدن یا شتر بگرو و درست تر آنست که فیل را با هم دوانیدن
و خر را با هم دوانیدن بگرو هم جایز است بشرط آنکه هر دو دوانیدن دانند و مال را
معین کنند و آنچه با هم میدوانند از اسب یا شتر یا فیل یا خر یا استر معین کنند و ابتدا
و انتهای میدان هر دو را معلوم باشد و مسافت چندان بود که اسبان مثلا قطع آن
توانند کرد بی تعب و مشقت و قوة اسبان مثلا که با هم میدوانند نزدیک بهم باشد اگر
یکی قوی تر باشد چنانکه یقین دانند که پیش شود یا ضعیف تر بود چنانکه یقین دانند که
باز پس ماند جائز نباشد و در تیر انداختن شرط آنست که چند بار بیندازد
و چند بنشانه زنند و بیان صفت اصابت کنند یعنی معین کنند که تیر باید که بنشانه
آید یا نشانه را سوراخ کند و در نشانه بنشیند یا از آن طرف دیگر بیرون شود
و معین کنند که کدام یک ابتدا به تیر انداختن کند و بشرط منفعة از یک جانب بیش
باشد و اگر سواران یا تیر اندازان گرو بسته باشند که مال از خود بدهند و محلل
در میان نباشد چنانکه دو کس گرو بندند که ما هر دو کس اسب میدوانیم یا شتر از فلان
جای تا فلان جا پس اگر تو پیش افتی من چندین بدهم و اگر من در پیش افتم بر تو هیچ
باشد یا گرو بندند که ما بیست عدد تیر بیندازیم اگر تو از بیست ده بر نشانه
بزنی من چندین مال بدهم و اگر من بزنم بر تو هیچ نباشد پس اگر آن کس که مال
پذیرفته باشد در پیش افتد یا بر نشانه زند هیچ نستاند و اگر آن یکی دیگر در

پیش افتد یا بر نشانه زند ... ... بستانند و برایشان حلال باشد و در این
صورت که سواران که ... خود دهند اگر منفعت از هر دو جانب باشد
و محلل در میان نبود ... بگوید اگر تو در پیش افتی من دیناری به تو دهم
و اگر من در پیش افتم تو دیناری به من دهی یا گوید اگر تو از پنج تیر سه بر نشانه زنی
من دیناری به تو دهم و اگر من بزنم تو دیناری به من ده این چنین جایز نیست و حرام است
و در قمار باختن داخل است و هر چه بستانند حرام و مظلمه باشد و رد کردن واجب
بود اما اگر محلل در میان باشد گرو بستن به منفعت از هر دو جانب شاید چنانکه کسی
دو تیرانداز یا دو سوار را گوید شما این دو اسب را بدوانید از فلان جای تا فلان جای از هر
کدام از شما که در پیش افتد من یک دینار یا دو درهم یا دو تیرانداز را گوید شما چند
عدد تیر بیندازید هر کدام که از این معین ده عدد مثلاً بر نشانه زند من یک دینار
یا دو درهم پس هر کس که در پیش افتد یا عدد معین را بر نشانه زند ... دینار بستاند
و همچنین اگر سه کس باشند و یک کس محلل که ... مثلاً بستانند
از هر یک دیناری و اگر خود باز ماند هیچ کدام هیچ ...
که گفتیم و این کس را از برای آن محلل خوانند که بواسطه ... و اگر
کسی شرط کند که اگر محلل در پیش افتد هر دو دینار بستاند و اگر یکی از ایشان در پیش
افتد یک دینار از آن کس دیگر بستاند و محلل هیچ ندهد هم جایز باشد تا آن شرطها
که گفته شد پس اگر محلل در پیش افتد و از محلل بگذرند و باهم تا آخر میدان رسند
بر هیچ کدام هیچ چیز لازم نگردد و اگر یکی از ایشان بر یکی سبقت گیرد و آن کس که
باز پس مانده باشد یک دینار به آن کس دهد که از هر دو در پیش افتاده باشد
و محلل هیچ ندهد و اگر محلل با یکی بهم تا آخر میدان رسند آنکس که باز پس مانده
باشد یک دینار به هر دو دهد و اگر محلل در میان آن دو کس باشد آن کس که از
هر دو باز مانده باشد یک دینار بآنکس دهد که از محلل گذشته باشد و محلل در هیچ
صورت هیچ چیز ندهد و همچنین اگر کسی شرط کند که دو سوار دو اسب معین را بدوانند
از فلان جای تا فلان جای و هر کدام که از ایشان در پیش افتد یک دینار بستاند
و یکی یک کس دیگر را کمتر از یک دینار معین کند جایز باشد بر وجه درست تر و اگر
ده کس یا بیشتر باشند و یک محلل باشد جایز باشد چنانکه گفته شد و حکم تیراندازی
هم برین قیاس است و بدانکه در پیش گرفتن اعتبار با آخر است نه با اول میدان و نه ...
و اگر در گوی اسب باشد اعتبار بگردن اسب کنند
با ستخوان کنند که هر دو شانه آن متعلق است میان دو ...

شرط فاسد عقد را نیز فاسد کند

که از شرطهای مفسده احتراز کنند چه اگر مثلا گوید اگر تو از من پیش گیری ترا باشد
ده دینار و بعد از این با تو تیر نیندازم این عقد باطل شود از آنکه شرط کرده که ترک
جنس مستحب را پس شرط فاسد عقد را نیز فاسد کند و همچنین اگر شرط کند که چون پیش گیرد مال
را که بستاند بخورد با اصحاب خود دهد این عقد نیز باطل شود و دیگر آنکه در مسابقه آنست که گرو بستن
به نیزه و شمشیر بازی کردن و بر وجهی که در جنگ بکار آید و از آنچه جهاد را شاید
جایز است و گرو بستن بر دویدن و انداختن و مانند آن و سنگ انداختن نیست
و منجنیق علی الاختلاف است و درست تر آنست که جایز است چون رعایت شرطها
بکنند از برای آنکه در جهاد با این همه حاجت آید و در سنه احکام و در دوانیدن اسب
مثلا اگر خواهد که بر اسپی دیگر نشیند جز آنکه معین کرده بود جایز نباشد و اگر
مرکوب بمیرد عقد منفسخ شود و اگر در تیر انداختن خواهند که تیر را با کمان را
بدل کنند [illegible] چه مقصود از دوانیدن اسب آزمایش اسب است و مقصود
از تیر انداختن آزمایش تیر انداز است

شعبه چهل و دوم اقتصاد است در نفقه

یعنی میانه نه اسراف کنند و نه امساک در آیه کریمه لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا
تبسطها کل البسط نهی است از بخل و اسراف و در آیه کریمه والذین اذا انفقوا
لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما مدح کسانی است که چون نفقه کنند اسراف
نکنند و تقصیر نه نمایند و نفقه کردن ایشان میان اسراف و تقصیر که اقتصاد و اعتدال
است مستقیم باشد و از ابن عباس و مجاهد و قتاده و ابن جریج رضی الله عنهم
منقول است که اسراف نفقه کردنست در معصیة الله تعالی و اگرچه اندک باشد و اقتار
منع حق الله تعالی است والله تعالی نهی کرده است از تبذیر و مبذران را برادر دیوان
خوانده ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و ابن جوزی از ابن عباس نقل
میکند که معنی تبذیر نفقه کردن مال است در غیر حق و مجاهد گفته است که اگر مرد
همه مال خود را در حق نفقه کند اسراف نکرده باشد و اگر یک مد در غیر حق نفقه
کند مبذر بود و زجاج رحمه الله علیه گفته است که تبذیر نفقه کردنست در غیر فرمان
برداری الله تعالی و در حدیث صحیح سرور کاینات صلی الله علیه و سلم فرمود که الله تعالی
نهی کرده از اضاعت مال و مراد آنکه ضایع گردانیدن مال صرف کردنست در غیر
مباح یا آن را در معرض تلف آوردن و سبب نهی آنست که ضایع

کرد امیدی مال اسراف دانست و آن بغایت دوست نمیدارد اما اسراف را و تبذیر چون مال خود را
ضایع گردانند متعرض ضرر شوند که در دست دیگرانست و حب دنیا منجر به
مزرعه آخرتست مومن باید که دنیا را وسیلتی سازد و توسل کند تا آخرت یافت
... پس از حرام اعراض کند و سر ابواب آن نگردد و حلال را در نامشروع صرف
... در غیر محل سزاوار الله تعالی صرف کنند چه اگر یک حبه بی دستوری شرع
صرف کنند اسراف کرده باشند و زیان بر خود کرده و استحقاق عقوبت بار آورده
گرانبار کرده باشند حاصل آن زیان کار و حسرت و پشیمانی باشد و اگر
... در راه دین الله تعالی صرف کنند دولت آن دولت و کار آن
...ت نهاد ... جهاد کردن است بمال و نفس در راه دین خدای
... آیه از قرآن عزیز دلیل این معنی
احادیث صحیحه ذم بخل و بخیلان وارد است
... الله را ... شکر ... داریم
...
اینهاست و حسد آرزوی زوال ... نعمتی است از مسلمانی پس حسود بقضا
الله تعالی راضی نیست و از قسمت رب العالمین سبحانه در خشم است و فضل الله تعالی
را بر بندگان او نمی تواند دید و الله تعالی امر کرده باستعاذه از شر حسد ... و من
شر حاسد اذا حسد و در روایتست از پیغامبر خدای که ... ایاکم و الحسد فان الحسد
یأکل الحسنات کما تاکل النار الحطب یعنی حذر کنید و پرهیز کنید از حسد ...
که حسد میخورد نیکوئیها را چنانکه میخورد آتش هیزم را و ... از ...
قریب دب الیکم داء الامم قبلکم الحسد و البغضاء هی الحالقة لا اقول تحلق الشعر
ولکن تحلق الدین یعنی آهسته آهسته ... روشن کرد ... در ... که ...
... و آن حسد و بغضا است ... نمیگویم که ... بتراشد ...
می تراشد دین را ... حسد و بغضا بمرتبه رسد که صاحب ...
حرام ... حرام را حلال دارند کافر باشد و ... آن مرتبه رسیده باشد
اصل دین و ... باقی نبود و لکن ... خطر زوال ... محقق گشت که حسد و بغضا در دار
... مبتلی شود باید که بعلاج مشغول گردد و علاج ... آنکه فکر کند که حسد در دین و
دنیا ... مضرت است ... را در دین و دنیا ... است پس ... دوا آن ...

الخلاق

بخلاف آنچه حسد و بغضا مقتضی آن باشد از کمی یا کردن اگر حسد مقتضی قدح باشد
مدح گوید و اگر مقتضی تکبر باشد تواضع کند و اگر بغضا مقتضی زبان رسانیدن بود
باو باو نیکوئی کند و اگر مقتضی قصد باشد معاونت کند و رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود لا تباغضوا ولا تحاسدوا ولا تدابروا وكونوا عباد الله اخوانا ولا يحل لمسلم
ان يهجر اخاه فوق ثلث یعنی با همدیگر دشمنی مکنید و حسد بهمدیگر مبرید و پشت بهمدیگر
مکنید یعنی اعراض از یکدیگر و با همدیگر همچون برادران باشید یعنی در دوستی و رفق و شفقت
و ملاطفت و صفای دل و یاری دادن در خیر و نصیحت در همه حال و حلال نیست هیچ مسلمانرا
که ببرد از برادر مسلمان زیاده از سه شبانروز و برانکه عداوت با برادران اسلامی مانع
آمرزش است چه عرض میکنند عملها مردم در هر هفته دو بار روز دوشنبه و روز پنجشنبه
و حق بنده که او مؤمن بود آمرزیده در حق بنده که میان او و میان برادر مسلمان باشد
کویند اترکوا اورکوا هذين حتى يصطلحا یعنی رها کنید باز پس دارید این دو کس را و
عامل کنید آنها که باز کردند بصلح و دوستی و رسول الله فرمود من غش فليس منا یعنی
یعنی هر که غش کند از ما نیست و غش نقیض نصح است و جریر رضی الله عنه گفت بایعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم على اقام الصلوة وايتاء الزكوة والنصح لكل مسلم یعنی بیعت کردم
با رسول خدا بر گذاردن نماز و دادن زکوة و کردن نصیحت هر مسلمانی را و بعد ازین بیان کرد
آن امر را که نصیحت کردن همه مسلمانرا از دین است حرام داشتن
عرض مسلمانان و ترک طعن کردن است رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود المسلم
اخو المسلم لا يظلمه ولا يخذله ولا يحقره التقوى ههنا ويشير الى صدره ثلث مرار بحسب امرء
من الشر ان يحقر اخاه المسلم كل المسلم على المسلم حرام دمه وماله وعرضه یعنی مسلمان
برادر مسلمان است باید که ظلم بر او نکند و ترک معاونت و نصرت او نکند و او را حقیر ندارد
بر هیچ کاری از کارها و اشارت بسوی سینه خود کرد سه بار یعنی تقوی بچیزی حاصل میشود
که در دل است از عظمت الله تعالی و ترس او و مراقبت او و بس است مرد را از بدی آن که حقیر
دارد برادر مسلمان خود را یعنی اگر هیچ بدی نداشته جز آن که برادر مسلمانرا حقیر داند او را
کفایت باشد از بدی همه مسلمان بر مسلمان حرام است خون او و مال او و عرض او و مخفی نیست
هیچ صنف الله تعالی محمد سید ولد آدم صلى الله عليه وسلم معلوم میشود که خون مسلمانان و مال او
و عرض او بر مسلمان حرام است پس هر کسی که بی دستوری شرع متعرض خون یا مال یا عرض

کافر خطاب مکلف است باصول و فروع ... و بفروع عبادات و اسطه تضعیف عذاب [illegible]

مسلمانی گردد مستحق ع[illegible] که کافر نیز چنانکه مکلف است باصول مکلف است
بفروع پس اگر متعو[illegible] مسلمان گردد واسطه تضعیف عذاب
وی باشد و مراد [illegible] آن که بر مسلمان حرام است بر مسلمان حکم شرع
تصرف میکند و آب منتقع باشد [illegible] علم و از این سخن یاد کرده شد حدیثی که در شب
معراج گذشتند رسول خدا بقومی که ایشان را ناخنها بود از مس که میخراشیدند رویها و سینهها
خودرا و چون آنحضرت سوال کردند از جبرئیل حقیقت این قوم را گفت کسانی اند که میخورند
گوشت مردم را و درافتادند در عرضهای ایشان و مراد از خوردن گوشت مردم غیبت
کردن ایشانست و رسول خدا فرمود اتدرون من المفلس یعنی ای شما میدانید
که کیست مفلس گفتند المفلس فینا من لا درهم له ولا متاع یعنی مفلس در ما کسی است که نه
درهم باشد او را و نه متاع پس فرمود آنسرور کاینات ان المفلس من امتی من یاتی
یوم القیمة بصلوة وصیام وزکوة ویاتی قد شتم هذا وقذف هذا واکل مال
هذا وسفک دم هذا وضرب هذا فیعطی هذا من حسناته و[illegible] فنیت
حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت [illegible]
یعنی بدرستی که مفلس از امت من کسی است که بیاید روز قیامت [illegible] وزکوة
و دشنام داده باشد باین و نسبت زنا کرده باشد باین و خورده باشد مال این و ریخته
خون این و زده این را پس بدهند این را از نیکوئیهای وی و آن دیگر را از نیکوئیهای وی
پس اگر نیست شود نیکوئیهای وی پیش از آنکه بگذارند آنچه بروی باشد فرا گیرند از گناهان
کسانی که ایشان را دشنام داده و نسبت زنا کرده و مال خورده و خون ریخته و زده پس بیندازند
ویرا در آتش و در این حدیث زجر عظیم و منع تمام است از ظلم کردن بر مردم چه
وبال ظلم بحقیقه بظالم باز میگردد و اگر در دنیا ظلم بر کسی کند پس تدارک آن نا کرده
از دنیا برود و حلالی حاصل نشود از ثواب عمل صالح خود بمظلوم داده باشد
و بر خود زیان کرده باز بزه و عقوبت گناهان مظلوم بجهت خود ربوده باشد ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و در سنن ترمذی رحمه الله از عایشه رضی الله
عنها روایت کرده است که بیاید مردی و بنشست نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس گفت ای فرستاده خدا از سوی بدرستی که مرا هست مملوکی چند پس با من دروغ می
گویند و خیانت میکنند با من و نافرمانی میکنند و من دشنام میدهم و میزنم ایشانرا
پس چه گونه باشم من از ایشان پس رسول الله فرمود که چون روز قیامت باشد حساب
کنند آنچه خیانت کرده باشند ایشان با تو و نافرمانی کرده باشند ترا [illegible] زنان

بردن بهر ایشان واجب است و دروغ گفته باشند با تو و حساب کنند عقوبت تو ایشان را
پس اگر باشد عقوبت کردن تو ایشان را کمتر از گناهان ایشان فرا آن فضلی باشد
و اگر عقوبت کردن تو ایشان را زیاده از گناهان ایشان باشد قصاص خواهند
ایشان از تو آنچه زیاده باشد پس دور شد و آواز داد و میگریست رسول الله فرمود
اما تقرأ قول الله تعالی یعنی آیا نمی خوانی قول خدا را ونضع الموازین القسط
لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیا وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا
حاسبین و این آیه کریمه مؤید قول رسول الله است صلوة الله علیه که در جواب سائل
مذکور فرموده بر آنکه آیة کریمه دلیلی است بر آنکه روز قیامت بر هیچ نفس هیچ ظلم
نکنند از نیکویی هیچ نیکوکار هیچ چیز آن کم نکنند و در بدی هیچ بدکردار هیچ زیاده
نکنند و عمل را اگرچه خود بمقدار یک دانه سپندان وزن کنند یعنی آنمرد گفت یا رسول الله
نمی یابم من مر او ایشان را یعنی مملوکان را چیزی بهتر از جدا شدن ایشان ترا گواه میکنم
که ایشان همه را آزاد کردم و در صحیح از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است
از رسول الله که گفت المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده یعنی مسلمان کامل کسی است
که بسلامت باشند مسلمانان از زبان او و از دست او و این حدیث صحیح دلیل است بر آنکه
هر که بغیر حق مسلمانان را رنجاند بزبان یا بدست مسلمانی او کامل نباشد و حی مسلمانی
مسلمانان از زبان و دست وی نتیجه ضعف اسلام ولیست بدانکه نسبت زنا بمحصنات
کردن از گناهان کبایر است و هر کس که مرتکب آن گردد و توبه از آن نکند مستحق عذاب الیم
گردد در آخرت و اگر کسی نسبت زنا به دیگر کند که در وی پنج خصلت باشد بالغ باشد و دیوانه
نباشد و آزاد و مسلمان باشد و از هر وطی که نسبت بدادن شیر حرام است اگرچه حد را
واجب نمیگردانند و از وطی که حد را واجب میگردانند پاک باشد بر قذف کننده حد واجب
آید بشرط آنکه مکلف باشد یعنی بالغ بود و دیوانه نباشد و نه مکره بود و خود گواه انداز نده
ان شاء الله تعالی بیان کرده شود بدانکه اگر پیش از راندن حد بر قذف کننده
مقذوف بمیرد حد بمیراث رود و اگر بعض از میراث گیران عفو کنند باقی وارثان
را رسد که طلب تمام حد کنند و اگر کسی بیک کلمه جمعی را قذف کند هر کس را جدا گانه
حد لازم آید و حد قذف کننده اگر آزاد باشد هشتاد تازیانه است و اگر بنده
باشد چهل تازیانه و بمذهب امام شافعی بدر و مادر و جدات بقذف فرزند و فرزند
فرزند حد لازم است و اگر کسی نسبت زنا بدیوانه کند یا کودکی حد واجب نشود و تعزیر لازم

قذف محصنات کبیره است

حد قذف کننده

[illegible] نسبت [illegible] دیا حد واجب نباید و تعزیر لازم شود اگر [illegible]
لیا حب و [illegible] بدروغ نسبت زنا بلا فرخیز کردن حرام و موجب
[illegible] یا دیوانه باشد حد قذف واجب نشود الا تعزیر
کنند تا آن کودک [illegible] تمیز داشته باشد و بدانکه نسبت زنا در معرض گواهی
که موجب حد است بشرط [illegible] گواهی آن باشد که در مجلس حاکم بلفظ گواهی ادا
کنند و آنچه در معرض گواهی است [illegible] اگر عدد گواهان زنا که چهار است باشند و صفتی که اعتبار
گواهی با آن است داشته باشند بر گواهان هیچ حد نباشد و اگر گواهان چهار نباشند یا چهار
باشند اما در ایشان بنده یا زنی یا کافری باشد حد قذف بر گواهان واجب شود
الا بشرط حدی که بیان کرده شد و بدانکه اگر مقذوف استیفا حد کند محجوب نباشد و نه
موقوع باشد [illegible] استیفا آن امام راست یا کسی که او تفویض کرده باشد اما چون
مطالبه مقذوف استیفا نکنند و افتادن حد قذف تا آن باشد که مقذوف اقرار
کند بزنا یا چهار مسلمان آزاده در مجلس حاکم بر زنا مقذوف گواهی دهند تا پیش از آن
که حد بر قذف کننده برانند مقذوف زنا کند یا قذف بر ستوری مقذوف [illegible]
یا بفرمان وی یا مستحق حد که عفو تواند کرد عفو کند و اگر شوهر زن را [illegible]
نکاح او [illegible] باشد و زن طلب حد کند پس شوهر لعان کند حد از
[illegible] لعان در حق شوهر بمنزله گواهی است و چون پیش از لعان فار[illegible]
و آن زن حد لعان افتد و هرگز او زن نتوانند کرد و حد زنا بر زن لازم
نیز لعان کند حد از وی بیفتد و شوهر را نرسد که نسبت زنا بزن
بیقین دارند که بعد نکاح او زنا کرده است تا آنکه بچشم خود ببیند یا ظنی قوی او را
حاصل است یعنی گشتن زنا [illegible] تا دیده باو جهت آنکه این ترا در خلوت
گشتن زنا و نسبت زنا بوی کردن حرام باشد از برای آنکه [illegible]
آنرا گفته باشد پس فاسق شده باشد یا دشمن از دشمنان زن
باشد یا کسی در زن طمع کرده باشد پس تهمت شده باشد و کسی [illegible] گردانیده
و مجرد دیدن مرد بیگانه با زن در خلوه نسبت زنا کردن باو حرام باشد
چه احتیاط است که سببی در رفتن او ترسی یا طمعی یا غرض باشد و اگر زن در نکاح شده
فرزند آرد که ممکن بود که از شوهر باشد و شوهر داند که نه از وی است تا آنکه خود وطی
نکرده باشد یا زائیدن بکم از شش ماه از وقت وطی یا بزیاده از چهار سال [illegible] کردن
فرزند حرام باشد و بر او فرض بود که نفی آن فرزند از خود کند بلعان [illegible] بیان حکم
لعان و بسط مسائل آن گفته است و بدانکه مسلمانی را بگناهان بزرگ غیر [illegible]
خوردن خمر و مانند آن بی سبب منسوب کردن بدروغ حرام است

قذف کننده

[illegible]

...ک لعنت کردن مومنان ... و مومن ... لعنت کردن در صحیح آمده
است که رسول الله گفت لعن المؤمن کقتله گفت لعنت کردن مومن را مثل
کشتن مومن گردانید که کشنده قطع منفعتها دنیا میکند و لعنت کننده میخواهد که قطع نعیم آخرة
کند از برای آنکه لعنة دور کردن از رحمة الله تعالی است و هر کسی که از رحمة الله تعالی دور گشت
هیچ نصیبی از نعیم آخرة و راحت آن نداشته باشد و بانواع عذاب و عقوبت گرفتار
بود و گفته اند معنیش اینست که لعنت کردن بر مومن همچو کشتن اوست در بزه و وبال
نواوی علیه الرحمه تصریح کرده بر آن که ظاهر تر اینست و رسول الله علیه الصلوة والسلام
گفت ان اللعانین لا یکونون شهداء و لا شفعاء یوم القیمة یعنی بدرستی که کسانی که بسیار لعنت کنند
نباشند گواهان و نه شفاعت کننده گان در روز قیامت یعنی روز قیامت [illegible]
در حق برادران خود که مستحق دوزخ باشند شفاعت کننده ایشان را شفاعت نتوانند کرد
و در معنی و لا شهداء سه قول است درست و مشهور تر آنست که ایشان [illegible]
که [illegible] بر امتان گواهی دهند که رسولان علیهم الصلوة والسلام رسالتها را بر
ایشان رسانیدند و قول دوم آنکه در دنیا گواهی ایشان قبول نکنند بواسطه فسق ایشان
قول سیوم آنست که ایشان را از شرف شهادة روزی نگردانند و آن فدا کردن نفس است
در راه دین الله تعالی اللهم ارزقنا ها و در صحیح آمده است بروایة ابو سعید خدری رضی
الله عنه این معنی که بیرون آمد رسول الله در روز عید قربان یا عید فطر بمصلی پس بگذشت
بر زنان ... فقال یا معشر النساء تصدقن فانی اریتکن اکثر اهل النار یعنی ای گروه
زنان صدقه دهید چه بدرستی که مرا نموده اند که بیشتر از شما اهل آتشید پس زنان گفتند
و بم یا رسول الله یعنی بچه سبب ما بیشتر اهل آتشیم ای رسول خدا گفت تکثرن اللعن
و تکفرن العشیر یعنی شما بسیار میکنید لعنت را و ناسپاسی میکنید شوهر را و در صحیح از ابو ذر
رضی الله عنه روایتست که او شنید از رسول الله که میگفت لیس من رجل ادعی لغیر ابیه
و هو یعلمه الا کفر و من ادعی ما لیس له فلیس منا و لیتبوأ مقعده من النار و من دعی رجلا
بالکفر او قال عدو الله و لیس کذلک الا حار علیه و بدانکه در معنی الا کفر دو تاویل گفته اند یکی آنست
که در حق مستحل است پس معنیش راجع باین باشد که هیچ کسی نباشد که خود را بپسر دیگری
منسوب کند و دعوی نماید که او پدر منست و حال آنکه داند که او نه پدر اوست و این نسبت
بخود را حلال داند الا آنکه کافر گردد چه حرام را حلال خوانده باشد و تاویل دوم آنست
که مراد کفر نعمت و احسانست پس معنیش راجع باینست که هیچ کس نباشد که خود را

... که او [illegible] بهشت و حال آنکه دانند که [illegible]

[illegible] و ناشناس کرده باشد در حق الله تعالی و [illegible]

[illegible] پس که ملتبس معنا آنست که هرکه دعوی کند [illegible] کسی از اسما

او باشد پس [illegible] یعنی نه برراه و بسر جا است و گفته اند ولیتبوأ مقعده من

النار دعا است [illegible] امر پس معنیش با این باشد که الله تعالی او را جای دهاد از

دوزخ و گفته اند [illegible] بلفظ امر یعنی وارد و مستوجب دوزخ است پس کرد که [illegible]

[illegible] یعنی کسی که جزا اگر دعوی کند چیزی که نه از آن او باشد جزا او آنست که [illegible]

[illegible] عفو الله کریم او را در زیادت عذاب دوزخ بکند لکن چون مومن باشد اگر نیز

[illegible] البته او را بیرون آورند و در بهشت برند بفضل الله تعالی و رحمة او

[illegible] نه بر توحید بمیرد در دوزخ جاوید بماند اللهم ارزقنا الموت علی الایمان

[illegible] سنة و استثنا که در ومن دعا رجلا بالکفر او قال عدو الله ولیس کذلک الا حار علیه [illegible]

تحقیق اند که واقع [illegible] و تقدیرش اینست که باید عوا احد الا حار [illegible]

هیچ کس مرد را بکفر یا بدشمن خدا الا حال آنکه آن کس نه کافر [illegible]

باشد الا آنکه باز گردد بر گوینده و احتمال دارد که معطوف باشد [illegible] رجل

پس استثنا جاری باشد بر لفظ والا حار علیه را جدا باید گفت زیرا [illegible] آنست که

محمد است بر حلال دارنده و هر کسی که نسبت کفر و دشمن خدای تعالی بمسلمانی کند [illegible] حلال داند

کافر است پس کفر بخود وی باز گردد وجه دوم آنست که گناه نسبت کند

مر دیگری که نه اینچنین باشد بنسبت کننده باز گردد وجه سیوم آنست که

خدا [illegible] که نه اینچنین باشد نسبت کننده را بکفر میکشد از برای آنکه

کفر است و هر کسی بسیار بمعصیت مشغول گردد خوف آنست باشد که [illegible] باز کشیدن

بکفر باشد نعوذ بالله منها وجه چهارم آنست که نه حقیقة کفر بنسبت کننده باز گردد از برای

آنکه چون برادر مسلمان را کافر خوانده گوئیا خود را کافر خوانده است از برای آنکه تکفیر هیچ چیزی

کرده است یا از برای آنکه تکفیر کسی کرده است که کافران که به پلیدی اعتقاد و بطلان

دین ملوث باشند تکفیر او کنند والله اعلم و درین حدیث صحیح بیان دعوی [illegible]

که نه از آن دعوی کننده باشد خواه که حقیقة دیگری آن تعلق گرفته باشد یا نه و زجر

تمام است از نسبت کفر کردن بمومنان اکنون بدانکه بر مسلمانی که [illegible] شرع باشد

لعنت کردن حرام است باجماع مسلمانان و جایز است لعنت کردن اصحاب [illegible] آنکه

گوئی لعنت بر کافران یا لعنت بر جهودان و ترسایان یا لعنت [illegible]

بر ظالمان باد لعنت بر دزدان و بر صورت‌گران و بر رباخواران و گواهان آن و نویسنده
آن و بر مردی که خود را بزنان مانند کنند و بر زنانی که خود را بمردان مانند
کنند و بر وصل کنندهٔ موی و بر حلق کنندهٔ آن و بر وشم ... لعنت کردن جایز است
هر که در شرع بدین قوم وارد شده است روا لعنت کردن اما بر آدمی معین که موصوف
باشد بچیزی ازین گناهها یا گناه دیگر که در شرع بآن لعنت وارد شده است حرام است
و امام نواوی علیه الرحمه گفته است که ظاهر احادیث آنست که نه حرام است و امام
غزالی علیه الرحمه اشارة کرده است بحرامی آن الا در حق کسی که دانیم که بر کفر مرده است
و مؤید قول امام نواوی علیه الرحمه است آنچه در صحیح است و معنیش راجع بایس آ
که بگذشت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بگروهی از قریش که مرغی را نشانه کرده بودند
و تیر بآن می انداختند پس چون عبد الله بن عمر را بدیدند متفرق شدند عبد الله بن عمر
گفت من فعل هذا لعن الله من فعل هذا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لعن من اتخذ
شیئا فیه الروح غرضا یعنی چه کس کرد این را لعنت کرد الله تعالی بلعنت کناد
بر آنکس که کرد این را بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و سلم بر آن کس که فرا گیرد چیزی را
که در آن روح باشد نشانه و بدانکه هر کس که در شرع لعنت بر آن وارد نشده است لعنت
کردن بآن مذموم است اگرچه جماد باشد در کتاب ابو داود و ترمذی رحمه الله علیهما
از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت
من لعن شیئا لیس له باهل رجعت اللعنة علیه یعنی کسی که لعنت کند بر چیزی که نه از
اهل لعنت باشد بازگردد لعنت بآنکس که لعنت کرده باشد و لفظهای بد که بسیار از
مردم استعمال می‌کنند آنست که در حالت خصومت با خصم میگویند ای خر و ای گاو
و ای سگ و مانند آن و زشتی این سخن از دو وجه است یکی آنکه دروغ است دوم
آنکه ایذا است و این بخلاف ظالم و مانند آنست چه امر کنندهٔ بمعروف و نهی کنندهٔ
از منکر و هر خصومت کننده بحق را جایز است که آنکس را که درین باب خطاب
باوی کند بظالم و جاهل و احمق و مانند آن بخواند چنانکه بدروغ نرسد و در آن لفظ
تلذذ نفس نبود نه بتصریح و نه بکنایة و باید که غرض تأدیب و زجر باشد نه بجهت
نفس خسیسه شعبه حیله و نحو عمل خالص از برای خدای تعالی کردن
... دور بود نیست و بدانکه عبادت را دو اصل است اگر یکی ازین دو
... ثواب بر آن مترتب نشود و در آخرت فایده از آن حاصل نیاید

اول آنکه از برای رضای [illegible] و نظر بر فرمان برداری خدای تعالی و طلب رضا دیگر
[illegible] نه باشند و هیچ غرض دنیوی با آن نباشد نه تعظیم
[illegible] و نه دفع ضرر دنیوی پس هر کس که عملی از اعمال
کند از برای [illegible] یا جاه و حرمت یا نیک نامی دنیا و مانند آن عمل او را در آخرت
هیچ فایده نباشد [illegible] و عقوبت کرده شود و دلیلها این مسئله در شرع مطهره
بسیار است اصل دوم آنکه عملی کند که در شرع آمده است چنانکه فرمان شرع است
هر کس که عملی کند که فرمان خدای تعالی و سنت پیغمبر او برآن نباشد آن عمل مردود باشد
و مجموع آیات و احادیث که در فضایل اعمال وارد است محمولست بر آنکه با اخلاص
و به ریا آمیخته نباشد و اخلاص سرمایه عظیم است هر که به کمال رسد با اخلاص
[illegible] یافت و هر که در دنیا اخلاص یافت در هر دو جهان خلاصی یافت الله تعالی
[illegible] و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین امام استاد ابو القاسم قشیری
رحمه الله گفته است که اخلاص آنست که بطاعت تقرب بخدای تعالی خواهد نه هیچ چیز دیگر
از تصنع مخلوقی یا کسب کردن شکری نزد مردم یا دوستی مدح خلق یا معنی دیگر
جز از تقرب حق تعالی و سهل بن عبد الله تستری گفته است که نظر کردند زیرکان
در تفسیر اخلاص پس نیافتند غیر ازین که اخلاص آنست که حرکت و سکون او در تنهایی
و آشکارا از برای خدای تعالی باشد آمیخته نشود با آن نفس و نه هوا و نه دنیا و حذیفه
مرعشی رحمه الله گفته که اخلاص آنست که افعال عبادت کننده در ظاهر و باطن یکسان
باشد و بدانکه ریا دو نوع است ریاء خالص و ریاء شرک [illegible] بیان ریا
عمل عبادت است از برای آنکه مردم وی را بزرگ دارند و [illegible]
از جلب منفعت دنیوی یا دفع ضرر دنیوی این کس عذاب
یافت غرضها خسیس دنیا ساخته و در معرض خشم و عقوبت خدای تعالی است ریاء شرک
آنست که عبادت هم از برای خدای تعالی کند و هم از برای غرض از غرضهای دنیوی و این
نیز محبط آن عمل است و مقبول نیست نزد الله تعالی و هیچ ثواب ندارد بلکه از اسباب
عقوبت است رسول الله گفت قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک من
عمل عملا اشرک فیه معی غیری ترکته و شرکه یعنی من بی نیازترین همه انبازانم از انباز
هر کس که عمل کند و انباز کرد دران عمل با من غیر مرا ترک کنم من آنرا و انباز او را
واین دلیلی قاطع است برآنکه هر عملی که هم از برای خدای تعالی کنند و هم از برای غیر
خدای تعالی کنند عمل [illegible] باشد و الله تعالی آنرا مردود گرداند بسوز از تمام الحمد لله

و در روایة این حدیث منقولست که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت اذا جمع الله الناس
یوم القیمة لیوم لا ریب فیه نادی منادٍ من کان اشرک فی عمل عمله لله احدا
فلیطلب ثوابه من عند غیر الله فان الله اغنی الشرکاء عن الشرک یعنی انگاه که
جمع گرداند الله تعالی مردم را روز قیامت روزی که هیچ شک در آن نیست ندا کند ندا
کننده که هر که شریک گردانیده است در عملی که از برای خدای تعالی کرده است دیگری را
پس گو طلب کند ثواب آن عمل را از نزد غیر خدای تعالی چه بدرستی که خدای تعالی
بی نیازترین شریکانست از انبازی و بدانکه اخلاص را دو مرتبه است مرتبه
اولی آنکه عبادة خدای تعالی کند از برای ترس از عذاب و یا طمع ثواب و این
مرتبه عوام مؤمنانراست فروترین مرتبهها اخلاص نیست از برای آنکه
صاحب این مرتبه بتحقیق خلاص خود از عقوبت و یافتن ثواب مرتبه و فرمان
برداری خدای تعالی را وسیله یافتن این مطلوب گردانیده لکن چون قصد جلب
نفع دنیوی و دفع ضرر دنیوی در میان نباشد صاحب آن هم ثواب یابد بفضل
الله تعالی و رحمة او و مرتبه دوم آنست که مؤمن در مقامی باشد که بتقدیر
آنکه ایمن از عذاب داشتی و یافت ثواب را یقین دانستی هم نافرمانی نکردی
و دست از دامن متابعت فرمانها شرع باز نداشتی چنانکه بعضی از صحابه به بشارة
مغفرة مشرف گشتند و شرع کریم دال باشد بآنکه از اهل بهشت اند و بیقین
دانستند که قطعا در آخرة عذاب نخواهند کشید و عقوبة بایشان نخواهد رسید
با وجود این در متابعت شرع طریق احسان بورزیدند و این مرتبهها را نیز درجها
است یکی آنکه طاعت از برای آن کند تا بطاعت الله تعالی مشرف گردد و بقبول
تکالیف او مزین شود و بحلیه نسبت فرمان برداری او متحلی باشد دیگر آنست
که طاعت کند از برای شرم داشتن از الله تعالی دیگر آنکه طاعت کند از برای
دوستی او الله تعالی دیگر آنکه طاعة کند از برای آنکه الله تعالی پروردگار او آفریدگار است
و الهیة موجب هیبة و عظمت و عزت و جلالست و بنده [illegible] را بندگی باید کرد چه
عبودیت موجب خضوع و خشوع و استکانت و تعظیم ذو الجلالست و این درجه

بیان سمعه

برترین درجهها و بلندترین مقامها و بزرگترین مرتبههاست و اصحاب این درجهها
متفاوتست بحسب قوة و نقص و کمال ایمان ایشان و بدانکه سمعه حرام است و سمعه
بر دو نوع است یکی صادق و آن چنان باشد که عمل با خلاص کند از برای رضای
الله تعالی بعد از آن آن عمل را ظاهر گرداند و بمردم بشنواند تا ایشان [illegible] دارند و بوی [illegible]
بپایند و [illegible] آنکه ریا جز بعبادة مقرونست [illegible] کننده لکن عبادت سمعه نیز چون

طاری شود باطل کنند [illegible] بلد دوم کاذب چنانکه گوید نماز کردم و نکرده
دم [illegible] شمع کاذب که بزه بیشتر و سخت تر از بزه
[illegible] سمع دروغ نیز هست پس ایشان بد و معصیت کرده
باشند [illegible] نیت است بعد و صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما
روایت است [illegible] من سمّع سمّع الله به و من رایا رایا الله به علما در معنی
این حدیث گفته اند که هر که [illegible] عمل کند و بمردم شنواند تا ویرا گرامی دارند و تعظیم او
کنند بشنواند الله تعالی اسرار او روز قیامت بمردم و وی را رسوا کند و گفته اند که الله تعالی
بشنواند ویرا مکروه و گفته اند الله تعالی بجای بود ثواب عمل وی آنکه آن ثواب
بوی دهند تا حسرتی باشد بر وی و گفته اند معنیش اینست که هر که عمل غرضی از بهر
مردم خواهد الله تعالی مردم را آن عمل وی بشنواند و بهره وی آن باشد و در آخرت از او
هیچ ثواب نبود [illegible] الله تعالی ما را از شر نفس و شیطان در پناه خود دارد و ثابت
بر سنت و بمردن بر سنت و حشر با اهل سنت روزی کرداناد آمین و چنانکه اگر
کسی آنچه از نه ریا باشد بواسطه توفیقی که در دین داشته باشد نیت صحیح و هم از
طاعتی که کرده باشد تا او را اقتدا کنند و هیچ غرض دنیوی در میان نداشته
باشد مستحب است والله اعلم شعبه چهل و ششم مر نیکی شادمان بودن
و از بدی غمگین شدن است ابو داود رحمه الله در سنن خود این حدیث روایت
کرده که من سرته حسنته وساءته سیئته فهو مؤمن [illegible]
[illegible] نیکی او و غمگین [illegible] بدی او [illegible]
جز از روی تقصیر در طاعت شاد شود [illegible]
اندوهگین نگردد نشان آنست که در ایمان وی خلل [illegible] نقصان
تمام است و دلش سیاه شده و چشم دلش از نظر خشم خدای تعالی بر معصیت او
کور گشته و باطن او از رغبت در طلب رضای حق سبحانه و تعالی بازمانده پس او
در کمر داکر و آنست و در ره زیان محنت سر گردانست اگر گشته توبه او را در نیابد
و بهمان حالت بمیرد سزاوار عقوبت و مستحق عذاب باشد و هم چنین حب جاه
دنیا را و در اهم و باغ و بستان و جاه و حرمت شادمان و خرم گردد و بتوفیق
عمل خیر شادمان نگردد علامت آنست که حلاوت مسلمانی نمی یابد و در دین
او خللست و ذوق طاعت فرمان بردار [illegible] شوند الا [illegible] بلذة دنیویه و حظ
دنیویه مغرور گشته و با آن آرام گرفته [illegible] تا آخرت [illegible] کرده و بهشت مقصود
[illegible]

زیارت کند به رضاء الله تعالی و [illegible] و اگر [illegible] صادق باشد که آن کس که [illegible]
به عمل صالح مشغول گردد تا زمان [illegible] و بکر خدا از [illegible] و هر روز که در طاعت
تقصیری کند یا مرتکب گناهی گردد غمگین شود و زود به تدارک و تلافی قیام نماید و با
مشغول شود [illegible] اعمال صالح کوشد چه تدارک [illegible] حسنات [illegible]
[illegible] ان الحسنات یذهبن السیئات و بنده باید که سعی در تجارت عمارت آخرت کند و اگر هم
[illegible] صورت [illegible] رسد و هر چه که در آن خلل دین و نقصان شرعی باشد اجتناب
کند و اگر [illegible] در آن [illegible] و اعضا [illegible] ملوث شدن [illegible] المعصیة
[illegible] شهوات دنیا که رسانند [illegible] بعذاب نفس را منع کند چه دنیا مزرعه
آخرت است هر کس که در آن تخم طاعت بکارد [illegible] قیمت [illegible] در راحت [illegible] نعیم
بهشت جاودان [illegible] و هر کس که در آن تخم معصیت بکارد در آخرت حسرت [illegible] وبال
و عقوبت [illegible] مصالحه کردن هر گناه است به توبه [illegible]
عظیم [illegible] ایمان بنده [illegible] دل او را سیاه میگرداند و بنده [illegible]
توبه [illegible] انواع عذاب و عقوبت آخرت [illegible] رساند و در شرع [illegible] گناه را نسبت به بیماری
نسبت آمده چنانکه رب العالمین سبحانه و تعالی میفرماید فی قلوبهم مرض و رسول الله صلی الله علیه
و سلم میفرماید دب الیکم داء الامم قبلکم الحسد والبغضاء و در این حدیث [illegible] در شعبه جهل
و سموم [illegible] روایت از رسول الله [illegible] لکل داء دواء [illegible]
[illegible] علاج [illegible] گناه توبه و اصلاح کار است [illegible]
[illegible] بضد آن دوا میکنند [illegible] باطن را معالجه بضد آن باید کرد و طلب
معالجه [illegible] باید کرد [illegible] هر گناهی
[illegible] بتوبه که لایق آن گناه [illegible] باید کرد [illegible] معالجه [illegible]
[illegible] مثلا اگر بجای کفارت سوگند [illegible] نماز کند [illegible] کفایت
نکند بلکه [illegible] کفارت [illegible]
بر معصیت صغیره نیز [illegible] عظیم [illegible] در دل [illegible] صغیره [illegible] کبیره میگردد
و هر کس [illegible] احادیث صحیح [illegible] ایمان در دل [illegible]
[illegible] بالحقیقه [illegible] معصیتی کردی [illegible]
[illegible] نقص [illegible] ابلیس علیه اللعنة [illegible]
[illegible] اللهم [illegible]
[illegible] الله [illegible]

واصلاح [illegible] رضای خدای تعالی حرفی کرده [illegible] آنچه
[illegible] در مدت [illegible] از دو چیز [illegible] رفت و حاصل
[illegible] شده [illegible] که خانه عمر [illegible] کار [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] توبه طهارت [illegible] معصیت است
[illegible] و بسبب [illegible] درکات و واسطه علو درجات
[illegible] موجب سلامت و راحت [illegible] است و فلاح بتوبه حاصل میشود رب العالمین
جل جلاله [illegible] را بتوبه [illegible] و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون
[illegible] آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا و رسول الله صلی الله علیه وسلم بتوبه تحریض
بسیار فرموده [illegible] بدانکه معنی توبه بازگشتن از گناه است و هر معصیتی
[illegible] نوع [illegible] متعلق نبود و هیچ حق بنده [illegible] نباشد توبه
[illegible] آنکه در حال ترک آن معصیت کند که از آن توبه میکند دوم
پشیمانی [illegible] از کردن آن معصیت و پشیمانی رکن اعظم توبه است [illegible]
[illegible] کند و دل [illegible] عمل موافق [illegible] هر گناه [illegible]
[illegible] که [illegible] قادر نباشد توبه [illegible] مجرد پشیمانی [illegible]
نظر حرام و توبه [illegible] از زنا که مجرد پشیمانی است [illegible]
[illegible] کرده است [illegible] شنیدم [illegible] رسول الله [illegible] ما نهیتکم عنه فاجتنبوه
[illegible] فافعلوا منه ما استطعتم [illegible] از آن [illegible]
[illegible] امر کردم [illegible] از آن [illegible] که توانایی داشته
[illegible] تکلیف [illegible] بعضی [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] باید که [illegible] کنند و بعضی [illegible] این مسئله [illegible]
از گناهی توبه کرد [illegible] توبه [illegible] باشد و بعضی [illegible] گفته‌اند [illegible] هرگاه
[illegible] گناه را یاد آورد [illegible] از آن پشیمان گردد و عزم تازه کند بر ترک [illegible]
[illegible] بعضی گفته‌اند تجدید پشیمانی [illegible] و بعضی گناه [illegible]
[illegible] گفته‌اند [illegible] توبه نصوح [illegible] گریننده و دلی سوزنده [illegible]
[illegible] معصیت [illegible] طاعت [illegible] و الله تعالی [illegible] که بعد از گناه توبه
و اصلاح کنند وعده مغفرت و رحمت فرموده ان ربک للذین عملوا السوء بجهالة ثم
تابوا من بعد ذلک واصلحوا ان ربک من بعدها لغفور رحیم واذا جاءک الذین یؤمنون
بآیاتنا الایة و شرط درستی توبه آنست که پیش از [illegible] حالت نزع کنند چه در حالت نزع توبه
قبول

قبول نیست بر آنکه الله تعالی میفرماید و لیست التوبة للذین یعملون السیئات
حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن اما اگر در غرغره نباشد فی الحقیقت
کسی گفته باشد و در آن حالت حلالی تواند خواست حلالی واجب باشد چنانکه اگر
مظلمه در گردن داشته باشد و مال را داشته از گردن او بر بیاید تا حق بنده
از وی بیفتد و اگر تقصیر کند معصیتی دیگر کرده باشد و حد هنگام قبول توبه بر آمدن
آفتاب است از مغرب چون آفتاب از مغرب بر آید ایمان آوردن سود
ندهد و هر کس که پیش از آن توبه از کفر نکرده باشد در آن زمان توبه کند توبه وی
محل قبول نیابد و منفعتی بوی نرساند و هر گناهی که حقی مالی با آن تعلق گرفته باشد توبه
آن گناه چنین از گناهها و شرطها که گفته شد است با شرطی دیگر و آن حاصل کردانیدن
براءة ذمه است از آن حق تا آن که زکوة بدهد اگر گناه منع زکوة بود و اگر گناه
مظلمه مالیه بود رد مال با خداوند آن کند اگر مانده بود و اگر تلف شده باشد
مثل آن یا قیمت غرامت کند یا از مستحق حلالی خواهد یا بخوشدلی ذمه وی را بری
گرداند و اگر مستحق نداند واجب باشد که با او بگوید و اگر غائب باشد و از آنجا
که او غصب کرده باشد واجب نیست که هم در آنجا با او رساند و اگر مستحق مرده
بود تسلیم وارث شرعی او کند و اگر او را وارث نباشد شرعی یا خبر او منقطع
شده باشد بقاضی رساند که اعتماد به دیانت او باشد تا چنانکه حکم شرع باشد
بتقدیم رساند پس اگر متعذر باشد خود صرف کند بمصرفها شرعیه بنیة غرامت
و اگر از این عاجز باشد نیة کند که چون تواند غرامت کند و در بند آن باشد
و در احادیث صحیحه دلیل است بر آنکه چون مظلمتها را در دنیا تدارک نکنند و در
آخرة تاوان مواخذه نمایند و در عوض آن از حسنات آن کس که مظلمه در گردن
وی باشد بمقدار مظلمه تدارک بصاحب حق رسانند و اگر حسنات آنکس بمظلمها
وفا نکند از سیئات مستحق آن مقدار مظلمة عقوبة بر آنکس اندازند که ظلم کرده
باشد این از پیش کرده شد و اگر این حق که تعلق بمعصیت گرفته مالی باشد
اگر حد باشد که در دین تحریم آمده چنانکه زنا کرده باشد یا خمر خورده باشد
بر وی ظاهر شده باشد و به امام رسد که ظاهر کرده اند و اقرار کند تا آن
اقامت حد کنند بر وی روا نیست که ستر کند بر نفس خود و ستر فاضلتر است
اگر ظاهر شده است و ستر فوت شده پیش امام رفتن تا اقامت حد کند

و اگر [illegible] معصیت [illegible] باشد که حق بندگان باشد چون قصاص و حد قذف
[illegible] تمکین کرده اند و اگر مستحق نبوده اند در قصاص اعلام
[illegible] تر اکشتم و قصاص من لازم است اگر میخواهی
[illegible] و در حد قذف علی الاختلاف در آنکه اعلام
واجب [illegible] بمغتاب رسیده باشد پیش وی رود و از او حلالی خواهد
و اظهار آن [illegible] تعیین غیبت شرط است از برای آنکه مرد باشد که عفو
کند از نوع غیبتی و از غیبتی دیگر عفو نکند و اگر مغتاب مرده بود یا بموضع دیگر
دور رفته باشد و پیش او رفتن متعذر باشد [illegible] خدای تعالی را از برای او آمرزش
خواهد و اگر غیبت بمغتاب نرسیده است [illegible] ترک غیبت و پشیمانی و عزم عدم
[illegible] آن کافی است و همچنین در [illegible] و پشیمان گردد و از
[illegible] در خواهد تا این خصلت را از وی [illegible] گرداند و واجب است [illegible]
[illegible]ت و بدانکه در گناهها گفتنی چون گواهی بدروغ و غیبت و سخن چینی
و مانند آن توبه گفتنی نیز شرط است و بدانکه توبه از همه گناهها [illegible]
و تأخیر در آن حرام است خواه که گناه صغیره باشد یا کبیره خواه
بفعلی یا حرکتی یا سکونی و هر کس که در توبه تأخیر کند و چندان
توبه کردن تواند معصیت و بواسطه تأخیر توبه زیاده شود پس وی را دو گناه
باشد یکی آن معصیت که کرده و یکی تأخیر توبه و همچنین بکند چندان زمانی که در آن
توبه تواند کرد و نکند گناه مکرر شود و معصیت زیاده گردد و محتاج بتوبه از
تأخیر توبه مخاطب باشد و این حکم جاری است در تأخیر هر طاعتی که تقدیم آن بروی
فرض باشد و علما تصریح کرده اند تا آنکه اگر کسی مرتکب گناهی گردد و گذشته توبه
کس کسی گوید من صبر کردم تا توبه کنم یا توبه باز گرداند کافر گردد و چون بنده توبه
با ارکان و شرایط بکند الله تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید و از اقدام نمودن
بر گناهی [illegible] مانع صحت توبه از گناهی دیگر نیست و چون توبه درست از گناهی
بکند و بعد از آن باز گناه کند گناه دوم را از وی نبشتند و توبه وی از گناه اول
باطل نشود بمذهب اهل سنت و بدان ای عزیز من که الله تعالی از جهت آن
که بنده را در [illegible] آدمی را از برای عبادت آفریده
و جهت پیغمبران علیهم الصلوة و السلام که آمده اند خود طاعت کننده و از
معصیت دور کننده بوده اند و مردم را بطاعت فرموده و از معصیت منع کرده اند
و همه فرمودند و بد جهلان که آمده اند مشغول گشتند و مردم را بمعصیت خوانده اند

والحق

و محقق و مبرهن است که مشغول گشتن بمعصیت را نقصان ایمان لازم است و اصرار
کردن بر گناه در سیاهی دل عظیم مؤثر است و ترک توبه رفتن راه دوزخ است و توبه
نصوح تریاقیست نافع و هر کس که از گناه گریزد و در طاعت آویزد و بران ثبات
نماید نزد مردن بشارت یابد و در گور رحمت یابد و در قیامت مرتبه و راحت یابد و در
عرصات شرف و رفعت یابد و نزد وزن کردن اعمال شادی و درجه یابد و وقت
گذشتن بر صراط نور و هدایت یابد و در بهشت حسنی و زیاده یابد و کسانی که بلذت
حرام مشغول اند اگر بدانستندی که در چه معصیت اند با فریاد و گریه از گناه ایشان
بر آمدی و اگر بسی دقیقی که از ان محروم میکردند بشناختندی زندگانی این جهان بر
ایشان تلخ گشتی و اگر آگاه شدندی که بچه محنت گرفتار و بچه نقمه مبتلی اند [illegible]
و لذت معصیت [illegible] بایشان زهر گشتی و حقیقت لذت و حلاوت و راحت جز در طاعت
نیافتندی و اگر پنبه غفلت از گوش دل بدر آوردندی ترک لذت و شهوات حرام بر
ایشان خوش شدی و اگر حقیقت شومی عاقبت گناه برایشان کشف گشتی دیگر [illegible]
دین بنقصان دنیا راضی نبودندی خوش کسی که آخرت بدنیا فراموش نکنند عزت طاعت
بذلت معصیت عوض نکنند دین عزیز را بدنیای دنی بدل نگردانند از بهر هوای نفس
خود را گروگان دوزخ نسازند و از برای لذت فانیه ظاهره بخلوتخانه وحدت فاخ[illegible]
باقیه که بهشت است بدل نمی بینند و رنج نوشیدنگان اثمار که [illegible] رب العالمین
عز و جل اند یاد کنند و حرام نگویند و حرام نکنند از الله تعالی شرم دارند و گناه کار
را بفرمان بردار بدل کنند ملک الموت را علیه السلام فراموش نکنند و خود را بتوبه
آلوده کنند گور خود را باصرار بر گناه محل عذاب نگردانند زشتی معصیت و سختی
و رسوائی قیامت را پیش چشم دارند پس از گناه گذشته پشیمان و ترسان و لرزان
باشند و از بزرگی و بسیاری عقوبت آخرت اندیشه کنند راحت دنیا بر دل ایشان
سرد شود و زمین فراخ برایشان تنگ گردد از درد زاری که عذاب که سنگ و آهن
طاقت آن ندارند تن سست اندیشه کنند پس از حصن حصین متابعت شرع مطهر
قدم بیرون ننهند در چند روزه دنیا بفرمان برداری باشند تا آخرت راحت ابد
نعیم سرمد یابند و بدانکه توبه بر چند قسم است نخست از ترک فرضها و فعل حرام
دوم از ترک سنت و از ارتکاب مکروهات سوم از شبهتها چهارم توبه کردن
از مباحی که ضرورتی [illegible] و حاجتی شرعیه بان در امیخته باشد پنجم

تو به است از توبه بعضی [illegible] علما دینکو خو نکنند و لیکن در اله توبه کنند و تحقیق دا
که و ماننده [illegible] بالا توبه نصوح و ثبات بر آن کراست کنند و
[illegible] که در شرع آمده کردنیست و جمله آنها هدی است
و اضحیه و عقیقه [illegible] گاو و گوسفند است که بهدیه برند از برای شعبه عظمها الله کعبه
و لعنت تا گوشت و پو[illegible] بصدقه دهند و جایز نیست که پاره کنند و نیست پاره
کردن از آن مزد دهند و سنت است که هدی شتر باشد و جلی که قیمت شود نفاخت
بجهت حال هدی برنده برنده باشد برای آن اندازند و آن جل نیز بصدقه دهند و هدی
از برای قران و تمتع و جزا نابت ذبح واجب [illegible] شند واجب کردد
و غیر اینها سنت است و هر کس که خواهد و [illegible] ببرد سنت شد روایت است
که رسول الله صلی الله علیه و سلم چون بحج میرفت هدی [illegible] بر دو یک نوبت هدی
را بار ابو بکر صدیق رضی الله عنه نفرستاد و یک نوبت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
را بار بود تا بر شتران که بهدی میفرستاد قیام نماید و گوشت و [illegible]
آن را بصدقه دهد و پاره کننده را از آن مزد ندهد پس اجرة [illegible]
از مالی دیگر داد و خوردن از هدی تطوع سنت است و مستحب است [illegible] که
هدی شتر یا گاو یا گوسفند میرانند که قلاده در گردن آن اندازند و شتر و گاو را
نعلین در گردن آویزند و مستحب است شتر و گاو هدی را اشعار کردن و اشعار آن
باشد که از کوهان راست کنند پاره سنگی فته کردانند چنانکه خون از آن روان شود
تا هر که ببیند داند که هدیه است و گوسفند را اشعار نباید کرد در روایت است
که رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز پیشین در ذو الحلیفه بگذارد بعد از آن شتر خود
را طلبید پس طرف کوهان را شقی پاره سنگی فته کردانید تا خون روان شد
بعد از آن خون از آن دور کرد و دو نعل را در گردن شتر آویخت پس بر راحله سوار
شد چون بر بیدا رسید احرام بحج بست و هر کس که با دیگری میفرستد مستحب است
که در شهر خود قلاده در گردنش اندازند و اشعار کند و اگر با خود می برد در تقلید
و اشعار تاخیر کنند تا بمیقات رسد پس تقلید و اشعار کند بعد از آن احرام بندد
و اگر هدی در راه باز ماند و نتواند رفتن اگر هدی تطوع باشد بمذهب
امام شافعی رحمه الله مالک را روا باشد که هر که تصرف خواهد در آن کند از
خوردن و فروختن و به مردم بخشیدن و مانند آن چه ملک او است و اولی آنست باشد
که بصدقه دهد و اگر آنچه هدی نذر کرده باشد که آن را ذبح کند پس اگر تا گشته
تا تلف شود ضامن بر وی لازم آید چون کسی که در نگاه داشتن امانت تقصیر کند
اتلف شود چون ذبح کنند نعلی در گردن آنچه باشد در خون فرو برده و کند تا نش

رافز

روغن آلوده کردانند و رها کنند تا چون کسی آنجا گذرد بداند که هدی است و بخورد اما بر هدی
برنده و اهل کشتی قافله که هدی قربان بخورند حرام است که ازان گوشت بخورند
و جایز باشد درویشان را از غیر کشتی قافله و توانگران را بالاطلاق جایز نیست و اضحیه
سنت موکده و شعاری ظاهر است و بر حق همه توانگران خواه که مسافر باشد یا مقیم
و خواه که از اهل دیهها باشد یا بادیه نشین و بمذهب امام ابو حنیفه رحمة الله
علیه اضحیه واجب است بر هر کس که نصابی از زکوتی داشته باشد و در شهری مقیم بود
و بمذهب امام مالک رحمه الله هم واجب است و مقیم بودن شرط نیست و در اول وقت
اضحیه و آخر آن میان علما اختلاف است و پیش امام شافعی اول وقت اضحیه که آفتاب
روز عید بر آید و آن مقدار بگذرد که نماز عید توان کرد و خطبه توان خواند و آخر وقت
اضحیه آخر روز سیوم ایام التشریق است و قربان کردن در شبهای ایام التشریق
مکروه است و پیش امام احمد رحمه الله مجوز نباشد و فاضلترین انواع اضحیه شتر است
پس ازان گاو و بعد ازان گوسفند میشینه بعد ازان بزینه و باید که بیماری ظاهر
نداشته باشد و نه گرگین و نه یک چشم باشد و نه دیوانه و نه لاغر که در استخوان
او مغزی نمانده باشد و نه لنگی که با گله بچراگاه نتواند رفت و هیچ جزو از گوش
بریده باشد و نه دنب بریده باشد چه اگر یکی ازین صفتها در وی باشد مجوز نباشد
و همچنین صاحب تهذیب تصریح کرده که اگر هیچ دندان نداشته باشد مجوز نباشد
و در اقنع مبنی بر همین است و بدانکه شتر باید که پنج سال تمام برده گذشته باشد
و گاو و بز دو ساله تمام باید و گوسفند میشینه یک ساله تمام که در سال دیگر در آمده
باشد و اگر هفت تن در یک گاو و یا در یک شتر شریک شوند جایز باشد و جهد
کنند تا خوبتر و نیکوتر و فربه تر اختیار کنند تا ثواب بیشتر باشد و هر کس که
قربان خواهد کرد مستحب است که از اول ماه ذو الحجه باز تا آن زمان که وقت قربان
در آید و قربان کند موی از خود باز نکند و ناخن را نچیند و بمذهب امام احمد رحمه الله
هر کسی که قربان خواهد کرد ترک باز کردن موی و چیدن ناخن درین عشر روز
واجب باشد والله اعلم و عقیقه نام گوسفندیست که بزائیدن فرزند ذبح
کنند اگر پسر باشد دو گوسفند ذبح کنند با یکی و اگر دختر باشد یکی چه روایت است
از رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عن الغلام شاتان و عن الجاریة شاة
لا یضرکم ذکرانا کن او اناثا یعنی عقیقه از پسر دو گوسفند است و از دختر یک
و زیان ندارد اگر گوسفند نر باشد یا ماده و روایت کرده اند که رسول
الله صلی الله علیه وسلم از امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه بیک گوسفند عقیقه کرد و مستحب است

اضحیه

عقیقه

که روز هفتم عقیقه کند روایت است از رسول الله که گفت الغلام مرتهن بعقیقته یذبح عنه
یوم السابع و یسمی و یحلق راسه علما خلاف کرده اند در معنی مرتهن بعقیقته
اجود آنست که امام احمد [illegible] گفته که معنیش اینست که اگر طفل بمیرد و عقیقه از و
نکرده باشند در حق [illegible] شفاعت نکند و معنی یذبح عنه یوم السابع راجع
باین است که ذبح کنند عقیقه را از روز هفتم و نام نهند او را و بستر ند موی سر او را
و مستحب است که گوشت عقیقه را ببرند و پخته بصدقه دهند و پای عقیقه را بقابله دهند
و فروختن هیچ چیز از ان جائز نیست و مستحب است که موی سر را وزن کنند و بوزن
سیم یا زر بصدقه دهند و بدانکه تعجیل بیشتر در نام [illegible] از انس رضی الله عنه
روایت است این معنی که آن شب که پسر سید [illegible] الله علی محمد و اولاده و
ازواجه و اتباعه و ذریته و اصحابه اجمعین و سلم [illegible] متولد شد در روز دیگر رسول
الله صلی الله علیه و سلم خبر داد که نام او ابراهیم نهاده اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک
و حبیبک و علی اولاده و اصحابه اجمعین فرمان برداری
اولو الامر است در هر چه که خلاف شریعت نباشد و اولو الامر والیان و امرائی
چند اند که بحکم دین مسلمانی ایشان را ولایتی و حکومتی باشد چه هیچ آفریده را
هیچ نوع حکومت و ولایة نیست الا کسی که رسول الله صلی الله علیه و سلم او را کرده
است یا آن کس که رسول الله دستوری او داده و او را والی کرده و بشرط
آنکه اجماع علما منعقد است بر انکه فرمان برداری امیران و والیان شرعی در غیر
معصیت واجب است الله تعالی میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا
الامر منکم و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیمة و لا حجة له و من مات و لیس
فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة یعنی شنیدم از رسول الله که میگفت که هر کسی
که بکشد دستی از طاعت بحق نوعی رسد روز قیامت و او را هیچ حجه نباشد
و هر کس که بمیرد و نباشد در گردن وی بیعتی بمیرد بمرگ جاهلیة و این حدیث صحیح
دلیل است بر انکه بیعت با خلیفه زمان خود واجب است و از دین است و ترک
آن از خصلتهای جاهلیة است امام علی حق گوی حق خوی علی بن مبارک کشا
صدیقی حشره الله فی زمرة الصدیقین چنین گوید که در لفظ بیعت او طاعت
لطیفه است که هر دو نکره آورده است یعنی در هر چه که خلاف شریعت است هر قدر
مخالفت کمتر ایهام کنند این دو کلمه بران ترتیب باشد و رسول الله گفت علی المرء
المسلم السمع و الطاعة فیما احب و کره الا ان یؤمر بمعصیة فان امر بمعصیة

والسمع والطاعة یعنی بر همه مسلمانان شنیدن و فرمان بردن واجبست در آنچه دوست
دارند و در آنچه مکروه و دشمن دارند الا آنکه او را بمعصیت فرماید پس اگر او را امر
بمعصیتی نه شنیدن شاید و نه فرمان بردن و مراد آنکه هر چه واجبست خواه که خلیفه
حکم کند یا نکند اتیان بر آن واجبست و هر چه حرامست بتکلیف هیچ آفریده مباح نشود
نه خلیفه و نه غیر او و هر کس که تکلیف کند فرمان حق نگاه باید داشت و حرام نباید
کرد اما مندوب و مباح بتکلیف خلیفه واجب شود یا نه مگر که در آن حال غیر یک
فعل برای آن یک شخص واجب شود نه آنکه مندوب و مباح [illegible] عموم الاشخاص و الاحوال
و الازمان واجب بود اما مکروه را ما خلیفه باشد بحسب مفاسد و مصالح والله
اعلم و همچنانکه فرمان بردن خلیفه واجبست فرمان بردن نایبان و کارگزاران
او نیز هم واجبست ابوذر رضی الله عنه گفت ان خلیلی صلی الله علیه وسلم اوصانی
ان اسمع و اطیع و ان کان عبدا مجدع الاطراف و در روایتی چنین است ولو عبدا
حبشیا مجدع الاطراف یعنی بدرستی که دوست من رسول الله وصیت کرد مرا که
بشنوم و فرمان بردار باشم و اگر چه فرماینده بنده بریده اطراف بود و رسول خدا در
حجة الوداع خطبه میکرد و میفرمود ولو استعمل علیکم عبد یقودکم بکتاب الله فاسمعوا
له و اطیعوا یعنی اگر عامل کرده شود بر شما بنده که شما را بکتاب الله تعالی
کشد بشنوید فرمان او را و فرمان برید و مراد آنکه باتفاق بنده را خلافت نباشد
و بعد خلافت قرشی باید چنانچه خلافت [illegible] باید اما اگر خلیفه او را نایب گرداند
فرمان او بردن واجب شد چه امر صریح بود او را بسمع و طاعت و سبیل برای
زجرست و ذکر بنده مجدع الاطراف برای مبالغتست و با خلیفه زمان و نایبان
او جنگ کردن و از ایشان بیرون آمدن حرامست و وفا ببیعة خلیفه واجبست
و دو خلیفه در یک عصر جایز نیست و تا خلیفه باشد دیگری را طلب بیعة خلافت کردن
حرام باشد و اگر با دیگری بیعة کند بیعة دوم باطل باشد و وفا بآن حرام
الله گفت من رای من امیره شیئا یکرهه فلیصبر فانه من فارق الجماعة شبرا مات
میتة جاهلیة یعنی هر که ببیند از امیر خود چیزی که آنرا مکروه دارد باید که بر آن صبر کند
که هر کس که مفارقت جماعة کند یک بدست پس بمیرد مردن او مردن جاهلیة باشد و انکه
در خلافت ده شرطست اول آنکه قرشی بود تا دانم که در جهان قرشی باشد
دوم آنکه مرد بود سیوم آنکه مسلمان باشد چهارم آنکه آزاد باشد پنجم آنکه عالم بود
ششم آنکه شجاع بود هفتم آنکه با رای بود هشتم آنکه بالغ باشد نهم آنکه
بیعة خلیفه دیگر سابق بر بیعة او نباشد دهم آنکه کور و کر و گنگ نباشد و بدانکه

فرمان بردن نایبان
شرایط الخلافة

این زمان خلافت در ذریهٔ طاهرهٔ عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه و در ذریهٔ او خواهد
ماند تا زمان مهدی رضی الله عنه خلیفه از فرزندان عباس خواهد بود بدعای رسول خدا
چنانکه از جامع الاصول ابن الاثیر منقولست که ابن عباس گفت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم للعباس اذا کان غداة الاثنین فاتنی انت وولدک لادعو لکم
بدعوة ینفعک الله بها وولدک فغدا وغدونا معه البسنا کساءه ثم قال اللهم
اغفر للعباس وولده مغفرة ظاهرة وباطنة لا تغادر ذنبا اللهم احفظه فی
ولده واجعل الخلافة باقیة فی عقبه یعنی رسول الله بعباس گفت که چون بامداد روز
دوشنبه باشد تو و فرزندانت پیش من آیید تا دعا کنم از برای شما دعائی که الله تعالی منفعت دهد
بدان دعا ترا و فرزندانترا عبد الله رضی الله عنه [illegible] رضی الله عنه بامداد پیش
رسول صلی الله علیه رفت و ما با او برفتیم و ما را [illegible] و گفت اللهم اغفر
للعباس وولده تا آخر حدیث یعنی خداوندا بیامرز عباس را و در ذریه او خلافت
باقی دار در عقب او و شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله در کتاب اعلام الهدی
و عقیدة ارباب التقی فی گوید و نعتقد وجوب الانقیاد للامام ابو قت من بنی
العباس ولسایر ولاة الامر من قبله و نری قتال من یخرج علی الامام الحق
میگوید که واجبست انقیاد امام وقت از پسران عباس و انقیاد جمیع والیان
که از ایشان باشند و معتقدیم که قتال باید کرد با آن کس که خروج کند بر امام و امام حق کند
در کتاب کفایه در باب قتال اهل بغی میگوید که از اهل اسلام الاجارة بغیة ازانکه
آن شعار امام باشد که بحقوق شرع قیام نماید از جهاد و اقامت حدود و استیفای
حقوق و مصالح خلق و در هر شهر امینی نصب کند که بمصالح اهل آن قیام نماید
و بر خلق واجب باشد طاعت امام و نایبان او و اطاعت بحق خوانند و اگر بمعصیت
فرمایند طاعت خدا اولی نگاه دارند و با امام بشمشیر بیرون آمدن نباید هرچند
که ظلم کند از بهر آنکه بیرون آمدن بر امام فتنه همه اهل اسلام باشد و بدان
که امام بفسق معزول نشود و قاضی معزول گردد و از جمیع دارند روایتست که
رسول الله گفت الدین النصیحة یعنی دین نصیحتست گفتیم از بهر که گفت
لله ولکتابه ولرسوله ولائمة المسلمین وعامتهم یعنی از بهر خدای تعالی و از برای
کتاب او و از برای رسول او و از بهر ائمه مسلمانان و از بهر عامه ایشان
و در روایتی آمده که رسول خدا سه بار فرمود که الدین النصیحة و بدانکه این حدیث
اصلی عظیم است و مدار اسلام بر اینست و ابو سلیمان خطابی گفته که نصیحت سخنی
جامع است که بدو تعبیر کنند از جملهٔ از خیر خواهی و خالص محبت تعبیر از این معنی
بلکه

ینک کلمه که جامع و حاصر معنی آن باشد غیر ازین کلمه و معنی آن که دین نصیحه است آنست
که عماد کار دین نیست الا نصیحت و نصیحت تنها است دین را معنی نصیحه از برای خدای تعالی
راجع باین است که باو عز و جل ایمان آورند و او را بپاکی یاد کنند و صفات جلال و کمال او را
معتقد باشند و از همه انواع نقصها او را منزه دارند و قیام نمایند بفرمان برداری
او و دوری جویند از معصیت او و دوست آن را دوست دارند و دشمنان او را
دشمن دارند و با مخالفان دین جهاد کنند و بنعمت خدای تعالی معترف باشند و شکر کنند و مردم
را بکارها خیر خوانند و تحریض بران نمایند از سر صدق و اخلاص اما نصیحه از برای
کتاب خدای تعالی راجع باین است که ایمان آورند بان که سخن خدای تعالی است و فرو فرستاده
اوست و سخن هیچ آفریده بدان نماند [illegible] و هیچ کس بر مثل آن قادر نیست و آن
را تعظیم کنند و خوانند چنانکه باید خواند و نزد خواندن و شنیدن آن با خشوع باشند و منع
تاویل مخالفان شریعت کنند و هر چه در انست بمراعات داشتن و محکمات آن راضی
شوند و در بند فهم علمها و مثلها آن باشند و به عجایبات اعتبار گیرند و در معانی آیات آن اندیشه
کنند و بمحکمات آن عمل کنند و بمتشابهات آن ایمان آورند و تسلیم شوند و از عموم
و خصوص و ناسخ و منسوخ آن بحث کنند و بعلمهای آن [illegible] کنند و مردم را
بان خوانند و بی علم در معنی آن سخن [illegible] اما معنی نصیحه از برای رسول الله صلی الله
علیه و سلم راجع باین است که تصدیق او کنند برسالت و ایمان آورند بهر چه که آورده است
و در امر و نهی فرمان برداری کنند و در نصرة دین او کوشند و با دوستان او دوستی
کنند و با دشمنان او دشمنی ورزند و مرتبه او بدانند و تعظیم و توقیر او کنند و در احیاء
طریقه او و نشر سنة او کوشند و با دعوت او [illegible] شوند و هر مردم را بان [illegible] و اهل
بیت و صحابه او را رضی الله عنهم دوست دارند و از [illegible] او دوری جویند و معنی
نصیحه از برای ائمه مسلمانان راجع است بمعاونت ایشان کردن در حق و یاری ایشان
دادن و فرمان برداری ایشان کردن در معروف و نماز ازپس ایشان گذاردن
و با ایشان جهاد کردن و زکوة بایشان رسانیدن و بر ایشان بشمشیر بیرون نا آمدن
اگر ظلمی و حیفی [illegible] از ایشان ظاهر شود و اغرا نا کردن ایشان بثنای دروغ
بر ایشان و اگر غفلتی ظاهر گردد ایشان را آگاه گردانیدن و صلاح ایشان از
حق تعالی خواستن و بدانکه ائمه مسلمانان والیان اند رضی الله از خلفا و راشدین و کسانی که
بعد از ایشان بشرع والی کار امت گشتند و یا بکار امت قیام نمودند و کسانی که بشرع
والی کار امت گردند و بکار دین الله تعالی قیام نمایند و معنی نصیحت عامه مسلمانان

راجع بارشاد ایشان است به مصلحتی که آخرة و دنیا [illegible]
و آموزانیدن آنچه ندانند و بآن محتاج باشند از [illegible]
ایشان کردن و ستر عورات ایشان کردن و دور [illegible]
شفقتها و حمایت ایشان که بشرع رواست باشد سعی نمودن و بر [illegible]
و نهی منکر با ایشان کردن و شفقة برایشان بردن و پند با [illegible]
و غش با ایشان نا کردن و حسد برایشان نبردن و دوست [illegible]
از نیکوئی آنچه از برای خود دوست میدارند و دشمن داشتن [illegible]
که از برای خود دشمن میدارند و بنا مشروع تعرض [illegible]
و ایشان را بخلقها نیکو تحریض کردن و بر طاعت
طاعت خدای تعالی و طاعت رسول الله مثلا زمان [illegible]
صلی الله علیه و سلم کرد فرمان بردار ایشان خدای تعالی کرده است و هر کس
خدای تعالی کرده است [illegible] زیرا که [illegible] طاعت رسول کرده
[illegible] و هر چه رسول الله فرموده محض شرع [illegible] فرمان بردار [illegible]
و متابعت او مطلقا باید کرد و هر کس که [illegible] باید که در [illegible]
رسول الله باشد فرمان [illegible] باید برد و مخالفت [illegible] باید کرد و طاعت
رسول [illegible] نگاه باید داشت [illegible] مخلوق بتعصب [illegible]
کردن [illegible] بدبختی [illegible] زیرا که طاعت هر کس
[illegible] خدای تعالی واجب است و هر فرمان بردار ایشان نمودن [illegible]
باشد فرمان بردار ایشان حرام باشد خواه که [illegible] بنده بخلاف
یا نایب او یا پدر یا مادر یا استاد یا شیخ باشد یا غیر او مثلا اگر سلطان
فرماید بظلم یا بستدن مال کسی بظلم فرمان دهد یا بزدن [illegible] گناهی امر کند
کند یا بخوردن خمر فرماید فرمان [illegible] ایشان بردن حرام و مخالفت واجب
تمسک [illegible] بجماعت بر اینند الله تعالی میفرماید و اعتصموا بحبل الله
دیگر میفرماید ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البینات
مباشید همچون کسانی که جدا شدند و فرقه فرقه گشتند و اختلاف کردند و بر خلاف
[illegible] بعد از پیشی آنکه آمده بود بایشان بینتها و رسول الله گفت من خرج
الجماعة ثم مات میتة جاهلیة یعنی هر کسی که بر [illegible] فرمان بر [illegible]
از جماعت بعد از آن بمیرد و مرده باشد مرد [illegible]

حبيب رب العالمين بگمان حق رسيده است كه فرمود انه ستكون هنات
فمن اراد ان يفرق امر هذه الامة وهي جميع فاضربوه بالسيف كائنا من كان
يعني بدرستي كه زود باشد كه پديد آيد خصلتهاء بد پس هركس كه خواهد كه تفرق كند
كار اين امة را و حال آنكه امة مجتمع باشد پس بزنيد او را بشمشير هركس كه باشد يعني
پير باشد يا جوان در پس اگر باز نايستد و دفع وى را الا بشمشير حاصل نشود بكشيد
وى را و درين حديث امر است بقتال با كسى كه بيرون آيد بر امام بشمشير و خواهد كه
مسلمانان را تفرقه كند و درين حديث دليل است بر آنكه لزوم جماعت و فرمان بردارى
خليفه و كار ساختن او در غير معصيت از دين است و عن حذيفة رضي الله عنه از
شر سوال ميكرد از ترس آنكه دريابد و رسول الله صلى الله عليه وسلم خبر داد كه خوانندگان
باشند بر درهاى دوزخ هركس كه اجابت كند ايشان را سوى آتش بيندازند وى را حذيفه
سوال كرد كه پس چه ميفرمائى مرا اگر دريابد مرا اين يعني اين صورت را كه خبر دادى
رسول الله فرمود تلزم جماعة المسلمين وامامهم يعني ملازم باش جماعت مسلمانان و امام
ايشان را حذيفه گفت كه اگر نباشد ايشان را جماعت و امام نباشد چه فرمائى رسول الله فرمود
فاعتزل تلك الفرق كلها ولو ان تعض على اصل شجرة حتى يدركك الموت وانت
على ذلك يعني پس جدا شو از آن گروهها همه اگرچه آن باشد كه دندان فرو بردى
بر اصل درختى تا آن زمان كه دريابد ترا مرگ و تو بر آن باشى يعني بجائى روى كه از آنها
كس ترا نبيند و بدانكه اجماع امة رسول الله حق است و متابعت آن واجب و هركس
برخلاف اجماع مومنان باشد موافقت و مخالفت وى را در دين هيچ اعتبار نباشد چه
الله تعالى بفضل امة محمد مصطفى را از ديگر امتها برگزيده و ايشان را شهداء الله
تعالى گردانيده و جمع را بر حق بداشته تا آن زمان كه الله تعالى بفرستد بادى را پس
مسلمانان همه وفات يابند و در روى زمين هيچ كس كه در دل او مقدار ريك ذره
ايمان باشد زنده نماند و اين باد نزديك قيامت بيايد و از عقب آن نزديك
قيامت بزرگ قائم شود و بدانكه در حديثى بيان نرسيده كه الله تعالى اين باد را
از يمن برانگيزاند و هم در حديثى ديگر آمده است كه از قبل شام باشد و علما
گفته‌اند احتمال است كه دو باد باشند يكى از شام و يكى از يمن و احتمال است كه ابتدا
از يكى از اين دو موضع باشد پس تا آن موضع ديگر رسد و از آنجا منتشر شود والله اعلم
وعن عرباض بن سارية رضي الله عنه گفت اين يعني كه نماز كرد با ما رسول الله روزى
بعد از آن روى با ما كرد پس پند داد ما را موعظه كه در آن هم دادن و تخويف
تمام بود و از آن موعظه روان شد اشكها از چشمها و ترسيده از آن دلها

متابعت اجماع واجب است

پس مردی گفت یا رسول الله کان هذه موعظة مودع فاوصینا یعنی ای فرستاده
خدای گوئیا که این موعظه موعظه وداع است پس وصیت کن مرا رسول الله گفت
اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان کان عبدا حبشیا فانه من یعش منکم
بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین
تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثة بدعة وکل
بدعة ضلالة یعنی وصیت میکنم شما را بتقوی الله تعالی و [illegible] مال
برداری یعنی آن کس را که والیی وحکومتی شد علیه بر شما [illegible]
حبشی باشد چه بدرستی که هر کس که بزید از شما بعد از من [illegible]
بسیار پس بر شما باد بسنت من و سنت خلفا که [illegible] هدایة و رشد
دارد است دست در آن زنید و بدندانها آن را [illegible] پدید از نو آوردها
کارها که بدرستی که هر نو نهاده بدعتست و هر [illegible]ست و درین حدیث
دلیلست بر آنکه در عبادات متابعت ورود باید کرد و هر عملی دیگر که نو که
در دین پدید آورند و در آن کار عمل اقتدا برسول الله واصحاب او نباشد آن کار
و عمل مردود باشد و عایشه رضی الله عنها روایت کرده که رسول الله گفت
من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد این حدیث صحیح قانونی عظیم از
قانونهای مسلمانیست و هو اصطلاحیکه رجوع باشد تا ما والله اعلم بمراد رسول الله
صلی الله علیه وسلم من الحدیث و بکلامه شیء و معنیش رجوع بایشانست که نو پدید آورد
در شریعت و دین مسلمانی آنچه نیست در آن آن کس با خبر مردود است و این
حدیث صحیحست در رد هر چه از نو در دین آورند بی دست آویز از شرع
مطهر والله الحفیظ   حکم کردن میان مردمان بعدل
است الله تعالی در چند آیه از قرآن کریم امر بحکم کردن بعدل فرموده چنانکه واذا
حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل و از بهر تعالی عدل کنند کانه اوقسطوا ان الله
یحب المقسطین دوست دارد که عدل کنند در حکم ایشان و در اهل ایشان و آنچه ایشان
والی باشند روز قیامت بر منبرها از نور باشند و دلیل این در صحیح مسلم است
روز قیامت چون مردم را از گور بر انگیزانند و آفتاب را بایشان نزدیک
گردانند و حرارت تن بر ایشان سخت شود و بقدر عملها در عرق
افتند از هفت کس که در حفظ و کرامت خدای تعالی باشند یکی در سایه عرش
باشند علیه الصلوة والسلام و یکی امام عادل است و امام نووی در شرح صحیح مسلم
از قاضی عیاض نقل میکند که امام عادل هر کسیست که نظر در کاری از کارهای
مسلمانان داشته باشد از والیان و حاکمان شرع و عدل کند و در حدیث
صحیح که ذکر این هفت کس میکند ابتدا بامام عادل کرده از برای آنکه نفع
صالح از حکم [illegible] حذر کرده اند که خطر آن بسیار است و تحذیر کم از [illegible] احادیث

آمده است در حق کسی است که او را ضعیف از قیام نمودن بوظایف آن ولایة و حکومة
باشد و در ستوده گفت یا رسول الله الا تستعملنی یعنی مرا والی نمیگردانی و درین عبارت
رعایت ادب است چه بر طریق سوال گفت تا اگر مصلحت نباشد وجهی در دفع آن باشد
از حضرت رسول الله وجه حکمت عدم تولیة خود و سبب آن بیان شود و نگفت مرا والی گردان
برابر آنکه فیه دلالت که منع و عطاء رسول الله عین مصلحت است پس بزد رسول الله
دست خود را بر دوش ابوذر و گفت یا ابا ذر انک ضعیف و انها امانة و انها یوم
القیمة خزی و ندامة الا من اخذها بحقها و ادی الذی علیه فیها یعنی ای اباذر بدرستی
که تو ضعیفی و بدرستی که ولایة امانتی است و بدرستیکه ولایة در روز قیامة رسوائی و پشیمانی
باشد الا کسی که فرا گیرد آنرا بحق آن و بگذارد آنچه برو باشد در آن ولایة و این حدیث
صحیح اصلی عظیم است در اجتناب از حکومت کسی را که از قیام نمودن بمصلحتها و وظیفهای
آن حکومت در او ضعیفی باشد و رسوائی و پشیمانی در حق کسی است که لایق آن حکومت
نباشد شرعا یا لایق باشد ولکن عدل نکند روز قیامت نتیجه حکومت وی پشیمانی
و حاصل کار وی رسوائی باشد اما هر کس که لایق ولایة و حکومة باشد شرعا و بوجه
شرع والی کرد و پس عدل کند و آنچه مقتضای آن باشد از خلافت یا امارت
یا قضا یا حسبه یا مال یتیم یا وقف و مانند آن ادا کند فضل عظیم و منزلت بلند و ثواب
بسیار و اجر بزرگ باشد و در احادیث صحیحه وعیدها سخت آمده است در حق کسی
که حاکم بجور کند یا با رعیت خود غش کند معقل بن یسار روایة کرده است که رسول الله
گفت ما من عبد یسترعیه الله رعیة یموت یوم یموت و هو غاش لرعیته الا حرم
الله علیه الجنة بدانکه غش نقیض نصح است و هر کس که ترک نصیحت بکند غاش است
یعنی غش کننده و معنی حدیث راجع باین است که هیچ بنده نباشد که الله تعالی
او را والی رعیتی گرداند و میرد آن روز که میرد و حال آنکه غش کننده باشد رعیت خود را
الا آنکه الله تعالی حرام گرداند برو بهشت و حرم الله علیه الجنة را دو تاویل است یکی
آنکه محمول است بر کسی که غش را حلال داند پس کافر باشد و هرگز ببهشت نرود و ابدا
در دوزخ بماند دوم آنکه محمول است بر مسلمانی که با رعیة خود غش کند و بی توبه از آن
بمیرد پس الله تعالی وی را منع کند از رفتن با رستگاران در بهشت در اول وهله بلکه وی را
باز پس دارند یا در دوزخ یا در حساب یا در غیر آن اما عاقبت کار مومن بهشت
خواهد بود و هیچ مومن در دوزخ جاوید نماند و بدانکه در بعض حدیث معنی تحریم [illegible]
از رسول الله گفته ما من امیر یلی امر المسلمین ثم لا یجهد لهم و لا ینصح الا لم یدخل
معهم الجنة یعنی هیچ فرمانده نباشد که والی کار مسلمانان شود بعد از آن کوشش

نکنند ایشان را و نصیحت نکنند ایشان را الا آنکه در نزد هیچ ایشان [illegible] در رعایت یعنی وقت
در غش ایشان و پیرا نگیزانند و منع کنند و ببرکت آنکه کوشش از برای رعیت
و نصیحت ایشان نکرده باشند او را بازپس دارند و در بعضی حدیث صحیح تحذیر
عظیم است از تقصیر والی در نصیحت رعیت خود هر کس که الله تعالی جمعی را رعیت او
کرداند پس ایشان را التزام نکند بر آنچه لازم است برای ایشان از امر دین یا صلاح [illegible]
ایشان را ضایع کند او را یا ترک حمایت ایشان کند و عدل در ایشان رعایت نکند
غش با ایشان کرده باشد بر نصیحت [illegible] باشد در [illegible]
فرموده [illegible] غش کردن والی با رعیت خود کوشش یا کردن [illegible] از برای ایشان [illegible]
تقصیر کردن در نصیحت ایشان از گناهان [illegible]
حدیثی که صاحب مشکوة نقل تحسین آن [illegible]
دشمن ترین مردم نزد خدای تعالی در روز قیامت [illegible] ایشان در عذاب
امام جور کننده باشد و [illegible] که اجماع مسلمانان [illegible] و بسیاری از جور والیان
عدول کننده [illegible] والیان و حاکمان و قاضیان [illegible] از دیگران [illegible] مرتبه فروتر [illegible]
[illegible] دین زمان معصیت بزرگ گشته و معاصی و منکرات شایع گشته [illegible]
که بمقتضی عمل [illegible] نمی کردند و غرض ایشان در مقصودهای دنیوی [illegible] نقصان
دین و واسطه ضعف ایمان و یقین است [illegible] در گرفتن حرام [illegible] خصومت
کنند و یک مسئله شرعیه نتوانند شنید روزها و شبها در فکر ظلم و جور بسر برند
و یک لحظه در امر دین رعیت [illegible] نکنند و اگر کسی [illegible] راست بگوید [illegible]
که موافق هوای ایشان نباشد بخشم روند و گوینده را بیازارانند و اگر [illegible]
با شرع [illegible] شنوند که [illegible] خلق [illegible] هیچ غم نخورند و اگر [illegible] لازم
ایشان [illegible] در ملازمت تقصیر کنند یا نظر [illegible] کنند [illegible] ترک نماز
کنند و پیرا هیچ نصیحت نکنند و اگر [illegible] ایشان [illegible] در تجارت [illegible]
تهاون کنند او را ملامت کنند و اگر [illegible] یک بار [illegible] از تعلیم
فرزندان باز دارند و ایشان را [illegible] ایمان و اسلام باز گذارند [illegible]
در معرض التزام ترغیب و تحریض [illegible] جان [illegible] دفع و منع معاصی
کنند [illegible] که الله تعالی [illegible] در ایشان و رعایا [illegible]
و غفلة را [illegible] و نعمت توبه و زیادتی ایمان همه را ارزانی دارد [illegible]
بر حسب حال خود در محافظت رعیت خود کوشند در آنچه در کار دین [illegible]
باشند بیاموزند و رعیت خود آموزند چه [illegible] عالمیان محمد مصطفی صلی الله
علیه و بارک هر کس را رعیتی هست و از رعیتی خود از کس سوال خواهند کرد و بیان
این معنی از پیش کرده شد و بنابر آنکه سلطان و وزیر و قاضی و شیخ و هیچ آفریده دیگر را [illegible]
[illegible] که از خدا [illegible] کنند [illegible] شرع را اعلام باید کرد و بعد از آن [illegible]

معنی [illegible]

دهد

101

...نه حکایت کردن خشم جائی کنند که شرع آن روا کرده و تعظیم کسی کنند که بشرع
...ست باشد چون گویند بنده وار گویند و چون بشنوند بنده وار بشنوند و بدانکه باوجود
...حکم کردن حرام است مطلقا هر کس که بمنصب فصل خصومات و حکومات
و عقد نکاح و انصاف مظلوم از ظالم و قیام بر مصالح امور یتیمان و مانند آن کرد
و شرایط و دقایق آن نداند یا داند و بآن کار نکند و بر ظالم و عاصی و مستحق دوزخ و راه
...طریق شرع بود و در روایت از رسول است که فرمود القضاة ثلثة واحد فی الجنة
واثنان فی النار فاما الذی فی الجنة فرجل عرف الحق فقضی به و رجل عرف الحق
فجار فی الحکم فهو فی النار و رجل قضی للناس علی جهل فهو فی النار یعنی قاضیان
سه نوع اند یکی در بهشت بود و دو در دوزخ اما آنکه در بهشت باشد مردی باشد که بشناسد
حق را پس حکم کند باز دو مرد دیگر بشناسد حق را پس جور کند در حکم کردن هر دو در دوزخ باشند
و مردی که حکم کند مردم را بجهل که ندانند در دوزخ باشد جاهل بحق را که عمل بحق کند
ملحق کرده اند بجاهل بحق که عمل بباطل کند از برای آنکه چون جاهل باشد او را حکم کردن
حرام باشد خواه که بحق واقع شود از تخمین یا بباطل و درین حدیث دلیل است بر آنکه هر که
حکم کند بی علم و حجتی از اله تعالی و رسول او صلی الله علیه و سلم نداشته باشد با جهل حکم کند
در دین و علیه داخل بود و چون درین زمان ازین هر دو نوع بسیار اند هر کس که غم دین
خود دارد باید که احتیاط تمام کند و بر کسی که محل اعتماد نباشد اعتماد نکند خصوصا در نکاح
که این خللی عظیم است بسیار عالم صورت که عوام بر ایشان اعتماد میکنند غالب است و فسادها
بسیار ازین صورت واقع مشهود و این همه از شومی آنست که اعتماد بکسی میکنند که بحکم
شرع مستحق اعتماد بر حکم و فتوی وی جایز نیست از بهر نادانی دین یا از بهر ضعف
ایمان و دلیل راه باید که راه رفته و راه دیده و از باطل ترسنده و از دوزخ رمنده بود
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم امر معروف است و نهی منکر بدانکه
امر معروف و نهی منکر از بزرگترین قواعد مسلمانی است و قیام کار دین بر آنست و از صفاتی چند
که خطیئه این امت بر آن منوط است یکی امر بمعروف و نهی از منکر است و ترک آن موجب خرابی
دین و دنیاست و بدانکه امر بمعروف و نهی منکر فرض کفایه است و گاه فرض عین شود
... در موضعی باشد که جز او هر کس نداند یا دانند و لیکن از قوانین گردانیدن متمکن نباشد
الا آنکس که درین صورة براو فرض عین بود و قیام نمودن امر معروف و نهی منکر
از صفات مؤمنان صادق است و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون
بالمعروف و ینهون عن المنکر چنانچه امر منکر و نهی از معروف از صفات منافقان است
المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یامرون بالمنکر و ینهون عن المعروف و رسول الله صلی...

من رای منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف
الایمان یعنی هر که ببیند از شما منکری باید که تغیر کند آنرا بدست خود پس اگر نتوانند که بدست
تغیر کند باید که تغیر کنند بزبان خود پس اگر نتوانند که بزبان تغیر کنند باید که آنرا بدل دشمن
دارند و آن ضعیف ترین ایمانست یعنی اندک ترین ثمره آنست و در حدیثی که
ترمذی در کتاب خود یاد کرده است مذکور است و لا یمنعن احدکم هیبة الناس
ان یقول بحق اذا علمه یعنی باید که هیبت مردم البته شما را باز [illegible]
کار حق داریند و در آن خبر عباده رضی الله عنه که در صحیح آمده است [illegible] حدیث ۴
بالحق اینما کنا لا نخاف فی الله لومة لائم این بود که بیعت [illegible]
کنیم بمعروف و نهی کنیم از منکر در هر وقت که باشیم و در هر جایی که باشیم و در آن باب
مداهنه هیچ کس نکنیم و از ملامت هیچ ملامت کننده نترسیم و این دو حدیث دلیلست که
مومن باید که قیام نماید باظهار حق و اقامت امر دین بی تحاشی و نیز کردن حاکم شرع و
بواسطه هیبت مردم و ترس از زبان و ذم و ملامت ایشان در امر بمعروف
و نهی منکر و از اظهار حق سستی نکند چه طلب رضا آفریدگار عز و جل مقدمست از
طلب رضا بنده عاجز و بدانکه مزد بر قدر رنج است و هر که نصرت دین خدای تعالی
کند خدای تعالی نصرت او کند و لینصرن الله من ینصره و همچنین باید که از برای دوستی
و یاری هیچ کس با او مداهنه نکند و از برای نگاه داشت آبروی و دوستی و یاری حق
ترک امر معروف و نهی منکر نکند چه ترک فرمان پروردگار آفریدگار عالمیان از
برای خوشدلی و رعایت مخلوق عین حماقت و محض شقاوت است و نیز دوستی
و یاری ثابت کردانند حقا و حرمت است و از حقها یکی آنست که او را بمصلحتهای
آخرت رهنمونی کنند و سعی کنند تا از چیزی که زیان آخرت او در آن باشد باز دارند پس
چه یار و دوست آدمی کسی است که سعی در عمارت آخرت او کند و اگر چه نبود باید نقصان
دنیا و علما تصریح کرده اند که اگر یکی گوید که فلان روی برد امر بمعروف کن پس
پس گوید مرا از وجه آن گزیر است یا گوید من عافیت گزیده ام یا گوید مرا با این فضول
چه کار کافر شود و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و مثل المداهن فی حدود الله
و الواقع فیها مثل قوم استهموا سفینة فصار بعضهم فی اسفلها و صار بعضهم
فی اعلاها فکان الذی فی اسفلها یمرون بالماء علی الذین فی اعلاها فتأذوا به فاخذ
فاسا فجعل ینقر اسفل السفینة فاتوه فقالوا ما لک قال تأذیتم بی و لا بد لی من الماء
فان اخذوا علی یدیه انجوه و نجوا انفسهم و ان ترکوه اهلکوه و اهلکوا انفسهم یعنی مثل
کسی که مداهنه کند در چیزی که الله تعالی آنرا حرام گردانیده است و نهی منکر نکند و آن

پس افتاده است در آن بعض مرتکب حرام است مثل قومی است که بقرعه در کشتی نشینند بعضی
در زیر آن و بعضی بالای آن پس آنکه در زیر باشد بواسطه آب بر کسانی که بالا باشند
و ایشان متاذی شوند پس آنکس که در زیر است تبر گیرد تبر برا او در راست که زیر کشتی
را سوراخ کند پس آنکس که در بالا باشند پیش وی آیند و گویند چه شد ترا گوید شما برنج می
آئید بواسطه من و ناگزیر است مرا از آب پس اگر ایشان بگیرند هر دو دست وی را
و او را از سوراخ کردن کشتی باز دارند وی را رهانیده باشند و رهانیده باشند نفسهای خود
را و اگر وی را بگذارند تا کشتی را سوراخ کند هم وی را هلاک کرده باشند و هم نفسهای خود را و در روایتی
است [illegible] که فرمود ان الناس اذا راوا المنکر فلم یغیروه یوشک ان یعمهم الله بعقاب
یعنی بدرستی که مردمان آنگاه که ببینند منکر را پس تغیر آن نکنند زود باشد که عام گردانند
الله تعالی ایشان را بعقاب یعنی عقوبة رسد آن کس را که معصیت کند و آنکسان که نبینند
و تغیر نکنند و در روایة ابو داود رحمه الله چنین است که ما من قوم یعمل فیهم بالمعاصی
ثم یقدرون علی ان یغیروا ثم لا یغیرون الا یوشک ان یعمهم الله بعقاب یعنی نباشند هیچ گروه
که عمل کنند در ایشان بمعصیتها و ایشان قدرت داشته باشند بر آنکه تغیر کنند پس تغیر نکنند
الا آنکه زود باشد که عام گردانند الله تعالی ایشان را بعقوبتی و در روایتیست که رسول الله گفت
والذی نفسی بیده لتامرون بالمعروف ولتنهون عن المنکر او لیوشکن الله ان یبعث
علیکم عذابا من عنده ثم لتدعنه ولا یستجاب لکم یعنی رسول الله سوگند یاد کرد باین معنی
که شما امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر یا زود باشد که الله تعالی بفرستد بر شما
عذابی از نزد خود پس دعا کنید او را و مستجاب نگرداند شما و بدانکه اصحاب سبت
سه گروه گشتند بعضی مرتکب معصیت شدند و بعضی نه مرتکب گشتند و نه از آن نهی کردند
بعضی از آن الله تعالی کسانی را که نهی کرده بودند برهانید فصل و بدانکه منکر چیزی
است که در وقوع شدن آن در شرع محذور باشد و از برای آن نهی منکر میگویند
و نهی معصیت نمیگویند چه منکر عامتر است و از برای آنکه هر کس که کودکی را ببیند که خمر
خورد یا دیوانه را ببیند که خمر خود را با زنا کند واجب باشد که بمنع مشغول شود با وجود
آنکه نه معصیت است چه کودک و دیوانه مکلف نیستند و لیکن چون منکر است نهی
آن لازم است و اختیار کردن معروف بر فرض از اینجا فهم کن و از مالک بن دینار
رحمه الله نقل است که صلح کردیم ما بر دوستی دنیا پس هیچ یک را امر معروف نمیکنیم
و نهی از منکر نمیکنیم و رضاء تعالی ما را هیچ فرو نگذارد پس کاشکی بدانستمی که
کدام عذاب فرو خواهد آمد و بدانکه امر معروف و نهی منکر مخصوص باصحاب ولایات
امرا نیست و بر آحاد مسلمانان واجب است و حدیث صحیح من رای منکم منکرا فلیغیره
بیده برین مسئله دلالت میکند و امام الحرمین درین مسئله باجماع مسلمانان استدلال
کرده و در صدر اول غیر اصحاب ولایات والیان را امر بمعروف و نهی از منکر میکردند

ابن عباس ... [illegible] از نماز فارغ شود و ذکر ترک آن کنیم گفتیم که نهی منکر
گاهی مستحب است که منکر در [illegible] شده چه اگر حکم آن پنهان باشد تبلیغ حکم
شرع واجب باشد نه مستحب و سعی در حاصل کردن رضاء الله بود [illegible] را
ذخیره باید که اعتنا اعظم بامر معروف و نهی منکر کردن داشته باشد که منفعت آن بزرگ
و بسیار است بتخصیص درین زمان که بیشتر آنرا فرو گذاشته اند و از [illegible]
چند اندکی مانده و حال آنکه قوام کار دین بامر معروف و نهی منکر است
پیغامبران خدای علیهم الصلوة بعد از [illegible] که معصیت بسیار [illegible]
صالح و طالح را عقوبت رسد پس باید که خلاف کنند [illegible]
علیه وسلم حذر کنند از آنکه بایشان رسد یا بایشان [illegible] و شرف
و سعادت کجا زایل است که فرمان بردار شرع اند و مردم [illegible] خوانند و از خلاف
شرع گریزانند و مردم را از آن باز میدارند اللهم اجعلنا منهم و ارفع الویة الامر بالمعروف
و نهی المنکر فی مشارق الارض و مغاربها [illegible] یاری دادن [illegible]
همدیگر را بر کارهای نیک و پرهیز کاری در قرآن کریم الله تعالی امر کرده است و تعاونوا
بر بر و تقوی و نهی کرده است از معاونت بر اثم و عدوان [illegible] و تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا
علی الاثم والعدوان و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لینصر الرجل اخاه ظالما او مظلوما
ان کان ظالما فلینهه فانه له نصر و ان کان مظلوما فلینصره یعنی باید که مرد یاری
دهد برادر مسلمان خود را که ظلم کننده باشد یا برادر ظلم کنند اگر ظالم باشد باید که
ویرا منع کند از ظلم چه یاری که باز داشتن او از ظلم یاری دادن اوست و اگر
مظلوم باشد باید که یاری دهد تا او را [illegible] ظلم نکنند [illegible] یاری دادن
بر طاعة عین طاعت است در صحیح آمده که مردی پیش پیغامبر [illegible] آمد و گفت
انی ابدع بی فاحملنی یعنی مرکوب من هلاک شد پس مرا بر مرکوبی نشان رسول الله صلعم
گفت ما عندی یعنی نیست نزد من مرد گفت یا رسول الله [illegible] علی من یحمله یعنی
من [illegible] راه نمایم بکسی که [illegible] رسول الله گفت من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله
یعنی هر کس که راه نماید بر خیری [illegible] مثل آنکس خیر کننده و مراد از مثل مزد
آنست که در رهنمائی کننده را نیز ثواب فعل [illegible] لازم نیست
که مقدار ثواب ایشان یکسان باشد و رسول الله گفت [illegible] فقد غزا
و من خلف غازیا فی اهله فقد غزا یعنی هر کس که کار [illegible] غیبت
غازی با اهل او نیکوئی کند و کارهای ایشان قیام نماید او را نیز [illegible] غزا اجر
حاصل شود و همچنانکه یاری دادن بر طاعت عین طاعت است یاری دادن بر معصیت نیز
محض معصیت است اگر چه بیک کلمه یا بیک اشارتی باشد و از اینجاست که فشارنده
و بسیار رنده و فروشنده و خورنده [illegible] گواه ربوا [illegible] لعنت [illegible]

معاونت بر معصیة کرده اند امام رافعی در شرح کبیر بعد ازان که بیان میکند که سنت است
همسایگان مرده را وکسانی که قرابتی دور داشته باشند تهیه طعامی کنند از برای اهل
مرده میگوید ولو اجتمع نساء ینحن لم یجز ان یتخذ لهن طعام فانه اعانة علی المعصیة یعنی اگر
جمع شوند زنانی چند و نوحه کنند جایز نباشد که از برای ایشان طعام سازند چه طعام
ایشان دادن یاری دادن باشد بر معصیت و بدانکه هر کس که راهنمایی کند دیگری را بمعصیة
و او را دران یاری دهد دشمنی با وی کرده از برای آنکه در نقصان ایمان و ضعف دین
وی سعی میکند و دوست آدمی و یار او کسیست که سعی در مصلحت آخرة او کند اگر چه واسطه
صورة نقصان دنیوی باشد و از برای اینست که پیغامبران خدای علیهم الصلوة دوستان
مومنان اند چه سعی در مصلحت های آخرة ایشان کرده اند و ایشان را بان راه نموده اند
و از چیزی که تصور لذتی دران هست و فاعل آن از بهشت دور و بدوزخ نزدیک میگردد
منع و زجر کرده اند و همه کس دانند که پدر چون فرزند عزیز خود را از خوردن یک چیزی منع
کند و دارو[ی] تلخ بالاکراه در حلق او بواسطه مرضی که داشته باشد آن منع نه از بخیلی کرده
باشد و او را بمعلم سپارد که همه روز او را محبوس دارد و چند چیز که ملایم طبع کودک نباشد هر لحظه
برا او فرماید و او را بحجام دهد تا نیش در بدن او فرو کند و او را در وجع و اضطراب اندازد همه
کس دانند که غرض پدر مهربان نه ایذا و ناخوشی فرزند عزیز است و سبب این ضررها
نه دشمنی است بل همیدانند که صلاح فرزند درین است و باین رنج اندک فایده بسیار و منفعت
بزرگ خواهد یافت اما کودک چون نمیداند فریاد میکند و اضطراب مینماید عزیزی چون نوائب شرعیه
همچنین است که عاصی مسکین تصور لذتی دران میکند و قوة ایمان ندارد که اندیشه در عاقبة
آن کند و فساد های آن را ببیند چشم دل او پس بآن مشغول میگردد و عالمترین عالمیان پیغامبر
خدای صلی الله علیه وسلم بمومنان رؤف رحیم است پس از شفقت تا که نزدیک میشود راند
بدوزخ خود دور میگرداند از بهشت منع فرمود بفرمان پروردگار عالمیان سبحانه وتعالی و هر چه
بنده را بان سعادت میباید و از دوزخ دور و به بهشت نزدیک میگرداند اگر چه ناموافق طبع او
است سید ولد آدم و بهترین پیغامبران و افضل عالم محمد مصطفی دوست خدای علیه الصلوة
بان امر فرموده و تحریض و ترغیب نموده بفرمان پروردگار عالمیان تعالی و تقدس و بدانکه
دشمن آدمی کسیست که سعی در نقصان دین او و زیان آخرة او کند اگر چه بان صورة منفعة
او در دنیا حاصل شود و از برای اینست که ابلیس علیه اللعنة دشمن ظاهر ما است و در
قرآن کریم بیان فرموده که شیطان دشمن بنی آدم است و روز قیامت همه دوستان که در
دنیا با همدیگر بوده اند دشمنان همدیگر باشند الا المتقین و بدانکه از قبیل معاونة
بر معصیت است شفاعت کردن تا حدی از حدود خدای تعالی اقامت نشود یا ترک
فرض کند که ترک آن حرام است و همچنین هر کس که انگور بکسی فروشد و داند که خمر خواهد
کرد یا شیره و کمان و شمشیر بکسی فروشد و داند که بان جنگ با ناحق کند یا راه زند یا قتل
[illegible] و کاغذ بکسی فروشد که داند بان خلاف شرع خواهد نبشت معاونت بمعصیت
کرده باشد و در ذخیره [illegible] بعضی ذکر کرده که معاونة بر طاعة از شعب ایمانست و معاونة بر معصیت نقصان

ایمان است و توبه از آن در رجال واجب است . الشرم است رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود والحیاء شعبة من الایمان یعنی شرم شاخی از ایمانست و رسول الله
بشنید از مردی که پند میداد کسی را در شرم یعنی او را از شرم بسیار داشتن منع میکرد
رسول الله فرمود دعه فان الحیاء من الایمان یعنی رها کن او را بدرستی که شرم از ایمانست
و رسول الله فرمود الحیاء لا یاتی الا بخیر یعنی نمی آید مگر به نیکی و هم
که آنحضرت گفت الحیاء خیر کله یا چنین گفت الحیاء کله خیر یعنی شرم نیک
همه نیکوست اکنون بدانکه شرم داشتن و شرم کیش بود ...
و از شعب ایمانست که مانع گفتن حق یا مانع کار خیر نگردد و ...
زمان تقصیر در گذاردن بعضی از حقها یا گفتن بعضی از ... از جهل
کم اصلی است چه بفتوی رسول الله صلی الله علیه وسلم شرم جز ... شرم می خوانند
است و همه خیر است و بر این غرض دینی حکم شرع را فرو گذاشتن و فعل حق یا گفتن
حق را ترک کردن عین شر و محض حماقت و شقاوت است و از برای خاطر مخلوق فرمان
آفریدگار عالمیان فرو گذاشتن جز شر نیست و حاصل آن استحقاق عقوبت و فضیحت
است پس شرم نباشد بلکه عجز دینی شرعی و ضعف ایمان باشد اگرچه بعضی از اهل
عرف آنرا شرم میخوانند همچنانکه گاه است که ظالم متغلب مال دارا را که ظلم و ناحق در معصیت
صرف میکند صاحب دولت و سعادت و اقبال میخوانند و حال آنکه هر کس که بوی ایمان
بمشام جان او رسیده باشد و از روشنائی مسلمانی بهره یافته باشد داند که وی در محض
شقاوة و عین محنت و ادبار است و بدانکه شرم که از ایمانست نزد عالمان دین دار
خلقی است که باعث باشد بر ترک چیزی که زشت باشد شرعا و منع کند از تقصیر در
حق کسی که بر او حقی داشته باشد و شرم از شناختن بینائی خدای تعالی بر خود ناشی میشود کسی
که این معرفت داشته باشد و اطلاع خدای تعالی بر خود یاد دارد و حاضر کند باشد از بینائی
الله سبحانه و تعالی شرم دارد و چیزی نکند که سبب خشم او و دوری از رضا وی باشد منقولست
از ابن السماک که خدای تعالی سوگند که اگر آن کس که مرتکب معصیت میگردد در کنج عمل میکند و میداند
که الله تعالی او را می بیند بدرستی که استخفاف کرده باشد خدای تعالی را و اگر معصیت
میکند و تصور دارد که الله تعالی او را نمی بیند خود کافر است نعوذ بالله منها

شعبه ... پنجم نیکوئی کردنست با مادر و پدر و بدانکه در مادر و پدر عاق شدن
از گناهان کبائر است و نیکوئی با ایشان کردن و ایشان را از آزار نجانیدن واجبست الله
تعالی در قرآن کریم بعد از امر بعبادت او تعالی و نهی از شرک ... باحسان
با مادر و پدر و اعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا و بالوالدین ...
بآنکه با مادر و پدر احسان کنند و وصینا الانسان ...
که رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن بیان بزرگترین گناه ... عقوق والدین
یاد کرده و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت که سوال کردم رسول الله را صلی الله
علیه وسلم که از عملها کدام یک دوست تر است نزد الله عز و جل گفت الصلوة لوقتها یعنی نماز
گذاردن در وقت گفتم دیگر کدام گفت بر الوالدین یعنی نیکوئی کردن با مادر و پدر گفتم دیگر کدام
گفت الجهاد فی سبیل الله یعنی جهاد کردن در راه خدای و عبد الله بن عمر رضی الله عنه گفت که مردی

پیش پیغامبر خدای صلی الله علیه وسلم آمد و بعد و دستوری خواست که جهاد کند
پس رسول الله فرمود احی والداک یعنی پدر و مادر تو زنده اند گفت آری پس فرمود
ففیهما جاهد یعنی چون ایشان زنده اند در ایشان جهاد کن و با ایشان نیکوئی کن
و هم در صحیح است که مردی روی بحضرت نبی صلی الله علیه وسلم نهاد پس گفت ابایعک
علی الهجرة والجهاد ابتغی الاجر من الله یعنی بیعت میکنم با تو بر آن که هجرة کنم و جهاد
کنم و در آن طلب میکنم اجر را از الله تع رسول الله فرمود فهل من والدیک احد حی
یعنی از پدر و مادر هیچ کدام زنده است گفت بل کلاهما یعنی بلی هر دو زنده اند
پس فرمود فتبتغی الاجر من الله یعنی تو میطلبی اجر را از الله گفت بلی فرمود فارجع
الی والدیک فاحسن صحبتهما یعنی پس بازگرد و پیش ایشان رو و نیکو دار صحبت
ایشان را و درین حدیثها دلیل است بر بزرگی فضیلة نیکوئی با پدر و مادر و آنکه بهتر که
تر است از جهاد و باین حجة علما گفته اند که چون پدر و مادر مسلمان باشند بجهاد رفتن بی
دستوری ایشان جایز نباشد و همچنین اگر یکی از ایشان مسلمان بود بی دستوری
او بجهاد نتوان رفت الا آنکه در صف جنگ حاضر باشد یا جهاد فرض عین باشد که دران
صورت حاجة بدستوری پدر و مادر نیست و ابو هریره رضی الله عنه گفت که اگر نه از
برای جهاد در راه دین خدای تع و حج قیام نمودن بودی بمصلحت مادر در نفقه و مونتهاء و
خدمت وی مانند این روزها که مملوک ام آن عاضر است هر دو دست داشتمی که بمیرم و من مملوک
بودمی و درین از برای آنست گفت که چون مملوک خدای تع بگذارد حق مولی خود بگذارد او را
او را دو اجر باشد و گفته اند که ابو هریره تا مادرش نمرد حج نکرده بود از برای
صحبت مادرش رضی الله عنهما یعنی حج سنت چه روی حج فرض در زمان سرور کاینات تمام ٧
صلی الله علیه وسلم کرده بود بعد ازان نیکوئی با مادر را مقدم داشت بر حج سنت
از برای آنکه نیکوئی با او فرض است پس بر سنت مقدم باشد و ابو هریره روایت
کرد که پیغامبر خدای گفت رغم انف ثم رغم انف ثم رغم انف من ادرک ابویه
عنده الکبر احدهما او کلاهما فلم یدخل الجنة یعنی خوار شد دیگر خوار شد دیگر خوار شد
آنکه بیابد یکی از پدر و مادر را یا هر دو را در حالة پیری ایشان پس در بهشت نرود
و درین حدیث صحیح دلیل است بر آنکه نیکوئی با پدر و مادر کردن در حالة پیری و ضعیفی
ایشان بخدمت ایشان و نفقه یا مانند آن از اسباب رفتن بهشت است پس هر کس
که دران تقصیر کند مستحق دوزخ باشد و الله تع اولا خوار کرداند گفته اند که عقوق
والدین از کبائر است باجماع علما و عقوق از عق مشتق است و عق بریدن
است و عاق کسی باشد که در چیزی که خلاف شرع نباشد فرمان بردار ایشان نبود

قطع کنند و نیکوئی با ایشان نکنند امام ابو عمرو بن الصلاح گفته که عقوق حرام هر فعلی است
که نه از افعال واجبه باشد و بجهت آن پدر و مادر رنجیده شوند رنجیدگی نه آسان باشد
و بعضی علما گفته اند که فرمان برداری پدر و مادر واجب است در هر چه که نه معصیة
باشد و مخالفت فرمان ایشان در هر چه که معصیت نباشد عقوق است و از اجماع
علما است که اگر پدر و مادر چیزی فرمایند که خلاف شرع باشد آن فرمان نباید
برد چه حرام است طاعة مخلوق در معصیت خالق لوح ذو القدس و هرگاه که
عاق شدن از مادر بیشتر است و نیکوئی با مادر بیشتر باید کرد و حدیث بر این معنی
دلالت میکند و علما گفته اند که سبب تقدیم مادر آنست که تعب او از برای
فرزند بیشتر است و شفقت و خدمت او بیشتر است و مشقتها از حمل و وضع و شیر
دادن و تربیت و نگاه داشتن و مانند آن از مادر زیاده است از پدر در مسند و صحیح
دلیل این معنی است که سخن نگفتند در مهد بجز از زمانی که دیگر کودکان سخن
نگویند الا سه کس یکی از ایشان عیسی بن مریم بود علیه الصلوة والسلام و دیگر
دیگر صاحب جریج بود و جریج مردی عبادت کننده بود و صومعه داشت که در آنجا
عبادت میکرد پس مادرش پیش او رفت و گفت ای جریج او نماز اختیار کرد و سخن
با مادر نگفت و جواب نداد پس مادرش باز گشت و روز دیگر باز آمد و گفت
ای جریج او نماز اختیار کرد و بر آن مواظبت نمود و سخن با مادر نگفت
مادرش باز گشت و روز سیوم باز آمد و ندا داد جواب نداد مادرش گفت اللهم
لا تمته حتی ینظر الی وجوه المومسات یعنی ای خدا میران جریج را تا زنان فا
که نظر کند بروی ایشان زنان زنا کننده که با ایشان مشغول اند پس یک روز بعضی
بنی اسرائیل ذکر جریج و عبادة او میکردند و زنی زانیه بود که در حسن مثل
باو میزدند گفت اگر شما میخواهید من او را بفتنه اندازم پس خود را بر
جریج عرضه کرد و جریج باو التفات نکرد پس آن زن پیش شبانی رفت
که در صومعه جریج میرفت و او را تمکین کرد از نفس خود و شبان با وی
جمع شد و آن زن آبستن گشت پس چون بزائید گفت [illegible] از جریج
است پس مردم پیش او رفتند و او را [illegible]
با ایشان نمیگفت پس در را بشکستند و صومعه [illegible]
بدینه فرو آمد و ایشان او را میزدند پس گفت که [illegible] تو با این
زن زانیه زنا کرده و از تو فرزند زائیده است او گفت کودک کجاست کودک
را بیاوردند جریج گفت رها کنید مرا تا نماز گذارم پس نماز گذارد و جریج نماز را بار
داد پیش کودک رفت و دست در شکم کودک زد و گفت یا غلام من ابوک

زن ای کودک کیست پدر تو گفت فلان الراعی یعنی فلان شبان پس روی بجریج
آوردند و بوسه بر او میدادند و دست بر او میمالیدند و گفتند بنا کنیم برای تو صومعه ترا از
زر گفت آنرا از گل بنا کنید همچنانکه بود پس همچنان کردند [illegible] کودکی بود که شیر
از مادر میخورد پس بگذشت [illegible] سواری بر دابه [illegible] و هیئتی و جامه نیکو
داشت پس مادرش گفت اللهم اجعل ابنی مثله یعنی بار خدایا بگردان پسر مرا همچو او
کودک شیر ترک پستان کرد و روی بآن مرد کرد و در وی نگریست و گفت اللهم لا تجعلنی
مثله یعنی بار خدایا مگردان مرا مانند او پس زنی را میکشیدند و میزدند و میگفتند
تو زنا کردی و دزدی کردی و او میگفت حسبی الله و نعم الوکیل پس مادر گفت کودک
گفت اللهم لا تجعل ابنی مثلها پس کودک گفت اللهم اجعلنی مثلها پس چون مادر دید که پسرش
سخن میگوید روی به پسر کرد و گفت یا بنی حلقی و معنی حلقی آنست که برساناد الله
تعالی درد بحلق و این از آن کلماتیست که عرب دعا بر زبان میکنند و نخواهان
وقوع آنست پس معنیش راجع باین است که ای پسرک من برساناد الله تعالی درد
بحلق تو که گذشت مرد نیکو هیئت و من گفتم ای خدا پسر مرا همچو او گردان و تو گفتی
بار خدایا مرا همچو او مگردان و این پرستار را میگذرانیدند و میزدند و زانیه و سارقه میگفتند
من گفتم بار خدایا پسر مرا همچو او مگردان تو بر عکس من خواستی پس پسر جواب مادر داد
که مرد رستم آن مرد جبار بود و این زن پرهیزگار بود و مردم بروی اتهام میکردند [illegible]
درین حدیث فائده تمام بسیار است یکی آنکه افضلیه نیکوئی با مادر و تاکید حق او است و بیان
آنست که جریج در نماز سنت بود و ممکن بود که نماز را سبک کند و جواب دهد و جواب
دادن مادر واجب و عقوق او حرام است در حق او صواب آن بود که سخن با مادر گفتی و
جواب دادی و دلیل است بر آنکه وضو و نماز نزد دعا بمهمات مستحب است و وضو معروف
بود در شرع کسانی که پیش از ما بوده اند چه در صحیح بخاری درین حدیث فتوضا و صلی آمده است
و دلیل است بر کرامات اولیا رحمة الله علیهم و لا حرمنا من برکاتهم و دیگر آنست که الله تعالی
اولیای خود را از سختیها بیرون آورد و چون در ورطه افتند ایشانرا از آن خلاص
میدهد و وقت هست که سختیهای دنیا را برای ایشان میکند از برای کفاره تقصیر یا زیادتی
درجات [illegible] ایشان و آن نیز محض لطف است و دیگر جریج از آن میترسید
مادر او را [illegible] فرماید و بنا زکشتن [illegible] دنیا لیکن بهتر آن بود که با مادر
سخن گفتی و [illegible] سوال کند که کودکی که در قصه راهب و ساحر با زن بود و با مادر
سخن گفت و وی را بصبر کردن فرمود درین قصه یاد کرده شد و سخن گفتن
او نیز در حدیث صحیح آمده است جواب آنست که آن کودک نه در مهد بود بلکه
[illegible] از صاحب مهد بود اگرچه کودک بود و اگر سوال کند که طفل فرزند مجرد زنا

کننده ملحق نشود و چون ابله که هیچ نسبت بدر ندارد نکفته کرد جواب آن دو وجه است
یکی آنکه مکر در شرع آن زبان ملحق میشد و دوم آنکه مراد جرح آن ابله که تولد از آب
کیستی بر سبیل مجاز و برا پدر خوانند و بدانکه استجلاب سب مادر و پدر کردن
از گناهان کبائر است رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت من الکبائر شتم الرجل
والدیه یعنی از گناهان کبائر یکی دشنام دادن است مادر و پدر خود را گفتند یا رسول
الله وهل یشتم الرجل والدیه یعنی آیا دشنام میدهد مرد مادر و پدر خود را گفت
نعم یسب ابا الرجل فیسب اباه ویسب امه فیسب امه یعنی چون او دشنام پدر
دیگری خواهد و آن کس دشنام پدر او دهد همچنان باشد که او دشنام پدر خود داده
باشد و چنین دشنام مادر دیگری دهد و آن کس دشنام مادر او دهد همچنان باشد که او
دشنام مادر خود داده باشد و مرتکب گناهی بزرگ گشته باشد و بدانکه از جمله
نیکوئی با پدر یکی آنست که با دوستان پدر اکرام کند و از زنان نیز بدلیل آنکه
رسول الله صلی الله علیه فرمود ان من ابر البر صلة الرجل اهل ود ابیه بعد ان یولی
و قیاس برین احسان با دوستان مادر و جد و استاد و شوهر و زن از جمله نیکوئی
کردن با ایشان باشد والله اعلم و بدانکه حجة الاسلام بر پسر واجب باشد
پدر و مادر را نرسد که منع او از آن کنند چه آن فرض عین است و در تاخیر خطر فوات
است و ترس در آن نه همچون ترس در سفر جهاد است اما پدر و مادر را منع از حج
سنت میرسد و اگر بواسطه طلب علم که بر او فرض عین باشد بسفر رود و حاجت
بدستوری پدر و مادر نباشد و ایشان نیز را منع از آن نرسد و اگر بسفر رود از برای
طلب علم باشد که فرض کفایت است هم پدر و مادر را منع نرسد اما سفر تجارت
و مانند آن اگر کوتاه باشد پدر و مادر را منع نرسد و اگر دراز باشد و در او خوفی
ظاهر باشد همچون نشستن بدریا و رفتن در بادیه خطرناک بی دستوری پدر و مادر
ناگزیر باشد و بی دستوری رفتن درین صورت جائز نباشد و اگر ایمن [illegible] بود
وجه ظاهر تر آنست که ایشان نیز را منع نرسد چه وقت باشد که بامتناع او از تنقل
آن سفر کار برادر مضطرب شود و معیشة او منقطع گردد والله اعلم

صله رحم است و صله رحم را چند درجه است بعضی واجبست و بعضی
مستحب و صله رحم نیکوئی با خویشان کردنست بر حسب حال صله [illegible]
صله با او میکنند پس گاه بمال دادن باشد و گاه [illegible]
بسلام و غیر آن نیز باشد و کمترین درجات [illegible]
است و سخن گفتن و اگر چه بسلام باشد و قطع [illegible] قدر
ثواب پیوستن رحم در عقوبة بریدن از رحم در قرآن و حدیث دلایل بسیار است
چنانکه پروردگار عالمیان میفرماید والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و الذین
و میفرماید و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و در صحیح است ابن [illegible] که مردی
بحضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم آمد و گفت دلنی علی عمل اعمله یدخلنی

من الجنة ويباعدني من النار يعني راه نماي مرا بر عملي كه بكنم و نزديك گرداند به بهشت و دور
گرداند از دوزخ پس فرمود تعبد الله ولا تشرك به شيئا وتقيم الصلوة وتوتي الزكوة
وتصل ذا رحمك يعني عملي كه ترا نزديك گرداند به بهشت و دور گرداند از دوزخ آنست
كه عبادت كني خدا را و شريك نياوري بدو هيچ چيز و اقامت كني نماز را و بدهي زكوة را و نيكوئي كني
با هر خويش كه از ذوي الارحام تو باشد به حسب حاجت تو و حاجت ايشان از نفقه كردن يا دلداري يا
با سلام يا زيارت يا فرمان بردن و غير آن پس چون آن مرد كه سوال كرده بود برگشت رسول الله
صلى الله عليه وسلم گفت ان تمسك بما امر به دخل الجنة يعني اگر تمسك كند بآنچه او را فرموده اند
آن مرد در آيد در بهشت و درين حديث تصريح است بآنكه صله رحم از جمله اعمالست كه نزديك ميگرداند
به بهشت و دور ميسازد از دوزخ و وجه حكمت جمع ميان عبادت و عدم شرك از جهت بيان
كرده شده و بدانكه اضافت ذو بمفردات نيز جائز است در چند حرف از كلام عرب آمده است
و غالب آنست كه اضافت نكنند الا باجناس و در صحيح آمده كه صلى الله عليه وسلم فرمود لا يدخل الجنة قاطع
متفق عليه يعني قاطع رحم يعني در نرود به بهشت قطع كننده رحم و اين حديث را دو تاويل
كرده اند تاويل اول آنست كه محمول باشد بر كسي كه قطع رحم را بي حقي و شبهتي حلال داند
با وجود آنكه دانسته حرمت او را و رسيده باشد بآنكس كافر باشد چه حرام را حلال دانسته باشد
و هرگز به بهشت نرود و در دوزخ جاويد ماند تاويل دوم آنست كه هر كس كه قاطع رحم بود
در اول بار با رستگاران به بهشت نرود بلكه به بهشت رفتن او را موخر گردانند و او را بآن
عقوبت كنند آن مقدار كه الله تعالى خواهد ليكن چون مومن باشد البته در آخر به بهشت رود
و رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت الرحم معلقة بالعرش تقول من وصلني وصله الله
ومن قطعني قطعه الله متفق عليه يعني اينست كه رحم معلق است بعرش ميگويد كه هر كس
كه بپيوندد مرا الله تعالى لطف و رحمت و عاطفت بر او كند و هر كس كه ببرد مرا الله تعالى قطع
عاطفت از وي كند و بدانكه اين رحم كه وصل و قطع در ان مذكور ميشود نه جسم است بلكه چيزي
معنوي است كه رحم و الد او را جمع گردانيده است و بعضي را ببعضي متصل كرده و آنرا القرابت
و رحم ميخوانند پس معلق شدن آن بعرش از ضرب مثل و حسن استعارت باشد و مراد بيان
تعظيم فضيلت كساني است كه صله رحم كنند و تعظيم بزه كساني كه قطع رحم كنند و احتمال است
كه رحم متعلق شدن [illegible] باشد بعرش و سخن گفتن او بفرمان الله تعالى و حقيقت صله [illegible]
رحمت است و درين حديث [illegible] است برآنكه هر كه بفرمان شرع [illegible] صله رحم بجا آورد الله تعالى
لطف و رحمت با او كند و او را با خود نزديك گرداند و پيوسته گرداند و هر كه قطع رحم كند [illegible]
الله تعالى قطع رحمت از وي كند و بدانكه صواب آنست كه صله رحم كه آن واجبست عام در
هر رحمي كه از ذوي الارحام در ميراث خواه كه محرم باشد يا نه و لفظ حديث كه مستحق اهل

مصدر او درست فان لهم ذمة ورحما یعنی دلالت میکند در رحم ایشان آنکه
هاجر مادر اسمعیل علیه الصلوة والسلام از ایشان است و رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت لیس الواصل بالمکافی ولکن الواصل الذی اذا قطعت رحمه وصلها یعنی نیست
که صله بمکافات کند و حقیقت وصله نکرده باشد و تواند که این نباید بلکه صله رحم
کسی کرده باشد که خویشان ازو ببرند او صله رحم کند و برانکه تر از اهل معصیتهای
ظاهره و بدعتهای شنیعه بواسطه معصیت و بدعت ایشان دوری جستن و ترک
سلام بر ایشان و دوستی ناکردن با ایشان اگر چه خویشان باشند از برای تحقیق و بدرجه
ایشان از معصیت پسندیده و نیکوست و از دین است و قصه کعب و مرارة و هلال
رضی الله عنهم که بعد ازین اشارت بآن کرده شود از دلیلهای این مسئله است
خلق نیکوست و درآید درین باب خشم فرو خوردن و در گذرانیدن از هر خطای که تعلق بحظ
نفس خود داشته باشد یعنی انتقام [illegible] نفس خود را حظها دیگران کردانید
نه در جهت حق [illegible] تا چه کس [illegible] شرع [illegible] باشد تا کسی که بشرع پسندیده
باشد و با مسلمانان نرم جانب بودن و تواضع کردن از برای دین و رسول الله
صلی الله علیه وسلم [illegible] که در همه چیز [illegible] اخلاق [illegible] نکند [illegible] اخلاق را تمام
کردانید و الله تعالی در قرآن مجید [illegible] خلق عظیم [illegible] و در دعای افتتاح نماز
[illegible] نیکوترین و باز داشتن از خلقهای بد خواسته است و درین تعلیم [illegible]
و بیان بزرگی فضیلة خلق نیکو و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ان من احبکم الی
احسنکم اخلاقا یعنی بدرستی که از دوستترین شما نزد من کسی است که نیکوترست خلقهای
او و [illegible] بدرستی که [illegible] احاسنکم اخلاقا یعنی بهترین شما کسی اند که نیکو
ترست خلقهای ایشان و در حدیثی که صاحب [illegible] نقل تحسین و تصحیح کرده و ترمذی
کرده ابو الدردا روایت کرده که پیغامبر گفت انه اثقل شی یوضع فی المیزان المؤمن
یوم القیمة خلق حسن یعنی بدرستی که گرانترین چیزی که در ترازو نهاده شود
نیکو باشد و از ابو الدردا [illegible] روایت است که رسول الله گفت [illegible]
احسنهم خلقا یعنی کاملترین مومنان در ایمان کسی است که نیکوترست خلق [illegible]
بدانکه [illegible] خلق نیکو صحبت [illegible] نیکو [illegible] بلکه [illegible] جاهلان [illegible]
شمرده اند [illegible] کردن با مردم و ساز کاری [illegible]
ظهور [illegible] معصیت بخشم [illegible] رفتن و غیرت [illegible]
تا که عین بدخلقی و محض شرست [illegible] بخلق نیکو خوانده [illegible] که جاهلان [illegible]
[illegible] کونی [illegible] شرمیت شرم [illegible] ظلم و تعدی [illegible] استعداد [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] بدانکه [illegible] رحمهم الله در معنی حسن خلق

گفته‌اند که حسن خلق آنست که نفس پی روی شرع باشد که حرام و مکروه نباشد و آسان تر و ستوده تر
باشد از فعلها و حسن خلق دو نوع است یکی آنکه الله تعالی راست بی حق بندگان و آن
چنان باشد که بنده فراخ سینه باشد بفرمانهای الله تعالی و نهیها او از آنچه بر وی فرض کرده‌اند بخوشی
دلی بجای آورد و از آنچه حرام است باز ایستد و از سر شادی و فرحی بجای آورد و از آن ملول و
تنگ نگردد و در مستحبات رغبت کند و بسیار چیزها که مباح باشد لکن ترک آن بعبودیت نزدیک تر
بود از فعل آن ترک کند بی ملال و دشواری و حسن خلق در معاملات با مردم آنست که
بحقوق خود وفا کننده باشد اگر برادر مسلمان بیمار شود عیادت او کند و اگر شفاعت
مشروع کند قبول کند و اگر در گذاردن وام مهلت طلبد مهلت دهد و اگر محتاج باشد یاری
دادن یاری دهد در شرع [illegible] بنده باشد و اگر در خرید و فروخت مسامحه طلبد مسامحه
کند و چون با او نیکوئی کند شکر گوید و دیگر برادرانها از برای نفس خود مطالبه نکند پس اگر
بیمار شود و او را عیادت نکنند یا از سفر بیاید و زیارت او نکنند یا سلام کند و جواب ندهند
یا مهمانی کند و او را اکرامی ندارند یا شفاعت کند و او را اجابت نکنند یا نیکوئی کند و شکر آن
نگویند یا پیش قومی رود و تمکین او نکنند یا سخن گوید و گوش او نکنند یا دستوری خواهد
که پیش دوستی رود و دستوری ندهند یا مهلت در گذاردن وام طلبد و مهلت ندهند پس
در آنچه بدین ماند بخشم نرود و عقوبت نکند و عزم نکند که در زمان قدرت مقابله بمثل اینها
کند بلکه در خاطر او نیاورد و نیت کند که هیچ یک از اینها را مقابله بخیر کند که با احسان و تقوی
نزدیک تر بود عائشه رضی الله تعالی عنها گفت ما خیر رسول الله صلی الله علیه و سلم بین
امرین الا اخذ ایسرهما ما لم یکن اثما فان کان اثما کان ابعد الناس منه و ما
انتقم رسول الله صلی الله علیه و سلم لنفسه الا ان تنتهک حرمة الله یعنی مخیر نگردانیدند
آنسرور را میان دو چیز مگر آنکه اختیار کرد آسان تر را تا دام که در آن بزه نبودی و در بزه
بودی دور ترین مردم از آن بودی و آنسرور از برای نفس خود هرگز انتقام نکرد لکن
اگر کسی ترتیب [illegible] الله تعالی را حرام کرده‌اند است انتقام کردی از برای نصرة
دین الله تعالی [illegible] الا ان تنتهک استثنا منقطع است و در این حدیث تحریض
کمال اذیة و جفای مردم کردن و طریق عبودیت عفو و حلم سپردن در چیزی که تعلق بنفس
خود داشته باشد و از برای نفس خود انتقام ناکردن و حقوق الله تعالی را رعایت
کردن و در حمایت آن [illegible] ناکردن و سعی در نصرة دین الله تعالی مبذول داشتن و بدانکه هر که ذره اصلی

از خلق نیک باشد چون بانگ می شنوند که خلقهای ایشان نیکو باشد خلق او زیاده گردد چنانکه
عالم به مجلس علما علم زیاده شود و صالح را از مجلس صلحا صلاح زیاده شود و بالله التوفیق
نیکویی کردن است با مملوکان و حقوق ایشان رعایت
کردن در قران عزیز میفرماید باحسان مملوکان و ما ملکت ایمانکم و رسول الله فرمود
من لطم مملوکه او ضربه فکفارته ان یعتقه یعنی هر که طپانچه زند بر روی مملوک یا او را بناحق
زند کفاره گناه او آن باشد که او را آزاد کند و برانکه آزاد کردن او بدین جهت سبب
است باید کفارت گناه وی و زایل شدن بزه آن ظلم و در صحیح امام مسلم آمده است
است که ابن عمر غلامی را بخواند و بر پشت وی اثری یافت پس گفت او را که ترا رنجانیدم
یعنی من درد به تو رسانیدم غلام گفت نه پس ابن عمر گفت فانت عتیق یعنی چون
من ترا زدم تو آزادی بعد از آن چیزی از زمین برگرفت و گفت که نیست مرا در این مرا
ثواب آزاد کردن نیست یعنی مراد در آزاد کردن این غلام ثواب آنکه غلام را
بتبرع آزاد کند نیست چه بدرستی که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که میگفت
من ضرب غلاما له حدا لم یاته او لطمه فان کفارته ان یعتقه یعنی هر که بزند غلام خود
را حدی که نه مستحق آن بوده باشد یا طپانچه بر روی او زند بدرستی که کفارت وی
آن باشد که آن غلام را آزاد کند و رسول اکرم گفت من قذف مملوکه بالزنا اقام
علیه الحد یوم القیمة الا ان یکون کما قال یعنی هر که نسبت زنا بمملوک خود کند
اقامت حد کنند بر وی در روز قیمت الا آنکه چنان باشد که سید گفته باشد و درین
حدیث اشارت است بآنکه قذف مملوک در دنیا موجب حد نیست و اجماع باین
منعقد است چه مملوک محصن نیست تا بان تعزیر لازم آید در حکم دنیا و در آخرت استیفا
حد از برای مملوک کرده شود و هم در صحیح آمده است که ابو مسعود بدری رضی الله عنه گفت
که می زدم من غلام را بتازیانه پس شنیدم از پس پشت خود آوازی که اعلم ابا مسعود
و من از خشم آن را فهم نکردم چون نزدیک رسید رسول الله صلی الله علیه و سلم
اعلم ابا مسعود اعلم ابا مسعود یعنی بدان ای ابا مسعود بدان ای ابا مسعود
تازیانه را از دست خود در رسول الله گفت اعلم ابا مسعود ان الله
منک علی هذا الغلام یعنی بدان ای ابا مسعود که بدرستی ... قادر
... از تو بر این غلام پس من گفتم نزنم هیچ مملوک را بعد
... است که ابو مسعود رضی الله عنه آن غلام را آزاد
... در حق او وعید بر آتش نمود بر تقدیر آنکه آزاد نکند ... و در صحیح از معرور بن
سوید روایت است که بگذشتم با ... ... زده و بر وی بردی شنیده
او نیز بر دری چنان بود که دیده بود پس ... کانت حلة یعنی اگر بود

هزد و جمع کنی و خود بپوشی حله باشد و این از بهر آن است گفتند که پیش عرب حله
دو جامه است دیگر جامه را حله نگویند پس ابو ذر رضی الله عنه گفت بدرستی که
میان من و میان مردی از برادران من سخنی بود و مادر او عجمیه بود پس من او را
سرزنش کردم بمادرش او پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از من شکایت کرد پس من
بحضرت پیغمبر خدا رسیدم فرمود یا ابا ذر انک امرؤ فیک جاهلیة یعنی این سرزنش
از اخلاق جاهلیت در تو هست پس من گفتم یا رسول الله من سب الرجال سبوا اباه
وامه یعنی عذر خواستم از نسبت نقص بمادر آنکس یعنی او مرا است کرد و هرکه کسی
دیگر را دشنام دهد نیز سب مادر و پدر او کنند پس دیگر بار رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
یا ابا ذر انک امرؤ فیک جاهلیة هم اخوانکم جعلهم الله تحت ایدیکم فاطعموهم
مما تاکلون والبسوهم مما تلبسون ولا تکلفوهم ما یغلبهم فان کلفتموهم فاعینوهم
یعنی این از اخلاق جاهلیة است و بواسطه آن که کسی را دشنام کنی نسبت نقص به پدر
و مادر او کردن جایز نیست ایشان یعنی مملوکان شما برادران شما اند که الله تعالی
ایشان را زیر دست شما گردانیده است پس ایشان را طعام دهید از انچه
خود میخورید و بپوشانید ایشان را از انچه خود میپوشید و تکلیف مکنید ایشان را
زیاده از طاقت ایشان و اگر تکلیف کنید ایشان را پس باید که یاری و اعانت کنید
ایشان را بران و بدانکه حکمی که در آنست که آن کس که ابو ذر سرزنش او کرده
بود غلام او بود و از بهر آن او را برادر خود خواند که رسول الله صلی الله علیه وسلم
ایشان را هم اخوانکم خواند و این حدیث صحیح دلالت است بر آنکه سرزنش بنقصان پدر و
مادر از اخلاق جاهلیة است پس باید که در مسلمان هیچ خلقی از اخلاق
جاهلیة نباشد گفته اند بدانکه امر باطعام ایشان از انچه سید خود میخورد و پوشانیدن
او از انچه سید میپوشد محمول است بر استحباب نه بر ایجاب و بر سید نفقه مملوک و جامه
او واجب است بمعروف بحسب شهر یا در شخص خواه از جنس نفقه سید دون باشد از او
یا بیشتر از آن پس اگر سید بواسطه زهد یا بخل بر نفس خود تنگ گرفته است بر آنکه تنگ
گیرد بر مملوک [illegible] حرام کردن او کمتر از معروف حرام باشد الا برضای مملوک
اما اگر طعام و جامه سید بهتر از معروف باشد مستحب است که مملوک را هم از آن جنس
که خود میخورد و میپوشد و تکلیف کردن مملوک در کاری که طاقت آن نداشته باشد
حرام است باجماع و اگر تکلیف کند آن را لازم باشد که اعانت کند بنفس خود یا بدیگری
و از حقوق غلام بر سید آنست که نکاح کند او را از زن و مرد هرگاه که بان محتاج باشند.

و نفقه و کسوت او و مؤنتی که بآن محتاج باشد از مال حلال دهد و او را از فرمان بردن و
شرع مسلمة تمکین کند و اگر او را زن نباشد تمکین او را از تمتع گرفتن با ملک خود و اگر
او را زن نباشد و محتاج بود باید که او را دستوری دهد تا نکاح کند تا در حرام نیفتد
و سیزدهم آنکه اگر سید غلام و کنیزک خود را تعلیم احکام دین و راه دین از زنان تا گزیر است نکند
یا در فرمودن ایشان بطاعت و عبادت و منع کردن ایشان از معصیت تقصیر کند
و در بنده و دیانت و نسیب ذمام و استحقاق عقوبة شریک باشد چه هیچ از [illegible] بیان
کرده باشد که هر کس را از رعیت حق سؤال خواهند کرد والله المستعان
حق سیدان است بر مملوکان یعنی بنده که ملازم سید خود باشد و آنچه سید
فرماید اقامه کند و فرمان بردار سید کند در آنچه طاقت داشته باشد و خلاف شرع
نبود چه اگر بخلاف شرع فرماید قطعاً فرمان وی نباید کرد و هم بر غلام واجب است که
در مال سید خیانت نکند اگر چه از کسب او حاصل شده باشد و محافظت مال سید کند بقدر امکان
و طاقت و دفع کند هر کس را که بنا مشروع قصد کند سید با مال و یا جاه او یا عرض او کند رسول الله
صلی الله علیه و سلم گفت اِنَّ العَبْدَ اِذا نَصَحَ لِسَیِّدِهِ وَ اَحْسَنَ عِبادَةَ اللهِ فَلَهُ اَجْرُهُ مَرَّتَیْن
یعنی بدرستیکه بنده آنگاه که فرمان سید خود کند در معروف و حقها که سید راست بروی
رعایه کند و نیکو کند عبادة خدا را تعالی یعنی قیام نماید بعبادتی که متوجه باشد بر او پس او را
اجر باشد دو بار علما گفته اند از برای تکثیر اجر او دو باشد که قیام بدو حق نموده است
و بواسطه مملوکیه مشکلی نیز دارد و هم در صحیح است که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت
اِذا اَدّی العَبْدُ حَقَّ اللهِ وَ حَقَّ مَوالِیهِ کانَ لَهُ اَجْران یعنی چون بگذارد بنده حق
خدا تعالی را و حق صاحبان خود را باشد او را دو اجر و رسول الله گفت اَیُّما عَبْدٍ اَبَقَ فَقَد
بَرِئَتْ مِنْهُ الذِّمَّة یعنی هر آن بنده که بگریزد بدرستیکه بری شد از وی ذمة و نعمه او
تفسیر بجنبت کرده اند و رسول الله گفت ایما عبد ابق من موالیه فقد کفر حتی یرجع
الیهم در تاویل این حدیث چند قولست قول اول که درست ترست آنست که کفر
در این حدیث بمعنی آنست که این فعل از عملهای کافران و اخلاق جاهلیت است یعنی حدیث
آن باشد که هر آن بنده که بگریزد از خداوند خود بدرستیکه عملی از اعمال کا[illegible]
و از اخلاق جاهلیة موصوف گشت تا آن زمان که باز گردد قول دوم آن
که گریختن بنده مودیست بکفر و حدیث تخصیص بآن اصرار نماید و از ان توبه نکند
آن کفر باشد چه بزرگان گفته اند المعاصی الشرک و دهلیز الکفر
دهلیز شرکست قول سیوم آنست که مراد کفر ا[illegible]
آنست که حرمت بر کسی کند که گریختن از سید حلال د[illegible]
لم تقبل له صلوة یعنی آنگاه که بگریزد بنده قبول نکنند [illegible] ردد پس
و سیزدهم آنکه اشرع [illegible] آنست [illegible] عدم قبول عدم صحت لازم نیاید پس
بنده که گریخته اگر [illegible] ساقط شود و او را بود که [illegible]

عقوبت نکنند لکن با آن هیچ ثواب نیابد و در شعبهٔ هفدهم این سخن زیادتر از این گفته شد
شعبهٔ ششم حقوق فرزندان و اهل او است که رعایت ایشان بر او واجب باشد
و آن آنست که تعلیم کند ایشان را اعتقاد اهل سنت و جماعت و آنچه بدان محتاج باشند
از وضو و فرضها و سنتهای آن و آنچه ناقض وضوست و نماز و حکمهای آن و روزه و شرطهای آن
و زکوة و حج و هر چه که بدان محتاج باشند از احکام حیض و جنابت و نفاس و مانند آن
و ایشان را نهی کند از بهتان و غیبت و نمیمه و دیگر فواحش و ایشان را خبر دهد بجزء و وعیدی که در این
معصیتها آمده است و از رفتن اهل در از مردی ایشان منع کند و با ایشان معاشرة کند
بمعروف و نفقه و لباس و مونة ها ایشان از مال حلال دهد چه اگر نفقه و لباس و مونة ایشان
از حرام دهد روز قیامت در معرض باز خواست و مستحق عقوبت بود و نیز آنکه روز قیامت
هر کس را از قیام نمودن بمصلحتهای دین و دنیا هر کس که زیر نظر او باشد سوال خواهند کرد
و از بی فطنة ایشان خواهند پرسید الله تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم
و اهلیکم نارا و معنی این در شعبهٔ هفتم گذشت و رسول علیه السلام گفت من عال جاریتین حتی
تبلغا جاء یوم القیمة انا و هو هکذا و ضم اصابعه یعنی هر که قیام نماید بر دو دختر بمونة
و تربیة تا بالغ گردند آید روز قیامت من و وی همچنین باشیم و انگشتهای مبارک را با هم یکجا ضم کرد
و در حدیث صحیح بخاری آمده است که من و قیام نماینده بامر یتیم و تربیت کننده خواه
که آن یتیم او را باشد یعنی از نسب او بود یا از ذوی الارحام او باشد و خواه که یتیم دیگری باشد
در بهشت همچنین باشیم و اشارة فرمود بانگشت دومین و بانگشت میانه و میان هر دو انگشت
مبارک پاره گشاده کرد و این حدیث صحیح دلیلست بر آنکه قیام نمودن بامر یتیم و تربیت او
از از عملهاست که الله تعالی با آن قرب رسول الله صلی الله علیه و سلم در بهشت کرامت فرماید
و ثابت شده که مردی بنده را مدبر کرده بود پس این خبر برسول الله صلی الله علیه و سلم
رسید آن را از رسول کرد ألک مال غیره یعنی آیا هست ترا مالی جز این بنده گفت
نه پس فرمود من یشتریه منی یعنی چه کس میخرد این بنده را از من و نعیم بن عبد الله
هشتصد درهم بخرید و قیمت آن بآنکس رسانید که مدبر کرده بود بعد از آن رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود ابدا بنفسک فتصدق علیها فان فضل شیء فلاهلک فان
فضل عن اهلک شیء فلذی قرابتک فان فضل شیء عن ذی قرابتک فهکذا و هکذا
یقول فبین یدیک و عن یمینک و عن شمالک یعنی ابتدا کن بنفس خود و صدقه کن بر آن
پس اگر از آن چیزی فاضل شود صدقه کن بر اهل خود پس اگر فاضل شود از اهل تو
چیزی صدقه کن بر خویشان خود پس اگر فاضل شود از خویشان تو چیزی صرف کن آن را
در جهتها بحسب مصلحت و این حدیث دلیلست که بیع مدبر درست است
و فضلتر آنست که مال را بر آن صرف نفقه کنند و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت

بسمه

افضل دینار ینفقه الرجل دینار ینفقه علی عیاله و دینار ینفقه الرجل علی دابته فی سبیل الله
و دینار ینفقه علی اصحابه فی سبیل الله یعنی فاضلترین دیناری که مرد آنرا نفقه کند دیناریست
که نفقه کند آنرا بر نفس خود و دیناریست که نفقه کند آنرا بر عیال خود و دیناریست که نفقه کند آنرا
بر مرکوب خود در غزا و دیناریست که نفقه کند بر اصحاب در غزا و رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت ان المسلم اذا انفق علی اهله نفقة وهو یحتسبها کانت له صدقة یعنی مسلمان
انگاه که بر اهل خود نفقه کند و مراد او ثواب الله تعالی باشد آن نفقه کردن او صدقه بود
و درین حدیث اشارتیست بآنکه هرگاه از سر غفلة نفقه کند و نیت معتبر نداشته
باشد او را ثواب نبود و صحیح مسلم روایت کرده که ما نشسته بودیم پیش عبد الله بن عمر
که گفت اعطیت الرقیق قوتهم یعنی دادی بندگان را قوت ایشان گفتم نه فرمود
فانطلق فاعطهم یعنی پس برو و بده ایشان را قوت که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرموده کفی اثما ان یحبس عمن یملک قوته یعنی کافیست از بزه چندین مقدار
که باز دارد از کسی که مالک وی شده قوت او را یعنی اگرچه جز از باز داشتن قوت از
کسی که مالک وی شده هیچ گناه دیگر نداشته باشد سخت بزه مند گردد و سزاوار عقوبت
شود شعبه [illegible] با اهل دین دوستی کردنست و فاش کردن سلام
در میان ایشان و مصافحه کردن با ایشان و مانند اینها هرچه دوستی بدان کند گزارد
و بوجه شرع راست بود بدانکه دوستی دوستان خدای تعالی واجبست و از دین است
و هرچند که بوجه شرع مرتبه شخص بزرگتر باشد او را دوست تر باید داشت
و صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم و اتباع ایشان را دشمن داشتن از گناهان بزرگست
و علامت سیاهی دل و خلل ایمانست و مؤمن چگونه تواند که اصحاب آنحضرت
دوست ندارد و حال آنکه بهترین امت ایشان بودند از انوار رسیده ولد آدم ایشان روز
پیش گرفتند و آثار انوار نبوت بر ایشان ظاهرتر شد بحضور در حضرت بهترین
بهتران عالم و نظر باو و عبادت کردن باو مشرف گشتند مشاهده فرو [illegible]
میکردند قوت ایمان ایشان زیاده تر در رجحان یقین ایشان بیشتر [illegible]
[illegible] تر بود و آیات کرامات دلالت کننده که [illegible] بر علو مرتبه
و رفعت درجههای ایشان بسیارست و احادیث صحیحه در بیان فضل [illegible]
مشهورست و از روی تبرک حدیثی چند که دلیل [illegible] زبان
صحابه رضی الله عنهم یاد کرده شود انشاء الله تعالی [illegible] رضی الله
روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت لا تسبوا اصحابی [illegible]
احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه یعنی سب مکنید اصحاب
مرا چه اگر یکی از شما [illegible] مثل کوه احد زر [illegible] تا ثواب کند بثواب
که یکی از صحابه [illegible] و نه نیم [illegible] خیر امتی قرنی ثم الذین

بهتر این امت من اصحاب من اند و بعد از ایشان تابعین و بعد از ایشان تبع
تابعین و بدانکه صحیح آنست که هر مسلمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حین حیوة
دیده است اگر چه یک ساعت از صحابه است و جمهور علما برین اند و رسول الله در حق
انصار گفت لا یحبهم الا مومن و لا یبغضهم الا منافق من احبهم احبه الله و من ابغضهم
ابغضه الله و هم فرموده آنحضرت حب الانصار آیة الایمان و بغضهم آیة النفاق
و لا یبغض الانصار رجل یومن بالله و الیوم الآخر و این احادیث صحیح دلیل است
برانکه دوستی انصار از نشان ایمان است و دشمنی ایشان از نشان نفاق و
هر که انصار را دوست دارد حق تعالی او را دوست دارد و هر که دشمن دارد ایشان را
حق تعالی او را دشمن دارد و در حدیث صحیح مسلم دلیل است برانکه دوستی امیر المومنین
علی رضی الله عنه از امارات ایمان و صدق مسلمانی است و دشمنی او از نشان
نفاق است و چون امیر المومنین علی چنین است امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
بطریق اولی چنین باشد چه فاضلترین امت او است و احادیث صحیحه که برین
معنی دلالت میکند در دواوین اسلام بسیار است و هر کس که غم دین خود دارد باید که همه
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم دوست دارد و از طعنه ایشان
مجتنب باشد و از برای ایشان مغفرة خواهد امتثالا للقرآن الکریم و هر که یکی از ایشان را
دشمن دارد با خدا در جنگ است حق تعالی [illegible] ایشان در ولایة و همه از دیگران
سابق اند و هر که یکی از اولیا الله تعالی را دشمن دارد او در جنگ الله تعالی است بدلیل
انکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ان الله قال من عادی لی ولیا فقد اذنته
بالحرب الحدیث و چون محبت محبوب محبوب از تمام محبت محبوبست اهل صلاح را
دوست داشتن از تمام محبت بنده باشد الله تعالی را و بدانکه از هفت کس روز
قیامت در حفظ حمایت الله تعالی باشند یا در سایه عرش باشند علی اختلاف
الروایتین دو کس باشند که با یکدیگر دوستی از برای خدای تعالی کنند با همدیگر و چون
از یکدیگر جدا گردند و در حالت اجتماع و مفارقت صادق باشند در دوستی همدیگر
خدای تعالی و او نه جز بهر کسی که کسی را جز [illegible] باشد بیابد تا آن حلاوة ایمان را یکی
آنکه دوست ندارد او مرد را الا از برای خدای تعالی و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ان الله
یقول یوم القیمة یعنی بدرستیکه خدای تعالی گوید روز قیامت این المتحابون بجلالی الیوم
اظلهم فی ظلی یوم لا ظل الا ظلی یعنی کجااند که دوستی با همدیگر کرده اند بعظمت من
[illegible] از برای دنیا امروز که [illegible] سایه نیست الا سایه عرش من و از جمیع کس

تصور اکرام در راحت و نعیم و در پناه داشتن نیست الا از فرط سرور در سایهٔ عرشش در آورم
این طرا و درین حدیث بیان بزرگی فضیلت و دوستی کردن است با اهل دین از برای
خدای تعالی والله تعالی همه چیز داناست و هیچ کس و هیچ چیز از علم او پوشیده نیست و از
برای اظهار فضیلت [illegible] درجه و منزلت کسانی که با همدیگر از برای او دوستی کرده
باشند و غرضهای [illegible] نباشد و بدانکه زیارت صالحان و دوستان دینی
از سنتها و موکدات [illegible] صلی الله علیه وسلم گفت ان رجلا زار اخا له فی قریة
اخری فارصد الله علی مدرجته ملکا فلما اتی علیه قال این ترید قال ارید اخا لی
فی هذه القریة قال هل لک علیه من نعمة تربها قال لا غیر انی احببته فی الله قال فانی
رسول الله الیک بان الله قد احبک کما احببته فیه یعنی بدرستی که مردی از برای زیارت
برادری در دینی دیگر رفت پس الله تعالی فرشته را مترصد گردانید در راه او چون بیامد
فرشته از او سوال کرد که کجا می خواهی رفت میخواهم که بروم پیش برادری از برادران خود
که درین دیه است فرشته سوال کرد که ترا بر او نعمتی هست که قیام باصلاح آن می نمایی
و بسبب آن پیش او میروی گفت نه بلکه نمیروم الا از برای آنکه من او را دوست میدارم از برای
از برای الله تعالی فرشته گفت پس بدرستی که من فرستاده خدای تعالی ام پیش تو با آنکه الله
تعالی ترا دوست میدارد بواسطه آنکه تو آنکس را دوست میداری از برای خدای تعالی
و بدانکه دوستی الله تعالی بنده را رحمت کردن اوست بر بنده و رضای او از بنده
و خواستن که خیر و راحت و نعیم باو رساند و این معنی پیش ازین بیان کرده شده
و این حدیث صحیح دلیل است بر آنکه محبت دینداران برای الله تعالی سبب دوستی
الله تعالی است بنده را و دلیل است بر فضیلت زیارت صالحان اما باید که بر وجه
زیارة ایشان کنند که ایشان را تا تشویش ننماید و صاحب مشکوة بروایت امام
مالک [illegible] از معاذ بن جبل روایت کرده است که او گفت سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول قال الله تعالی یعنی شنیدم از رسول الله که میگفت
الله تعالی وجبت محبتی للمتحابین فی والمتجالسین فی والمتزاورین فی
والمتباذلین فی یعنی حق و ثابت است دوستی من کسانی را که با همدیگر
دوستی کنند از برای من و با هم نشینند از برای من [illegible]
من و با همدیگر بخشش کنند از برای من و در [illegible] لا تدخلوا
حتی تومنوا ولا تومنوا حتی تحابوا اولا ادلکم علی شیء اذا فعلتموه تحاببتم افشوا
السلام بینکم و [illegible] آنکه ولا تومنوا [illegible] نعتی درست معروف است و
حدیث آن [illegible] در [illegible] ایمان آورید و مومن نیرید و کامل نشوید

بیان زیارت صالحان و دوستان دینی [illegible]

نکته

ایمان

ایمان شما و صلاح نباید حال شما در اسلام الا بدوستی کردن با همدیگر و دلالت کنم
شما را بر چیزی که چون آنرا بکنید حاصل شود شما را دوست داشتن همدیگر و درین
سخن تنبیه و تحریض تمام است بران که این چیز که بآن راه نموده و دوستی همدیگر حاصل
میشود باید که شرط تمیز فطنه آنرا بجای آورند و بران عمل کنند پس فرمود افشوا السلام
بینکم یعنی فاش گردانید سلام را میان شما و درین حدیث تحریض عظیم است بر افشاء
سلام و در اصل سلام ثابت است بنص قران کریم و حدیث صحیح و اجماع و افشاء سلام
متضمن چند لطیفه است از انجمله الفت مومنانست با همدیگر چه سلام کلید در دوستی
است و از بهترین خصلتهای اسلامی یا سلام کردن است بر هر مسلمانی که بالغ رشید
از سلام کردن او بر او نباشد خواه آشنا باشد خواه نا آشنا بدلیل آنکه مردی سوال کرد که ای
الاسلام خیر رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب او فرمود که تطعم الطعام و تقرأ السلام
علی من عرفت و علی من لم تعرف و فایده افشاء سلام همین است و سلام مخصوص
گردانیدن بر دوستان دلیل است بر آنکه او در سلام کردن تابع هوا است پس از آن
هیچ ثواب نیابد و بخاری در صحیح خود از عمار روایت کرده که او گفت ثلث من جمعهن
فقد جمع الایمان الانصاف من نفسک و بذل السلام للعالم والانفاق من الاقتار
یعنی سه چیز است که هر که آن سه چیز را جمع گرداند بدرستی که جمع گردانیده باشد ایمان را اول آن
سه چیز انصاف دادن است از نفس خود و بذل کردن سلام بر مسلمانان یعنی بی چیزی
... و نفقه کردن با وجود تنگدستی و سر آنکه درین کلمات سه گانه همه خیرات دنیا
و آخرت جمع کرده است از برای آنکه انصاف مقتضی آنست که بکند ادای همه حقوق
الله تعالی و در همه ... و اجتناب کند از هر چه نهی کرده از آن و بکند ادای
حقوق بندگان و از طلب چیزی که او را نرسد نکند و انصاف نفس خود نیز بر همه پیش ...
... عار نشسته باشد ... سلام کردن بر همه مومنان مسلمانان ... عذر
شرعی نباشد و متضمن آنست که بر هیچ کس تکبر نکند و میان او و میان برادران
مسلمانان هیچ جفا نباشد که بسبب آن کسی از سلام کردن امتناع ... کردن
در حالت تنگدستی مقتضی وثوق تمام است بالله تعالی و توکل بر او و شفقه بر مسلمانان
و غیر آن از مهمات نیکو والله الکریم الوهاب سبحانه اسئل التوفیق لجمیعها اما معنی
سلام بعضی گفته اند که نام الله تعالی است و السلام علیک در تقدیر اسم السلام علیک
است یعنی در بده که نام الله تعالی بر تو باد یعنی تو در حفظ او باشی چنانکه میگویند الله
معک و بعضی گفته اند سلام درینجا بمعنی سلامت است یعنی سلامت ملازم تو باد اکنون
بدانکه ابتدا او سلام از سنتها ... ست الا در حالتی چند معینه که بعد ازین

کفته شود و جواب دادن فرض است مادام که عذر شرعی نباشد و این نیز بیا[illegible]
پس اگر جمعی نشسته باشند و یکی از ایشان سلام کند اصل سنت حاصل شود [illegible]
کننده نا[illegible] اما جواب سلام اگر آنکس که سلام بر او کرده اند یک [illegible]
جواب بر و[illegible] و اگر جماعتی باشند جواب سلام در حق ایشان [illegible]
باشد [illegible] جواب گوید فرض از دیگران بیفتد و اگر جمع نشسته
همه [illegible] فاضلتر و بهتر آنست که همه جواب دهند و اگر دیگری که نه در میان
ایشان بود [illegible] جواب دهد همچنان بر ایشان جواب فرض است و جواب دادن
بر فور شرط است پس اگر تاخیر کند بعد از آن جواب گوید فرض از وی ساقط نشده
باشد و بترک جواب بزه مند گردد و فاضلتر و بهتر آنست که سوار بر پیاده سلام
کند و ایستاده بر نشسته سلام کند و اندک بر بسیار سلام کند و کوچک بر بزرگ سلام
کند اینچنین سنت است اما اگر بعکس کنند مکروه نباشد و لکن ترک اولی و افضل
باشد والله اعلم و بدانکه فاضلتر آنست که چنین گوید السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته و بضمیر جمع گوید اگرچه سلام بر یک کس گوید تا شامل او و هر دو فرشته
موکل بر او باشد و کمترین سلام آنست که بگوید السلام علیکم یا سلام علیکم و اگر بر
یک کس سلام کند کمترین سلام آن باشد که گوید السلام علیک یا سلام علیک اما کیفیت
جواب سلام فاضلتر و کاملتر آنست که بگوید و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و واو
عطف در و علیکم السلام اگر در نیاورد هم جایز است اما ترک فاضلتر کرده باشد و در سلام
و جواب بشنوانیدن شرط است که باید که بشنوند پس اگر بیت گوید چنانچه سلام کننده جواب نشنود
فرض ساقط نشود و اگر کسی سلام بر بیداران کند که پیش او جمعی خفته باشند مستحب
آنست که آواز چنان بردارد که بیداران بشنوند و خفتگان بیدار نشوند و مستحب
است که چون سلام بر گنگ کنند بدست نیز اشارت کنند تا مستحق جواب
[illegible] و همچنین در جواب سلام گنگ بدست نیز اشارت کنند و اگر کسی بر گنگ سلام
[illegible] اشارت کند جواب فرض از وی بیفتد چه اشارت او قایم مقام عبارت
گنگ است و اگر گنگ باشارت سلام کند مستحق جواب شود در هر حالت که جواب سلام
[illegible] جواب سلام کودک نیز واجب است بر وجه صحیح تر و بر کودک ممیز سلام کردن
و در صحیح آمده که رسول الله صلی الله علیه و سلم بر کودکانی چند بگذشت پس سلام کرد
بر ایشان و در این حدیث بیان تواضع آنحضرت [illegible] شفقت او بر عالمیان
و چون بر کودک سلام کنند او را جواب [illegible] آنست [illegible] واجب نباشد زیرا که
کودک از اهل فرض نیست و بدانکه چون [illegible] بعد بکرار شود دیگر بار سلام
کردن سنت باشد اگرچه زمان [illegible] اندک باشد تا بجایی که اگر درختی یا دیواری
یا سنگی میان ایشان حایل شود [illegible] دیگر بار سلام کردن سنت باشد

دیگر

بنزدیک ایشان تنگ گشت پس صباح شب پنجاهم رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نماز صبح مردم را [illegible]
که الله تعالی توبه کعب و مراره و هلال را قبول کرد پس مردم به بشارة دادن ایشان [illegible]
شتافتند [illegible] کعب معلوم میشود و آن حدیثی است مشهور
امام ابو عبد الله محمد بخاری [illegible] مسلم در صحیح خود آورده اند که آیه کریمه و علی الثلاثة الذین
خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم در قصه
این سه عزیز نازل [illegible] دلیل قوی است برآنکه ترک از اهل بدعتها و فسق و بدعتهای
ظاهره مستحب است و سلام بر ایشان نا کردن و جواب سلام نا دادن تا زمانی که توبه کنند
مشروع است تا محقق [illegible] ایشان را ای گناه کاران مصر [illegible] و منافقون و میان
فاسقان طریق دوستی [illegible] سلوک [illegible] استغنای [illegible] بدان و آگاه باش
که سلف صالح و خلف تابع نیز برین اند و آیات کریمات و احادیث صحیحه که [illegible] ثبوت
رسیده مقتضی [illegible] است امام بخاری از عبد الله بن عمر روایة میکند که او گفت لا تسلموا
علی شربة الخمر یعنی سلام مکنید بر خورندگان خمر و دیگر گناهان از ترک [illegible] مجوز است
در گزی مضطر شود به سلام کردن بر فاسقان و ظالمان از ترس آنکه اگر سلام نکند ایمن نشود
از فساد جایز است که سلام کند لکن نیة کند که سلام نام [illegible] است [illegible] پس معنیش
این باشد که الله تعالی بر احوال شما بینا و داناست و بدانکه در حالتی چند معینه سلام مکروه است
یا مباح نه مستحب و از آن جمله [illegible] کردن و جماع کردن [illegible] مکروه است که بر او سلام کنند
و اگر کنند مستحق جواب نشود و جواب دادن مکروه باشد و همچنین کسی که بجواب [illegible] در میان بانگ
گفتن یا اقامت باشد یا نماز کند [illegible] یا در حمام [illegible] یا لقمه در دهان داشته باشد و خورد یا مانند
این از حالتها که سلام دادن از سلف صالح منقول نیست پس اگر درین حالتها سلام کند مستحق جواب
نشود اما اگر بر سر سفره باشد و لقمه در دهان نبود سلام کردن جایز است و جواب دادن واجب
و در حالت خوردن و مانند آن که جواب دادن واجب نیست مستحب است که جواب دهد
و نماز گذار را جواب بلفظ گفتن حرام است و اگر جواب گوید بلفظ خطاب [illegible]
است نماز باطل باشد و اگر بعد از فراغ از نماز جواب سلام بلفظ گوید جایز [illegible]
[illegible] جواب سلام بلفظ معتاد گفتن مکروه نیست [illegible] اشارت [illegible] باطل شد
باطل میگردانند و علما گفته اند که سلام در حالت خطبه خواندن جمعه مکروه است چه در شرع
امر وارد است باستماع خطبه و خاموشی دران زمان پس اگر کسی [illegible] سلام کند علی الاصح
در جواب سلام او خلاف است و باتفاق بیش از یک کس جواب [illegible] است سلام کردن
بر کسی که لبیک گوید در حالت احرام چه قطع تلبیه مکروه است [illegible] سلام کنند
جواب دهد و مستحب است که چون بخانه رود که هیچکس درانجا نبود سلام کند برین عبارة السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین و چون بمسجد رود [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم سلام

کنند

هرکه از پس دیواری یا مانند آن بر دیگری سلام کند همچنین جواب واجب باشد و اگر بمکتوبی نو[یسد]
در آن سلام بر او نویسد یا کسی را پیش او فرستد تا سلام برساند جواب سلام او در مکتوب
یا فرستاده باو رسد واجب باشد که بر فور باز دهد و مستحب است که رسانندهٔ سلام را
نیز در جواب داخل گرداند پس چنین گوید و علیکم السلام و مکروه است که سلام کننده علیک
السلام یا علیکم السلام گوید پس اگر مرتکب مکروه شود و باین عبارت سلام کند بعضی گفته اند مستحق
جواب نشود و صحیح و مشهور آنست که جواب واجب باشد و سنت است که سلام پیش از سخنها و دیگر
کنند و چون دو کس با یکدیگر بهم رسند مستحب است که هر یک از ایشان حریص باشد بر آنکه ابتدا بسلام
کند اگر چه سنت است بر آنکه مرد مسلمان که بفسق و بدعت مشهور نباشد سلام بر او کردن سنت مؤکده
است و جواب سلام دادن واجب و زن با زن در سلام همچون مرد با مرد است اما زن با مرد
اگر زن با کنیزک او باشد و یا محرمی از محارم او بود هر یکی را از ایشان سلام کردن مستحب است و بر آن
دیگر جواب واجب و اگر زن بیگانه بود و از سلام بر او و جواب آن خوف فتنه باشد باید
که مرد بر او سلام نکند و اگر سلام کند زن را جواب دادن جایز نباشد و باید که زن نیز بر
مرد بیگانه سلام نکند پس اگر سلام کند مستحق جواب نباشد و جواب دادن او مکروه بود و اگر
پیرزنی باشد که از سلام و جواب او خوف فتنه نبود زن را رسد که سلام کند و چون سلام
کند مرد را جواب سلام او باید داد و بر آنکه بر مبتدع و بر کسی که گناهی بزرگ کرده باشد و از آن
توبه نکرده بود باید که سلام نکنند و جواب ایشان ندهند و قصهٔ کعب بن مالک و مرارة بن
الربیع و هلال بن امیه دلیل این مسئله است چه ایشان از غزای تبوک که سفری دور بود در
زمان گرما سخت و دشمنان بسیار تبوکی بی عذری تخلف کرده بر خاسته آمده بودند پس
رسول الله صلی الله علیه و سلم از تبوک مراجعت کرد ایشان بحضرت او رفتند و اعتراف
کردند باینکه هیچ عذری نداشتند و آنحضرت قصه ایشان را موقوف داشت تا حکم کند
الله [illegible] در آن و نهی فرمود [illegible] مسلمانان را از سخن گفتن با این سه کس پس مردم از ایشان اجتناب
کردند [illegible] کعب رضی الله عنه گفت الحمد معنیش اینست که متغیر شد بر من همه چیز تا
بحدی که زمین نیز بر من زمینی دیگر مینمود و چنان گمان کردم که گویا زمینی بود که آن را نمی‌شناختم
و مرارة بن الربیع و هلال بن امیه رضی الله عنهما در خانه خود بنشستند و می گریستند اما کعب
پس که جوانتر بود و بقوت تر بیرون می آمد و بنماز جماعت حاضر میشد و در بازارها تردد میکرد
و هیچ کس با او سخن نمیگفت تا آنکه کعب بر رفت بر بالای دیوار بستان ابوقتاده که پسر عم او بود و از
دوست ترین مردم بود بسوی او پس سلام کرد بر ابوقتاده و او جواب سلام کعب نداد پس همچنین بود
حال ایشان تا پنجاه روز بگذشت و نفسهای ایشان بر ایشان تنگ شد و زمین فراخ

دوم چون طلب دستوری در رفتن بخانه کسی کند سنت است که سلام را بر طلب دستوری مقدم
دارد تا آنکه بایستد نزدیک در خانه چنانکه نظر او بکسی که در اندرون است نیفتد بعد ازان بگوید
السلام علیکم یا بعد از سلام دستوری در رفتن خواهد و اگر هیچکس جواب نه دهد بار دوم همچنین
بگوید اگر جواب نیاید بار سیوم نیز همچنین گوید اگر جواب نه دهند باز گردد و گفتن در
برابر در دستوری بجانب معروف جائز است و لیکن آنکس که دستوری خواهد بزبان یا در
بجنباند و گوید منم تو کیستی مکروه است که در جواب اقتصار بر آنکه گوید منم یا دوست تو یا آشنای
تو یا خادم تو یا مانند آن بلکه باید که نام خود گوید چنانکه تعریف تمام حاصل شود و چون با هم
نشینی در جائی نشسته باشند پس خواهد که جدا شود سنت است که سلام کند چه امر بآن در
حدیثی که ترمذی تحسین آن کرده آمده است و اگر بکسی رسد که مانع شرعی از سلام کردن
برو باشد لکن غالب ظن آن بود که جواب سلام نه دهد بالذکر و اهمال [illegible] باید که باین
واسطه ترک سلام نکند چه امر بسلام وارد آن وارد است و بر سلام کننده واجب نیست
که جواب رو باز دهند و نیز وقت باشد که ظن او خطا باشد و جواب نیز حاصل شود
و مستحب است کسی را که سلام بر مسلمانی کند و جواب بر وی واجب شود پس در جواب
دادن تقصیر کند که ویرا حلالی دهد و گوید من ترا از حق خود در جواب سلام بری گردانیدم
یا ویرا از آن در حل کردم یا مانند این تا حق آن آدمی از وی ساقط شود و باید که با آن کس
که فرض جواب را ترک کرده باشد بگوید بعبارتی لطف آمیز که جواب سلام بر تو واجب است
پس باید که جواب دهی تا فرض جواب از تو بیفتد و سلام بر مردگان مسلمانان چون بر سر گور ایشان
حاضر شوند سنت است [illegible] بر کافران سلام کردن حرام است اگرچه ذمی بود و اگر ذمی سلام
بر مسلمانان کند در جواب وعلیکم بگوید و اگر مسلمانی سلام کند بر کسی پس روشن شود که کافر بوده است
که سلام خود را استرداد کند و گوید رد کن سلام مرا بر من و غرض آنست که ظاهر گرداند که
میان ایشان الفت نیست مرویست که ابن عمر بر مردی سلام کرد پس او را گفتند
که آن مرد جهود است پس از پی وی رفت و ویرا گفت رُدَّ عَلَیَّ السلام یعنی رد کن
سلام مرا و اگر بر جماعتی کند که بعضی کافر باشند و بعضی مسلمانان سنت است که
بایشان سلام کند بقصد سلام بر آن کس که مسلمان است [illegible]
یا تقصیری که تعلق بحظ نفس [illegible] داشته باشد زیاده از سه روز [illegible] مسلمان
بریدن حرام است بدلیل آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده لا یحل لمسلم ان یهجر
اخاه فوق ثلث لیال یلتقیان فیعرض هذا ویعرض هذا وخیرهما الذی یبدا
بالسلام یعنی حلال نیست هیچ مسلمان را که ببرد از مسلمانی بالای سه شبانروز بهم رسند اعراض
کند این یکی و اعراض کند آن یکی دیگر و بهترین ایشان آن کس باشد که ابتدا کند بسلام و رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفته لا یحل للمؤمن ان یهجر اخاه فوق ثلثة ایام یعنی از برای تقصیر در حق

صحبة وعشرة نه آنکه از برای دین باشد چه دوری جستن و بریدن از اهل ضلالة باید که [illegible]
باشد تا آن [illegible] کنند و بدانکه سوگند یاد کردن بانکه زیاده از سه روز سخن نگوید از قطع [illegible]
ببرند و با او [illegible] بریدن بالا از سه شبانروز نیست اگرچه سوگند یاد کرده باشد
هجرة از مسلمانی [illegible] روز هم حرام است الا آنکه عذری شرعی در بریدن داشته
و یا دکر داشته [illegible] سوگند یاد کند بارتکاب حرام حرام نشاید کردن و آن سوگند را باید
باید کردن و کفارة دادن و بدانکه اگر سه کس باهم باشند و از ایشان دو کس باهم دیگر راز گویند
بی صاحب ایشان حرام بود بدلیل آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت اذا کنتم ثلثة فلا یتناجی
اثنان دون صاحبهما فان ذلک یحزنه یعنی چون شما سه کس باشید پس راز مگوئید دو کس باهم
بی صاحب شما چه بدرستی که این راز گفتن شما را اندوهگین گرداند صاحب شما را و همین حکم
دارد اگر جماعتی باهم باشند و همه ایشان راز گویند الا یک کس و این عام است در همه
زمانها و در حضر و سفر و در تمام نواوی رحمه الله اشارة کرده بآنکه اگر آن کس دستوری دهد دیگران را
در راز گفتن در حضور او جایز باشد والله اعلم و همین حکم دارد اگر دو کس بلغتی
سخن باهم گویند که از حاضران یک کس آنرا فهم نکند و دیگران فهم کنند و اگر چهار
کس باهم باشند و باهم راز گویند الا دو کس را بهتر روا باشد و بدانکه چون مرد مسلمانی
را از برادر خود [illegible] دوست دارد مستحب است که او را خبر کند از آنکه او را دوست میدارد
و دیگر باشد اگر آن کس در جواب این معنی گوید که دوست دارد ترا آنکس که تو مرا از برای
او دوست میداری و سنت است که چون مسلمانان بهم رسند مصافحه همدیگر کنند مردان
با مردان و زنان با زنان در صحیح بخاری از قتاده مرویست که من سوال کردم
از انس که مصافحه در اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بود گفت آری و دلیلهای دیگر
بران که مصافحه مستحب است ثابت است و مستحب است که در زمان مصافحه گشاده روی
باشند و باید که از مصافحه امرد نیکو صورت اجتناب نماید و بدانکه پشت را از
برای مخلوقی خم گردانیدن مکروه است در همه حال و در حدیث صحیح نهی از آن
وارد است [illegible] نباید شد با آنکه بسیار از کسان که بعلم و صلاحیت منسوب اند
نهی میشوند زیرا که اقتدا برسول الله صلی الله علیه وسلم باید کرد و خلاف آن
از هر کس که صادر شود باید که باطل باید دانست و بپا برخیزیدن و دست اگر
اگر از برای زهد و صلاحیت صاحب دست یا علم و شرف و صیانت او باشد پس از
امور دینیه باشد مکروه نیست بلکه مستحب است و اگر از برای توانگری و دنیا
و مانند آن شود مکروه است بغایت [illegible] سخت و متولی رحمه الله گفته است که جایز نیست
و [illegible] اشارة بدانست که بستن او حرام است والله اعلم و معانقه مکروه است و معانقه [illegible]

نیکو اول

دهان حرام است خواه از شهوت آید و خواه که نه و بوسه بر روی طفل دادن از
شفقت و رحم و لطف و محبت بر وی سنت است و اگر از شهوت بود حرام است
بر پدر و فرزند و همچنین نظر بشهوت حرام است باتفاق بر خویش و بیگانه الا بر زنان و شوهر
و سریه که بشرع ازیشان بود و بوسه دادن بر روی مرده صالح از برای تبرک جایز است
با دوام که مانع شرعی نباشد و همچنین بوسه دادن مرد بر روی برادر که از سفر
آمده و بوسه دادن بر روی غیر مرد صالح از برای تبرک و غیر طفل دیگری که از سفر آمده مکروه
است و بوسه بر امرد نیکو صورت دادن حرام است خواه که از شهوت آید یا نه و خواه که بوسه
دهنده و امرد هر دو صالح باشند یا نه و بدانکه برخاستن بدکسی که پیش آید و در وی فضیلتی
ظاهر از علم یا صلاح یا شرف باشد اختیار آنست که مستحب است از برای اکرام
و احترام نه از برای ریا و مانند آن از غرضهای دنیویه اما آنکه بدید که آنکس برخاستن
ایشان پیش خود دوست دارد چه در حدیث صحیح وعید در حق کسی که دوست دارد
که مردم پیش او برخیزند وارد است و بدانکه سجود از برای گرامی داشتن مخلوق و تواضع
کردن با او حرام است مطلقا و از جمله مقدمات بت پرستی است و منع تهاون
و اهمال منع و زجر ازان لازم و واجبست اگرچه آن مخلوق که از برای او سجده میکنند
پادشاه باشد یا شیخ یا غیر او و خواه که مرده باشد یا زنده و خواه که دست بکار
باشد یا نه و خواه که روی در قبله باشد یا نه و خواه که قصد او از آن باشد که تواضع
با او و سجده از برای الله تعالی میکنند یا ازان غافل باشد و در بعضی از صور سجده آن
که مقتضی کفر صریح است یا نزدیک بآن عافانا الله الکریم و احبابنا و سایر المسلمین

جواب سلام باز دادن سنت. در حدیث صحیح ثابت است
که رسول الله صلی الله علیه و سلم بآن امر کرده و ابو هریره روایت کرده از آنحضرت که گفت
حق المسلم علی المسلم خمس رد السلام و تشمیت العاطس و اجابة الداعی و عیادة
المریض و اتباع الجنائز یعنی از حقوق مسلمان بر مسلمان پنج چیزست جواب سلام
دادن و جواب عاطس الحمد لله گوینده بیرحمک الله دادن و جواب بطعام ولیمه و مانند
آن خوانند و عذر شرعی نبود اجابت کردن و عیادت بیمار کردن و با جنازه ها
رفتن و در شعبه شصت و یکم یاد کرده شد که اگر سلام بر یک کس کند جواب او فرض عین
بود و اگر سلام بر جماعتی کنند جواب بر حق ایشان فرض کفایت باشد و این گاهی
باشد که عذر شرعی نباشد چنانکه بیان کرده شد اگر نکنند بدانکه هر کسیکه بطعام
عروسی خوانند و دیگر از عذرها که بیان کرده شد نداشته باشد و خواننده مسلمان باشند

بوسه دادن بر مرده صالح جایز است

برخاستن از برای کسیکه ... بشرا ...

نعم المجرد

درست تر [illegible] مذهب ما آنست که اجابت بر او فرض عین باشد و اگر اجابت نکند عاصی
و [illegible] ست نیست بلکه همچنانکه غیر روزه دار را اجابت واجب است بهتر
[illegible] ست پس اگر روزه دار جب لباده خوردن جایز نباشد چه فرض را تمام
کردن [illegible] سنت باشد گشادن روزه و تمام کردن آن جایز باشد
لکن اگر [illegible] سخت آید فاضل آنست باشد که روزه بگشاید و الا فاضل
آن باشد که [illegible] طعام نخورد باید که اهل طعام را دعا کند ببرکت [illegible]
و مانند آن و در حدیث [illegible] نه بر روزه باشد و اجابت دعوت کند علی الاطلاق.
درست تر در مذهب ما آنست که خوردن واجب نباشد بلکه سنت باشد
اگر مانع شرعی نباشد و بعض گفته اند که خوردن یک لقمه واجب باشد و اگر
خوانند او را بطعام عروسی سه روز باشد روز اول اجابت فرض باشد و روز دوم مستحب و روز
سیوم مکروه و اگر بطعام غیر عروسی خوانند و عذری شرعی نباشد اجابت
سنت باشد اما عذرها که چیزی از آن باشد اجابت دعوت نه واجب باشد
و نه سنت آنست که در طعام شبهتی باشد یا توانگران را بآن خاص کرده باشند
باشد یا در آنجا کسی باشد که از آن کس در حضور او رنج آید یا هم نشینی با او لایق
او نباشد یا خواندن او از بیم شر باشد پس از بدی و یا از برای طمع در جاه او یا از
برای یاری دادن بر باطل باشد یا در آنجا منکری باشد از خمر یا لهو یا جامه حریر یا صورتها
حیوان در غیر فرش یا ظروف زرین و سیمین و این کس بر تغییر آن قادر نباشد و اینها همه
عذرها است ترک اجابت است و یکی دیگر از عذرها آنست که از خواننده در خواهد و او را
رها کند. شعبه شصت و سیوم بیمار پرسیدن است در حدیث صحیح بخاری و مسلم دلیل آمده
برآنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم بعیادة بیمار رفته است و بعیادة بیمار امر کرده و در شعب
شعبه شصت و دوم دلیل گفته شد تا بدانکه عیادة بیمار از حقوق مسلمانی است و سنت است
یا جاهل خواه که آن بیمار آشنا باشد یا نه و خواه که خویش او باشد یا نه و مستحب است
که نفس بیمار را خوش گردانند یا آنکه گویند باکی نیست ترا و بیماری تو کفارت گناه باشد
ان شاء الله و شفا از [illegible] الله توقع باید خواهد و اگر از بیمار ترس [illegible] باید خواهد کند
نماز او [illegible] و اگر بیمار گناه کار
باشد ویرا بتوبه تحریض کنند و بدانکه بیمار را بر طعام اکراه کردن مکروه است
شعبه شصت و چهارم در حدیثی که تشدید تحسین آن کرده نهی از آن وارد است
نماز گزاردنست بر مرده که مسلمان باشد الا شهید خواه که آن مرده مرد باشد یا زن خواه
که آزاد باشد یا نه و خواه که بالغ باشد یا کودک بلکه کفن هم بر هر مرده که مسلمان باشد نماز
باید کرد و از مستثنا است شهید یکنیم چه شهید شرعی که در راه خدا [illegible]

دادرا

و در صلاة مرده نباید گفت و مرده نباید شد اینست بنص قرآن عظیم و دلیل این که نماز بر مرده
مسلمان باید کرد حدیث است که در صحیح مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفت من صلی علی جنازة فله قیراط فان شهد دفنها فله قیراطان القیراط مثل احد
یعنی هر که نماز گذارد بر جنازه مسلمانی او را باشد از اجر یک قیراط پس اگر حاضر شود
تا آن را دفن کنند او را باشد دو قیراط از اجر و قیراطی مثل کوه احد است و در حدیث دیگر آمده
بیان فرمود که فضیلة نماز جنازه هست و حاضر شدن تا آن تا از دفن فارغ شوند و در
حدیث صحیح بخاری و مسلم ثابت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم امر کرده با تباع جنازها
و بدانکه بر داشتن جنازه فرض کفایه است هر دو ان را و مستحب است که شتاب روند اما چنان
که موجب کشوده شدن آن نباشد و غسل مرده مسلمان غیر شهید و نماز بر او فرض کفایه
است و درست نیز آنست که فرض نماز بر مرده بکند ادای یک مرد ساقط میشود و
علما تصریح کرده اند بانکه از شرایط نماز جنازه یکی آنست که بعد از غسل باشد
و کفن کردن مرده و دفن کردن او فرض کفایت است مطلقا خواه که شهید باشد یا نه
و کفن کردن او و دیگر مونتها تجهیز بوجه از ترکه او واجب است و اگر نباشد کفن او بر کسی
باشد که در حالة زندگی نفقه او بر او واجب بود و اگر در نفقه کسی نبوده باشد کفن او در
بیت المال باشد و اگر مال در بیت المال نباشد کفن او فرض کفایت باشد اما شهید
را نباید شستن و نماز بر او نباید کرد و مثل زره و جامهای جنگ از شهید باز کنند و او را
در جامه عادتی که آلوده خون دفن کنند پس اگر تمام نباشد تمام کنند و اگر کسی در احرام
بمیرد اثر احرام را بر او باقی باید داشت مثلا نشاید که بوی خوش در او دهند
و اگر مرد باشد نشاید سر او پوشند و اگر زن باشد روی او نباید پوشید و مستحب
است آن کس را که با جنازه میرود که مشغول باشد بذکر الله تعالی و فکر در حال مرده و آنچه
او در آنست و بسخن می باید قطعا مشغول نشود چه آن زمان وقت ذکر و فکر است
و از غفلت و مشغول شدن بسخن می باید در همه حالتها نهی آمده است بتخصیص
در این حالة و بدانکه اختیار آنست که در حالة رفتن با جنازه ساکت باشند
و آواز بر ندارند نه بقرآن خواندن و نه بذکر و نه بغیر آن اما اگر منکری باشد از زدن بر
جامه و نوحه کردن و غیر آن از منکرات در تغییر آن بقدر استطاعت سعی باید نمود
و در هیچ حال تقصیر نباید کرد و مستحب است که آنکس که مرده را در گور نهند
بگوید بسم الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و سلم و زنان را با جنازه رفتن مکروه است و در حدیث

صحیح بهتر از ان وارد است **شعبه شصت و پنجم** تشمیت عطسه کننده مسلمانانست
و تشمیت آنست که او را یرحمک الله گویند در صحیح بخاری و مسلم ثابت است که رسول
الله صلی الله [illegible] تشمیت عطسه کننده کرده است و تسمیت و تشمیت بسین مهمله و معجمه
در لغت [illegible] صحیح مسلم است که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت حق المسلم
علی المسلم [illegible] یا رسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه و اذا دعاک فاجبه
و اذا استنصحک [illegible] و اذا عطس فحمد الله فشمته و اذا مرض فعده و اذا مات فاتبعه
یعنی آنحضرت فرمود که حق مسلمان بر مسلمان شش است پس سوال کردند که چیست آن ای
فرستادهٔ خدا پس فرمود که چون ببینی او را سلام کن و اگر دعوت کند ترا اجابت
کن او را و چون طلب نصیحت از تو کند نصیحت کن او را [illegible] و
امساک از نصیحت مکن و او را فریب مده و چون عطسه کند پس حمد الله تعالی گوید تشمیت
کن او را و چون بیمار شود بپرسید او را و چون بمیرد در پی جنازهٔ او برو و اگر کسی
بدانکه اجماع امت است بر آنکه تشمیت مشروع است و بسیاری از علما گفته اند که
سنت کفایه است و اگر یکی از حاضران به آن قیام نماید از دیگران مجزی باشد و لکن
فاضلتر آنست که هر که حمد بشنود به آن قیام نماید چه رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفته ان الله یحب العطاس و یکره التثاؤب فاذا عطس احدکم و حمد الله
کان حقا علی کل مسلم سمعه ان یقول له یرحمک الله و اما التثاؤب فانما هو
من الشیطان فاذا تثاءب احدکم فلیرده ما استطاع فان احدکم اذا تثاءب
ضحک منه الشیطان یعنی بدرستی که الله تعالی دوست میدارد عطسه را و مکروه
میدارد دهن دره را پس آنگاه که عطسه کند یکی از شما و حمد الله تعالی گوید حق باشد
بر هر مسلمانی که بشنود که عطسه کننده را یرحمک الله گوید و اما دهن دره از فرمان
بردار شیطانست پس آنگاه که دهن دره آید یکی از شما را باید که آنرا رد
کند مادام که تواند چه بدرستی که یکی از شما آنگاه که دهن دره کند بخندد از وی شیطان
و بدانکه علما گفته اند که الله تعالی عطسه را دوست میدارد از آن جهت که عطسه که آن
سبکی طبیعت از بخارات است سبب اخلاط و تخفیف غذا سبب بوده است چه شهوه را ضعیف
میگردانند و طاعت با وجود آن سهلتر است و دهن دره از بخارات است و اضافت بشیطان
که شیطان مردم را بمتابعت شهوات میخوانند و مراد آنست که مردم حذر کنند از
خوردن که دهن دره بسبب آن متولد شود چنانکه گرانی بدن و امتلا و پر خوردن
و منقولست از مذهب امام مالک که تشمیت فرض کفایه است همچون سلام و جماعتی دیگر
از علما بر آن اند و بعضی گفته اند که واجبست بر هر کس که عطسه و حمد بشنود و حجت ایشان
این حدیث است از برای ظاهر قول رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت کان حقا علی کل مسلم
سمعه ان یقول یرحمک ربک و گمان کسانی که میگویند تشمیت سنت است حدیث را حمل بر استحباب

ان الله یحب العطاس و یکره التثاؤب

و از وی منع کنند و دیگر آنکه عطسه کننده را مستحب است که از عقب عطسه الحمد لله گوید و اگر الحمد لله
علی کل حال بگوید فاضلتر باشد و آن کس که آن را بشنود یرحمک الله گوید پس عطسه
کننده او را گوید یهدیکم الله و یصلح بالکم یا بگوید یغفر الله لنا و لکم و حمد عطسه و جواب
آنچنان باید گفت که صاحب او بشنود و اگر عطسه کننده حمد نگوید [illegible] کردن
نکرده باشد برای آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده اذا عطس احدکم فحمد الله فشمتوه
فان لم یحمد فلا تشمتوه یعنی هرگاه عطسه کند یکی از شما پس حمد کند الله را تشمیت کنید
او را و اگر حمد نکند تشمیت نکنید او را و همچنین اگر حمد گوید و نشنوند تشمیت او
نکنند و اگر جماعتی باشند و بعضی بشنوند و بعضی نه احتیاط آنست که بشنوده تشمیت
کند و دیگران مکروه باشد و مستحب است عاطس را که هنگام عطسه دست یا جامه یا مندیل
بر دهن باز گیرد و آواز ساکن دارد و همچنین چون دهن دره آید سنت است که دست
باید بر دهن باز گیرد اگرچه در نماز باشد و چون عطسه از کسی پیاپی آید سنت است
که تا سه بار او را تشمیت کنند و در بار سیوم او را گویند که ترا زکام است یعنی این عطسه تو
از زکام است نه از خفت بدن و تخفیف غذا پس بعد ازین اگر عطسه که بعد ازین باشد
سبب آید بر او تشمیت نکنند و دیگر آنکه اگر عطسه کننده مسلمان نه باشد و یرحمک الله
گفتن جایز نباشد چه رحمة و مغفرة از برای کافران نباید خواستن و در حدیث
آمده است که جهودان نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم عطسه می کردند و امید میداشتند
که او ایشان را یرحمک الله گوید پس میگفت یهدیکم الله و یصلح بالکم
از کافران و مفسدان دور بودن و با ایشان درشتی کردن است الله تعالی رسول خود را
مامور کرده بجهاد کردن با کافران و منافقان و اغلاظ بر ایشان یا ایها النبی جاهد
الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و نهی فرمان الله کرد میکند از دوست گرفتن دشمنان
الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة
و نیز میفرماید لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله یعنی
نیابی تو قومی را که ایمان داشته باشند بالله تعالی و بروز آخر که دوست دارند آنکس را
که دشمنی و مخالفت کرده باشد با الله تعالی و با رسول الله صلی الله علیه و سلم و اگر چه دشمنی دارند و مخالفت
کنندگان پدران ایشان باشند یا پسران ایشان باشند یا برادران ایشان یا عشیره
ایشان و ثابت است این معنی که خویشی از آن عبد الله بن مغفل خذف کرد
خذف نهادن سنگ ریزه یا استخوان مانند آن میان انگشتان و بر انگشت دیگر

آن لا انتهی [illegible]تی پس عبد الله او را از آن نهی کرد و گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وسلم
نهی کرد [illegible] از خذف پس آن خویش یک بار دیگر خذف کرد پس عبد الله بن
مغفل [illegible] ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الخذف ثم تخذف
لا اکلمک [illegible] با تو کردم که آنحضرت نهی کرده از خذف و تو دیگر بار
[illegible] با تو هرگز و در این حدیث دلیل است بر دوری جستن
از اهل [illegible] و فسقها و معصیتها و ترک کنندگان سنت با وجود آنکه حکم شرع باتیان آن
رسیده باشد و مستحب است. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مثل الجلیس الصالح والجلیس
السوء کحامل المسک ونافخ الکیر فحامل المسک اما ان یحذیک واما ان تبتاع منه واما ان تجد
منه ریحا طیبة ونافخ الکیر اما ان یحرق ثیابک واما ان تجد منه ریحا خبیثة و تعنیش این
سخن که نیست مثل همنشین نیک صالح الا همچون بردارنده مشک و نیست مثل همنشین
بد الا همچون کسی که در میدمد در کوره آهنگری پس لیکن بردارنده مشک نیست ما آن
باشد که ببخشد از آن بتو دهد یا از او بخری یا بیابی از وی بوی خوشی و لیکن با کسی
که در میدمد در کوره آهنگری یا آن باشد که جامه ترا بسوزاند یا بیابی بوی ناخوش
ازو آید و در سنن ابو داود در این حدیث روایت میکند لا یاکل طعامک الا تقی
ولا تصحب الا مومنا یعنی باید که نخورد طعام ترا الا پرهیزگار و صحبت مدار الا با کسی
که مومن باشد و بدانکه هرگاه که از اختلاط خوف فتنه در دین و افتادن در
حرام و شبهتها و مانند آن باشد عزلت مستحب باشد و بواسطه دین از فتنه گریختن
از ایمان است و هر کسی که قادر باشد بر امر معروف و نهی منکر و در اختلاط
نفس خود را از بدیها تواند داشت فاضلتر و بهتر و نیکوتر در حق او آن باشد
که با مردم اختلاط کند و بجماعتها و ایشان و مجالس ذکر حاضر شود و پرسش بیمار
ملاقات کند و بجنازه او حاضر شود و بمواسات محتاجان کند و جاهلان را ارشاد
کند و در حق دین خشم مشروع ترک نکند پس از مبتدع و از هر که گناهی از کبائر
شنیع و توبه نکرده باشد دوری جوید و ترک وی کند و چون بوی رسد سلام بر وی
نکند و اگر کسی سلام کند جوابش ندهد تا آن زمان که ترک بدعت و فسق کند
فایده بدانکه هر که متهم باشد در دین و فاسق و مبتدع را نسبت و مانند آن با الفاظ
عزت خواندن مکروه است اللهم وفقنا لترک المداهنة یا ملهم آمین
شعبه شصت و هفتم گرامی داشتن همسایه است. الله تعالی در قرآن کریم
امر میکند باحسان با همسایه و اعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا الی الا
لذا ابن عباس و جماعتی دیگر از مفسران منقولست که مراد والجار ذی القربی در این آیه آنست
که میان تو و میان او خویشی باشد والجنب غریبی است که میان تو و میان او هیچ

زاد

قرابت

خویشی نبود پس آیه کریمه امر باشد باحسان با همسایه که میان تو و او خویشی باشد و نیز
در گفته‌اند ذوی القربی آنست که همسایگی او نزدیک باشد والجنب آنست که
همسایگی او دور باشد و فقها تصریح کرده‌اند که اصحاب چهل خانه از هر جانب از جانبهای
چهارگانه همسایه کانند و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده من کان یؤمن بالله والیوم
الآخر فلیحسن الی جاره یعنی هر که ایمان دارد بخدا و روز آخر پس باید که احسان کند
با همسایه و در حدیثی دیگر فرموده من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم جاره
یعنی هر که ایمان دارد بخدا و روز آخر پس باید که گرامی دارد همسایه خود را و گفتم
رسول آنحضرت است من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یؤذی جاره بدانکه یؤذی
با ثبات یا در آخر آن صحیح است و در غیر صحیح مسلم فلا یؤذ بحذف یا نیز آمده است
و هر دو صحیح است چه حذف از برای نهی است و اثبات از برای آنست که خبر است
و مراد از آن نهی است و نظیر این بسیار است و مبالغه درین بیشتر است و معنی حدیث
آنست که هر که ایمان دارد بخدا و روز آخر نرنجاند همسایه خود را و رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت لا یدخل الجنة من لا یأمن جاره بوائقه بدانکه بوائق جمع بائقه است
و بائقه سختی و بدی و قصه هلاک گشتن و در معنی حدیث دو تاویل است یکی آنکه
محمول است بر کسی که ایذای همسایه را حلال داند پس معنی حدیث راجع باین است که اصلا
در بهشت نرود هر که همسایه وی از شر وی ایمن نباشد و ایذای همسایه را حلال داند با وجود
آنکه حکم شرع بوی رسیده باشد که ایذای همسایه حرام است و بران میرد چه حرام را
حلال دانستن کفر است پس هرگز به بهشت نرود دویم تاویل دوم آنکه محمول است بر نفی
با رستگاران پس معنی حدیث چنین بود که هر مسلمانی که همسایه از شر او ایمن نباشد
جزای وی آن نیز باشد که در روز قیامت با رستگاران در بهشت نرود و در بلا باز پس
دارند پس اگر عفو الله شود در اول وهله به بهشت نرسد و زیرا بواسطه ایذای همسایه
عذاب کنند لکن علی کل حال چون ایذای همسایه را حلال نداشته باشد مومن
باشد عاقبت کار وی بهشت باشد چه هیچ مومن در دوزخ جاوید نماند هذا به
بفضل الله تعالی و در صحیح بکمال ثبوت رسیده که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت والله
لا یؤمن والله لا یؤمن والله لا یؤمن قیل من یا رسول الله قال الذی لا یأمن جاره بوائقه
یعنی بخدا سوگند که ایمان ندارد بخدا سوگند که ایمان ندارد بخدا سوگند که ایمان
ندارد سوال کردند که یا رسول الله کیست آنکس فرمود کسی که ایمن نباشد همسایه وی از
بوائق وی و معنی بوائق درین باب ذکر شده و این حدیث محمول است بر ایمان کامل یعنی

ایمان [illegible] ندارد کسی که همسایه از شر او ایمن نباشد و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
ما زال [illegible] یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه گفت همیشه جبریل وصیت
میکرد مرا [illegible] تا بحدی که گمان بردم که زود باشد که او را وارث گردانند و ابوذر گفت
که رسول الله [illegible] و سلم [illegible] یا اباذر اذا طبخت مرقة فاکثر ماءها و تعاهد جیرانک
و درین حدیث [illegible] بر آنکه سنت است که چون طبخ کنند آب دیگ بسیار
کنند [illegible] بهمسایگان دهند و بدانکه هر چند خانه همسایه نزدیکتر بود
احسان با وی فاضلتر باشد دلیل آنچه در صحیح هست و بعضی [illegible] اشارة
کرده اند که نزدیکترین همسایگان فرشتگانند که نگهبان و نویسنده اعمال
اند و ایشان همواره [illegible] باشند که بنده را [illegible] بر طاعت الله تعالی
و از عیبها معصیت [illegible] رنجی نبینند فرشتگان [illegible] اوست اللهم تب علینا توبة
نصوحا

گرامی داشتن مهمان است بدانکه هر که ملتزم
شرایع مسلمانی است بروی لازم است که مهمان را گرامی دارد و با او نیکوئی کند و ضیافت
از آداب اسلامی و خلقهای پیغامبران است علیهم الصلوة و السلام رعایت آداب آن حاجت
است و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه
یعنی هر که ایمان دارد بالله تعالی و بروز آخر پس باید که گرامی دارد مهمان خود را و رسول الله
صلی الله علیه و سلم گفت من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه جائزته یعنی
هر که ایمان دارد بالله تعالی و بروز آخر پس باید که گرامی دارد مهمان خود را جائزه او
گفتند یا رسول الله چیست جائزه او گفت یوم و لیلة و الضیافة ثلثة ایام فما کان
وراء ذلک فهو صدقة علیه یعنی اطعام [illegible] آنچه [illegible] نیکوئی و لطف
در یک شبانروز است و ضیافت سه شبانروز است اما در روز دوم و سیوم مهمان را
طعام دهد آنچه آسان باشد و بر عادت خود زیادت نکند و اما بعد از سه روز صدقه
معروف است اگر خواهد ترک کند و بدانکه مهمان را حلال نیست که اقامت کند زیاده از
سه روز [illegible] وقت باشد که او را در تنگی اندازد بواسطه آنکه چیزی نداشته باشد
که بآن مهمانداری کند پس از برای بسیاری در تنگی غیبت کند و یا [illegible] گوید که رنجی نبیند
مهمان در [illegible] باشد یا [illegible] بد برد یا [illegible] آن الا آنکه ضیافت کننده ابتدا
کند و طلب زیادتی در تنگ مهمان کند یا مهمان دارند یا گمان غالب باشد که او زیادتی
اقامت را اگر [illegible] در تنگی نخواهد افتاد چه درین صورت تعالی اگر
زیاده از سه روز توقف کند باکی نباشد و بدانکه امام شافعی و امام ابو حنیفه و جمهور
علما بر آنند که ضیافت سنت است نه واجب الا کسی که حال او بدرجه اضطرار
رسیده باشد که ضیافت او واجب باشد و اگر امتناع کند مضطر را رسد که
بمقدار حاجت خود از ممتنع آن بر دارد و مذهب امام احمد و لیث آنست که ضیافت

واجبست

و واجب است بر اهل دیه و اهل وبها و بالاتفاق بر اهل شهر با وجود فتنه الا از
برای مضطر و بدانکه طعام را ایثار کردن با وجود حاجت خود فضیلت بسیار دارد
و علما اجماع کرده اند بر فضیلت ایثار طعام و مانند آن از سایر دنیا و حظوظ نفس
خود و ترک کام خود گفتن از برای رضای خدای تعالی اما در غیر از طاعت [illegible] ایثار کردن
مکروه است چنانچه موضع خود از صف اول ایثار دیگری کردن و مانند آن که علما
تصریح کرده اند که مکروه است و در آیه کریمه و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
در حق مردی از انصار فرود آمده است که یک شب کسی را که مشقت و گرسنگی بسیار رسیده
بود بمهمانی برد و بیش از چندان نداشت که قوت او و قوت کودکان بود در شب از زن
خود التماس نمود که کودکان را بخواب فرست و چون مهمان ما در رسد تو چراغ را بنشان
و چنان کن که ما نیز میخوریم پس ایشان بنشستند و مهمان بخورد و او و زن با وجود حاجت
خود برضای خود مهمان را بر نفس خود اختیار کردند و الله تعالی ایشان را مدح کرد و فرود
و بهشت و در حق ایشان این آیه و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم گفت قد عجب الله من
صنیعکما بضیفکما اللیلة یعنی بدرستی که الله تعالی راضی شد از شما بواسطه اکرام
امشب مهمان خود کردید و بدانکه کودکان ایشان در آن شب حاجتی ضروری
بخوردن طعام نداشتند و از برای آن فرمود که ایشان را بخواب فرست
که عادت کودکان است که اگر چه سیر باشند چون دیگری را ببینند که چیزی
میخورد طلب طعام کنند و اگر کودکان ایشان احتیاج بخوردن طعام
داشتندی روا نبودی ایشان را از ایشان داشتن طعام دادن بایشان واجب بود
و آنرا بر ضیافت مقدم باید داشت و ثنا کردن الله تعالی بر آن مرد و زن از
دلیل است بر آنکه ایشان ترک واجبی نکردند بلکه نیکو کردند و بدانکه برسیدن
مهمان اظهار شادمانی کردن و حمد الله تعالی کردن بر حصول نعمت رسیدن او چنانکه
مهمان شنود مستحب است و چون مهمان برسد مستحب است که زود حاضر کردن آنچه آسان باشد
و آنرا ما حضر گویند پیش آوردن و بعد از آن او را گرامی دارد بطعام حاضر
از برای او بتخصیص که اگر بر ظن او غالب شود که احتیاج بطعام
است چه وقت باشد که بر او انتظار ساختن ضرر شود و یا سبب آزار برای
کسی باشد از برای آنکه تعجیل رفتن داشته باشد و دیگر واجب است از برای مهمان
تکلف کردن که تا آن در سطح سقفی ظاهره بصاحب خانه رسد چه این معنی
و اسطه خلل در اخلاص کرده دنیا [illegible] باشد که بر مهمان این معنی ظاهر شود

[illegible] آید و از برای شفقت صاحب خانه غمگین شود پس مهمان را اکرام نماید [illegible]
[illegible] تا خود خویشتن داشتن و دست دراز و رسانیدن و برگرفتن
[illegible] و اگر کسی را مهمانی خوانند و دیگری بی خواسته
همراه [illegible] دستوری بدهد و منع نکند پس چیزی بدر خانه صاحب
طعام [illegible] حصه دار [illegible] تا او دستوری دهد یا منع کند
و [illegible] طعام او را نیز دستوری دهد الا آنکه بر حضیه او
[illegible] در ترتیب [illegible] مثلا حاضران از صحبت او برنج آیند یا هم نشینی یا او نقصان
ایشان باشد از برای شکوه روی نفقه یا مانند آنکه [illegible] درین صورت
دستوری [illegible] و [illegible] کرده اند و اگر از طعام خبر بوی دادن لایق حال وی
باشد اولی آنست که نصیبی بوی دهد والله اعلم

پوشیدن است بر عثرات و عیبها مسلمانان رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت المسلم
اخو المسلم لا یظلمه ولا یسلمه من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته ومن فرج
عن مسلم کربة فرج الله بها عنه کربة من کرب یوم القیمة ومن ستر مسلما ستره الله
یوم [القیمة] یعنی مسلمان برادر مسلمان است واجبست که ظلم بر او نکند و در هلاکت نیندازد
هر که در حاجت مسلمانی معاونت کند الله تعالی معاونت او کند در حاجت او و با لطف
کند در آن و هر که زایل سازد از مسلمانی یک اندوه زایل گرداند الله تعالی از او
اندوهی از اندوههای روز قیامت و هر که ستر کند بر مسلمانی ستر کند الله تعالی
بر او در روز قیامت و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت لا یستر عبد عبدا فی
الدنیا الا ستره الله یوم القیمة یعنی ستر نکند هیچ مسلمانی بر مسلمانی در دنیا
الا آنکه ستر کند الله تعالی بر او در روز قیامت اگر گفته شود که ستر بر هر کس پسندیده است
و در کدام وقت پسندیده است ستر بر مسلمانی سنت است که معروف ببدی
و فساد نباشد اما کسی که ببدی و فساد معروف باشد سنت نیست که بر وی ستر
نکنند و قضای او پیش والی رفع کنند و اگر از آن خوف مفسده نباشد چه ستر بر چنین کس
دلیر اطماع گرداند در ایذا و فساد و دیگری را در مشغول شدن بمعصیتها دلیر را
نیز گستاخ گرداند بر مثل فعل وی و گاهی ستر سنت است که معصیتها واقع شده
باشد و گذشته و این زمان بران مشغول نباشد اما اگر بمعصیت مشغول باشد هر که
ببیند باید که انکار و منع بقدر استطاعت واجب باشد و تاخیر در آن حرام بود اگر
نتواند واجب باشد که با والی بگوید مادام که بر آن مفسده مترتب نگردد و همچنین
جرح راویان و گواهان و امینان بر صدقات و اوقاف و مال یتیمان در وقت حاجت
نزد حاجت شرعیه واجبست و جز از آن احتراز دانسته در اهلیت ایشان

فاحش باشد ستر بر ایشان حرام باشد و جرح چنین کسان نیز از غیبت حرام
بلکه از نصیحت واجب است باجماع علما و بدانکه هر که معصیت بر خود ظاهر
و آشکارا کند و ستر بر خود نکند نزد معصیت زیاده باشد از آنکه مستحق عقوبه
در بهشت بود و اظهار کردن معصیت بر دو قسم است یکی آنکه تا دیگری را مرتکب
شود و دیگر آنکه در پنهان گناهی کرده باشد و بی حاجتی شرعیه و ضرورتی با مردم
حکایت آن کند و بدانکه گناه مومن چنانچه در دنیا مستور میماند در روز قیامت نیز مستور
خواهد بود اللهم اجعلنا آمنین مقام دوم صبر کردن بر طاعتها و مصیبتهای
دنیویه است و نیز ترک آنچه نفس آن میل کند از لذتها و شهوتها که خلاف شرع
مطهر باشد زیرا که حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا اصبروا الایه و وعده کرده است
محبت خدا ان الله یحب الصابرین و ملائکه علیهم الرحمه روز قیامت بسبب صبر
بر صبر کنندگان سلام گفته سلام علیکم بما صبرتم و آیات کریمات در امر
بصبر کردن و فضیلتهای آن بسیار است و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت در آن تمام
حدیثی که در صحیح مسلم مذکور است والصبر ضیاء و معنی الصبر ضیاء آنست که صبری
که در شرع نیکو است بر فعل طاعتها و ترک معصیتها و بر بلاها و ناخوشیها که در دنیا بدو
رسد مراد آنست که صاحب این صبر را روشنائی کرامت فرماید یعنی این درد
و بلا چند روزه دنیا بگذرد و در دنیا نور کرامت ابدی مشرف و تزیین شود
و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت در آخر حدیثی که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است
و لن تعطوا عطاء خیرا و اوسع من الصبر یعنی ندادند شما را بخششی بهتر و وسیعتر
از صبر و بدانکه صبر در لغت حبس است و صبری که در شرع محبوب و پسندیده
است و از شعب ایمانست صبر است بر فرمان برداری الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه
و سلم تا آنرا بجای آورد و صبر است از معصیت الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه
و سلم تا آنرا ترک کند و صبر است نزد بلاها و مصیبتهای دنیویه تا جزع و شکایت
نکند و صبر کنندگان در مقام صبر متفاوت اند و صابر کامل کسی است که چون صبر
کند بر طاعت و آنرا بجای آورد بر نگاه داشت طاعت نیز صبر کند و از
مبطلات ثواب آن نیز اجتناب نماید و چون صبر کند از معصیت و از آن دور
گریزد از تمنی معصیت بدل نیز صبر کند و در دل او حسرت و پشیمانی از گناه گذشته چنان
باشد که با تمنی معصیتی نپردازد و چون نزد بلاها و مصیبتهای دنیویه صبر کند
و جزع و شکایت نکند برعایت کردن حسن ادب نیز صبر کند و درد و بلا را که رسید
بکشد و آنرا نعمتی و فضیلتی داند و بهیچ وجه شکایت اظهار آن نکند و هر چند که موجب

[illegible] شد و من زود کامل‌تر و مرتبهٔ او بزرگ‌تر و فضیلهٔ او بیشتر باشد پس بدانکه
[illegible] ت و تحجب سوا طبت نمودن بران و صبر بر شهیها آنست و صبر بر ترک
شهوتها و [illegible] ع است زیرا که صابر است تورع کردن پس دانستن که
بهشت است [illegible] ع شایعت بهوی کردن و بشهوات مشغول گشتن پس دوزخ
[illegible] این قول حدیث صحیح است که رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت حجبت الجنة بالمکاره وحجبت النار بالشهوات و رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود مثل المؤمن مثل الزرع لا تزال الریح تمیله ولا یزال المؤمن تصیبه البلاء ومثل
المنافق مثل شجرة الارزة حتی تستحصد یعنی مثل مؤمن مثل زرع است که هرگاه که باد
آید او را میل دهد گاه باین طرف و گاه بآن طرف همچنین مؤمن تا زنده باشد همیشه بلا
باو رسد و گند آنرا و مثل کافر همچون درخت ارزه است که متغیر نشود تا برکنده گردد یکبار
ارزه بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح زاء معجمه و سکون [illegible] تا درختی معروف است که آنرا ارزن
گویند و بدرخت صنوبر میماند و بعضی گفته اند که درخت صنوبر است و هم روایت کرده
است مثل المؤمن کمثل الخامة من الزرع تفیئها الریح تصرعها مرة وتعدلها
مرة اخری حتی تهیج ومثل الکافر کمثل الارزة المجذیة علی اصلها لا یفیئها
شیء حتی یکون انجعافها مرة واحدة یعنی مثل مؤمن مثل کشت تازه نرم است از
کشتی که باد آنرا باین طرف و آن طرف گرداند و گاه آنرا یکبار [illegible]
یکبار تا آنکه زرد شود خشک شود و مثل کافر همچون درخت ارزن یا صنوبر است
که ثابت باشد بر اصل خود و هیچ چیز آنرا میل ندهد و ازین طرف بآن طرف نگرداند
تا آن زمان که وقت برکندن آن درآید برکنده شدن آن یکبار باشد رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود عجبا لامر المؤمن ان امره کله خیر ولیس ذلک لاحد الا
للمؤمن ان اصابته سراء شکر فکان خیرا له وان اصابته ضراء صبر فکان
خیرا له این حدیث دلیل است برانکه حق مؤمن متابعت شرع کند هر چیز که پیش
او آید بود او نیکو باشد و این صفت مخصوص است بمؤمن اگر باو رسد خوشی شکر کند
پس نیکو باشد او را و اگر باو رسد ناخوشی صبر کند پس نیکو باشد او را و درین حدیث
بیان بزرگی فضیلت صبر و شکر است و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ما من مسلم
یصیبه اذی من مرض فما سواه الا حط الله به سیئاته کما تحط الشجرة ورقها
یعنی نباشد هیچ مسلمانی که باو رسد رنج از بیماری یا غیر آن الا آنکه فرو ریزاند الله
تعالی بآن از گناهان او و همچنانکه فرو می ریزد درخت برگها و هم در صحیح است که رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت لا تصیب المؤمن شوکة فما فوقها الا قص الله بها من خطیئة
بدانکه در بیشتر نسخها صحیح مسلم قص است و در بعض نقص است و معنی هر دو نزدیک است

و معنیش

ومعنیش اینست که نرسد بهیچ مومن یک خار یا بیش ازان الا آنکه کم کرداند الله تعالی
بواسطهٔ آن یک خار که به بدن او رفته باشد بعض از گناهها او و رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت ما من مسلم یشاک شوکة فما فوقها الا کتب له بها درجة ومحیت عنه
بها خطیئة یعنی هیچ مسلمان نباشد که خاری در بدن او فرو رود یا زحمتی بیش ازان
باو رسد الا آنکه بنویسد او را بآن واسطه یک نیکوئی و دور کنند ازو بواسطهٔ آن
یک گناه یک بود و هم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما یصیب المؤمن
من وصب ولا نصب ولا سقم ولا حزن حتی الهم یهمه الا کفر به من سیئاته یعنی نرسد
بمومن هیچ درد و الم ونه هیچ رنج ونه هیچ بیماری ونه هیچ اندوه وتا بحدی که نرسد باو چیزی
که غمگین کرداند او را الا آنکه کفاره کنند بآن واسطه از گناهها او و بدانکه هرچند
که مرتبهٔ بنده در دین بزرگتر بود بلاء او سخت تر باشد چه هر بلا و محنت که بمومن
برسد اگرچه مشقت اندک است سبب رفع درجات و زیادتی حسنات او میگردد
و بدان واسطه از گناهها او فرو می اندازند و ثواب روز بروز زیاده میشود و صبر و رضا را او
بجهو رمیرسد پس بلا نعمتی است از الله تعالی بندهٔ مومن فرمان بردار را اما
کسی که عبادة و فرمان برداری بحالت صحت و سلامت مخصوص باشد و در حالت
بیماری و بلا و محنت و مصیبت و سختی وارده در کند از ان فرایض و در بعضی از سنن
تقصیری نماید و اهمال کند در ترک آنها است که الله تعالی را بر طرفی عبادت میکند و دین وی ناقص
و ایمان وی ضعیف است
نبی غم و درد دوستی و طلب مال و جاه عم بر خوف مانیا دل او حقیر داشتن آنچه الله تعالی آن
را حقیر کردانیده است از دنیا و اسباب آن رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت الدنیا سجن
المؤمن وجنة الکافر یعنی دنیا زندان مومنان است و بهشت کافران و این از برا
آنست که در دنیا طاعتها با مشقة میکند و نفس خود را از شهوات که خلاف شرع است
باز میدارد چون بمیرد در راحت یابد از ان الله تعالی بفضل عظیم خود برساند او را بنعیم دایم و
راحتی که از منغصات خالص بود اما کافر از پی آرزوها و لذتها نفس خود و لذتی که
او را است آنقدر مقدور است که در دنیا او را حاصل میشود با وجود اندکی آن و مکدر بودن
آن بمنغصات و چون بمیرد بعذاب دایم و بدبختی ابد رسد در صحیح مسلم ثابت است که رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت یقول العبد مالی مالی انما له من ماله ثلاث ما اکل فافنی او
لبس فابلی او اعطی فاقتنی ما سوی ذلک فهو ذاهب وتارکه للناس یعنی
میگوید بنده مال من مال من و نیست نصیب او از مال او الا سه چیز آنچه خورد
و فنا آنرا نیست کرد یا آنچه بپوشید پس آنرا بوسیده کرد یا آنچه در فرمان الله تعالی از دست

خلاف
[illegible] خوف کرد پس ثواب آنرا مدخر گردانید یاد رضوان الله تعالی و در معصیه
[illegible] [illegible] ملامة و استحقاق عقوبة از برای فقیر مدخر کرد در جه
[illegible] [illegible] صاحب مال رونده است و آنرا رها کننده است از برای
مردم در [illegible] [illegible] رضی الله عنهما مرویست که بگفت رسول الله صلی
الله علیه و سلم [illegible] [illegible] فی الدنیا کانک غریب او کعابر سبیل یعنی
باش در دنیا چون [illegible] [illegible] بگذرد گفته اند مراد ازین حدیث آنست
که بدنیا دل مبند [illegible] [illegible] فرا مگیر و با نفس خود مدارا کن در آنکه در ان اقامت مکن
و از آن مغتنی مباش و متعلق مباش الا بآن مقدار که غریبی و مسافر بواسطه وصول
[illegible] تعلق میکند و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت والله ما الدنیا
[illegible] [illegible] یجعل احدکم اصبعه هذه فی الیم فلینظر بم ترجع یعنی بخدا سوگند
که نیست [illegible] نسبت با آخرة در کوتاهی مدة الا چون نسبت آبی که با انگشت برگیرد
چون یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو کند نسبت با باقی دریا و بدان که این مقدار
نیز برای ضرب مثل و نزدیک گردانیدن بفهم از مواصفه آخرة باشند و
آنست که آخر نخواهد بود و دنیا نیست نخواهد شد و صاحب شکننده از
ترمذی و دارمی روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ما ذیبان جائعان
ارسلا فی غنم بافسد لها من حرص المرء علی المال والشرف لدینه یعنی نبود دو گرگ گرسنه
که ایشانرا در میان گوسفندان فرو گذارند فساد آن دو گوسفندان را
زیاده تر باشد از فساد حرص مرد بر مال و جاه دین وی را و درین حدیث تحذیر
عظیم است از حریص بودن در طلب مال و جاه و بدانکه دوستی مال و جاه منشاء فساد دیان
بسیار است و غالب آنست که از کسی که در طلب مال حریص باشد خیانت و دروغ
و ظلم و سوگند بدروغ و بخل و تهاون بعبادت و افتادن در مال حرام و مداهنه با امرا
و پادشاهان ظالم ظاهر میشود و حریص در طلب مال بفکر کردن در حیله زیاده
گردانیدن مال و نگاه داشتن آن از لذات و طاعتها باز میماند و از دوستی جاه و
حسد و دشمنی و کینه و ریا و مدح بی جا و تصنع و تکبر و دو روئی حاصل میشود
و زهد در دنیا واسطه بزرگی مرتبت و رفعت درجه است از ترمذی و ابن ماجه
مرویست که سهل بن سعد گفت که بیامد مردی پس یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفت راه نمای مرا بعملی که چون آنرا بعمل آورم دوست دارد مرا الله تعالی و مردم
رسول الله فرمود ازهد فی الدنیا یحبک الله و ازهد فیما عند الناس یحبک الناس
یعنی زاهد باش در دنیا تا دوست دارد ترا الله تعالی و زاهد باش در آنچه نزد مردم است
تا دوست دارند ترا مردم و امام احمد و بیهقی روایت کرده اند از ابو موسی که رسول الله
صلی الله علیه و سلم گفت من احب دنیاه اضر باخرته و من احب آخرته اضر بدنیاه فاثروا
ما

ما یبقی علما یعنی بعضی که دوست دارد دنیا خود را زیان رساند بآخرة خود و هر که
دوست دارد آخرة خود را زیان رساند بدنیا خود پس اختیار کنید آنچه باقی میماند بر آنچه
نیست میگردد یعنی اختیار کنید آخرة را بر دنیا و درین حدیث فهم دوست داشتن دنیا منع
از آن و ذکر نزد رب العالمین تعالی و تقدس دنیا را دنی بود پس پیغمبران عالم محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم و اصحاب عالیجناب رضی الله عنهم در رنگی آن نکوشیدندی و دران
راغب نبودندی دنیا را نزد پروردگار عالمیان مقدار نیست و زن انبیا و زهد نتیجه اقرب
ایمانست رسول الله صلی الله علیه وسلم و بزرگان اصحاب را در دنیا زهد عادت بود
و صبر بر ترک دنیا و تنگ حالی آن میکردند و هر گاه که آنحضرت را مالی کرد آمدی شدی
آنرا در فرمان بردار الله تعالی صرف کردی و بکار آن کارها صرف نساندی و عاده
بیشتر اصحاب را همین بود. و درین معنی آمده است که الله تعالی عرض کرد بر رسول الله صلی الله
علیه وسلم که اگر خواهد زر بر آن از بطحای مکه را زر کرداند و رسول الله صلی الله علیه و
آنرا نخواست و اختیار کرد که روزی گرسنه باشد و روزی سیر و در حدیث صحیح
بیان این معنی فرمود که اگر مرا مثل کوه احد زر بودی شادمان کردانیدی آنکه بر من سه
شب بگذشتی که نزد من از آن چیزی مانده بودی الا چیزی که از برای ادای قرض نگاه داشتمی
بودی دیگر نوبت کسی شفقت و حاجت دیگر مسکینی باز رسیده بود بحضرت آنسرور آمد
و آن سرور کائنات کسی پیش یکی از زنان خود فرستاد تا از برای او طعام بیارند پس ام
المؤمنین سوگند یاد کرد که نزد من بجز آب هیچ طعام نیست بعد از آن پیش زنی دیگر
ادین همین جواب داد تا همه زنان خود فرستاد و همه سوگند یاد کردند که نزد ما بجز آب
طعامی نیست پس یکی از انصار آنکس را بمهمانی برد و در صحیح از عائشه مرویست
که سیر نشدند آل رسول الله صلی الله علیه وسلم سه روز پیاپی از نان گندم تا زمانی که رسول الله
وفات کرد و درین ببرکت اجابت دعای آنحضرت بود که گفت اللهم اجعل رزق آل محمد
قوتا یعنی از خدا درخواست سزاوار بر ستش آل محمد را ای کن که ای کفایت باشد نه
اسراف و بعضی گفته اند مراد سد رمق است و هم در صحیح است که چون رسول الله صلی الله علیه
وسلم وفات کرد زره او بگرو مقدار جو بود که از برای اهل خود بوام گرفته بود.
و بدانکه گاهی که در خانهای رسول الله صلی الله علیه وسلم طعام نبود آنرا از صحابه رضی الله
عنهم پنهان میداشت و از برای رضای الله تعالی تحمل مشقت مینمود و بعضی از اصحاب
او نمیدانستند که آنچه رسول الله صلی الله علیه را بود از قوت ایثار کرده است و بعضی از
ایشان گاه بود که میدانستند لکن در آن وقت تنگ حال بودند اما هر کس از صحابه که
حاجت آنحضرت را میدانست و از زاید کردانیدن آن تمکن بود نمی نمود بیش می نمودند

مشارعت میکردند باز الیه آن ... یعنی ثابت است که روز حفر خندق جابر آنحضرت را
[illegible] دید از گرسنگی پس پیش زن خود رفت و از وی سوال کرد که پیش
تو [illegible] دیدم که میان او از گرسنگی سخت باریک بود پس زن
او [illegible] آن یک صاع جو بود پس آنرا آسیا کرد و بجز پیش نمود
داشتند [illegible] با یک بچه ذرد دیگ نهاد پس زن او گفت رسول الله را مرا پیش
رسول الله [illegible] بعض صحب طعام اند که بسیار مردم اند باید رسوا گردانی پس جابر
بحضرت [illegible] با او گفت کیفیت حال خویش که تو بیا با بعضی از یاران که
با تو اند پس [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم ندا فرمود که ای اهل خندق بدرستیکه جابر
طعامی [illegible] برای مهمانی پس بیائید و جابر را فرمود که دیگ را فرو مگیرید
و آرد را مپزید تا آنکه من بیایم پس جابر نزد زن خود رفت زن گفت
بگو یک یعنی ذم جابر میکرد و دعا بد او کرد و گفته زند بمعنیش اینست که رسوائی
ملحق بتو گردد این از بسیاری آنحضرت گفت که اعتقاد دارند که آنچه حضرت ایشان را
گاهی نباشد پس شرم داشت و پنهان بود پس روایت الله تعالی پیغمبر خود را تا آن
گرامی داشت از معجزه ظاهر و جابر رضی الله عنه در حق زن خود گفت
من با رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم که مارا مقدار است و اراده با ترست بمصلحت
پس جابر آمد خمیر را بحضرت رسول الله آورد در دهن مبارک در آن انداخت
و دعا کرد در آن ببرکت و پیش دیگ رفت و دهن مبارک را در آن انداخت و دعا
کرد در آن ببرکت و زن جابر فرمود تا آنکه زنی نان پزنده را بخوانند تا از نان
پزد و طعام بکفچه از دیگ بیرون آورد و دور از فرو گرفتن دیگ منع فرمود و ایشان
هزار کس بودند جابر سوگند یاد کرد که همه بخوردند تا سیر شدند و بازگشتند
و دیگ همچنان بجوشش می آمد و آرد از خمیر شدن آن می شدند و آنرا سیر شدند
همچنان می پختند و این از معجزات آنحضرت است ... بدانکه زهد چند قسم
است یکی زهد در حرام و این قسم زهد فرض است و ثمره زهد در حرام ایمان
رستگاری است از عذاب و عقوبت است در آخرت و ثواب یافتن از آن و هر که
در حرامها و دنیا نه زاهد باشد نفس وی گرفتار عقوبت بود قسم دوم زهد است در
مکروهات و این قسم در سنتها موکده است قسم سیوم زهد در شبهات است
و این قسم صیانت دین و حمایت عرض حاصل شود و هر که از شبهات پرهیز ندارد
باشد که در حرام افتد قسم چهارم زهد در مباحات است از متاع دنیا که ضروره
حاجت شرعیه آن نباشد و مومن باید که از حرام چنان گریزد که نفلی و از شیر
درنده میگریزد و از معصیت چنان دور رود که از شرر آتش میجوید بل زیاده از آن

چهارم ارتکاب معصیة سبب استحقاق دوزخ است و آتش دوزخ شصت و نه درجه از
آتش دنیا گرم‌تر است و نیکوتر آنست که در مباح دنیا نیز زاهد باشد و جز بقدر ضرور
و حاجت بیش از آن مشغول نگردد چه از نشانهای کمال ایمان یکی اینست که هر چه
بکار نباید ترک کند و چیز مباحی که زیر بار سنگینی نیکو کند تا آن نیز طاعتی باشد
و چیز دنیا خانه نیست پایدار و لذت زمین لا استقرار نیست پس باید که حریص
شهوات و نعیم دنیا و لذتهای آن مغرور نشود و جمع کردن مال مغتنم نباشد چه راحتی اگر
زود زایل شود و از پس آن سختیها و شورها باشد آن خود بتحقیق راحت نیست
و عاقل و زیرک کسی است که در دنیا که مزرعهٔ آخرة است تخم سعادات بکارد تا در آخرة
از ثمرهٔ آن راحت یابد چنانچه روایت میکنند از شداد بن اوس که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت والعاجز من
اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله و بعض از علما گفته‌اند که مراد از محاسبت این معنی
آن باشد که زیرک آن کس است که حساب نفس خود کند اگر نیکی بیند شاد شود و شکر آن
بجا آرد و اگر بدی بیند غمگین شود و بندارد که قیام نماید و بتوبه مشغول گردد و عاجز کسی است
که نفس خود را پی رو هوای نفس سازد و آرزو دارد که الله تعالی در ابتغاء و آخرة رنج
و بعض گفته‌اند مراد از اول و استعداد است نه زیرکی است که نفس را رام و
مقهور گردانند و بدانکه زهد را خالی گردانیدن دست است از مال بلکه عبارت است
از خالی گردانیدن دل از تعلق آن پس توانگری منع زهد نیست بشرط
آنکه حرام را ترک کند و در حلال حق شکر گذاری بجا آرد و هر که مال وسائل مقاصد
آخرة سازد و در خیر صرف کند که سبب یافتن درجات آخرة باشد توانگری
او را او مهم نه مضر رسول الله صلی الله علیه وسلم استعاذه کرده است از فتنه
توانگری و فتنه درویشی مراد آنکه توانگری و درویشی دو حالت است که از فتنه آن
باید ترسید اما فتنه توانگری طغیان و مفاخرت است و بخل بحقوق مال و ضایع کردن
مال در باطل یا در خیری که اسراف باشد و فتنه درویشی عدم رضا است و کم صبری با افتادن
در حرام و شبهه و از زهری رحمه الله منقول است که زهد در دنیا آنست که غالب
نگردد حلال بر شکر او و غالب نشود حرام بر صبر او و بعضی گفته که مال را وسائل مقاصد اخروی
سازد و در خیر صرف کند که سبب یافتن درجات اخروی بود تقصیر نکند در
شکر گذاری آنکه الله تعالی روزی او گردانیده از حلال و در صبر کردن از ترک حرام
تقصیر نکند او زاهد باشد در دنیا و هر آنکه در ... کند هر روز بهتر بود و ...

او کامل‌تر باشد تا نقص خود بداند و در رفع درجه کوشد و نظر کند در المورد [illegible]
که کمتر از وی باشد پس حمد ربانی تعالی کند تا بجهة فضیلت او کرده است از کرم و عطا

شعبه هفتاد و دوم غیرة و ترک مداهنت است بلکه غیرة بفتح غین در اصل بمعنی
منع است گویند فلان کس غیور است بر اهل خود یعنی منع کنند ایشان را
از تعلق با بیگانه بنظر یا بسخن یا غیر آن است و غیرة از صفات مومنان است کامل
بدلیل آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ان المومن لیغار [illegible] رابو سعید
خدری [illegible] رسول الله فرمود الغیرة من الایمان وان المذاء من النفاق یعنی غیرت
از ایمان [illegible] مذا از نفاق است حلیمی گفته که مذا جمع کردن است میان
مردان [illegible] ایشان را گذاشتن تا بعضی ببعضی [illegible] مومن
باید که [illegible] غیره و حمیت [illegible] و تغافل نکند الا از امری که [illegible]
دنبال نکند [illegible] و هر چیز که خلاف مروة باشد در آن [illegible]
بواطن و تعنت تا مشروع [illegible] و تتبع عورات خلق نکند چه این مذموم
است و نه از قبیل غیرت است و غیرت که از صفت کمال و از دین است
آنست که از حد شرع نگذرانند و در حمیت تعصب نکند و همان مقدار که حاکم
شرع است نگاه دارند و غیر آن را [illegible] دارند و آنچه از حد شرع [illegible]
صفة نقصان باشد نه کمال و [illegible] خلل ایمان بود [illegible] غیرت

شعبه هفتاد و سیوم اعراض کردن از لغو گفتن و شنیدن است از صفات
مومنان که الله تعالی حکم بفلاح ایشان فرموده یکی آنست که ایشان از لغو دور
باشند والذین هم عن اللغو معرضون و علما گفته اند لغو هر باطل است [illegible]
که بقصد صحیح متصل نباشد و فایده در آن نبود و بسیار باشد که سبب [illegible]
گردد و در حدیث صحیح است که آنسرور فرموده من کان یومن بالله والیوم
الآخر فلیقل خیرا او لیسکت یعنی هر که ایمان دارد بالله و روز آخر پس
باید که خیر گوید که واجب باشد یا سنت و از غیر آن خاموش شود پس
مومن را باید که چون سخن گوید نخستین فکر کند اگر خیر است یعنی فرض یا سنت
بگوید والا امساک کند از آن اگر حرام باشد یا مکروه یا مباح بی فایده و حدیث
من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه که ازین پیش گفته شد از دلیلهای این مسئله است

شعبه هفتاد و چهارم جود و سخاوت است و جود و سخاوت شرعی آنست که مال را
در هر جای که شرع نیکو داشته صرف کند الله تعالی [illegible] از مراتب نفس [illegible]
آیات کریمات و از احادیث صحیحه وعده ثواب و مدح کسی که مال را [illegible]

شعبه غیرة دینی

راه او تعالی نفقه کنند و ادا شده است و در حق بخیلان و مال جمع کنندگان بوجه
وعید با سخت نازل گشته و از بهترین خصال مسلمانی یکی اطعام است
است عبدالله بن عمر در صحیح بخاری و مسلم نص صریح است درین معنی و رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت یا ابن آدم انک ان تبذل الفضل خیر لک و ان تمسکه شر
لک ولا تلام علی کفاف وابدا بمن تعول والید العلیا خیر من الید السفلی بدانکه
آن در حدیث بفتح است یعنی ای پسر آدم بدرستی که تو آنکه بذل کنی هر چه
فاضل باشد از حاجت تو و حاجت عیال تو بهتر باشد ترا و آنکه فاضل را امساک
بد باشد ترا و بر تو ملامتی نباشد ببذل ناکردن مقدار حاجت و این کلامی
که در مقدار حاجت حقی شرعی متعلق نبود چه اگر کسی را نصابی زکوتی
و زکوة دران واجب شود اگرچه خود آن نصاب از برای کفاف محتاج باشد
زکوة برو واجب شده و کفایة را از جهتی که مباح باشد حاصل باید کردن و از برای
امساک فاضل از حاجت بدست چه اگر از واجب امساک کند مستحق عقوبة باشد
و از سنت امساک کنند ثواب ناقص باشد و منصلی خصه در آخرة فوت کرده
و درین عیب شریست و ابدا بمن تعول دلیل است بر مقدم داشتن نفقه نفس
و بیان آنست که نفقه بر عیال و خویشان محتاج مهمتر است از بیگانگان
والید العلیا خیر من الید السفلی آنست که دست نفقه کننده بهتر است از دست
ستاننده و در صحیح است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود والید العلیا المنفقه
والسفلی السائلة و از هفت کس که روز قیامت در حفظ و حمایت حق باشند یا در
سایه عرش علی اختلاف الناقلین یکی مردیست که صدقه کند و آنرا پنهان دارد
بحدیکه اگر رفتی بگیرنده که دست چپ او شعور داشتی ندانستی صدقه را که بدست
راست میدهد و بدانکه علما گفته‌اند که این در صدقه سنت است که پنهان فاضلتر است
زکوة که فریضه است افضل آنست که آشکارا دهند و حکم نماز همچنین است که اعلان
فرایض و اخفاء نوافل فاضلتر است و از آتش فرمود اتقوا النار ولو بشق تمرة فمن
لم یجد فبکلمة طیبة یعنی بپرهیزید از آتش دوزخ اگرچه بنیمه یک خرما باشد پس اگر
نیابد بپرهیزد دران بسخنی که دران خوشی گردانیدن دل مسلمانی باشد و گفتن
آن سخن مباح بود یا طاعت و درین حدیث تحریض است بر صدقه و تنبیه است
بر آنکه امتناع از صدقه نباید کرد اگرچه اندک باشد چه بوقت باشد که آن اندک
سبب رستگاری از دوزخ گردد و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کل سلامی من الناس

علیه صدقة کل یوم تطلع الشمس قال تعدل بین الاثنین صدقة وتعین الر[illegible]
فی دابته فیحمله علیها او ترفع له علیها متاعه صدقة قال والکلمة الطیبة صد[illegible]
وبکل خطوة یمشیها الی الصلوة صدقة وتمیط الاذی عن الطریق صدقة یعنی
هر مفصلی که از آدمی است برو صدقه سنت است در هر روزی که بر آید آفتاب
[illegible] تصدقن یا معشر النساء ولو من حلیکن یعنی صدقه کن[illegible]
از جماعت زنان اگرچه از زیور تان باشد و ابو هریره از انس روایت
کرده که گفت قال الله یا ابن آدم انفق انفق علیک یعنی ای پسر آدم نفقه
کن [illegible] نفقه کنم بر تو و این حدیث یعنی آیه کریمه وما انفقتم من شیء فهو یخ[illegible]
[illegible] و حدیث تحریض است بر نفقه کردن و [illegible]
[illegible] از فضل الله تعالی و رسول الله گفت ما من یوم یصبح ال[illegible]
فیه الا ملکان ینزلان فیقول احدهما اللهم اعط منفقا خلفا و [illegible]
اللهم اعط ممسکا تلفا یعنی هیچ روز نیست که بامداد کنند بند[illegible]
آنکه دو فرشته فرود آیند پس یکی از ایشان گوید ای خدای بده نفقه کننده را
عوضی و فرشته دیگر میگوید ای خدای بده امساک کننده را تلفی و در مشکو[illegible]
المصابیح از ترمذی منقول است که ابو سعید روایت کرده که رسول الله صلی
علیه وسلم فرمود خصلتان لا یجتمعان فی مؤمن البخل وسوء الخلق یعنی
خصلتین است که جمع نشود در مؤمن یکی بخیلی و دوم بدخلقی و در صحیح بخاری [illegible]
رسیده که آنحضرت پناه بالله تعالی گرفته است از بخل و بدانکه دعای رسول
و پناه گرفتن او از بخل و عذاب گور و عذاب دوزخ [illegible] که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم [illegible] عافیت داده اند و معصوم است و ببرکت متابعت ا[illegible]
متابعت کنندگان او را [illegible] نگاه خواهند داشت از [illegible]
است از [illegible] تعالی و [illegible] احتیاج باو [illegible] اقتدا بآنحضرت کر[illegible]
و صفت [illegible] بدانکه بخل از صفتهاست که صاحب خود را از
رضاء الله تعالی دور داشته [illegible] شیطان و دوزخ نزدیک گرداند و قیام [illegible]
بحقوق مال و نفقه کردن آن در راه دین که نتیجه قوت است بعدم بخل [illegible]
بعد و قطع طمع [illegible] که [illegible] در ان حرام باشد [illegible] از بخل [illegible]
و هر یک از آیات کریمات و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا الذین یبخلون
ویامرون الناس بالبخل ومن یبخل فانما یبخل عن نفسه ومن یوق شح نفسه فاولئک
هم المفلحون [illegible] است بر نفقه کردن در طاعات و خیرات و زجر [illegible]

و مهدی‌ست سخت است از بخل و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ایکم مال
وارثه احب الیه من ماله یعنی کدام یک از شما مال میراث گیرنده دوست‌تر
است پیش از مال خود پس گفتند یا رسول الله ما منا احد الا ماله احب الیه
من مال وارثه یعنی از ما هیچ کس نیست الا که مال خود دوست‌تر
است پیش او از مال میراث گیرنده پس فرمود فان ماله ما قدم و مال وارثه
ما اخر یعنی بدرستی که مال هر کس بحقیقت آنست که از پیش فرستد یعنی
خود در طاعات و خیرات صرف کند و مال میراث گیر آنست که باز پس
وا نهد و درین حدیث تحریض است بر صرف کردن مال در کارهای که ثواب
بسنده باشد و از مال خود نه توشه از برای آخرت ساختن [illegible] مال
جمع کند و توشه آخرت نه پس آنچه بوارث رسد حاصل [illegible] تعب و
مشقت و حسرت و ندامت و عقوبت باشد و بدانکه کسی که اراده تبدیل کردن مال
شود باید که مقصود او نه آوازه و ریا و ثنا و مردم و میل خلق بسوی او و مشتری
و جاه باشد و هیچ غرض از غرضها و شوبه با آن آمیخته نباشد و منت و رنج
با صدقات پیوسته نگرداند و تخفیف به درویشان نشانند و نکند و بواسطه
بذل مال تعظیم نفس خود نکند و عجب نیاورد شعبه هفتاد و پنجم بر کودکان رحم
کردن و بزرگان را حرمت داشتن است و در حدیث صحیح وارد است رحمت نا کردن
الله تعالی بر کسی که رحم بر مردم نکند و رسول الله صلی الله علیه وسلم در بیان اهل بهشت فرمود و رجل
رحیم رقیق القلب لکل ذی قربی و مسلم و هم فرمود آنحضرت مثل المؤمنین فی توادهم و
تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد اذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالسهر و الحمی یعنی
مثل مؤمنان در دوستی کردن و رحم و مهربانی کردن ایشان با همدیگر مثل یک تن است
که چون بیمار شود از او یک عضو دیگر عضوها را خوانند بی خوابی و تب و این تشبیه و تمثیل
برای تقریب معنی بفهم فرموده است و در سنن ابو داود روایت کرده است من لم یرحم
صغیرنا و لم یعرف حق کبیرنا فلیس منا یعنی هر که رحم نکند بر کودکان و نشناسد
حق بزرگ ما پس نیست از ما و در حدیث نسائی فرموده که کبار الکبائر الکبر یعنی
بزرگترین ستمها بزرگی کردن و در اثنای حدیثی که بکمال ثبوت رسیده آنحضرت فرمود بحسب امرء من الشر
ان یحقر اخاه المسلم یعنی بس است مرد را از بدی آنکه حقیر دارد برادر مسلمان را یعنی اگر هیچ بدی
دیگر نداشته باشد چرا که برادر مسلمان را حقیر داشتن کافی باشد و پیوسته از بدیها و در حدیث صحیح است
که ما تواضع احد لله الا رفعه الله یکتوب بدانکه رحم کردن بر کودکان آنست که او را ۱۰

بر

بطبیعة خود باز گذارند و حدیث بزرگ‌تر آنست که باید مداهنه کنند
میان دو برادر مسلمان که جدائی افتاده باشد باصلاح آورد و دلالت میکند برین آیه
فاصلحوا بین اخویکم و فرموده لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف
او اصلاح بین الناس الآیه و از پیش گفته شد که در اصلاح میان مسلمانان رخصت
دروغ که در آن مصلحت باشد آمده است [illegible] آنست که دوست
دارد برای مسلمانان آنچه دوست میدارد برای نفس خود و دشوار دارد برای مسلمانان آنچه
دشوار میدارد نفس خود را و امام ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود از مسدد روایت
کرده است و او از یحیی و او از شعبه و او از قتاده و او از انس و او از پیغمبر صلی الله
علیه [illegible] لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه یعنی ایمان کامل نبود
[illegible] مسلمان که دوست دارد برادر خود را آنچه دوست میدارد
نفس [illegible] و در حدیث صحیح متفق علیه فرموده ذکر [illegible]
و در حدیث صحیح مسلم فرموده المسلم اخو المسلم و در رسول الله علیه [illegible]
حدیثی که در آن بیان آمدن فتنه فرموده است گفت فمن احب ان [illegible]
عن النار و یدخل الجنة فلیاته منیته و هو یؤمن بالله و الیوم الآخر و لیأت الی
الناس الذی یحب ان یؤتی الیه یعنی هر که دوست میدارد که دور کرده شود
از دوزخ و در آورده شود به بهشت باید که مؤمن باشد بالله تعالی و بروز آخر و با
ایمان بمیرد و با مردم آن کند که دوست دارد که با او چنان کنند و بعد از آنکه آنحضرت
کلمه سید اولاد آدم صلی الله علیه و سلم که ولیأت الی الناس الذی یحب ان یؤتی
الیه است و این قاعده مهمه است از قواعد مسلمانی پس مؤمن مخلص باشد باید
تکلیف شود که نکند با مردم الا آنچه دوست دارد که با او کنند و پسندیده باشد و در
حدیث صحیح است که رسول الله فرموده لقد رأیت رجلا یتقلب فی الجنة فی
شجرة قطعها من ظهر الطریق کانت تؤذی الناس یعنی بدرستی که مردی دیدم
مردی را که تنعم میکرد بلند مرتبه در بهشت بواسطه درختی که بریده بود آن را از راه
که آن درخت رنج بمردم میرسانید و هم در صحیح بروایتی دیگر آمده است ان شجرة کانت
تؤذی المسلمین فجاء رجل فقطعها فدخل الجنة یعنی درختی بود که رنج میرسانید
مسلمانان را پس آمد مردی پس برید آن را پس در آمد به بهشت و ابو هریره گفت گفتم ای
پیغامبر خدا بیاموز مرا چیزی که انتفاع گیرم بآن آنحضرت فرمود اعزل الاذی
عن طریق المسلمین یعنی دور گردان چیزی که رنج رساند از راه مسلمانان و رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرموده من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا نفس الله عنه کربة من
کرب یوم القیامة الحدیث یعنی هر که زائل گرداند از مؤمنی اندوهی را از اندوههای دنیا
۰٦ زائل گرداند الله از او اندوهی را از اندوههای روز قیامت و ایضا آنحضرت فرموده کل

سلامی من الناس علیه صدقة کل یوم تطلع الشمس فیه تعدل بین الاثنین صدقة
والکلمة الطیبة صدقة وتعین الرجل فی دابته فتحمله علیها او ترفع له علیها متاعه
صدقة وبکل خطوة تمشیها الی الصلوة صدقة وتمیط الاذی عن الطریق صدقة
و بدانکه معنی سلامی بضم سین وتخفیف لام مفصل است و در حدیث صحیح دلیل قاطع
است بر آن که هر آدمی را بر سیصد و شصت مفصل آفریده است و در این
حدیث حکم فرموده که بعدد هر مفصل از آدمی بر او یک صدقه است در هر روزی که بر آید
آفتاب و بدانکه این صدقات که بعدد هر مفصل هر روز بر آدمی است صدقات
سنت است نه واجب پس هر روز بر آدمی سیصد و شصت صدقه سنت باشد
و در این حدیث صحیح بیان آنست که اگر بعدل اصلاح کند میان دو کس یک صدقه
باشد و اگر معاونت مردی کند تا بر دابه سوار شود یا متاع او را بر دابه نهد آن نیز
یک صدقه باشد و سخنی که در آن خوش کردانیدن دل مسلمان باشد یک صدقه
باشد بشرط آنکه آن سخن طاعة باشد یا مباح لیکن و هر کامی که بنهد [illegible] رود یک
صدقه بود و دیگر خبر اگر رنج رساننده از راه زائل سازد یک صدقه باشد و هم در
صحیح دلیل قاطع است بر آنکه هر استغفاری که بکند یک صدقه کرده باشد
و در تسبیحی یک صدقه باشد و در تکبیری یک صدقه باشد و در تحمیدی یک صدقه
باشد و در تهلیلی یک صدقه باشد و هر امری که بمعروف کند یک صدقه باشد و هر نهی
که از منکر کند یک صدقه باشد و جماعت حلال که بکند و نیتی نیکو و غرضی شرعی
داشته باشد یک صدقه باشد چه مباحات به نیتهای نیکو طاعات میکردد پس
سنتی شنیده که مباح را نیز بنیتی کنند که شرعا پسندیده باشد تا آن نیز ثواب
یابند و گفته اند از برای آن نام این عملها صدقه نهاد که صدقه است بر نفس خود و گفته اند
نام اصل آنست که از برای آنست این عملها را خواند که آنرا ثوابی هست چنانکه صدقه را
ثوابی هست و این طاعات مثل صدقات است در یافتن ثواب و در صحیح است
آنست و فرموده کل معروف صدقة یعنی هر معروفی که باشد حکم صدقه دارد در ثواب
و بدانکه اگر چه حکم صدقه در هر یک از این طاعتها ثابت است اما ثواب آن متفاوت است
چه انها بواجب و سنت و حرام فرض کفایت است و گاه باشد که فرض عین شود و در جمیع
وقت سنت دائم نمیشود پس ثواب آن بیشتر از ثواب سنت باشد چه ثواب فرض
بیشتر از ثواب سنت است و در صحیح بخاری دلیل برین معنی هست
و آن مشتمل است بر بیان معنی معجزه و از برای تبرک و تیمن سه حدیث در میآید که
در آن معجزه باشد یاد کرده شود و ختم و خاتمه بر بیان بعضی از فضیلتها ذکر
کرده شود بدانکه الله تعالی پیغامبران را که بخلق فرستاد تا ایشان را از راه ضلالت [illegible]

و اسباب ادراک سعادت عظمی بیان کنند و سبب هدایت نیست الا آمدن رسولان
علیهم الصلوة و واسطهٔ سعادت نیست الا قبول کردن سخنان ایشان پس چون
پیغمبران همه راست گفتار و راست کردار بوده اند و دعوتهای ایشان همه
راستست هر کسی که دعوی کند و نگفتند والله تعالی ایشانرا بمعجزات تقویه کرده
و معجزه کارهای بزرگ است معجزه می خوانند که خلق از اتیان مثل آن عاجز و ناتوان
اند و از اندازهٔ وسع و طاقت مردم در گذشته است و الله تعالی آن معجزه را بر
وفق دعوی که در زمان امکان بعثت از پیغامبران صادر میشد ظاهر میکرد تا دلیل
ظاهر و حجت باهر باشد بر صدق دعوی ایشان پیغامبر صلی الله علی نبینا و علی سایر الانبیاء
و [illegible] ان بعثت از برای آن گفتیم که بعد از بعثت محمد مصطفی صلی الله
علیه [illegible] بعثت دیگری نیست و بعضی گفته اند از برای آن معجزه که
[illegible] ببینند و بشنوند و آنرا که بتواتر از ایشان علم یقینی ظاهر حاصل
شود [illegible] دعوی آن پیغمبر که صاحب معجزه است و محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم دعوی کرد که فاضلترین همه رسولان و خاتم پیغامبران است و جامع سعادات است
بعد از وی هیچ کس را به پیغمبری نفرستند همه دینها بدین او منسوخ شده و دین
او منسوخ نشود و معجزات او از معجزات دیگر پیغمبران بیشتر و قویتر است
و حجتها در غایت قوة و معجزات ظاهرات و براهین باهرات و آیات جلیات
به پیغمبری او بجائی است که مخلوق طبعت آن نتوانند کرد و در زمان بعثت
آنحضرت تا رسیدن صور که ابتدای روز آخر است الله تعالی سعادت و راه راست
در متابعت آنحضرت مختص گردانیده و بر آدمیان و پریان فرمان برداری او
فرض کرده و در مخالفت او ضلالة و شقاوة و محنت و خسارت و فتنه و عذاب
عظیم تعبیه کرده و هرکه در اوصاف پسندیده و طهارة و حقیقت [illegible] زندگی
تامل کند صحت نبوة و صدق دعوی او بتحقیق بداند بی ریب و شک یکی از معجزات
آنست در قرآن کلام خدای تعالی است و احصاء عدد معجزات آن بزرگوار نتوان
کرد لیکن ما از برای تبرک و تیمن یک معجزه از معجزات قرآن عزیز بیان کنیم و الله المحصی
الله تعالی میفرماید قل ان کانت لکم الدار الاخرة عند الله خالصة من دون الناس
الایتان علما گفته اند که درین آیهٔ کریمه حجتی عظیمه است و دلالتی ظاهره بر صحت
رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم چه یهود را تمنی مرگ فرموده و اعلام کرد
ایشانرا که ایشان هرگز تمنی مرگ نکنند و ایشان با وجود حرص بسیار و رغبت
بی شمار بر تکذیب او و داشتند از ان روز باز که الله تعالی این آیه بر رسول خود فرستاد
هیچ کس از ایشان آرزوی مرگ نکرد در اقرار برآن نمود و نتوانستند پس باین ظاهر شد
معجزه [illegible] اکنون [illegible] وعده کردیم [illegible] یکی

با معنی آن مشرف کرداند **الحديث الاول** محرر این حروف تاب الله عز وجل علیه توبة
نصوحا بسکرید حدثنا الشیخ الامام اصد دعاة السنة امام الدین ابو محمد علی بن مبارکشاه
الصدیقی بر الله مضجعه وجزاه الله عنا خیرا بحق سماعه علی الشیخ الامام الحافظ الثقة
جمال الدین ابی الحجاج یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف المزی بحق
سماعه علی ابی المرهف المقداد القیسی بحق سماعه علی سعید بن محمد بن الرزاز
البغدادی بحق سماعه علی عبد الاول بحق سماعه علی الداودی بحق سماعه علی الحموی
بحق سماعه علی الفربری بحق سماعه علی الامام ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری
صاحب الصحیح قال حدثنا خلاد بن یحیی قال حدثنا عبد الواحد بن ایمن عن ابیه
عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه ان امرأة من الانصار قالت لرسول الله
صلی الله علیه وسلم یا رسول الله الا اجعل لک شیئا تقعد علیه فان لی غلاما نجارا
قال ان شئت قال فعملت له المنبر فلما کان یوم الجمعة قعد النبی صلی الله علیه
وسلم علی المنبر الذی صنع فصاحت النخلة التی کانت یخطب عندها
حتی کادت ان تنشق فنزل النبی صلی الله علیه وسلم حتی اخذها فضمها الیه فجعلت
تان انین الصبی الذی یسکت حتی استقرت قالت بکت علی ما کانت تسمع
من الذکر یعنی زنی از انصار غلامی درودگر داشت در رسول الله رخصت طلبید
تا غلام خود را بگوید تا از برای آنحضرت منبر سازد آنحضرت رخصت داد پس طلب را
ساخت از چوبی از درخت خرما بود که آنحضرت کاه ایستاده پیش از ساختن منبر خطبه
پیش آنحضرت میگوید پس چون منبر ساختند روز جمعه آنحضرت بنشست بران منبر پس آواز
کرد آن چوب مانند که زده بود که نزدیک تر گشتی و پاره پاره شدی انحضرت فرود آمد آنحضرت
و آن چوب را با خود گرفت پس آن چوب ناله میکرد همچون ناله کودکی که او را
خاموش کرداند تا آن زمان که ساکن شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که بعضی
ابنست که چوب گریست بر آنچه هر روز آنچه پیش از این می شنید از ذکر و در روایتی هم
در صحیح باین عبارتست فسمعنا لذلک الجذع صوتا کصوت العشار حتی جاء النبی
صلی الله علیه وسلم فوضع یده علیها فسکنت یعنی پس ما شنیدیم از آن ستون آوازی چون
آواز شتران ده ماهه آبستن تا آنزمان که آنحضرت بیامد و نهاد دست خود را بران
پس ساکن شد عزیز من تامل درین حدیث کن و بتعلیم شغل کن ذکر را آنحضرت
نزدیک سازندت بیش ازانکه حسرة وندامة یابی و فایده ندهد منقولست که حسن
رحمه الله چون حدیث ناله ستون روایت میکرد میگفت ای گروه بندگان خدا از چوب
ناله می آید از بهر رسول الله صلی الله علیه وسلم و از شوق مکان او پس شما سزاوار
ترید که آرزومند باشید لقای او را صلی الله علیه وسلم **الحديث الثاني** وبالاسناد
المذکور فی الحدیث الاول الی الامام ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری صاحب الصحیح

قال حدثنا موسى ابن اسمعيل قال حدثنا عبد العزيز بن مسلم قال حدثنا حصين
بن ابي الجعد عن جابر بن عبد الله قال عطش الناس يوم الحديبية و[illegible]
عليه وسلم بين يديه ركوة فتوضأ فجهش الناس نحوه قال ما لكم قالوا ليس عندنا
ولا نشرب الا ما بين يديك فوضع يده في الركوة فجعل الماء يفور من بين اصابعه
كامثال العيون فشربنا وتوضأنا قلت كم كنتم قال لو كنا مائة الف لكفانا كنا خمس عشرة مائة
یعنی تشنه شدند مردم روز غزاء حدیبیه و نبود پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم مگر رکوه
بود پس وضو ساخت ازان پس مردم روی سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم نهادند
وزاری و جزع کردند و دانستند که بگریستند بعد ازان آنحضرت [illegible]
ما [illegible] را گفتند که نیست پیش ما آبی که وضو سازیم و نه آنچه بیاشامیم
الا [illegible] پس نهاد پیغامبر صلی الله علیه وسلم دست خود در آن
رکوه [illegible] می جوشید از میان انگشتان رسول الله صلی الله علیه وسلم
همچون چشمها [illegible] جابر میگوید که پس بیاشامیدیم و وضو ساختیم از جابر رضی الله
عنه سوال کردند که چند کس بودید پس گفت که اگر با صد هزار کس بودیمی کفایت
بودی ما را ولیکن هزار و پانصد کس و بدانکه رکوه ظرفی کوچک است [illegible] که
ازان آب می آشامند الحديث الثالث اخبرنا الامام [illegible]
ابو محمد على ابن مبارك [illegible] الصديقي قال اخبرنا الشيخ الامام [illegible]
الحاج يوسف بن الزكى عبد الرحمن بن يوسف [illegible]
الدين ابي محمد بن القاسم بن ابي بكر الاربلي سماعا بروايته [illegible]
الطوسي سماعا بروايته عن الامام فقيه الحرم ابي عبد الله محمد بن الفضل بن [illegible] الفراوي
عن ابي الحسين عبد الغافر الفارسي قال اخبرنا الامام ابو احمد محمد بن عيسى بن عمرويه
اخبرنا او حدثنا الفقيه الزاهد ابو اسحق ابراهيم بن محمد بن سفيان قال [illegible]
ابو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري قال حدثنا زهير بن حرب قال
قال حدثنا سليمان ابن المغيرة قال حدثني سعيد الجريري عن ابي نضرة عن اسير بن جابر
ان اهل الكوفة وفدوا الى عمر وفيهم رجل ممن كان يسخر باويس فقال عمر رضي الله عنه هل
ههنا احد من القرنيين فجاء ذلك الرجل فقال عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه
قد قال ان رجلا ياتيكم من اليمن يقال له اويس لا يدع باليمن غير ام له قد كان به
بياض فدعا الله فاذهبه عنه الا موضع الدينار او الدرهم فمن لقيه منكم فليستغفر لكم
یعنی از اهل کوفه جمعی [illegible] نزد امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمدند و در
ایشان مردی بود از آنها که حقیر میداشت اویس را رحمه الله و رضی عنه و استهزا او
میکرد پس امیر المومنین عمر رضی الله عنه سوال کرد از ایشان که اینجا کسی از قرنیان هست
آن مرد که استهزا باویس رحمه الله و رضوانه میکرد بیامد پس امیر المومنین رضی الله عنه
گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته ان رجلا یاتیکم من الیمن یا آخر
مرد بیاید پیش شما از یمن که میگویند او را اویس نگذارد بالیمن غیر از مادر او بدرستی که بود به او
سپیدی یعنی برص پس خواست از الله تعالی که بر دارد سپیدی را از و الا مقدار ریگ دینار

پا بکرا

بدر هم بحق کسی بود و شک کرده باشید که آنحضرت ازین دو لفظ کدام یک گفت
پس هرکه برسد با اویس باید که باو گوید تا آمرزش خواهد شما را و هم در صحیح
در روایتی دیگر است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت که شنیدم از آنحضرت میفرمود
خیر التابعین رجل یقال له اویس وله والدة وکان به بیاض فمروه فلیستغفر لکم یعنی
بهترین تابعین مردیست که گویند او را اویس و او را است مادری و علتیست با و سپیدی
پس بفرمائید او را تا آمرزش خواهد شما را و درین حدیث که مشتمل است بر قصه اویس
معجزاتست ظاهر رسول الله صلی الله علیه وسلم و دلیل است بر آنکه خیر التابعین اویس
است رحمه الله و رضی عنه و تابعی کسیست که بصحبت صحابه و متابعت ایشان مشرف
گشته و درین حدیث دلیل است بر آنکه طلب استغفار و دعا از اهل صلاح مستحب است اگرچه
طلب کننده فاضلتر از ایشان باشد و فیهم رجل ممن کان یسخر باویس دلیل است بر آنکه
اویس حال خود را پوشیده میداشت و پنهان میکرد سری را که در میان او و میان الله تعالی بود
و از قصه حضرت ظاهر میگردد که دلالت کردی بر بزرگی قدر او و بلندی درجه او و طریق
عابر حال و خواص اولیا رضی الله عنهم دلالت مناسب برکاتهم همین است و بر آنکه اویس رحمه الله
قرنی است و نام پدر او عامر است و از برای آن قرنی میگویند که منسوب است بقرن بفتح قاف
و را که نام کسی است نه بقرن المنازل که میقات احرام اهل نجد است والله اعلم اکنون
شروع کنیم در ذکر بعضی از فضیلتهای ذکر بدانکه الله تعالی در آیات متعددات بیان
فضیلت کسانی که ذکر بسیار کنند فرموده است و امر بآن کرده است و وعده ثواب بر آن
داده و احادیث صحیحه که مشتمل است بر فضیلتهای ذکر بسیار است محرر این حروف روایت
میکند باسناد خود از شیخ کند است تا صاحب صحیح مسلم بن الحجاج که او گفت حدثنا
محمد بن حاتم بن میمون قال حدثنا بهز قال حدثنا وهیب قال حدثنا سهیل عن ابیه عن ابی
هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان لله تبارک وتعالی ملائکة سیارة فضلا یتتبعون
مجالس الذکر فاذا وجدوا مجلسا فیه ذکر قعدوا معهم وحف بعضهم بعضا باجنحتهم
حتی یملؤا ما بینهم وبین السماء الدنیا فاذا تفرقوا عرجوا وصعدوا الی السماء قال فیسألهم
الله عز وجل وهو اعلم من این جئتم فیقولون جئنا من عند عباد لک فی الارض یسبحونک
ویکبرونک ویهللونک ویحمدونک ویسألونک قال وماذا یسألونی قالوا یسألونک جنتک
قال وهل رأوا جنتی قالوا لا قال فکیف لو رأوا جنتی قالوا ویستجیرونک قال ومما یستجیرونی
قالوا من نارک یا رب قال وهل رأوا ناری قالوا لا قال فکیف لو رأوا ناری قالوا و
یستغفرونک قال فیقول قد غفرت لهم فاعطیتهم ما سألوا واجرتهم مما استجاروا
قال یقولون رب فیهم فلان عبد خطاء انما مر فجلس معهم قال فیقول وله غفرت هم
القوم لا یشقی بهم جلیسهم یعنی بدرستی که الله تعالی را است فرشتگان چند سیر کننده زیادت
بر حفظه و غیر ایشان از آنها که ایشان را وظیفه معینه است پس این سیر کنندگان را وظیفه
معینه که ملازم آن باشند نیست و مقصود و مطلوب ایشان حلقهای ذکر و طلب مجلسهای ذکر میکنند پس

انگاه که بیایند مجلسی را که در ان ذکر باشد بنشینند با ایشان و بعض ازیشان گرد اگرد بعضی
در آیند و پرها در هم گسترانند تا پر کردانند میان ایشان و میان آسمان پس انگاه که ذکر
کنندگان متفرق گردند فرشتگان عروج کنند و بر روند با آسمان پس سوال کند از
ایشان الله تعالی و حال انکه او داناترست که از کجا آمده اید پس فرشتگان جواب دهند
که ما آمدیم از نزد بندگان چند تو که در زمین تسبیح و تکبیر و تهلیل و تحمید تو میکنند و سوال میکنند
از تو فرماید چه چیز میخواهند از من گویند که میخواهند از تو بهشت ترا فرماید آیا
دیده اند بهشت مرا گویند نه ای پروردگار فرماید پس چگونه بودی اگر میدیدند بهشت
مرا و گویند و پناه میطلبند از تو که از آتش تو ای بار خدا فرماید از چه پناه میطلبند گویند
از آتش تو فرماید ایشان دیده اند آتش دوزخ گویند نه فرماید چگونه بودی اگر میدیدندی
آتش [illegible] امرزش میخواهند از تو پس فرماید بدرستی که من آمرزیدم ایشان را
بسی [illegible] چه خواستند از من و رهانیدم ایشان را از انچه پناه میخواستند
از من [illegible] فرشتگان گویند که ای پروردگار در ایشان فلان کس است بنده
که خطیئتها بسیار کرده است [illegible] بدرستی که میگذشت پس نشست با ایشان پس الله تعالی فرماید
که او را نیز آمرزیدم ایشان آن گروه اند که بدبخت نباشد با ایشان همنشین ایشان و در
صحیح بخاری است که بدرستی الله تعالی میفرماید انا مع عبدی [illegible]
علما در این معنی گفته اند که رحمة و توفیق و هدایة و رعایة دارم [illegible]
که ذکر من کند و حرکت کنند بذکر من هر دو لب و بدانکه فاضلترین ذکر لا اله الا الله است
و دیگر ذکرها از تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر و مانند آن نیز فضیلت بزرگ دارد و بحر این
حروف ما امام مسلم روایت میکند باسناد مذکوره که او گفت حدثنا ابو بکر بن [illegible]
حدثنا مروان و علی بن مسهر عن موسی الجهنی عن مصعب بن سعد قال حدثنی [illegible]
عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ایعجز احدکم ان یکسب کل یوم الف
من جلسائه کیف یکسب احدنا الف حسنة قال یسبح مائة تسبیحة فیکتب له
او یحط عنه الف خطیئة یعنی سعد گفت بودیم ما نزد آنحضرت پس فرمود که آیا عاجز
هیچ از شما از انکه کسب کند در هر روز هزار نیکی را پس سوال کرد یکی از همنشینان او که
چگونه کسب کند یکی از ما هزار نیکی را رسول گفت که تسبیح کند صد بار نوشته شود او را
او را هزار نیکی یا بیندازند از وی هزار خطیئة و روایتی صاحب صحیح مسلم میگوید حدثنا
حدثنا محمد بن عبد الله بن نمیر و زهیر بن حرب و ابو کریب و محمد بن طریف البجلی قالوا
حدثنا ابن فضیل عن عمارة بن القعقاع عن ابی زرعة عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی
الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم امام احمد و ابو داود روایت کرده اند از
ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ما من قوم یقومون من مجلس لا یذکرون الله
فیه الا قاموا عن مثل جیفة حمار وکان علیهم حسرة یعنی هیچ گروه نباشند که برخیزند
از مجلسی که ذکر الله تعالی در ان مجلس نکرده باشند الا آنکه برخیزند از مثل مردار خر و ناکردن
و ناکردن ذکر سبب اندوه [illegible] باشد و هم از امام احمد و ابو داود منقولست که از ابو هریره

روایة

روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من قعد مقعدا لم یذکر الله فیه کانت علیه
من الله ترة ومن اضطجع مضجعا لا یذکر الله فیه کانت علیه من الله ترة یعنی هر که
بنشیند در مکانی و ذکر خدای تعالی نکند دران باشد بروی نقصان و گفته‌اند حسرتی
و تبعهٔ و هر که بخفتد در خفتن گاه و ذکر خدای تعالی نکند دران بواسطهٔ ذکر ناکردن
دران حالت بروی نقصانی یا حسرتی یا تبعه و نیز در حدیث منقولست که او از ابو هریره
رضی الله عنه روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ما جلس قوم مجلسا لم یذکر الله
فیه ولم یصلوا علی نبیهم الا کان علیهم ترة فان شاء عذبهم وان شاء غفر لهم یعنی ننشینند
هیچ گروهی در مجلسی که ذکر الله تعالی نکنند و بر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم درود نفرستند الا آنکه
باشد بر ایشان نقصانی یا تبعه پس اگر خواهد الله تعالی عذاب کند ایشان را و اگر خواهد
بیامرزد ایشان را و دلیلها بر فضائل ذکر بسیارست … در اوقات … در کتاب
اذکار شیخ محی الدین علیه الرحمه مبین است اگر کسی رغبت داشته باشد از ان طلب داند
و بدانکه از ذکر کردن حضور دل مقصود است پس باید که ذکر کننده حریص باشد بر حاصل
کردن حضور دل و تدبر کند در معنی ذکر که کند و تعقل او کند چه تدبر در ذکر مطلوب
است چنانکه در قراءة مطلوبست تمام شد کتاب شعب الایمان بید احقر العباد محمد اکرم
در روز جمعه دوم جمید الثانی … سنه یکهزار و یکصد و هیچ و سنه جلوس عالمگیر بیست و هفت الحمد لله

